

اخلاق فاضل

سلسله درسهای اخلاقی، اعتقادی

فقیه وارسته و زعيم جهان شمع

حضرت آية الله العظمى آقاى حاج شيخ محمد فاضل لنگرانی نور الله مرقدہ الشریف

با اشراف استاد عظيم الشان

حضرت آية الله آقاى حاج شيخ محمد جواد فاضل لنگرانی حفظه الله تعالى

تتقيق و تنظيم

محي الدين آزاد نيش اصفهانی و محسن صادق زاده

پرو. سگده ط

فاصل موحدی لنکرانی، محمد، ۱۳۱۰ - ۱۳۸۶

اخلاق فاضل: سلسله درسهای اخلاقی، اعتقادی فقیه وارسته و زعیم جهان تشیع حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی / تحقیق و تنظیم: محیی الدین آزادمنش اصفهانی، محسن صادقزاده؛ برای پژوهشکده طه؛ با اشراف محمدجواد فاضل لنکرانی. - قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۴۳۱ق. = ۱۳۸۹

978600569410-9

ص ۳۵۲

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. اخلاق اسلامی. ۲. احادیث اخلاقی. ۳. اخلاق اسلامی - مقاله ها و خطابه ها. الف. آزادمنش اصفهانی، محیی الدین، ۱۳۵۸ - ، گردآورنده. ب. صادقزاده، محسن، ۱۳۵۸ - ، گردآورنده. ج. فاضل لنکرانی، محمدجواد، ۱۳۲۱ - ، ناظر. د. پژوهشکده طه. ه. عنوان.

۲۹۷ / ۶۱

۳ الف ۲ ف / ۸ / ۲۴۷ BP



انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

اخلاق فاضل

سلسله درسهای اخلاقی، اعتقادی آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی رحمته الله علیه

گردآورندگان: محیی الدین آزادمنش

محسن صادقزاده

ناشر: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۹ش

چاپ: اعتماد - قم

شمارگان: ۱۵۰۰ جلد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹ - ۱۰ - ۵۶۹۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸ - ISBN: 9786005694109

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۱۳.....	پیشگفتار.....
۱۹.....	انس با روایات.....
۲۸.....	دقت در نقل روایات.....
۳۲.....	وظایف عاقل.....
۴۶.....	حبّ و بغض.....
۵۱.....	ایصال به خواسته‌های دنیوی و اخروی.....
۶۲.....	غفلت.....
۶۷.....	نیاز به تذکّر و یاد خداوند.....
۷۲.....	رابطه خشیت و علم.....
۸۱.....	بلا یا و خوشی‌ها.....
۸۷.....	مشیت، قضا و امتحان الهی.....
۹۱.....	هوای نفس و قلب دنیایی.....
۹۵.....	شباهت با رسول الله ﷺ.....
۱۰۶.....	عیب‌جویی.....
۱۱۱.....	معیار خوب و بد.....
۱۲۱.....	خصوصیات شیعیان.....

۶ / اخلاق فاضل

۱۲۹	مراقبت و غنیمت شمردن عمر.....
۱۳۹	عاقل کیست؟.....
۱۴۳	رابطه علم و عمل با نفس.....
۱۴۸	زهد.....
۱۵۲	زهد و ترس از شیخون.....
۱۵۶	آثار زهد.....
۱۵۹	ماه رجب و امور معنوی.....
۱۶۸	رابطه معرفت و تقوا.....
۱۷۳	نتیجه اعتماد به خداوند.....
۱۷۷	روش موعظه.....
۱۷۹	انگیزه‌های تعلّم.....
۱۸۶	فضایل علم.....
۱۹۳	جمع قرآن در زمان رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۹۸	حافظ راست گفتار در نقل حدیث و جمع قرآن.....
۲۰۶	قرآن معجزه جاودانی.....
۲۱۶	مطالعه و بحث قرآن.....
۲۲۱	تدبّر در قرآن.....
۲۲۸	عمل به قرآن.....
۲۴۰	نیاز به مصلح جهانی.....
۲۴۳	خیر کثیر؛ «زهرای اطهر <small>علیها السلام</small> ».....
۲۵۱	مصلحت در بیان احکام.....
۲۵۹	آشنایی و مبارزه با وهابیت.....
۲۶۵	درس اخلاق در حوزه.....
۲۶۷	تأثیر درس اخلاق.....
۲۷۰	اخلاق در خانواده.....
۲۷۴	مطالعه حالات ائمه <small>علیهم السلام</small> و بزرگان.....

فهرست مطالب / ۷

۲۷۹	محبت راه نفوذ در دل‌های مردم
۲۸۵	راه و روش امام <small>پنجه الگوی روحانیت</small>
۲۹۱	تقید به آداب اسلامی
۲۹۴	روحانی الگو
۲۹۷	جامعیت استاد و شاگرد الگویی برای اهل علم
۲۹۹	جدیت در تحصیل علم
۳۰۲	حضور و جدیت در درس
۳۰۶	فقاہت
۳۱۲	تخصیصی شدن دروس
۳۱۵	بهره‌مندی از فرصت‌ها و نعمت‌ها
۳۱۸	استفاده از جوانی
۳۲۱	مبارزه فرهنگی و استفاده از فرصت‌ها
۳۲۵	آشنایی به زمان
۳۳۰	انتظار جامعه از روحانیت
۳۳۳	مسئولیت اداره جامعه
۳۳۶	نیاز جامعه به علوم اسلامی
۳۴۰	تبیین فلسفه احکام
۳۴۳	انسجام و وحدت در حوزه علمیه
۳۴۹	صبر بر پیروزی

مقدمه ناشر

مقتضای حکمت بالغه الهیه، خلقت نوع بشر به عنوان یک موجود آزاد و انتخابگر و نتیجه‌ی آن گوناگونی انسان‌ها در مقام عمل است «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۱ در این میان رحمت مطلقه الهیه نیز که غایه القصوای خلقت بشر به آن منتهی می‌شود، راه رسیدن به کمال و استحقاق رحمت خود را برای او فراهم کرد تا در میدان عمل با اختیار خود به آن نائل گردد.

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِنْ أَمَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ...»^۲ و بدین منظور با انتخاب بهترین ابناء بشر، ارسال رسل انجام گرفت و با انزال کتب بهترین برگه‌های هدایت نوع انسان بدو ابلاغ شد.

و پوشیده نیست که امر هدایت بشر از بالاترین مراتبش تا پایین‌ترین منازلش بر عهده کسانی قرار گرفته است که از جهت اخلاقی از رذائل پیراسته و به مکارم آراسته باشند، چرا که ره‌یافتگانند که می‌توانند ره‌نما باشند «... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَّا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۳.

بالاترین مرتبه هدایت بشر بر عهده انبیا است، که خداوند متعال برترین‌ها را بر

۱. انسان: ۷۶.

۲. هود: ۱۱۸.

۳. یونس: ۳۵.

این امر گماشت، و در مورد پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱ و دربارهٔ خلفاء و امامان پس از او نیز شیعه بر این اعتقاد است که آنان نیز باید واجد بالاترین مرتبه کمالات اخلاقی باشند تا هدف از بعثت که نبیّ الرحمه فرمود: «بَعَثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»^۲ محقق گردد.

پس از رسالت و امامت، زعامت امت به ید فقیهان و عالمان ربانی است؛ همان‌هایی که در حَقشان آمده است: «مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهِ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ ... فَعَلَى الْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ»^۳ عدالت و تقوا شرط لازم برای احراز همه مناصب در روحانیت است، قاضی تا عادل نباشد صلاحیت این منصب را ندارد، امام جماعت در صورت عدالت اقتداء به او جایز است، خطیبان و مبلغان دین در صورتی کلامشان نافذ است که خود اهل عمل باشند، چرا که سخنی که از دل برآید بر دل نشیند؛ و گرنه همچو شجر بی‌ثمرند، از این رو سیرهٔ علمای دین از قدیم الایام بر این منوال بوده است که ضمن تهذیب خود، به تربیت نفوس مستعدّه از تلامذه خود نیز می‌پرداخته و به مناسبت‌های مختلف از توصیه‌های اخلاقی نسبت به شاگردان خود دریغ نمی‌کردند. مرجع بزرگ شیعه حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی رَحِمَهُ اللهُ از زمرهٔ فقیهان وارسته‌ای است که در کنار عظمت فقهی و علمی، واجد ویژگی‌های اخلاقی چشمگیری بودند؛ ایشان بدون تظاهر بر زهد، مجموعه زندگی و حیاتشان آمیخته به زهد واقعی و اعراض از دنیا و ساده‌زیستی بود، معظم له هیچ دلبستگی به دنیا و زخارف آن و مقامات دنیوی نداشت، حتّی برای مرجعیت هم قدمی را برنداشت و به دنبال به دست آوردن مال و ثروت نبود و از دنیا رحلت نمود در حالی که هیچ خانه‌ای از خود و به عنوان ملک شخصی خود در هیچ زمانی نداشت و آنچه را که از خود به جای گذاشت مقداری کتاب است که نسبت به آن وصیت خاصی را فرموده‌اند. صبر و تحمل ایشان در مشکلات و امراض صعب

۱. قلم: ۴.

۲. بحارالانوار، ج ۶۷، باب ۵۹، ص ۳۷۲؛ مکارم الاخلاق، ص ۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، باب ۱۰، ص ۱۳۱؛ بحارالانوار، ج ۲، باب ۱۴، ص ۸۸.

العلاج، زبانزد همگان بود. خدمت به مردم بویژه به طلاب و فضلاء از ویژگیهای برجسته ایشان بود. تواضع و فروتنی از صفات بسیار محسوس ایشان بود و برای تهذیب و تربیت اخلاقی طلاب بسیار مصرّ بود.

کتاب حاضر پاره‌ای از توصیه‌های اخلاقی والد مکرم مرجع عالیقدر مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی رحمته الله علیه می‌باشد که به مناسبت‌های مختلف در درس‌های خارج فقه و اصول خود مطرح فرموده‌اند.

این مباحث پس از پیاده شدن از نوار در اختیار برخی از فضلا و اساتید محترم حضرت مستطاب حجت‌الاسلام محیی‌الدین آزادمنش اصفهانی و حجت‌الاسلام محسن صادق‌زاده قرار گرفته و احادیث و مطالب ارزشمندی در پاورقی به آن افزوده شد و زحمات فراوانی را متحمل شدند. ضمن تقدیر و تشکر از ایشان امید است خداوند متعال این سعی جمیل را با اجر جزیل جبران کرده و ذخیره‌ای برای مرحوم والد و همه دست‌اندرکاران به ثمر رسیدن این کتاب، قرار دهد. آمین رب العالمین.

مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام

محمدجواد فاضل لنکرانی

پیشگفتار

باسمه تعالی و له العبد

تهذیب نفس، یکی از واجباتی است که ترک آن در اسلام موجب خسران دنیا و آخرت است، که از نظر قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام و نزد علمای اخلاق از اهم واجبات است. از آیات فراوانی استفاده می شود که پاکی، سرچشمه همه فضیلت ها و ناپاکی سرچشمه رذالت ها است.

خداوند متعال در سوره «شمس» پس از یازده سوگند - که نشانگر اهمیت مسأله است - می فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^۱.

به درستی که سعادت و رستگاری مخصوص کسی است که نفس خود را تهذیب و روح خود را پرورش داده باشد.

پرورش روح به این معنا است که انسان نفس خود را به مرتبه ای از آمادگی و شایستگی برساند که آینه ای از «خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»^۲ باشد. برای دستیابی به این

۱. شمس، آیه ۹.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٌ مِنْ بَطْنِ الْعَرْشِ: أَيْنَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؟ فَيَقُومُ دَاوُدُ النَّبِيُّ عليه السلام فَيَأْتِي النَّدَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: لَسْنَا بِإِيَّاكَ أَرْضَنَا وَإِنْ كُنْتَ لِلَّهِ خَلِيفَةً. ثُمَّ يُنَادِي ثَانِيَةً أَيْنَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؟ فَيَقُومُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَيَأْتِي النَّدَاءَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِحَبْلِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا - فَلْيَتَعَلَّقْ بِحَبْلِهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ لِيَسْتَضِيَءَ بِنُورِهِ وَلِيَتَّبِعَهُ إِلَى

کمال روحی، ابتدا باید نفس را از رذائل اخلاقی و صفات ناپسند دور و به فضائل معنوی و اخلاقی آراست و بی‌شک گذر از این مراحل به راهنما، مربی و الگوی شایسته‌ای نیاز دارد که باید او را بین فقیهان مهذب و در دل حوزه‌های علمیه جستجو کرد.

حقیقت اخلاق، دینداری، تهذیب، پارسایی، عرفان و حقیقت طلبی را باید در حوزه‌های علمیه جستجو کرد، دریای موج و اقیانوس پنهاوری که به عظمت شکوه ایثار و شهادت و عبودیت و بندگی ساحلش بیکران و گستره‌اش فتح ناشدنی است. یکی از ویژگی‌های حوزه‌های علمیه، درسهای اخلاق است که توسط اساتید و مربیان با تجربه اخلاق برگزار می‌شود، اساتیدی که یک عمر با نهایت جدیت و تلاش و مراقبت به مرحله قرب الهی دست یافتند.

علمای بزرگوار حوزه با تدریس ارزشمندترین علوم عالم به جویندگان حقیقی

الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ - قَالَ فَيَقُومُ: أَنَسٌ قَدْ تَعَلَّقُوا بِحَبْلِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَتَّبِعُونَهُ إِلَى الْجَنَّةِ. ثُمَّ يَأْتِي النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ: أَلَا مَنْ أَتَمَّ بِإِمَامٍ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَلْيَتَّبِعْهُ إِلَى حَيْثُ شَاءَ وَ يَذْهَبْ بِهِ فَحِينَئِذٍ «يَتَّبِعُوا الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ. وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَّبِرُ اللَّهُ بِرِيهِمْ كَمَا تَبَرَّؤْنَا مِمَّا كَذَلِكُ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ».

(أمالی شیخ مفید، ص ۲۸۵، مجلس ۳۴) از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هنگامی که روز قیامت شد، منادی از داخل عرش ندا می‌کند: خلیفه خداوند در زمین کجا است؟ داود علیه السلام برمی‌خیزد. خداوند عزوجل به او می‌گوید: منظور تو نیستی. اگر چه تو هم خلیفه خداوند بودی. بار دوم آن منادی ندا می‌کند: خلیفه خداوند در زمین کجا است؟ علی بن ابی طالب علیه السلام برمی‌خیزد. در آن هنگام از جانب خداوند ندا می‌رسد: ای مردم! این علی خلیفه خداوند در روی زمین بود و حجت او بر بندگانش می‌باشد. پس هر کس در دنیا به ریسمان ولایت او چنگ زده، امروز هم به او متوسل شود تا از نور او روشن گردد و به دنبال او به درجات بلند بهشتی برود. حضرت فرمود: پس مردمی که در دنیا به ریسمان ولایت او آویخته بودند برمی‌خیزند و به دنبال آن حضرت به بهشت می‌روند، سپس از جانب خداوند - جل جلاله - ندا می‌رسد: هان! هر کس در دنیا به دنبال پیشوایی راه افتاد و از پیروی کرده امروز نیز به دنبال او به هر جا که او بخواهد و ببرد، راه بیفتد. در این هنگام «پیشوایان از پیروان خود بیزار می‌شوند، عذاب را می‌بینند و همه اسباب و وسایل از دسترس آنان دور و بریده خواهد شد و پیروان می‌گویند: ای کاش ما می‌توانستیم به دنیا بازگردیم تا همان‌گونه که از ما بیزار می‌جستند از آنان بیزار می‌جستیم، خداوند به این صورت اعمال آنان را مایه حسرت ایشان قرار دهد و آنان از آتش دوزخ بیرون نخواهند رفت».

علم، روح آنان را نیز با زلال معرفت از آموزه‌های قرآن و روایات نورانی اهل بیت معصومین علیهم‌السلام جلا می‌دهند و آنان را در تقویت صفات الهی و دوری از صفات شیطانی یاری می‌رسانند.

مجموعه حاضر

این مجموعه ویراسته برخی از سلسله درسهای اخلاق استاد وارسته و مربی شایسته، فقیه بزرگوار حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی رحمته‌الله در حوزه علمیه قم است که بنا به درخواست جمع کثیری از شاگردان معظم له و سایر فضلاء حوزه علمیه قم در روزهای چهارشنبه هر هفته ایراد گردیده است.

معظم له در این خصوص می‌فرمایند:

«بارها این مطلب را عرض کرده‌ام که هر نوبت که خدمت امام بزرگوار مشرف می‌شدیم و در رابطه با مسائل طلاب و حوزه گزارشاتی داشتیم، ایشان در جواب، به رواج مسائل اخلاقی در میان طلاب، خیلی تکیه می‌کردند. من خدمت ایشان عرض کردم: بحمدالله تعالی بزرگانی هستند که در روزهای پنج‌شنبه و جمعه، مسائل اخلاقی را مطرح می‌کنند؛ اما نظر مبارک ایشان این بود که برنامه‌های اخلاقی در حد وسیعتری برگزار شود».

«بعضی از دوستان اصرار می‌کنند که روزهای چهارشنبه، چند دقیقه‌ای در مورد مباحث اخلاقی صحبت شود، اگرچه ما در این مسائل نه حالی و نه لیاقتی داریم و در این رشته هم از نظر بیان و هم از نظر مطالعه کمتر توفیق داشته و موفقیت کمی به دست آوردیم. شاید اگر آقایان مبتدی بودند می‌شد برای آنان صحبت کرد؛ ولی بحمد الله تعالی همه آقایان از فضلا هستند و چه بسا در این بحثها از نظر تبلیغ، سخنرانی و مطالعه بر من تقدم دارند؛ اما برای این که این جلسات برای اساتید دیگری که تدریس دارند الگویی بشود و این برنامه را رعایت کنند - اگر ان شاء الله توفیقی داشته باشیم - امثال امر می‌کنیم. اگرچه با این یک ربع و یا ده دقیقه روز چهارشنبه به آن هدف مطلوب نمی‌رسیم، ولی وجود ناقص از عدم محض بهتر است. به نظر می‌رسد که یکی از برنامه‌های ما باید مطالعه همین مباحث باشد و لازم است خودمان را موظف بدانیم که لااقل هفته‌ای یکی - دو ساعت به کتابهای اخلاقی مراجعه کنیم».

«یکی از دفعاتی که خدمت رهبر بزرگوارمان حضرت آیت الله خامنه‌ای زید عزه رسیده بودیم، ایشان مطلبی را گفتند که من آن را نشنیده بودم. می‌فرمودند: ما در مشهد در درس مرحوم آیه‌الله آقای میلانی رحمته‌الله شرکت می‌کردیم، ایشان هر شب کتاب تحف العقول را سر درس می‌آوردند و اول یک روایتی را می‌خواندند، اگر این روایت احتیاجی به بیان نداشت، به همان خواندنش اکتفا می‌کردند اگر به یک مقدار توضیح احتیاج داشت، مقداری درباره آن روایت توضیح می‌دادند، بعد هم وارد درس اصلی می‌شدند.

اولین چیزی که جامعه در برخورد با یک روحانی به آن توجه می‌کند اخلاق است، البته نه به آن معنای عرفی خاص که عبارت است از خوش برخوردی، خوش رویی و خنده‌رو بودن است. این یک مرحله است. معنای اخلاق این است که طلبه به عنوان یک فرد متعبد به جمیع دستورات اسلام و مجموعه فضایل اخلاقی در جامعه تجسم داشته به این عنوان که وجهه اصلی همّت او اسلام و مسائل اخروی است و مسائل دنیوی برای او به عنوان غایت و هدف اصلی واقع نشده است، مطرح باشد».

«این مسائلی که من اشاره می‌کنم، بحث‌های طولانی دارد؛ چه بسا شما این مسائل را روی منابر، بهتر از ما مطرح کرده باشید؛ البته برادران توجه دارند اینها فقط جنبه تذکر و یاد آوری دارد، یعنی مسائلی که خود انسان می‌داند، اما از آنها غافل است و چه بسا به آنها توجه ندارد، همان مسائل مورد غفلت باید گاهی به صورت تذکر مطرح شود».

«پس برادران ان شاء الله تعالی توجه کنید، من نمی‌گویم خودم عامل به این حرفها هستم؛ ولی به این مسائل اعتقاد دارم و این مطالب را در درجه اول برای خودم و سپس برای شما بیان می‌کنم. دعا کنید همگی بتوانیم یک سرباز واقعی، یک خدمتگزار و روحانی مورد رضای حضرت بقیه الله روحی له الفداء باشیم».

موضوع اصلی این جلسات و درس‌های اخلاق، متن قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام است که معظم له با بیانی شیوا و زبانی گویا و دلنشین و قلبی سرشار از حبّ آل الله علیهم‌السلام به شرح و تبیین آن پرداخته‌اند که با کمترین دخل و تصرف و با

قرینه‌سازی گفتار به نوشتار و ویرایش لازم تقدیم می‌گردد. پاورقی‌های این مجموعه نیز از منابع متقن روایی انتخاب شده است. امید است مطالعه این اثر، خواننده اهل دقت و نظر را مفید افتد و نشر آن مرضی خداوند متعال باشد.

امتیازات درس اخلاق معظم له

این مباحث معمولاً در روزهای چهارشنبه هر هفته و در پایان درس خارج اصول معظم له مطرح شده است؛ البته بعضی از آنها در درس خارج فقه معظم له ایراد گردیده است. معظم له بعضی از موضوعات را سلسله وار در جلسات مختلفی ایراد فرموده‌اند، به همین دلیل در برخی از موارد چند جلسه اخلاق در یک درس جمع آوری شده است. مطالب به صورت مختصر توسط معظم له ارائه شده؛ و در مواردی که به توضیح بیشتری نیاز بوده، این توضیح توسط ایشان بیان شده است.

مباحث اخلاقی معظم له حول چهار محور اصلی بیان شده است:

الف. ترجمه، تفسیر و تبیین روایات اخلاقی

ب. بررسی، تحلیل و تحقیق درباره مباحث اعتقادی

ج. مسائل طلبگی و ارشادات معظم له به طلاب و روحانیت معظم که بیشترین حجم جلسات اخلاق معظم له را به خود اختصاص داده است.

د. مسایل سیاسی روز و مناسبت‌های مهم که حضرت استاد به مناسبت ایام و تشخیص ضرورت، مطرح کرده‌اند. این نشانگر حساسیت و دقت معظم له نسبت به مسائل انقلاب و جهان است.

علاقه عاشقانه و پدرانۀ معظم له به طلاب و عشق ایشان به عالم طلبگی باعث شده است بیانات ایشان با نصیحت‌های مشفقانه و پدرانۀ همراه بوده و دلسوزی خاصی داشته باشد؛ به طوری که هر خواننده‌ای با تمام وجود؛ عشق و علاقه و محبت استاد را نسبت به طلاب احساس می‌کند.

معظم له خود از فضایل اخلاقی بسیاری برخوردار بودند؛ به گونه‌ای که با مراجعه به درس‌های مختلف این مجموعه هر خواننده‌ای متوجه خواهد شد که استاد از تواضع، فروتنی و خلوص زیبایی برخوردار بوده‌اند.

اگر استاد در خلال طرح مباحث و احتمال می‌دادند سؤالی در خصوص فرموده‌های ایشان به ذهن کسی می‌رسد، آن را مطرح کرده و پس از تبیین آن به پاسخ آن پرداخته‌اند.

معظم له با بیان احادیث و استفاده‌های اخلاقی خود از آنها به طلاب و فضیلابی که از محضر ایشان کسب فیض می‌کردند روش استفاده صحیح و عالمانه از روایات اخلاقی و اعتقادی را تعلیم داده تا آنان خود توان استفاده از منابع روایی را پیدا کرده و در راه ترویج دین و اخلاق از آن استفاده کنند.

این اثر بنا به محورهای یاد شده در بیانات معظم له در سه فصل تقسیم شده است: فصل اول: «حدیث اخلاق» که شامل احادیث اخلاقی، تربیتی و بیانات معظم له در خصوص آنها است.

فصل دوم: «حدیث معرفت» که شامل مباحث اعتقادی منتخب استاد است. فصل سوم: «حدیث مشفق» که شامل سفارشات، نصیحت‌ها و تأکیدات معظم له نسبت به روحانیون و همچنین مسایل روز است.

فصل چهارم: «حدیث روز» که مشتمل بر مسایل روز و مطالبی است که به مناسبت ایام ایراد فرموده‌اند.

در پایان از تمامی الطاف، مهربانی‌ها، ارشادات و راهنمایی‌های فرزند برومند معظم له حضرت آیه الله استاد آقای حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی حفظه الله تعالی که ما را در تهیه، تحقیق و تنظیم^۱ هر چه بهتر این اثر یاری رسانده سپاسگزاری کرده و طول عمر با عزت و برکت این استاد عزیز و فرزانه و عزیز را از خداوند متعال خواستاریم.

صفرالخیبر ۱۴۳۱ هجری قمری

محیی‌الدین آزادمنش اصفهانی

و محسن صادق‌زاده

پژوهشکده طه

قم

۱. تحقیق، تهیه و تنظیم این اثر فاخر در حدود دو سال به طول انجامیده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطَّاهِرین
ولعنة الله علی أعدائهم أجمعین

درس اوّل^۱ انس با روایات

ارتباط و انس با روایات ائمه معصومین علیهم السلام بسیار مهم و ارزنده است؛ چرا که ارشاد و هدایت به هر مقدار که امکان تحقق داشته باشد در فرمایشات ایشان وجود دارد. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - بدون هیچ گونه تعصب و احساسات - نه تنها فقه و مسائل فقهیه، بلکه اکثر یا حتی تمام جزئیات و شئون زندگی را برای ما به طور روشن و با حفظ انفتاح باب اجتهاد^۲ بیان کرده‌اند^۳ و این به دلیل بقای مذهب

۱. این درس در جلسه «هفتاد و چهارم» و «ششصد و پنجاه و دوم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. در احکام واقعی اعتقادی عقلی و نقلی (مانند توحید، نبوت، معاد و...) همه قبول دارند که باب علم و رسیدن به واقع، مفتوح است، اما نسبت به فروع اختلاف است که آیا باب علم و رسیدن به واقع، باز است یا این که امکان تحصیل علم نسبت به اقسام مختلف احکام شرعی ممکن نیست. بنابراین سه نظریه وجود دارد که برخی قائل به انفتاح حقیقی، برخی قائل به انفتاح حکمی، برخی انسدادی صغیر و برخی انسدادی کبیر شده‌اند. ر، ک: کتب اصولیون، بحث انسداد.

۳. عن امیرالمؤمنین علیه السلام:... فَالْتَمَسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمَهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَصَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَأَيُّهَا الْفَوْنُ الدِّينِ وَكَأَنَّ

تشیع و حیات نوین فقه شیعه بوده است، از این رو کلماتشان قابل بررسی و تحقیق است.^۱

به خلاف دیگر مذاهب که حتی نمی‌توانند بعضی از کلمات خود را توجیه کنند؛ چرا که علمای آنان بیش از هشت یا نه قرن پیش مسایلی را مطرح کرده‌اند و پس از گذشت زمان، هم اکنون مسایل جدیدی به وجود آمده است که طبیعتاً پاسخی برای آنها ندارند. زعمایشان می‌گویند: همه باید از آن چهار نفر تقلید و پیروی کنند! بنابراین،

يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهَوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ... (نهج البلاغه، خ ۱۴۷، ص ۲۷۰) امیرالمؤمنین و بزرگی‌های اهل بیت پیامبر ﷺ را چنین بیان می‌کنند: ... پس رستگاری را از اهل آن جستجو کنید که اهل بیت پیامبر ﷺ و سلم رمز حیات دانش و راز مرگ جهل و نادانی هستند، آنان که حکمت شان شما را از دانش آنان و سکوت شان از منطق آنان و ظاهرشان از باطن شان، اطلاع می‌دهد، نه با دین خداوند مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می‌کنند، دین در میان ایشان گواهی صادق و ساکتی سخنگو است.

۱. ... عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ: ... يَا أَيُّهَا النَّاسُ! وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ عَنِ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ... (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۷، ص ۹۱) ابو حمزه ثمالی از امام پنجم علی بن ابی طالب نقل کرده که رسول خدا ﷺ در سفر حجة الوداع خطبه‌ای ایراد فرمود که: ... ای مردم! به خدا سوگند! آنچه شما را به آسایش و بهشت نزدیک می‌کند و از رنج و عذاب دوزخ دور می‌سازد فرو گذار نکرده و به او فرمان دادم و آنچه شما را به شقاوت و دوزخ می‌کشاند و از سعادت و بهشت دور می‌کند باقی نماند مگر این که دستور خودداری از آن دادم....

۲. در اواسط قرن چهارم - که هنوز حکومت عباسیان ادامه داشت فقه اهل تسنن با ایستایی و رکود مواجه شد و این رکود در نهایت به انحطاط فقه آنان انجامید و علت آن این بود که پیروان پیشوایان مذهبی به پیروی از گفته‌ها و نظریات پیشوایان خود بسنده کردند و فقهای جامعه اهل تسنن به تدوین مذاهب اربعه (حنفی به پیشوایی ابوحنیفه نعمان بن ثابت، مالکی به پیشوایی مالک بن انس اصبحی، شافعی به پیشوایی محمد بن ادریس و حنبلی به پیشوایی احمد بن حنبل) پرداختند. در میانه قرن هفتم، فقهای اهل تسنن، مذاهب اربعه را تنها مذهب رسمی و قابل قبول جامعه اهل تسنن اعلام کردند و تبعیت از هر يك را برای مسلمانان کافی شمردند. این عمل پیامدهای تأسّف باری را برای جوامع اسلامی و فقه اهل تسنن به دنبال داشت که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف. بیگانه شدن فقه اسلامی اهل تسنن با موضوعات و مسایل مستحدثه و رویدادهای نوین جوامع اسلامی.
ب. جلوه کردن احکام فقهی به صورت سنت‌های راکد و بی‌روح و بی‌ملاک و چه بسا خرافات.
ج. منزوی شدن اندیشه اسلامی در مراکز علمی جهان به دلیل ارائه فتاوی ناصحیح و خلاف موازین

سؤال پیش می‌آید که: در مسایل مستحدثه‌ای که به اقتضای زمان، اصلاً مورد توجه آنان واقع نشده، شما چگونه به وجوب تقلید از ایشان حکم می‌کنید؟! به همین دلیل است که اینها در مقام عمل دچار مشکل می‌شوند.

ائمه بزرگوار علیهم‌السلام با بیان اصول اولیه و ضوابط عامه در روایات، باب اجتهاد را برای همیشه به روی ما گشوده‌اند؛^۱ تا این که هر نوع مسأله و امر تازه‌ای به مقتضای هر زمان و هر عصر به وجود آمد، مجتهدان بتوانند با ملاحظه آن اصول و ضوابط، حکم آن را استنباط کنند؛ از این رو هیچ مشکلی برای شیعه نه تنها در زمان فعلی وجود ندارد؛ بلکه اگر هزاران سال دیگر وضع به همین منوال ادامه پیدا کند و هر روز مسأله جدیدی مطرح شود، فقهای شیعه می‌توانند به عنوان متخصص استنباط معارف از منابع اصیل دین، پاسخگو باشند.

اما نظر یک مجتهد عامه در مسأله مستحدثه چگونه می‌تواند برای کسی که محدوده تقلید او از این چهار نفر تجاوز نمی‌کند، حجیت داشته باشد؟!

عقل و شرع و معرفی آنها به عنوان مسایل و اندیشه‌ها و قوانین اسلامی.

د. شیوع پیروی از دستورات و نظریات کسانی که فقیه نبوده و واجد شرایط پیشوایی و مقام افتخار نگردیده‌اند.

۱. ابان عن سلیم بن قیس قال: صعد أمير المؤمنين عليه السلام المنبر فحمد الله وأثنى عليه وقال: ... أما والله لقد علمت تبليغ الرسالات و تنجيز العداة و تمام الكلمات و فتحت لي الأسباب و أجرى لي السحاب و نظرت في الملكوت فلم يعزب عني شيء فات و لم يفتني ما سبقني و لم يشركني أحد فيما شهدته ربي يوم يقوم الأشهاد و بيئتم الله موعدة و يكمل كلماته و أنا النعمة التي أنعمها الله علي خلقه و أنا الإسلام الذي ارتضاه لنفسه كل ذلك من من الله به علي و أذل به منكمي.... (كتاب سليم بن قيس الهلالي، ح ۱۷، ص ۷۱۲) ابان از سليم بن قيس چنین نقل می‌کند: امیرالمؤمنین عليه السلام بر منبر رفته و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و فرمود: ... به خدا قسم! رساندن رسالت‌ها و انجام وعده‌ها و کامل بودن کلمات را دانسته و اسباب برآیم گشوده شد و انساب را می‌دانم.... و در ملکوت نظر کردم و چیزی از نظرم مخفی نماند و آنچه پیش از من بوده از نظرم مخفی نماند و هیچ کس در آنچه پروردگارم - در روزی که شاهدان بیا می‌خیزند - درباره آن از من گواهی گرفته شریک من نیست. خداوند به وسیله من وعده خود را تمام می‌کند و کلماتش را به کمال می‌رساند. من نعمتی هستم که خداوند متعال بر خلقش ارزانی داشته و من همان اسلامی هستم که برای خود پسندیده است. همه اینها متنی است که خداوند بر من نهاده و شانهم را با آن خم کرده است.

پیشوایان معصوم ما: نه تنها راه اجتهاد را برای علمای شیعه، در مسایل فقهیه همواره باز کردند و از این جهت برای همیشه به فقه تداوم بخشیدند بلکه در امور دیگر مانند: مسایل اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... کلمات، مواعظ و نصایح ایشان واقعاً چیزی را برای انسان فروگذار نکرده است.^۱

۱. فقال علی بن محمد الهادی عليه السلام:... اصطفاكم بعلمه و ارتضاكم لدينه و اختاركم لسره و اجبتاكم بقدرته و اعزكم بهداه و خصكم ببرهانه و انتجكم لنوره و ايدكم بروحه و رضيتكم خلفاء في ارضه و حججا على بريته و انصارا لدينه و حفظة لسره و خزنة لعلمه و مستودعا لحكمته و تراجعمة لوجهه و ارکانا لتوحيد... و دعوتكم الى سبيله بالحكمة و الموعظة الحسنة و... و آيات الله لديكم و عزائمكم فيكم و نوره و برهانه عندكم و امره اليكم... انتم الصراط الاقوم و... و الباب المبتلى به الناس من اتاكم نجا و من لم ياتكم هلك الى الله تدعون و عليه تدلون و به تؤمنون و له تسلمون و بامرهم تعملون و الى سبيله ترشدون و بقوله تحكمون سعد من والاكم و هلك من عاداكم و خاب من جحدكم و ضل من فارقتكم و فاز من تمسك بكم و امن من لجأ اليكم و سلم من صدقتكم و هدى من اعتصم بكم... كلامكم نور و امركم رشد و وصيتكم التقوى و فعلكم الخير و عادتكم الاحسان و سجيئكم الكرم و شانكم الحق و الصدق و الرفق و قولكم حكم و حتم و رأيكم علم و حلم و حزم ان ذكر الخير كنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه... (عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۷۲ و من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۰۹) خداوند شما را با علم خود برگزیده و برای خزانه داری غیب خود پسندیده و برای پاسداری سر خود انتخاب کرده و به قدرت خود اختیار فرموده و به هدایت خود عزیز ساخته و به برهان خود اختصاص داده و برای مشعل داری نور خود برگماشته و به روح خود تأیید فرموده و به خلافت شما در زمین خودش رضایت داده و شما را حجت های خود بر خلق خویش و یاران دین و حافظان سر و خازنان علم و ودیعتگاه حکمت، و مترجمان وحی، و ارکان توحید،... و با حکمت و موعظه حسنه به راه او فرا خواندید. آیات خدا پیش شما است، و وفای به عهدها و پیمانهای او در متابعت از شما است، و نور و برهان او در خاندان شما... شما صراط محکم و مقاوم هستید... و همان دری می باشید که مردم در ورود به آن آزمایش می شوند. هر کس به سوی شما آمد نجات یافت و هر کس به سوی شما نیامد هلاک شد و هر کس شما را انکار کرد نومید شد و هر کس از شما جدا شد گمراه شد و هر کس به شما تمسک جست رستگار شد و هر کس به شما پناه برد ایمن شد و هر کس شما را تصدیق کرد سالم ماند و هر کس دست به دامن شما زد هدایت یافت... سختان نور و امرتان هدایت و سفارشتان تقوا و فعلتان خیر و عادتتان احسان و خویبتان کرم و شانتان حق و صدق و رفق و قولتان حکم و حتم و رأیتان علم و حلم و حزم است. اگر سخن از خیر به میان آید، شما سرآغاز و اصل و فرع و گنجینه و جایگاه و منتهای آن هستید و امر او به شما تفویض شده است. (فرازهایی از زیارت جامعه کبیره)

بزرگانی مثل مرحوم علامه بزرگوار مجلسی (ره)^۱ در کتاب مرآت العقول^۲، روایات کافی را به زیبایی تفسیر و آنها را دسته‌بندی کرده که چه روایاتی مربوط به اصول اعتقادات و مسایل اخلاقی است و چه روایاتی مربوط به فروع و احکام. با انس با روایات متوجه می‌شویم که آنچه برای تکامل انسان در ابعاد مختلف لازم بوده، آن را ائمه هدی علیهم‌السلام با بیانی روشن، فصاحت کامل و با عباراتی زیبا بیان فرموده‌اند^۳ و این خود دلیل بر آن است که فرمایش این بزرگواران؛ که برگرفته از کلام وحی است دارای شأن و منزلتی است که با سایر کلمات اصلاً قابل مقایسه نیست. در روایات مطالب دقیقی وجود دارد که اطلاع از آنها سبب ارتقای رتبه علمی است. گاهی انسان در برخورد با روایتی، مطالبی را فرا می‌گیرد که اگر یک عمر در باره آن مطالب می‌اندیشید، به آن معارف راه نمی‌یافت.^۴ وقتی انسان به چنین احادیثی برمی‌خورد، واقعاً به خود می‌لرزد و چه بسا فکر کند که ای کاش هرگز این روایت را نمی‌دیدم و در جهل و ناآگاهی خود باقی

۱. علامه محمد باقر مجلسی اصفهانی (۱۱۱۰هـ) - فرزند علامه محمد تقی مجلسی اصفهانی - از بزرگان علما و فقها و محدثان شیعه و صاحب آثار ارزشمند علمی است. وی در عصر خویش منصب شیخ الاسلامی داشت. نفوذ این فقیه بزرگ در حکومت وقت موجب شد که بتواند با کمک علمای دیگر با تألیف و تصنیف آثاری ارزنده، خدمات فراوانی به عالم اسلام انجام دهد. حاج میرزا حسین نوری، صاحب مستدرک الوسائل در شرح حال و دوران زندگی او مطالب مستوفایی بیان داشته است. شیخ حر عاملی و صدر الدین سید علی خان مدنی شیرازی از اساتید و مشایخ روایی مجلسی هستند و میرزا عبد الله افندی - صاحب ریاض العلماء - سید نعمت الله جزایری، مولی صالح مازندرانی و امیر محمد صالح حسینی خاتون‌آبادی از شاگردان مجلسی به شمار می‌آیند؛ از جمله آثار او: بحار الأنوار که جامع احادیث کلیه مجامع حدیثی شیعه است، آداب الحج، حاشیه تهذیب الاحکام، شرح روضه کافی، مشکاة الأنوار به فارسی در فضیلت قرائت قرآن، الفوائد الطریفه فی شرح الصحیفه است.

۲. شرح بر اصول و فروع کافی است و در آن به سند هم متعرض شده است که کدام روایت ضعیف است و کدام موثق.

۳. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: ... إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَقَيْنَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ وَعَالَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ. (نهج البلاغه، خ ۲۳۳، ص ۴۷۰) همانا ما امیران سخن هستیم، درخت سخن در ما ریشه دوانده، و شاخه‌های آن بر ما سایه افکنده است.

۴. عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام: هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ. (نهج البلاغه، خ ۲۳۹، ص ۳۵۷) خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مایه حیات دانش و نابودی جهل‌اند.

می ماندم تا چنین شرمسار نمی شدم؛ ولی گریزی نیست؛ حقایق در لسان ائمه هدی: بدون هیچ پرده و حجابی مطرح شده و باید هم چنین باشد. زعمای تشیع، به این دلیل که با کسی خورده حسابی نداشتند، نه بی جهت به کسی عنایت داشتند و نه بغض کسی را در دل می پروراندند، هیچ گاه در بیان حقایق، مبهم گویی نمی کرده اند. هدفشان هدایت جامعه و ارشاد توده های مردم بوده است. حداقل ثمره این ارتباط آن است که با دقت و تأمل در روایات و استفاده مطالب و کسب معارف - که در برخورد اولیه حاصل نمی شود - احساس نشاط و سرور عجیبی به انسان دست می دهد.

این روایات به منزله اقیانوسی است که:

«فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ»^۱

آنچه دلها می خواهد و چشمها از آن لذت می برد در آن موجود است.

وقتی در روایات دقت کنیم، مقبول قلب و عقل واقع می شود؛ گویی این مطالب در فطرت انسان و در باطن عقل سلیم او بوده و این بزرگواران از آنها پرده برداشته اند.^۲ مثلاً در نهج البلاغه می خوانیم وقتی همام با اصرار از امیرالمؤمنین ع تقاضا می کند که: «تقوا پیشگان را برای من توصیف کنید»،^۳ حضرت ابتدا از توصیف خودداری می کنند؛ چراکه عاقبت کار را می دیدند؛ اما بعد از آن که همام اصرار

۱. زخرف، آیه ۷۱.

۲. عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا ع يَقُولُ: ... فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا... (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۲۶) از عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هروی نقل شده که: از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع شنیدم که فرمود: ... اگر مردم، نیکویی و محاسن سخنان ما را بدانند قطعاً از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند.

۳. ... يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صَفِّ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ؛ (نهج البلاغه، خ ۱۹۳، ص ۳۰۳) ای

امیرمؤمنان! پرهیزکاران را برای من آنچنان توصیف کن که گویی آنان را با چشم می نگرم.
 ۴. فَتَنَاقَلَ ع عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ يَا هَمَّامُ! اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنُ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ. فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ: ... سِيسَ فَرَمُودَ: «أَيُّ هَمَّامٍ! از عذاب خداوند بترس و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است» اما همام دست بردار نبود و اصرار ورزید تا آن که امام ع تصمیم گرفت صفات پرهیزکاران را بیان فرماید. پس خداوند را سپاس و ثنا گفت و بر پیامبرش درود فرستاد، و فرمود: ...

می‌کند، امیرالمؤمنین علیه السلام بدون نیاز به مطالعه قبلی و بحث و کتابت و... اوصاف متقین را به آن کیفیت زیبا بیان می‌کنند به گونه‌ای که همام با شنیدن این معارف، صیحه‌ای زده و نقش بر زمین می‌شود. وقتی حضرت وضعیت او را می‌بینند، می‌فرمایند:

«به خدا قسم! از همین می‌ترسیدم؛ پندهای رسا با کسانی که شنوای آن بوده و اهل موعظه و نصیحت هستند چنین می‌کند».^۱

یا در عهدنامه جناب مالک اشتر (ره)؛ که در حقیقت دستور العمل حکومت واقعی اسلام است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام ابعاد قضیه را هم متعرض و متذکر شده اند؛ به طوری - که با ملاحظه دقیق، می‌بینید اگر صدها نفر از متخصصانی - که هر کدام در یک جهت تخصص داشته باشند - دست به دست هم دهند، توان تدوین چنین مجموعه و دستورالعملی را برای اداره امور حکومت ندارند؛^۳ بنابراین حکومت اسلامی واقعی آن است که در محدوده فرمایش ایشان باشد و سر سوزنی کم و زیاد در آن وجود نداشته باشد.^۴

۱. قَالَ: فَصَعِقَ هَمَامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا فَقَالَ اميرالمؤمنين عليه السلام: اَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ وَأَمْرٌ بِهِ فَجْهٌ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَقَالَ: هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ.

۲. تحف العقول: ص ۱۲۶.

۳. جهت مطالعه شرح این نامه عظیم‌القدر به کتاب آیین کشورداری، تالیف آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی مراجعه شود.

۴. فقال علي بن محمد الهادي عليه السلام: ... هَلِكُ مَنْ عَادَاكُمْ وَخَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَفَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَسَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَهُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ وَ... وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ وَبِهِ تُؤْمِنُونَ وَلَهُ تُسَلِّمُونَ وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ سَعَدَ وَاللَّهُ مِنْ وَالْأَكْمُ ... بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَأَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا وَبِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَعَظُمَتِ النِّعْمَةُ وَاتَّخَفَتِ الْفُرْقَةُ... فَالرَّغْبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَالْمُقَصَّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَالْيَكْمُ وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ... كَسَى كَبَا شَمَا دَشْمَنِي كَنْد هَلَاكٌ مِي شُود وَ أَنْ كَس كَبَا شَمَا رَا اَنْكَار كَنْد نُوْمِيْد شُدِه وَ هَر كَبَا اَز سُوِي شَمَا رُوِي بَر تَابِد گَمْرَاه شُدِه اَسْت؛ ولى كَسِي كَبَا شَمَا تَمَسَّكَ جَسْت پِيْرُوَز وَ سَعَادَتَمَنْد اَسْت وَ أَنْ كَبَا شَمَا پِنَاه اُورِد اِيْمَنْ اَسْت وَ كَسِي كَبَا شَمَا رَا تَصْدِيْق كَنْد اَز اَفْتَهَا سَالِم مِي مَانِد وَ أَنْ كَس كَبَا شَمَا بِيُوْنِد وَ مِلَازِم شَمَا گَرْدَد هِدَايْت مِي شُود... وَ هَمَان بَاب وَ دَرِي هَسْتِيْد كَبَا مَرْدَم دَر وَرُوْد بَه اَنْ اَزْمَايِش مِي شُوْنِد. هَر كَس بَه سُوِي شَمَا اَمْد

بر همه شیعیان، به ویژه بر ما - که مدعی ارائه مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و اشاعه فرهنگ ناب ایشان هستیم - لازم است که در درجه اول، کلمات ایشان را در فنون مختلف مطالعه کنیم^۱ و به یک موضوع خاص اکتفا نکنیم. نگوییم فلان موضوع مورد علاقه ما است و تنها اخبار وارد شده در آن موضوع را ببینیم؛ بلکه باید با همه احادیث سروکار داشته باشیم^۲، به ویژه روایات اصول عقاید که دقیق تر و مشکل تر است.

از این رو، باید در کنار برنامه‌های روزانه و مسایل علمی، ارتباط و انس خود را با روایات بیشتر کرده و زمانی را برای مراجعه به این منابع و سرچشمه‌های آب حیات و استفاده از آنها اختصاص دهیم و همان دقت و زمانی را؛ که برای فهم یک روایت فقهی مورد ابتلا صرف می‌کنیم؛ در مورد این گونه روایات نیز به کار بریم.

نجات یافت و هر کس که به سوی شما نیامد هلاک شد و هر کس شما را انکار کرد نا امید شد، و هر کس از شما جدا شد گمراه شد و هر کس به شما تمسک جست رستگار شد و هر کس به شما پناه برد ایمن شد و هر کس شما را تصدیق کرد سالم ماند و هر کس دست به دامن شما زد، هدایت یافت... سختتان نور و امرتان هدایت و سفارشتان تقوا و فعلتان خیر، و عادتتان احسان و خوی شما کرم، و شأنتان حق و صدق و رفق، و قولتان حکم و حتم، و رأی شما علم و حلم و حزم است. اگر سخن خیر به میان آید، شما سرآغاز، اصل، فرع، گنجینه، جایگاه و منتهای آن هستید. و امر او به سوی شما تفویض شده است... پس کسی که از شما روی برتابد از دین خارج می‌شود، و کسی که ملازم شما گردد به شما می‌پیوندد و کسی که در حق شما تقصیر روا دارد به مهلکه می‌افتد و حق با شما و در خاندان شما و از جانب شما، و بازگردنده به سوی شما است و شما اهل آن و گنجینه آن هستید... (فرازهایی از زیارت جامعه کبیره)

۱. عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أُمَّرَتَا فَقُلْتُ لَهُ: وَكَيْفَ يُحْيِي أُمَّرُكُمْ؟ قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ... (عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۳۰۷) از عبدالسلام بن صالح هروی روایت شده که: از حضرت رضا عليه السلام شنیدم که فرمود: خداوند کسی که امر ما را زنده بدارد را رحمت کند. عرض کردم: چگونه امر شما را زنده بدارد؟ فرمود: علوم ما را بیاموزد و به مردم تعلیم دهد.

۲. عَنْ اميرالمؤمنين عليه السلام: اعقلوا الخبر إذا سمعتموه عقل درآيه لا عقل روايه فإن روة العلم كثير و رعاته قليل. (غررالحكم، ج ۱، فصل ۳، ح ۷۴، ص ۱۳۷) هرگاه روایتی را شنیدید آن را برای دریافت و دانستن بشنوید نه برای بازگو کردن، همانا نقل کننده روایت بسیار ولی رعایت کنندگان با علم و اطلاع، اندک.

یکی از دوستان اهل علم، که در مرکزی مشغول فعالیت است - که اکثراً یا همه اعضای آن از برادران غیر شیعه هستند - نقل می‌کرد: کتاب تحف العقول^۱ را در اختیار دانشمندان آن مرکز قرار دادم؛ با این که تمامی آنها دارای مقام علمی کامل بوده و استاد دانشگاه، دکترا، فوق دکترا و امثال آن بودند؛ آن را به صورت یک معجزه تلقی کرده و گفتند: پیشوایان شما چنین ارشادات و حقایقی را برای شما بیان کرده اند؛ ولی حتی یکی از آنها به گوش ما نخورده است.^۲

ما که بحمد الله تعالی چنین اقیانوسهایی از علم و معرفت در اختیار داریم؛ مراجعه به این گنجینه‌هایی از مواعظ و نصایح بر ما لازم است.

نباید فقط پشت جلد این کتابها را نگاه کنیم، اگر یک جلد قشنگ زرین کوب داشته باشد از جلدش لذت می‌بریم - خودم را عرض می‌کنم - ؛ اما از این که چه مطالبی در این کتاب است غافل باشیم. باید خودمان را موظف کنیم که هر روز یا حداقل هر دو سه روز یک بار مراجعه‌ای به این ارشادات و هدایتها و راهنمایی‌ها داشته باشیم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

۱. این کتاب یکی از مجموعه‌های حدیثی ارزشمند و نفیس است که از قرن چهارم به یادگار مانده و حدیثهای برگزیده‌ای را از پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام در حکم، مواعظ، علوم و معارف اسلام گرد آورده، احادیثی که هر چند نام راویانش ذکر نشده اما اکثر مضامینش مورد تأیید کتاب و سنت و منطبق با احادیث مسند است و گواه صدق را در آستین دارد. مؤلف جلیل القدر این کتاب حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی رحمه الله تعالی که از بزرگان علمای شیعه در قرن چهارم و با شیخ ابوجعفر صدوق معاصر بوده و شیخ ابو عبدالله مفید از وی اجازه حدیث داشت، مردی خوش ذوق و خوش انتخاب بوده است، کتاب تحف العقول که از تألیفات این عالم جلیل القدر است نمونه‌ای از انتخاب او است که مورد ستایش و تمجید علمای بزرگ؛ مانند شیخ حر عاملی، علامه مجلسی، صاحب ریاض و دیگران بوده و به احادیث کتابش علما و فقهای ما مانند شیخ اعظم انصاری استناد کرده‌اند. مؤلف خوش ذوق این کتاب نام زیبایی برای آن انتخاب کرده و بهترین تحفه‌ها را به عقل و اندیشه مردم اهدا کرده است.

۲. عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَائِيَّ يَقُولُ: ... فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا.... (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۲۶) عبدالسلام بن صالح أبو الصلت هروی می‌گوید: از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضایی شنیدم که فرمود: ... اگر مردم به محاسن سخنان ما را پی ببرند قطعاً از ما پیروی [و طبق آن عمل] می‌کنند.

درس دوم^۱

دقت در نقل روایات

نقل صحیح روایت، یک امر مهم است. اگر قصد طرح آیه یا روایتی را داریم، می‌بایست دقت کرده تا آن را به اشتباه نقل نکنیم و این برای ما یک درس است.^۲

۱. این درس در یکی جلسات خارج فقه معظم‌له ایراد گردیده است.

۲. قد سأل أمير المؤمنين عليه السلام سائل عن أحاديث البدع و عما فى أيدي الناس من اختلاف الخبر، فقال عليه السلام: إن فى أيدي الناس حقاً و باطلاً و صدقاً و كذباً و ناسخاً و منسوخاً و عاماً و خاصاً و مُحْكَمًا و مُتَشَابِهًا و حَفْظًا و وَهْمًا و قد كذب على رسول الله صلى الله عليه و آله على عهده حتى قام خطيباً فقال: من كذب على مُتَعَمِّداً فليتبوأ مقعده من النار و إنما أتاك بالحدِيث أربعة رجال ليس لهم خمسُ المنافقون... الخاطئون: و رجل سمع من رسول الله صلى الله عليه و آله شيئاً لم يحفظه على وجه فهم فيه و لم يتعمد كذباً فهو فى يديه و يرويه و يعمل به و يقول: أنا سمعته من رسول الله صلى الله عليه و آله فلو علم المسلمون أنه وهم فيه لم يقبلوه منه و لو علم هو أنه كذلك لرفضه أهل الشبهة... الصادقون الحافظون: و آخرُ رابعٌ لم يكذب على الله و لا على رسوله مُبْعَضٌ للكذب خوفاً من الله و تعظيماً لرسول الله صلى الله عليه و آله و لم يهمل بل حفظ ما سمع على وجه فجاء به على ما سمعه لم يزد فيه و لم ينقص منه فهو حفظ النسخ فعمل به و حفظ المنسوخ فيجنب عنه و عرف الخاص و العام و المحكم و المتشابه فوضع كل شيء موضعه و قد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه و آله الكلام له وجهان: فكلام خاص و كلام عام، فيسمع من لا يعرف ما عنى الله سبحانه به و لا ما عنى رسول الله صلى الله عليه و آله فيحمله السامع و يوجهه على غير معرفة بمعناه و ما قصد به و ما خرج من أجله و ليس كل أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله من كان يسأله و يستفهمه حتى إن كانوا ليحبون أن يجيء الأعرابي و الطارئ فيسأله حتى يسمعوا و كان لا يمر بي من ذلك شيء إلا سألته عنه و حفظته فهذه وجوه ما عليه الناس فى اختلافهم و عليهم فى روایاتهم. (نهج البلاغة، خ ۲۱۰، ص ۴۳۲) شخصی از امیرالمؤمنین عليه السلام نسبت به احادیث بدعت آور و گوناگونی که میان مردم

ابتدا باید متن روایت از کتب معتدّ به و معتبر نقل شود. نکته مهم و دقیق دیگر این است که ببینیم الفاظ و معنای صحیح آن آیه و روایت چیست. در ملاحظه کتاب روایت باید از هر کلمه‌ای با دقت عبور کرد و گرنه ممکن است مطلب، طور دیگری برداشت شود.

یکی از منبری‌های تهران - که البته فوت شده است - با این که شخص فاضلی

روح داشت پرسید، حضرت فرمود: احادیثی که در دسترس مردم قرار دارد، هم حق است هم باطل، هم راست هم دروغ، هم ناسخ هم منسوخ، هم عام هم خاص، هم محکم هم متشابه، و برخی به درستی ضبط گردیده و برخی با ظن و گمان روایت شده است. در روزگار پیامبر ﷺ آنقدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد که ایشان خطابه ای ایراد کرده و فرمودند: هر کس عمداً به من دروغ نسبت دهد جایگاه او پر از آتش است.

افرادی که حدیث نقل می‌کنند چهار دسته‌اند که پنجمی ندارد:

اول: منافقان نفوذی:

دوم: اشتباه کار: کسی که از پیامبر ﷺ و سلم چیزی را به اشتباه شنیده، اما سخن آن حضرت را درست حفظ نکرده است و با توهم چیزی را گرفته، اما از روی عمد دروغ نمی‌گوید، آنچه در اختیار دارد روایت کرده و به آن عمل می‌کند و می‌گوید من آن را از پیامبر ﷺ و سلم شنیده‌ام. اگر مسلمانان بدانند که او اشتباه کرده و غیرواقعی پنداشته، از او نمی‌پذیرفتند، خودش هم اگر آگاهی می‌یافت که اشتباه کرده آن را رها می‌کرد.

سوم: ناآگاهی که حدیث‌شناس نیستند:

چهارم: حافظان راست گفتار: آن کس که نه به خداوند دروغ می‌بندد و نه به پیامبرش دروغ نسبت می‌دهد. دروغ را از ترس خداوند و حرمت نگهداشتن از رسول گرامی ﷺ دشمن می‌دارد. در آنچه از پیامبر ﷺ شنیده اشتباه نکرده، بلکه آن را با تمام جوانبش حفظ کرده است و آنچنان که شنیده بدون کم و کاست نقل می‌کند. پس او ناسخ را دانسته و به آن عمل کرده و منسوخ را فهمیده و از آن دوری جسته، خاص و عام، محکم و متشابه، را شناخته و هر کدام را در جای خویش قرار داده است.

گاهی سخنی از رسول خدا ﷺ دارای دو معنا بود: سخنی عام و سخنی خاص، کسی آن را می‌شنید که مقصود خداوند و پیامبرش را از آن کلام نمی‌فهمید، پس به معنای دلخواه خود تفسیر می‌کرد و بدون آن که معنای واقعی آن را بداند که برای چه هدفی صادر شده و چرا چنین گفته شده است، حفظ و نقل می‌کرد. همه یاران پیامبر ﷺ چنان نبودند که از او چیزی بپرسند و معنای واقعی آن را درخواست کنند تا آنجا که عده‌ای دوست داشتند عربی بیابانی یا سؤال‌کننده‌ای از آن حضرت چیزی بپرسد و آنان پاسخ آن را بشنوند؛ اما من هرچه از خاطر می‌گذشت می‌پرسیدم و حفظ می‌کردم، پس این است علل اختلاف در نقل حدیث و روایاتی که میان مردم وجود دارد.

بود و به قول خودش خیلی ولایتی بود، در یکی دو سخنرانی اش راجع به شهادت حضرت زهرا علیها السلام تعبیر کرده که حضرت صدیقه طاهره علیها السلام گرفتار مرض سل شد! این حرف خیلی برای ما گران تمام شد! بالآخره ما روزی به ایشان برخورد کردیم؛ گفتیم: آقا! شنیده‌ایم شما بالای منبر چند مرتبه چنین بحثی را مطرح کرده اید! گفت: بله.

گفتم: دلیل شما بر این مسأله چیست؟

گفت: روایتی در این باب هست.

گفتم: آدرس این روایت را لطف کنید.

آدرسش را به من داد؛ به نظرم مستدرک مرحوم حاجی نوری^۱ را اشاره کرد. ما به کتاب مراجعه کرده و دقت کردیم، در آنجا در حالات حضرت زهرا علیها السلام عبارتی که نوشته این است که ایشان به علت کثرت ناراحتی و گریه أخذها السبل^۲. ایشان این نقطه سبل را ندیده و «أخذها السبل» را - «أخذها السل» - خوانده بود

۱. علامه محدث مرحوم حاج میرزا حسین نوری را «مجلسی دوم» خوانده‌اند (م ۱۳۲۰ق) که از فقهای متبحر در علم حدیث و رجال و آشنا به سیره و تاریخ بود. اساتید او عبارتند از: فقیه محمد علی بن زین العابدین محلاتی، عبدالرحیم بروجردی، عبدالحسین بن علی طهرانی، شیخ مرتضی انصاری، سید مجدّد محمدحسن شیرازی.

و برخی از شاگردانش عبارتند از: محدث عباس قمی، آقا بزرگ طهرانی، إسماعیل بن محمد باقر اصفهانی و محمدحسین نائینی.

برخی از کتب او عبارت است از: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، الصحیفه الثانیه العلویه، الصحیفه الرابعه السجاده، النجم الثاقب فی أحوال الإمام الغائب، معالم العبر فی استدراك جزء البحار السابع عشر، الفیض القدسی فی أحوال المجلسی، جنه المأوی فیمن فاز بقاء الحجة فی الغیبة الكبرى، حواش علی «منتهی المقال» فی الرجال لأبی علی الحائری و دیوان شعر (فارسی).

۲. الجعفریات، أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَثُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَهُ لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله اشْتَكَّتْ وَأَخَذَهَا السَّبَلُ كَمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. (مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۸)

دقت در نقل روایات / ۳۱

و روی منبرها روی آن تکیه می‌کرد، در حالی که سبیل به معنای این است که کسی به علت زیاد گریه کردن پلک‌های چشمش تورم پیدا کرده است. این لغزش بدین خاطر است که آن مرحوم دقت لازم را در خواندن عبارت نکرده بود.

اینها همه برای ما درس است که هنگام مطالعه، روایات را به صورت سطحی مرور نکنیم، بلکه هر کلمه‌ای را با دقت ببینیم؛ چه بسا اشتباه در آن یک کلمه، مسایل نامطلوبی را به وجود آورد.^۱

علاوه بر این که گاهی اشتباه در چاپ هم وجود دارد که باید حتماً دقت شود. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَنْ أَبِيهِ عليه السلام: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۸۳، ص ۳۳۸) اگر قبل از شروع هر کاری در آن دقت کنی از پشیمانی ایمن خواهی شد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام: أَظْهَرَ الشَّيْءُ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ. (تحف العقول، ص ۴۵۷) امام جواد عليه السلام فرمود: اظهار هر چیز پیش از استحکام آن، فساد انگیز است.

شدت دقت علما و مراجع زبانزد است به طوری که نقل شده است رئیس‌المحدثین ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ملقب به (صدوق) بزرگ‌ترین فرد خاندان بابویه در نقل حدیث تا آن جا دقت می‌نموده که در کتابهایی مانند امالی و عیون اخبار الرضا محل روایت و نام راوی و تاریخ روز و ماه و سال استماع روایت را ضبط کرده و همین لقب صدوق مطلق که به او داده شده بزرگ‌ترین دلیل توثیق او می‌باشد. (اعتقادات شیخ صدوق (ره)، ترجمه حسنی، پیشگفتار مقدمه، ص ۳) و نیز از بیان‌ها و توضیحات علامه مجلسی (ره) در ذیل بعضی از اخبار کتاب بحارالانوار به خوبی پیدا است که شخصاً با دقت و مطالعه کامل تمام اخبار را می‌دیده و میان آن همه مطالب و آن همه کسره و ضمه و فتحه و تشدید و مدّ و غیره اشتباهی روی نداده است! و به راستی باید علامه مجلسی را یک دانشمند کارکشته به تمام معنا موفّق دانست.

درس سوم^۱ وظایف عاقل

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ: عَلِيٌّ الْعَاقِلُ أَنْ يَكُونَ
عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَيَّ شَأْنَهُ حَافِظًا لِلْسَّانَةِ.^۲

حضرت صادق علیه آلاف التحية والثناء می فرماید: در حکمت آل داوود علی نبینا و آله و علیه السلام - که ظاهراً کتاب مقدس زبور یا شامل زبور بوده و حکمت‌ها، موعظه‌ها، برنامه‌ها و دستوراتی که از ایشان و خاندانش صادر و در آن تنظیم شده است - جمله‌ای ذکر شده است که:

بر عاقل لازم است که با وضعیت زمان خود آشنا باشد، تمام توجه او به مسئولیتش بوده و زبانش را حفظ کند.

حضرت صادق علیه آلاف التحية والثناء این جمله را از حضرت داوود علی نبینا و آله و علیه السلام بدون کم و کاستی نقل می‌کند و این دلیل بر تأیید آن بیان است. کلمه «علی»^۳ در این روایت نشان دهنده این است که عمل، قدری سنگین است؛

۱. این درس در جلسه سی و هشتم درس خارج اصول ایراد گردیده است.

۲. عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ عُمَانَ بْنِ عِيْسَى عَنِ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ عَنِ مَنصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ... (كافي، ج ۲، باب الصمت و حفظ اللسان، ص ۱۱۳)

۳. هرگاه کلمه «علی» در چنین مواردی استعمال شود، علامت سنگین و مشکل بودن کار است؛ به همین دلیل این کلمه در وظایف شرعی بسیار استعمال می‌شود مانند: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ

اما چاره‌ای هم نیست و باید به دوش کشیده شود؛ چراکه عقل راه درست را از نادرست به ما نشان می‌دهد.^۱

از این رو توضیح فرمایش حضرت این است: اگر شخصی از موهبت الهی برخوردار شده و نعمت عقل نصیب او گردد و عنوان عاقل بر او منطبق شود،^۲ باید سه مطلب را مورد توجه قرار داده و آن را وظیفه خود دانسته و سنگینی آنها را به دوش بکشد.

عاقلی که مقتضای عقلش را رعایت می‌کند؛^۳ باید اولاً: مقطع و موقعیت زمانی خودش را درک کند و توجه کند که در چه جوّی و در چه محیطی از زمان قرار گرفته است.

این نکته جنبه عمومی دارد؛ یعنی یک تاجر و یک غیر اهل علم نیز باید این معنا را رعایت کند؛ البته در اهل علم درک این معنا و عمل به آن، اولویت دارد.

طلبه باید آشنا به وضع زمان باشد، باید موقعیت خودش را درک کند و بداند که طلبه این زمان، طلبه بعد از انقلاب، طلبه در نظام و حکومت اسلام، غیر از طلبه بیست سال پیش است؛ چراکه انقلاب اسلامی علاوه بر آن که نظر جامعه خودمان را به اسلام معطوف داشته - به طوری که بحمد الله تعالی شاهد هستیم چه تحول اساسی در جامعه ما به وجود آمده است، خصوصاً در نسل جوان که با اسلام آشنا شده و با انقلاب خو گرفته‌اند - فریادش برای دنیا نیز بلند است و علی رغم تلاش سنگین ابرقدرتها و

عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ». (بقره، آیه ۱۸۳) یا: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ». (آل عمران، آیه ۹۷) (این حاشیه از فرمایشات مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی است).

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ. (نهج البلاغه، ح ۴۲۱، ص ۷۳۰) از عقل و خرد تو همین برایت بس که راه رشد و رهایی را از راه گمراهی برای تو روشن سازد.

۲. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا مَالٌ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا عَقْلٌ كَالْتَدْبِيرِ. (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۵) ثروتی سودمندتر از خرد و نعمت عقل و عقلی چونان تدبیر نیست.

وَعنه عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا نِعْمَةَ أَفْضَلَ مِنْ عَقْلٍ. (تصنيف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۱) هیچ نعمتی برتر از عقل نیست. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ.... (الكافي، ج ۱، كتاب العقل و الجهل، ص ۱۲) خداوند به بندگانش نعمتی بهتر از عقل نبخشیده است.

۳. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجْرِبَةِ. (نهج البلاغه، نامه ۷۸، ص ۶۱۸) همانا تیره‌روز کسی است که از عقل و تجربه‌ای که نصیب او شده، محروم ماند.

جنایتکارها - که هدفشان کوبیدن و از بین بردن اسلام است - جوامع بشری و ملت‌ها - مخصوصاً مردمی که حظ و بهره‌ای از دانش و علم داشته‌اند - کاملاً به اسلام عزیز توجه پیدا کرده و به سوی آن گرایش دارند.

بنابراین شرایط امروز غیر از شرایط بیست سال پیش است، از این رو طلبه امروز نیز باید غیر از طلبه آن روز باشد، مرجع تقلید امروز باید غیر از مرجع تقلید آن روز باشد. مرجع تقلید آن روز یک رساله توضیح المسائل داشته و جز پاسخ به استفتائات و أخذ و پخش وجوه شرعیه، مسئولیت دیگری نداشت؛ اما مرجع تقلید امروز باید آماده تربیت افرادی باشد که بتوانند با وسایل و امکانات روز، اسلام را - آن هم با زبان روز و با طرز فکری که حاکم بر ملت‌ها و دانشمندان است - در سراسر جهان مطرح کنند.

از این روآشنایی به زمان، مطلب بسیار مهم و حساسی است.^۱

ثانیاً: تمام توجه او می‌بایست به جایگاه، شأنیت و مسئولیت خودش باشد. عاقل نباید همه وقت و فکرش را صرف امور دیگران کند، بلکه به آن مسئولیت و شأنی که دارد باید پردازد، و از وظایفش غافل نشود و وقتی فهمید چه مسئولیتی دارد؛ تمام توجه‌اش را برای رسیدگی هرچه بهتر به آن مسئولیت قرار دهد.

طلبه باید توجه داشته باشد که امروز چگونه می‌توان به تبلیغ اسلام پرداخت، و نیاز جوامع بشری و گرایش آنها به اسلام را به چه صورتی پاسخ داد؟

مسئولیت امروز طلبه این است که درس بخواند؛ مبدا تحت تأثیر حرفهای جاهلانه یا مغرضانه - نسبت به عدم ضرورت درس خواندن و بیهوده بودن این

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَالِنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مُبْتَدَأَ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنْ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ فَلْيَنْظُرْ نَظْرًا سَائِرًا هُوَ أَمْ رَاجِعٌ. (نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۸۴) پس آن که با چشم دل بنگرد و با دیده درون کار کند آغاز هر کار باید بیندیشد؛ آیا آن عمل به سود او است یا به زیان او؟ اگر به سود او است ادامه دهد و اگر زیانبار است توقف کند؛ زیرا اگر بدون آگاهی عمل کند همانند رونده‌ای است که بیراهه می‌رود، پس هر چه شتاب نماید از هدفش دورتر می‌ماند و آن که از روی آگاهی عمل کند، همانند رونده‌ای به راه راست است، پس باید به درستی بنگرد آیا راه مستقیم را می‌پیماید یا به عقب بازگشت می‌کند؟

دروس - واقع شود و وقت گرانقدر خودش را با این حرفهای بیجا و پرداختن به مسایل بی‌فایده تلف کند.^۱

روزی در ماشین به رادیو گوش می‌دادم؛ که در رابطه با «وقت» مطالبی بیان شد و ضمن آن اشاره شد که: وقت طلا نیست! نمی‌شود گفت: وقت طلا است! بلکه وقت بالاتر از طلا است؛ چراکه طلا را می‌توان خرید؛ اما چگونه می‌توان وقت را خریداری کرد؟ پس ارزش وقت از طلا والاتر و بالاتر است.^۲

به همین جهت آیا صحیح است طلبه با توجه به چنین موقعیتی که دارد فکر، استعداد، نیرو و وقت خودش را در رابطه با اموری غیر از مسئولیت خودش صرف کند؟! حال؛ فرقی ندارد که چه نوع مسئولیت و وظیفه‌ای داشته باشد. وظیفه ما - مخصوصاً بعد از پیروزی انقلاب - خیلی زیاد و سنگین شده است، به طوری که اگر یک عمر صد ساله هم داشته باشیم باز نمی‌توانیم به تمام وظایف خودمان عمل کنیم^۳ و انصافاً این سخن بسیار ارزنده و لطیفی است.

آخرین خصوصیتی که حضرت بیان می‌فرماید، کم‌حرفی است.^۴ عاقل هنگام گویش، بجز سخن راهگشا و مفید چیزی نمی‌گوید.

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مِّنْ شَمَرٍ تَجْرِيداً وَ جَدِّ تَشْمِيرًا وَ كَمَشٍ فِي مَهَلٍ وَ بَادِرٍ عَن وَجَلٍ وَ نَظَرٍ فِي كَرَّةِ الْمُؤْتَلِّ وَ عَاقِبَةِ الْمَصْدَرِ وَ مَغْبَةِ الْمَرْجِعِ. (نهج البلاغه، ج ۲۱۰، ص ۵۰۶) حریم خداوند را حفظ کنید همانند انسان وارسته‌ای که خود را آماده کرده و در بهره بردن از فرصت‌ها کوشیده و هراسان در اطاعت خداوند تلاش کرده و در دنیای زودگذر و پایان زندگی و عاقبت کار به درستی اندیشیده است!

۲. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اضَاعَهُ الْفُرْصَةَ غَضَةً. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۶۶، ص ۲۰۹) وعنه عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غَضَةً. (نهج البلاغه، ص ۴۰۲) استفاده نکردن و به هدر دادن فرصت‌ها پشیمانی و اندوه می‌آورد. در حدیث دیگری فرماید: پیش از آن که فرصت از دست برود و اندوه به بار آورد، از فرصت‌ها استفاده کنید.

۳. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۸۱، ص ۳۲۹) فرصت‌ها چون ابرها می‌گذرند، پس فرصت‌های نیک را غنیمت شمارید.

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ وَ الْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَ الْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۵، ص ۲۹۶) و تحف العقول، ص ۳۸۳) وقتی مؤمن را خاموش یافتید به او نزدیک شوید و همراه او شوید؛ زیرا او حکمت را القا می‌کند و مؤمن کم‌حرف و کثیرالعمل است؛ ولی منافق پرحرف و کم‌کار است.

عاقل نباید زبان خود را رها کرده و قبل از این که در مورد زوایای سخن خود بیندیشد و بسنجد که چه مطلبی را در چه جایگاهی و برای چه اشخاصی می‌خواهد بیان کند، هر حرفی را بزند، خصوصاً نسبت به ما طلبه‌ها که وظیفه رهبری دینی جامعه را به عهده داریم و مردم تمامی حرفها و رفتار ما را حرف دین تلقی می‌کنند. چه بسا یک حرف بدون سنجش و تأمل ما، عده‌ای را گمراه و حتی در مواردی نسبت به دین بدبین سازد؛ لذا باید در گفتارمان حداکثر تحفظ را داشته باشیم و در مورد آن بیندیشیم.^۱

در وجود انسان نیازها و غرایزی وجود دارد که - حسب ظاهر - حفظ و مراقبت از آنها مهم‌تر از حفظ زبان است؛ مانند این که شکم خود را از حرام حفظ کند یا شهوت و غرایز جنسی‌اش را از راه حرام اشباع نکند و در این رابطه از موارد حرام اجتناب کند؛ از این رو در ابتدا به نظر می‌رسد که به جای حفظ اللسان، می‌بایست گفته شود: حفظ البطن و حفظ الفرج و...؛ چرا که انسان بیشتر با این موارد سر و کار دارد؛ اما با این حال چرا روی حفظ زبان این مقدار تأکید شده است؟^۲ مطمئناً در

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيٌّ): لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ. قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ. (نهج البلاغه، ح ۴۰ و ۴۱، ص ۴۷۶) زبان خردمند در پس دل او است و دل نادان پس زبان او و دیگر این‌که: دل بی خرد در دهان او و زبان خردمند در دل او است.
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ لِأَنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ يَنْدَبِرُ الْكَلَامَ فَإِذَا كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ وَ الْمُنَافِقُ قَلْبُهُ وَرَاءَ لِسَانِهِ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ وَ لَا يُبَالِي مَا عَلَيْهِ مِمَّا لَهُ وَ إِنْ أَكْثَرَ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ مِنْ لِسَانِهِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۳) ایمان بنده‌ای استوار و ثابت نمی‌شود مگر این که قلب و دلش آرام باشد و قلبش آرامش نمی‌گیرد، مگر این که زبانش را حفظ کند زبان مؤمن در پشت دل اوست و هنگام سخن گفتن در سخن خود تفکر و دور اندیشی می‌کند، زمانی که دید آن سخن خیر است آن را بیان می‌کند و اگر زشت و بد باشد آن را پنهان می‌دارد. اما قلب منافق در پشت زبان اوست و هر چه بر زبانش بیاید آن را بدون تأمل می‌گوید، و توجهی به عاقبت آن ندارد و از این جهت بیشتر گناهان فرزند آدم از زبان اوست.

۲. جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ: احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ: احْفَظْ لِسَانَكَ وَ يَحْكُ وَ هَلْ يُكِبُّ النَّاسَ عَلَى مَنَآخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَانِدُ أَلْسِنَتِهِمْ (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) مردی خدمت پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد: یا رسول الله! مرا وصیت و نصیحتی کنید، رسول اکرم ﷺ فرمودند: زبانت را نگهدار. بار

این مورد نکته ظریفی وجود دارد.

سه علت در این خصوص به ذهن می‌رسد:

۱. استفاده از زبان، به تهیه مقدمات و امور دیگر نیاز ندارد.

اگر انسان بخواهد خدای ناکرده مثلاً یک مال حرامی بخورد، نیاز به تهیه مقدماتی دارد، باید غضب، سرقت و مانند اینها تحقق پیدا کند. یا مسایل شهوانی نیاز به تهیه مقدمات دارد. انسان نمی‌تواند بدون مقدمه مرتکب حرام شود؛ ولی در زبان، این چنین نیست، زبان به هیچ مقدمه‌ای نیاز ندارد و انسان به همین دلیل از زبان، به راحتی سوء استفاده زیادی می‌کند.

گاهی انسان حتی از سکوت هم خسته می‌شود و دلش می‌خواهد کسی را بیابد و با او صحبت کند، البته نفس این حرف زدن برای انسان مطلوب است؛ ولی در گفتار می‌بایست مراقبت زیادی کند.^۲

دیگر عرض کرد: یا رسول الله مرا نصیحتی فرمایید فرمود: زبانت را نگهدار،. باز گفت مرا سفارشی کنید. فرمود: زبانت را نگهدار. وای بر تو! آیا مردم را بجز حرفهای زبانشان در آتش می‌اندازد؟

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَذَاكُرُوا وَتَلَاقُوا وَتَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءٌ لِلْقُلُوبِ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِينٌ كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ جَلَاءُهَا الْحَدِيثُ. (کافی، ج ۱، باب سؤال العالم و تذاکره، ص ۴۰) با یکدیگر ملاقات، مذاکره و گفتگو کنید؛ زیرا حدیث و گفتگو صیقل دلها است همانا دلها مانند شمشیر زنگار می‌گیرد و صیقل آنها حدیث است.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَقَمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ! إِنْ كُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْكَلَامَ مِنْ فِضَّةٍ فَإِنَّ السُّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۹۷)

تبيين يدل على أن السكوت أفضل من الكلام و كأنه مبنی على الغالب و إلا فظاهر أن الكلام خير من السكوت في كثير من الموارد بل يجب الكلام و يحرم السكوت عند إظهار أصول الدين و فروعه و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و يستحب في المواضع و النصائح و إرشاد الناس إلى مصالحهم و ترويح العلوم الدينية و الشفاعة للمؤمنين و قضاء حوائجهم و أمثال ذلك فتلك الأخبار مخصوصة بغير تلك الموارد أو بأحوال عامة الخلق فإن غالب كلامهم إنما هو فيما لا يعينهم أو هو مقصور على المباحات.

از حضرت صادق ع روایت شده که لقمان به پسرش فرمود: ای فرزندم! اگر خیال می‌کنی که سخن ارزش نقره دارد پس مسلماً سکوت و خاموشی ارزش طلا دارد.

توضیح علامه مجلسی(ره): این روایت دلالت بر این دارد که فضیلت سکوت از سخن گفتن بیشتر است ولی این مطلب بنا بر غالب موارد است یعنی بیشتر اوقات سکوت بهتر است نه این که همه جا. زیرا روشن است که در خیلی از موارد سخن گفتن بهتر است بلکه در بعضی از موارد گفتن واجب و

زبان چیز عجیبی است و متأسفانه چون همیشه و در همه جا بدون هیچ مقدمه‌ای در اختیار انسان است از آن سوء استفاده زیادی می‌شود.

۲. آثار سویی که بر زبان مترتب می‌شود بر هیچ عضوی از اعضای انسان، بار نمی‌شود. انسان با یک جمله، بلکه با یک کلمه، حتی به صورت مزاح و شوخی، ممکن است مرتد شود. عقیده بعضی از علما و بزرگان در مورد مسایل اعتقادی این است که بعضی از جملات یا کلمات؛ حتی اگر به صورت مزاح و شوخی مطرح شود؛ موجب کفر است؛ یعنی با گفتن یک جمله، از دایره اسلام خارج و به دایره کفر و ارتداد کشیده می‌شود. این جمله با چه وسیله‌ای تحقق پیدا کرد؟! زبان. از سوی دیگر با ادای شهادتین توسط همین زبان، کافر مسلمان می‌شود و آثار اسلام از طهارت و غیر آن بر او مترتب می‌شود.^۱

۳. زبان با دیگران هم سر و کار دارد. اگر کسی خدای نا کرده در مورد مسأله حفظ شکم و شهوت انحرافی داشته باشد انحرافش موردی است؛ یعنی در یک مالی بدون اذن صاحبش تصرف کرده یا ارتباط نامشروعی داشته است؛ اما زبان این گونه نیست بلکه ابزاری است که همیشه در اختیار انسان بوده و منحصر به خود او هم نیست.

از این رو باید در رابطه با شئون افراد بسیار مواظب باشیم. گاهی دیده می‌شود با یک جمله - که چه بسا هیچ واقعییتی نداشته است - یک نفر به طور کلی از حیثیت

سکوت حرام است، مانند بیان اصول و فروع دین، و امر بمعروف نهی از منکر. و در مورد پند و اندرز و ارشاد مردم به آنچه مصلحت آنها است و ترویج دین و بیان مطالب دینی و شفاعت و واسطه شدن برای مؤمنین و انجام حوائج و نیازهای آنان که در این موارد و امثال آن مستحب است. بنابراین این گونه اخبار مربوط به غیر این موارد است و یا این که مقصود حالات این مردم عوام است که اکثر سخنان و حرفهای مردم مربوط به مطالبی است که سودی به حال آنان ندارد و یا این که این گونه اخبار مربوط به سخنان مباح است.

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ: كَانَ أَبُو ذَرٍّ يَقُولُ يَا مُبْتَغِي الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَ مِفْتَاحُ شَرٍّ فَأَخْتِمْ عَلَى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَ وَرَقِكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴ و إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۳۹) ابو بصیر از امام باقر ع شنید که فرمود: ابوذر می‌گفت: ای دانشجوی علم! این زبان، هم کلید خیر است و هم کلید شر، همان طوری که کیسه پولت را مهر می‌زنی زبان و دهن را هم مهر بزنی.

اجتماعی ساقط می‌شود.

گاهی انسان مطلبی را درباره کسی می‌شنود که اگر آن را به خود او بگویند ممکن است حالت سکنه برایش پیش آید.

آن شاعر می‌گوید: گاهی انسان بعضی چیزها را می‌شنود که آرزوی می‌کند ای کاش! زیر زمین رفته بود و از کسی چنین جمله‌ای را نمی‌شنید.

معلوم نیست چه عقوبتی در انتظار کسی است که با یک جمله، فردی را از حیثیت اجتماعی ساقط کرده است و اگر هم واقعیت داشت، غیبت محسوب می‌شد و نمی‌بایست مطرح می‌شد.

این زمانی است که طرف مقابل انسان، یک شخص است.

اما اگر طرف مقابل، شخصیتی بود که به مسایل اصلی اسلام و انقلاب و نظام مربوط بود؛ خواه لیاقتش را دارد یا ندارد، در باطن معتقد است یا نیست، واقعاً میان او و اسلام و نظام اسلامی وابستگی وجود دارد یا ندارد؛ این ارتباطی به ما ندارد؛ چراکه جامعه او را به اسلام و نظام وابسته می‌بیند، پس اگر درباره او جمله‌ای گفته شود که این جمله روی اسلام اثر منفی بگذارد و معنای گفتارش این باشد که اسلام مدیریت ضعیف داشته و در عصر حاضر در مقابل سایر مکتب‌ها لیاقت اداره امور جامعه را ندارد و نظام اسلامی در ادعاهای خود صادق نیست، چنین جمله‌ای با این اثری که بر آن مترتب می‌شود، دیگر نمی‌توان گفت که از دید اسلام، چه جرم و جنایت بزرگی بر آن مترتب است، حسابش با خود شما.

صدها سلاح و نیزه نمی‌تواند به اندازه زبان اثر داشته باشد. زبان این چنین انسان را مشتعل می‌کند، افرادی را از مقام و موقعیت ساقط می‌کند. اینها پاره‌ای از آثار سوء زبان است.^۱

۱. قَالَ امیرالمؤمنین فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام: تَلَا فیکَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ اَبْسَرُ مِنْ اِذْرَاکِکَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِکَ وَ حَفِظُ مَا فِی الْوَعَاءِ بِشَدِّ الْوِکَاءِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) امیرالمؤمنین در وصیت خود به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: اگر در سکوت چیزی را از دست دادی می‌توانی به دست بیاوری؛ ولی اگر از زبانت چیزی بیرون آمد دیگر نمی‌توانی آن را جبران کنی و اگر بخواهی چیزی در ظرف بماند باید محکم در آن را ببندی تا محفوظ باشد.

توسط این زبان، چه جنگهایی در عالم به وجود آمده، چه قتلهایی تحقق پیدا کرده، چه نفوسی از بین رفته و چه اعراضی هتک شده! چه بسا همه اینها به خاطر یک جمله و یک کلام بوده است.^۱

مسأله زبان، بسیار عجیب است و کنترل آن هم کار دشواری است، مخصوصاً در جلسات دوستانه‌ای که انسان تشکیل می‌دهد اگر بخواهد نسبت به گفتارش مراقبت کرده و خود را محدود کند تا حرفی نزند که شائبه غیبت، تهمت و اشاعه فحشا در آن باشد یا - به دلیل مشکلات فراوانی که در کشور داریم - موجب تضعیف نظام یا تضییع حقی از حقوق دیگران شود یا موجب بالا بردن افرادی که صلاحیت ندارند یا پایین آوردن افرادی که نمی‌بایست به موقعیت آنها لطمه بخورد باشد، آن وقت باید گفت: دیگر چه حرفی برای انسان می‌ماند که با رفیقش صحبت کند؟! اینجا

➔
- ابن صدقة عن جعفر عن أبيه عليه السلام قال: إن داود قال لسليمان عليه السلام يا بني إياك وكثرة الضحك فإن كثرة الضحك تترك العبد حقيراً يوم القيامة يا بني عليك بطول الصمت إلا من خير فإن الندامة على طول الصمت مرة واحدة خير من الندامة على كثرة الكلام مرات يا بني لو أن الكلام كان من فضة ينبغي للصمت أن يكون من ذهب. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) ابن صدقه از امام باقر و ایشان از پدر بزرگوارش عليه السلام روایت می‌کند که فرمود: داود به سلیمان عليه السلام گفت: ای فرزندم! از خنده زیاد دوری کن؛ زیرا خنده زیاد، روز قیامت آدمیان را کوچک می‌کند. فرزندم همواره ساکت باش مگر در جایی که خیری باشد، پشیمانی برای سکوت یک بار بیشتر نیست؛ ولی پشیمانی برای سخن زیاد بیشتر است، ای فرزند! اگر سخن از نقره باشد سکوت از طلا خواهد بود.

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يُعَذَّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذَّبُ بِهِ شَيْئاً مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ عَذِّبْنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَيْئاً فَيَقُولُ لَهُ خَرَجَتْ مِنْكَ كَلِمَةٌ فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا فَسَفَكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَانْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَانْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ وَعَزَّتِي وَجَلَّالِي لَأُعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئاً مِنْ جَوَارِحِكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) سکونی از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: خداوند زبان را عذابی می‌کند که هیچ یک از جوارح انسان را مانند آن عذاب نخواهد کرد، زبان می‌گوید: بار خدایا! مرا طوری عذاب می‌کنی که مانند عذاب سایر اعضا و جوارح نیست. خداوند می‌فرماید: از تو سخنی جاری شد و به شرق و غرب عالم رسید، خون‌های حرام به وسیله آن جاری شد و اموال مردم به حرام غارت گردید و نوامیس به حرام مورد تجاوز قرار گرفت، اینک به عزت و جلال خودم سوگند! تو را عذابی می‌کنم که هیچ یک از اعضا را مانند آن عذاب نکرده باشم.

است که کار، بسیار سنگین و مشکل است.^۱

خلاصه این که در میان اعضای انسان این زبان به قدری نقش دارد که به نظر من کسی قادر نیست آثار سوء و آثار حسن آن را بشمارد. از این رو باید آثارش را نفیاً و اثباتاً با سایر اعضا مقایسه و محاسبه کرد.

به خاطر همین سه نکته‌ای که مطرح شد، «حفظ اللسان» از تمام مسائل بالاتر است و حضرت به همین دلیل در این روایت می‌فرماید: عاقل کسی است که زبانش را حفظ کند.

محافظت از زبان مشکل است، اما ضرورت دارد؛ چراکه همواره به این مسأله مبتلا است. پس خیلی باید مراقب باشد که این مسائل بسیار حساس است. انسان آنقدر آزاد نیست که هر جا هر چه بخواهد بگوید^۲ و هر چه بخواهد بشنود! آزادی ما در محدوده اسلام است و نباید از محدوده آن تجاوز کرد، آزادی خارج از محدوده اسلام، آزادی نیست.^۳

در تحف العقول به روایتی از امام باقر علیه السلام برخورد کردم که با حدیث مورد بحث ما بسیار متناسب است.

روی عن الإمام أبي جعفر محمد بن علي باقر العلوم عليه السلام:

«إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَي لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَي ذَهَبِهِ وَ فِضَّتِهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَسَلَّمَ قَالَ رَحِمَ

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: مَنْ عَلِمَ أَنْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ، مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) هر کس بداند سخن او از اعمالش به حساب می‌آید در گفتار خود کوتاهی می‌کند و از لغویات دست بر می‌دارد. فرمود: هر کس پر حرف باشد خطایش زیاد خواهد بود. فرمود: هر گاه ادب نداشتی سکوت را مراعات کن.

۲. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَقُّ بِطُولِ السَّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) هیچ چیز سزاوارتر از زبان برای زندانی کردن طولانی مدت نیست.

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ أَمْرًا وَ لْيَعْلَمْ مَا يَقُولُ. (إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۴) خداوند نزد هر گوینده‌ای حاضر و نزد زبان هر گوینده‌ای است، پس باید خدا را مد نظر قرار داده، بداند که چه بر زبان می‌راند.

اللَّهُ مُؤْمِنًا أَمْسَكَ لِسَانَهُ مِنْ كُلِّ شَرٍّ فَإِنَّ ذَلِكَ صَدَقَةٌ مِنْهُ عَلَيَّ نَفْسِهِ
ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ»^۱

«به راستی که این زبان کلید هر خیر و شری است، پس بر فرد مؤمن سزاوار و لازم است آنچنان که بر طلا و نقره‌اش قفل می‌زند، زبان خود را فرو بندد؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: خداوند مؤمنی که زبان خود را از هر شری حفظ می‌کند مورد لطف و رحمت خود قرار می‌دهد؛ زیرا این کار صدقه‌ای است که به خود می‌دهد. سپس حضرت باقر ع فرمود: هیچ کس تا زبانش را حفظ نکند از ارتکاب گناه مصون نخواهد ماند».

طبع مادی انسان اقتضا می‌کند که کاملاً به حفظ مسایل و امور مالی عنایت داشته باشد و خیلی کم اتفاق می‌افتد که کسی از اموالش غافل شده، از آنها محافظت نکند یا حتی مالی را در اختیار فرزندش قرار دهد. در مورد زبان هم باید چنین حالتی داشته باشیم. آیا همان طور که اموالمان را از آسیبها حفظ می‌کنیم تا کسی به آنها دسترسی پیدا نکند نسبت به زبان هم چنین برخوردی داریم؟! با این که مسأله حفظ زبان در سعادت و شقاوت ما نقش زیادی دارد و امور مالی قاعدتاً چنین نقشی را - اثباتاً یا نفیاً - ندارد.

حضرت می‌فرمایند: باید این چنین بود تا از شرور در امان باشیم و خیرات به سمت ما سرازیر شود.

سپس امام ع کلامی را از رسول اکرم ص در رابطه با صدقه بیان می‌فرماید: «صَدَقَةٌ مِنْهُ عَلَيَّ نَفْسِهِ»؛ صدقه انسان در مورد شخص خودش این است که زبانش را حفظ کند. فرق صدقه که یکی از عبادات است با هبه این است که در ماهیت صدقه قصد قربت اعتبار دارد؛ ولی در ماهیت هبه قصد قربت معتبر نیست.

این بیان رسول خدا ص را به این صورت می‌توان تقریر کرد که «امساک اللسان» نه تنها سبب می‌شود انسان نسبت به گناهان زبان مصونیت پیدا کند و در دایره تهمت، غیبت، اشاعه فحشا و امثال آن قرار نگیرد بلکه نفس این مراقبت و این که انسان با زبانش این طور برخورد کند، عبادت است.

۱. تحف العقول، ص ۲۹۲.

سپس حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: «لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزَنَ لِسَانَهُ»؛ هیچ کس از گناهان سالم نمی ماند مگر این که - همانند اموالی که آن را در صندوقی محکم قرار می دهد - زبان خودش را حفظ کرده، در صندوقی قرار دهد. در کتاب کافی در حاشیه همین فرموده رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبارت بالاتری را نقل کرده است.

حضرت می فرماید:

«ثُمَّ قَالَ: وَ لَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزَنَ مِنْ لِسَانِهِ»^۱.

هیچ بنده‌ای تا قبل از این که زبان خود را حفظ نکند، حقیقت ایمان را نشناخته و آن را درک نمی کند.

در حقیقت نیز مسأله این چنین است. نوع گناهان از طریق زبان، گریبان گیر انسان می شود. بسیاری از محرمان در اصل مربوط به زبان است^۲؛ مانند غیبت،

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ ثُمَّ قَالَ وَ لَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزَنَ مِنْ لِسَانِهِ. (کافی، ج ۲، باب الصمت، ص ۱۱۳) زبانت را نگهدار؛ زیرا نگهداری زبان صدقه‌ای است که به خود می دهی (چون خاموشی تو را از بلا ننگه می دارد)؛ سپس فرمود: هیچ بنده‌ای حقیقت ایمان را نمی شناسد تا برخی از گفتارش را نگهدارد [و تنها آنچه را به سود دنیا یا آخرتش باشد رها کند و بگوید].

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ لِأَنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ يَتَدَبَّرُ الْكَلَامَ فَإِذَا كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ وَ الْمُنَافِقُ قَلْبُهُ وَرَاءَ لِسَانِهِ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ وَ لَا يُبَالِي مَا عَلَيْهِ مِمَّا لَهُ وَ إِنْ أَكْثَرَ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ مِنْ لِسَانِهِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۲) ایمان هیچ بنده‌ای محکم و استوار نمی شود مگر این که قلب و دلش را آرام و محکم کند و دلش آرامش پیدا نمی کند مگر این که زبانش را حفظ کند؛ چراکه زبان مؤمن در پشت دل و قلب او است هرگاه بخواهد سخن بگوید در سخن خود دوراندیشی و تفکر می کند زمانی که دید آن سخن خیر و حق است آن را ظاهر می کند اگر سخن شر و زشت و بد بود پنهانش می کند؛ ولی منافق دلش پشت زبان او است هرچه سر زبانش آید بدون فکر و اندیشه می گوید و توجهی به عاقبت و سود و زیانش ندارد و همانا بیشتر گناهان فرزند آدم از راه زبان است.

۲. عَنْ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِنْ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ كُلَّ يَوْمٍ عَلَى جِوَارِحِهِ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا وَ يُنَاشِدُونَهُ وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُنَابُ بِكَ وَ نُعَاقِبُ بِكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) ثمالی از حضرت سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می کند که فرمود: زبان انسان هر روز با سایر اعضا و جوارح او روبرو می شود و می پرسد: حالتان چگونه است؟ پاسخ زبان

تهمت و دروغ و... در رابطه با زبان هستند.^۱

دروغی که بر حسب روایات:^۲ اگر همه شرور در یک جا جمع شوند، کلید آن دروغ است، این زبان است که دروغ را به وجود می‌آورد و چنین اثر عجیبی دارد.

بنابراین روشن شد که هیچ عضوی از اعضای انسان برای وارد ساختن انسان در محرمات، نزدیک‌تر، مهیاتر، کم‌هزینه‌تر و بی‌مقدمه‌تر از زبان نیست. هیچ مقدمه‌ای لازم ندارد، هیچ مشکلی در کار نیست و هیچ شرطی هم ندارد. مثل این که زبان علت کامل برای رسیدن به معصیت است.

به همین دلیل در آن روایت معروف می‌گوید: «الْمُؤْمِنُ مُلْجَمٌ»؛^۳ گویی لجامی به دهان مؤمن گذاشته شده است و او آزاد نیست تا هر حرفی را که به ذهنش می‌رسد، بگوید. باید همه حرفها، نسبت دادن‌ها و... روی ملاکها و مبانی شرعی باشد و الا مجوزی برای آنها وجود ندارد.

وقتی با افرادی که در مقام تهذیب نفس برآمده و در این رابطه موفق بوده‌اند، برخورد می‌کنیم، می‌بینیم نسبت به حرف زدنشان مراقبت زیادی دارند. گاهی دو



را که می‌دهند می‌گویند: حال ما خوب است اگر تو بگذاری و زبان را سوگند می‌دهند: تو را به خدا! تو را به خدا! که ما را مراعات کنی که ثواب ما و عقاب ما در گرو رفتار تو است.

– عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَكُلُّ عَضْوٍ مِنْ أَعْضَاءِ الْجَسَدِ يُكْفَرُ اللِّسَانَ يَقُولُ نَشَدْتُكَ اللَّهُ أَنْ نَعَذَّبَ فِيكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۷۸، ص ۲۷۴) روزی نیست مگر این که هر عضوی از بدن انسان زبان را تکفیر می‌کنند و می‌گویند: تو را به خداوند سوگند می‌دهیم که ما را عذاب نکنی!

۱. ملا محسن فیض کاشانی در کتاب «محجة البیضاء» بیست موضوع را به عنوان آفات زبان ذکر می‌نماید اما ملا مهدی نراقی در «جامع السعادات» مفاسد زبان را به بیست تا بیست و سه مورد رسانده است و یکی از علمای معاصر (آقای مهدی فقیه ایمانی) در کتاب «نقش زبان در سرنوشت» انسان گناهان زبان را حدود ۲۰۰ موضوع مطرح کرده است.

۲. عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مَفْتَاخُهُ الْكَذِبُ. (بحار الأنوار، ج ۶۹، باب ۱۱۴، ص ۲۳۲) همه پلیدیها در اتاقی قرار دارند و کلید آن در دروغ است.

۳. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَعْلَبُ مَنْ غَلَبَ بِالْخَيْرِ وَالْمَغْلُوبُ مَنْ غَلَبَ بِالشَّرِّ – وَالْمُؤْمِنُ مُلْجَمٌ. (بحار الأنوار، ج ۷۲، باب ۷۰، ص ۲۷۲) پیروز آن است که بر کار خیر پیروز و موفق باشد و شکست‌خورده کسی است که شرش غالب باشد و مؤمن دهانش بسته است و قفل خاموشی به دهان دارد.

وَتَأْتِيهِ عَاقِلٌ / ۴۵

ساعت حرفهای بی‌ارزش از کسی می‌شنود، اما هیچ جوابی حتی یک کلمه نفی و اثبات به او نمی‌دهد.^۱ یکی از مسایل مهم درباره‌ی امام بزرگوار همین بود؛ گاهی اتفاق می‌افتاد که کسی دو ساعت تمام بر خلاف نظر و میل ایشان حرف می‌زد؛ ولی از مرحوم امام یک کلمه جواب نفی نمی‌شنید. شاید هم تصور می‌کرد که ایشان تمام این مطالب را از او پذیرفته، در حالی که ایشان حتی یک واژه را هم نپذیرفته بود.^۲

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾. (مؤمنون، آیه ۳) و آنها که از لغو و بیهودگی روی‌گردانند.

۲. ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾. (فرقان، آیه ۶۳) بندگان [خاص خداوند] رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان، ایشان را مخاطب سازند [و سخنان نابخردانه گویند] به آنان سلام می‌گویند [و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند].

درس چهارم^۱ حُبِّ وَ بُغْضِ

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ أَوْثَقَ عُرْيَ الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَ تَبْغِضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ».^۲

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: از مستحکم‌ترین دست‌آویزهای ایمان این است که برای خداوند دوست‌بداری و برای خداوند دشمن‌بداری و برای خداوند عطا‌کنی و برای خداوند دریغ‌داری.

از محکم‌ترین استوانه‌ها و دست‌آویزهای ایمان این است که ملاک حبّ و بغض، محدود به رابطه با خداوند متعال شود.^۳ اگر انسان کسی را دوست دارد و به او

۱. این درس در جلسه بیست و نهم خارج اصول معظم‌له ایراد گردیده است.

۲. ابن‌محبوب عن مالک بن عطيّة عن سعيد الأعرج عن أبي عبد الله عليه السلام قال:.... (کافی، ج ۲، باب الحب في الله، ص ۱۲۴)

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَحَبُّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضُ فِي اللَّهِ وَ وَآلٍ فِي اللَّهِ وَ عَادٍ فِي اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا تَنَالُ وَ لِيَايَهُ اللَّهُ إِلَّا بِذَلِكَ وَ لَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ وَ إِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ وَ قَدْ صَارَتْ مُوَآخَاةَ النَّاسِ يَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرُهَا فِي الدُّنْيَا عَلَيْهَا يَتَوَادُّونَ وَ عَلَيْهَا يَتَبَاغِضُونَ وَ ذَلِكَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا. فَقَالَ لَهُ: وَ كَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ أَنِّي قَدْ وَآلَيْتُ وَ عَادَيْتُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ وَلِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى أُوَالِيَهُ وَ مَنْ عَدُوُّهُ حَتَّى أُعَادِيَهُ؟ فَأَشَارَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَرَتِي هَذَا؟ فَقَالَ: بَلَى قَالَ: وَلِيَ هَذَا وَلِيَ اللَّهُ فَوَالَهُ وَ عَدُوُّ هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ فَعَادَهُ وَآلٍ وَ لِيَ هَذَا وَ لَوْ أَنَّهُ قَاتَلَ أَبِيكَ وَ وَكَدَكَ وَ عَادَ عَدُوَّ هَذَا وَ لَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ وَ وَكَدَكَ. (أمالی الصدوق، مجلس ۳، ص ۱۱) روزی رسول خدا ﷺ به یکی از اصحاب فرمود: ای بنده خدا! در راه خدا دوست‌بدار و

علاقه‌مند است و برای او فعالیت می‌کند بتواند این علاقه را به حساب خداوند بگذارد. حتی می‌تواند این را نسبت به فرزندان و نزدیکان خودش هم ملاک برتری قرار دهد،^۱ بچه‌اش را به این عنوان که موهبت الهی است دوست داشته باشد؛ چنان

در راه خدا دشمنی کن، در راه خدا مهر بورز و در راه خداوند خصومت کن که جز بدین وسیله کسی به ولایت خدا نایل نمی‌شود و مزه ایمان را نمی‌چشد هر چقدر هم نماز و روزه‌اش بسیار باشد تا این که این چنین شود. بیشتر برادری مردم در روزگار شما در راه دنیا است، بر سر آن با هم دوستی می‌کنند و بر سر آن باهم دشمنی می‌ورزند و این نزد خداوند برای آنان هیچ فایده‌ای ندارد. به آن حضرت گفت: چگونه بدانم که در راه خدای عزوجل دوستی و دشمنی کرده‌ام؟ دوست خداوند چه کسی است تا با او دوستی کنم و دشمن خداوند چه کسی است تا دشمن او باشم؟ رسول خدا ﷺ به امیرالمومنین علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این مرد را می‌بینی؟ عرض کرد آری. فرمود: دوست او دوست خداوند است او را دوست بدار، دشمن او دشمن خداوند است او را دشمن بدار، دوستش را دوست بدار گر چه کشنده پدرت باشد و دشمنش را دشمن بدار گر چه پدر یا فرزندت باشد.

– عن الصادق علیه السلام: الْمُحِبُّ فِي اللَّهِ مُحِبُّ اللَّهِ وَالْمُحِبُّوبُ فِي اللَّهِ حَبِيبُ اللَّهِ لَأَنَّهُمَا لَا يَتَحَابَّانِ إِلَّا فِي اللَّهِ. (بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۶، ص ۲۳۶) کسی که در راه خداوند محبت پیدا می‌کند، محب خداوند است و شخصی که در این مورد طرف این گونه محبت قرار می‌گیرد، محبوب و حبيب خداوند می‌شود، زیرا محبتی که در این میان جریان پیدا می‌کند، در راه خداوند است.

– عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ. (الكافي، ج ۲، باب الحب في الله، ص ۱۲۴) هرگاه خواستی بدانی که در تو خیری هست یا نه به قلبت نگاه کن، اگر قلبت اهل طاعت را دوست دارد بدان در تو خیر هست و خداوند تو را دوست دارد و اگر اهل طاعت را دشمن می‌دارد و معصیت‌کاران را دوست دارد بدانکه خداوند تو را دوست ندارد در هر حال انسان با کسی است که او را دوست دارد.

۱. «حب» ارتباط شدید بین دو طرف است و البته این علاقه در جهان آخرت روشن‌تر و محکم‌تر و باصفا تر می‌شود، زیرا حجاب‌ها و موانع جسمانی دنیوی از میان برداشته می‌شود. وقتی محبت برقرار شود، هیچ لذت و حلاوت و نعمتی نمی‌تواند با آن رقابت و مقابله کند، مخصوصاً که حب، الهی باشد. آری انسان در مقابل محبت شدید به فرد یا امری: حاضر است از تمام خوشیها و نعمتها حتی از مال، اولاد و عنوان بگذرد و همه را در راه وصال او فدا کرده و از دست بدهد. حقیقت و بازگشت حب فی الله، به محبت پروردگار متعال می‌باشد و باید متوجه شد که حب فی الله همیشه در طول حب الله و پس از تحقق آن صورت می‌گیرد و تا حقیقت محبت خداوند در قلب کسی ثابت و مستقر نگشته است نمی‌تواند محبت‌های دیگر را به عنوان الهی داشته باشد. محبت حقیقی و الهی تنها از يك طرف صورت نمی‌گیرد بلکه محب بودن حقیقی ملازم با محبوبیت می‌باشد و این معنا

که در قرآن خداوند درباره فرزندان بشر، به «يَهَبُ» تعبیر می‌کند:

﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنِثَاءً﴾^۱ خداوند متعال به هر شخص که بخواهد دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر، یا اگر بخواهد پسر و دختر هر دو را برای آنان جمع می‌کند.

بنابراین فرزند هدیه‌ای است که خدای متعال به انسان داده است و ما هم آن را چون از موهبت‌های خداوند هستند دوست داشته باشیم. گاهی ما برای این اضافه‌ها و نسبت‌ها خیلی ارزش قائل هستیم، مانند تربت مقدس حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) - که باید برای آن ارزش قائل شویم -؛ چرا که به حضرت نسبت دارد، این خاک سرزمینی است که بنیانگذار مکتب شهادت در آن بوده است، خاکش هم ارزش دارد، باید هم ارزش داشته باشد.^۲ اگر انسان از

فهرماً و طبعاً ملازم تحقق محبت و علاقه از طرف خداوند نیز می‌باشد و اما محبت مادی؛ یعنی محبت روی اغراض نفسانی و مقاصد دنیوی و جسمانی از مال و عنوان و فرزند و منافع ظاهری، هرگز قابل اعتماد، همیشگی، ثابت و باقی نخواهد بود؛ زیرا امور مادی در گذر و زوال و تغییر و تحول است و آنچه وابسته به چنین اموری باشد در معرض فنا و زوال قرار گرفته و سزاوار اطمینان و دل بستگی نخواهد بود.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ فَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا فِي اللَّهِ فَإِنَّمَا أَحَبَّ اللَّهَ وَ لَا يُحِبُّ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ. (بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۶، ص ۲۳۶) آدمی با کسی که مورد محبت اوست می‌باشد. هر کس بنده‌ای را برای خداوند دوست بدارد خداوند را دوست داشته است و کسی که خداوند را دوست بدارد خداوند او را دوست می‌دارد.

۱. شوری، آیه ۴۹ و ۵۰.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ السُّوْءَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ بُغْضَ الْحُسَيْنِ وَ بُغْضَ زِيَارَتِهِ. (کامل الزیارات، ص ۱۴۲) کسی که خداوند خیر او را اراده کرده باشد در قلبش محبت امام حسین (علیه السلام) را قرار داده و در دلش محبت زیارت آن جناب را می‌اندازد و کسی که خداوند بدی را برای او بخواهد در قلبش بغض امام حسین (علیه السلام) را قرار داده و در دلش بغض زیارت آن حضرت را می‌اندازد.

- عَنْ أَبِي بَكْرٍ قَالَ أَخَذْتُ مِنْ التُّرْبَةِ الَّتِي عِنْدَ رَأْسِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) فَإِنَّهَا طِينَةٌ حَمْرَاءُ فَدَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا (علیه السلام) فَعَرَضْتُهَا عَلَيْهِ فَأَخَذَهَا فِي كَفِّهِ ثُمَّ شَمَّهَا ثُمَّ بَكَى حَتَّى جَرَّتْ دُمُوعُهُ ثُمَّ قَالَ: «هَذِهِ تُرْبَةٌ جَدِّي». (کامل الزیارات، ص ۲۸۳) ابی بکار می‌گوید: از تربتی که بالای سر قبر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) بود مقداری برداشتم، این تربت سرخ رنگ بود؛ پس بر حضرت رضا (علیه السلام) وارد

کسی که به او معتقد است چیزی بگیرد حتی اگر یک قلم باشد، برای آن قلم حساب خاصی باز می‌کند.

اگر مقداری پول - هر چند اندک - از امام امت^۱ یا یک مرجع تقلید به انسان برسد، آن را خرج نمی‌کند و دوست دارد آن را حفظ کند؛ چراکه از دست امام و یا یک شخصیت بزرگ به او رسیده است. در مورد فرزند نیز باید متوجه باشیم که چه کسی این فرزند را به ما داده است؟ اگر محبت انسان به فرزندش به این عنوان باشد که او موهبت الهی است این «مَنْ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ» است.

همچنین نسبت به دشمنی‌ها هم خیلی باید مراقب بود؛ چراکه ما در معرض آزمایشهای بسیار بزرگی قرار داریم. اگر کسی به گوشه‌عبای انسان اهانت کرد، نباید خدای ناکرده بغض او را در دل بگیریم که به من و مقام من اهانت کرد!^۲

شده و آن را به حضرت عرضه داشتم. آن جناب تربت را در کف دستشان نهاده و بوییدند؛ سپس چنان گریستند که اشک‌های مبارک‌شان جاری شد، سپس فرمودند: این تربت جدم می‌باشد.

- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلاً الْإِيمَانَ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشْرَهُ مَلَكَ الْمَوْتَ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَتُحَّ لَهٗ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَيَّ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْمَعْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ. (بحار الأنوار، ج ۲۳، باب ۱۳، ص ۲۲۸) هر که بر حب آل محمد بمیرد شهید مرده است... آمرزیده مرده است... توبه کار مرده است... مؤمن کامل الایمان مرده است... او را ملک الموت و بعد از آن منکر و نکیر به بهشت مژده می‌دهند... برای او در قبرش دو در به سوی بهشت گشاده شود... خداوند قبر او را مزار فرشتگان رحمت گرداند... بر سنت و جماعت مرده است و آگاه باش! هر که بر بغض آل محمد یعنی بر دشمنی آل محمد بمیرد در روز قیامت حاضر شود در حالی که در میان دو چشم او نوشته باشد که: از رحمت خدا نا امید است... کافر مرده است... بوی بهشت را نشنود.

۱. این جلسه درس استاد در زمان حیات مرحوم امام ایراد گردیده است.

۲. عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: تُعْرَضُ أَعْمَالُ النَّاسِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ مَرَّتَيْنِ - يَوْمَ الْبَاقِيَيْنِ وَ يَوْمَ الْخَمِيْسِ - فَيُعْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا مَنْ كَانَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءٌ - فَيُقَالُ أَتْرَكُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا. (بحار الأنوار، ج ۷۱، باب ۱۵، ص ۲۲۱) اعمال مردم در هر هفته دو بار بررسی می‌شود: روز دوشنبه و

آری، اگر کسی به عنوان این که من روحانی هستم اهانت کرد و روحانیت مورد اهانت واقع شد، اگر بغضی نسبت به او پیدا می‌شود بغض فی الله تعالی است. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

روز پنجشنبه و هر بنده مؤمن آمرزیده می‌شود جز کسی که میان او و برادر دینی اش کینه و دشمنی باشد، و گفته می‌شود آمرزش این دو را رها کنید تا وقتی با هم صلح و سازش کنند.

– قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ بَاتَ وَفِي قَلْبِهِ غَشٌّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بَاتَ فِي سَخَطِ اللَّهِ تَعَالَى وَاصْبَحَ كَذَلِكَ وَهُوَ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَتُوبَ وَيَرْجِعَ وَإِنْ مَاتَ كَذَلِكَ مَاتَ عَلَى غَيْرِ دِينِ الْإِسْلَامِ. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۸۰) کسی که شب را به صبح برساند در حالی که در دل نسبت به برادر دینی اش کینه داشته باشد شب را با خشم خداوند به سر برده و در طول روز نیز مورد خشم پروردگار است تا آن‌که [از این کار زشت] توبه کند و از اندیشه اهریمنی خود بازگردد و اگر بر همین حال بمیرد، به دینی غیر از دین اسلام از دنیا رفته است.

– قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَلَامَةُ الزَّاهِدِ فِعَشْرَةٌ...: وَ لَيْسَ لَهُ حَمِيَّةٌ وَ لَا حَقْدٌ يُحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ وَ يَنْفَعُ مَنْ ضَرَّهُ وَ يَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ. (تحف العقول، ص ۱۵) نشانه زاهد ده چیز است: تعصب و کینه نداشته باشد، جواب بدی را به خوبی پاسخ دهد، به آن‌که زیانش رسانده سود بخشد، از آن‌که به او ستم روا داشته گذشت کند.

درس پنجم^۱

ایصال به خواسته‌های دنیوی و آخروی

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ثَلَاثَةٌ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِنَّ نَالَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بُغْيَتَهُ، مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ وَرَضِيَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَأَحْسَنَ الظَّنَّ بِاللَّهِ».^۲

این حدیث حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عبارتش خیلی کوتاه ولی مطالبش بسیار بلند است. امام می‌فرمایند: سه موضوع است که اگر کسی این سه را در خودش ایجاد کند و نسبت به آنها مداومت داشته و آن را رها نسازد به هدف نهایی خود - چه در رابطه با مسائل دنیوی و چه در رابطه با مسائل آخروی - و تمام خواسته‌های دنیا و آخرت خود می‌رسد: ۱. چنگ زدن به ریسمان الهی.^۳ ۲. خشنود بودن به قضا و

۱. این درس در جلسه سیصد و یازدهم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. تحف العقول، ص ۳۱۵.

۳. عن أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ إِبْلِيسُ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِي فِيهِنَّ حِيلَةٌ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِي قَبْضَتِي، مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَنِ نِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَ اتَّكَلَّ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَ مَنْ كَثُرَتْ تَسْبِيحُهُ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ مَنْ رَضِيَ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ يَجْزَعْ عَلَى الْمُصِيبَةِ حِينَ تَصِيبُهُ وَ مَنْ رَضِيَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ لَمْ يَهْتَمْ لِرِزْقِهِ. (بحار الأنوار، ج ۶۰، باب ۳، ص ۱۳۱) حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرمایند: ابلیس چنین می‌گوید: پنج چیز است که من در آن موارد کاری نمی‌توانم بکنم و بقیه مردم در قبضه و سیطره من هستند ولی من درباره این پنج گروه عاجزم: ۱. کسی که با صدق نیت و راستی به خداوند پناهنده شده و به او اتکا داشته باشد و در تمام کارهای خود به خداوند توکل کند. ۲. کسی که در شبانه‌روز فراوان به تسبیح خدا پردازد. ۳. کسی که برای برادر مؤمن خود آن را بپسندد که برای خود می‌پسندد. ۴. کسی که هنگام رسیدن مصیبت بی‌تابی نکند. ۵. کسی که به آنچه خداوند به او عنایت فرموده راضی و خشنود باشد و از جهت روزی خود خداوند را متهم ندادند.

تقدیر الهی ۳. حسن ظن داشتن به خدا.

۱- اعتصام به خداوند تبارک و تعالی

«اعتصام» یعنی «تأثیرناپذیری»؛ از آب کر در مقابل آب قلیل به «ماء مُعْتَصِم» و تأثیر ناپذیر تعبیر می‌کنند؛ بنابراین «ماء مُعْتَصِم»، یعنی آبی که به سبب رسیدن به حدّ کرّیت، دیگر از آسیب پذیری و از آلودگی به نجاست اعتصام پیدا کرده است، از این رو است که عنوان عصمت، به انبیا و ائمه داده شده است و این لغت نسبت به معصومین: به کار می‌رود؛ یعنی ریشه لغوی و معنای عصمت به این معنا است که برای ایشان هیچ گونه آسیب پذیری در برابر گناه وجود ندارد.

حال اگر انسان بخواهد از آسیب پذیری محفوظ بماند، باید به چه کسی و چه چیزی معتصم بشود؟!

بدیهی است که برای اعتصام و تأثیرناپذیری، کسی مناسب‌تر از خداوند تبارک و تعالی نیست.

اعتصام به نیروی الهی به این معنا است که انسان خداوند متعال را پناهگاه خود قرار دهد. اگر کسی به خداوند اعتصام داشته باشد و خداوند تبارک و تعالی را پناهگاه خودش ببیند همین به تنهایی برای او اعتصام است و دیگر از هیچ کس و هیچ چیز تأثیر پذیر و آسیب‌پذیر نیست.^۱

و رُوی أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: مَنْ اعْتَصَمَ بِي دُونَ خَلْقِي ضَمِنْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ فَإِنَّ دَعَانِي أَجِبْتُهُ وَإِنْ اسْتَعَطَانِي أُعْطِيْتُهُ وَإِنْ اسْتَكْفَانِي كَفَيْتُهُ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِمَخْلُوقٍ دُونِي قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دُونَهُ إِنَّ دَعَانِي لَمْ أُجِبْهُ وَإِنْ سَأَلْنِي لَمْ أُعْطِهِ وَإِنْ اسْتَكْفَانِي لَمْ أُكْفِهِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۳۵، ص ۱۲۰) و نیز روایت شده است که خداوند می‌فرماید: هر کس به من پناه آورد و اتکا نماید، آسمان و زمین را ضامن رساندن روزی او قرار می‌دهم، اگر مرا بخواند جوابش را می‌دهم اگر چیزی از من بخواهد به او می‌بخشم و اگر کفایت امورش را از من بخواهد کارش را به سامان می‌رسانم.

۱. رُوی أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ: مَا اعْتَصَمَ بِي عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَبِيَّتِهِ ثُمَّ يَكِيدُهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيْهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنَهُنَّ وَمَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي دُونِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَبِيَّتِهِ إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ مِنْ يَدَيْهِ وَأَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَلَمْ أَبَالِ بِأَيِّ الْوَادِي هَلَكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۶۳، ص ۹۸) روایت شده که خداوند به داود علی نبینا و آله و علیه السلام وحی کرد و فرمود: ای داوود! هر بنده ای از بندگان من

او بهترین پناهگاه برای انسان است؛ چراکه انسان به کسی پناه می‌برد که هرگز آسیب نمی‌پذیرد؛ در نتیجه کسی که به خداوند تبارک و تعالی اتکا کرد تحت تأثیر هیچ جریان و هیچ غضب و شهوت و مال و جاهی و هیچ حبّ و بغضی و مانند آن واقع نمی‌شود.

هرکدام از این موارد به تنهایی کافی است تا انسان را متزلزل کند و او را به زانو درآورد؛ ولی با اتکا به نیروی الهی، برای انسان حالت تأثیرناپذیری در رابطه با این مسائل پیدا می‌شود؛ مثل همان ماء مُعْتَصِمِی که هرگونه ملاقات با نجس؛ سرسوزنی در آن اثر گذار نیست.

شما بحمد الله تعالی در طول عمرتان حوادث زیادی را دیده اید و در تاریخ هم ملاحظه کرده اید که هیچ قدرتی، هیچ مقامی و هیچ موقعیتی نمی‌تواند برای انسان اعتصام ایجاد کند و او را از آسیب پذیری نجات دهد!

تنها خداوند است که با احاطه علمی به همه مصالح و امور و قدرت مطلقه خود، بهترین تکیه گاه است؛ زیرا همان گونه که در قرآن کریم آمده است: ﴿أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱ و ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲ قدرت مطلقه و احاطه علمیه مطلقه، تنها در ذات مقدّس باری تعالی وجود دارد. اگر انسان بتواند به قدرت خداوند، علم خداوند و الطاف خداوندی مرتبط شود و آنها را پشتوانه خودش قرار دهد، از هرگونه آسیب پذیری نجات خواهد یافت.

این که در آیه شریفه می‌گوید: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۳ معنایش ذکر لفظی

که مرا پناهگاه خود بداند و به من توسّل جوید و به مخلوقات من روی نیاورد و به آنها چنگ نزند و آنان را پناهگاه خود نگیرد و نیت خود را هم پاك کند، اگر همه اهل آسمانها و زمین او را آزار و اذیت کنند من راه خروج از آن فتنه‌ها را برایش باز می‌کنم. اما اگر بنده‌ای از بندگانم به یکی از مخلوقات پناه ببرد و او را بر مقدرات خود حاکم گرداند و نیت او نیز بر اینها گواهی دهد همه اسباب و وسایل دنیا را از وی قطع خواهم کرد و زمین را زیر پایش سست خواهم کرد و باکی نخواهم داشت که در کجا به هلاکت برسد.

۱. بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است. (بقره، آیه ۲۳۱)

۲. خداوند بر هر چیز تواناست. (بقره، آیه ۲۰)

۳. آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد. (رعد، آیه ۲۸)

و حتی یاد قلبی خداوند تبارک و تعالی نیست! شاید معنایش این باشد که اگر انسان بخواهد در هر بُعدی، در هر جهتی و در هر مرحله‌ای، آرامش داشته باشد باید به خدا مُعْتَصِم شود و او را پشتوانه خود قرار دهد، همان خداوندی که خودش در قرآن می‌فرماید: «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ»^۱ دلالت التزامی این آیه شریفه این است که انسان آنقدر عاجز و دور از واقعیات است که مصالح و مفاسد شخصی خودش را هم نمی‌فهمد! یعنی ای انسان! تو در رابطه با امور خودت هم نمی‌فهمی خیر و صلاح چیست؟ در این مورد هم باید خداوند پشتوانه تو باشد. به این اندازه دستت از واقعیات کوتاه است، همان گونه که خود انسان هم این معنا را تجربه کرده است.

گاهی انسان به یک کاری علاقه پیدا می‌کند و آن را دنبال می‌کند، مقدماتش را فراهم می‌کند و چه بسا آن کار را شروع هم می‌کند، ولی بعد از مدتی می‌فهمد عجب اشتباهی کرده و از قدم اولی که در رابطه با این کار برداشته جز این که به دست خود به ضرر شخصی خود اقدام کرده، هیچ نتیجه دیگری نداشته است! بنابراین، آیا انسان با چنین خصوصیتی که این قدر احاطه علمی‌اش ضعیف است که حتی در رابطه با محدوده شخص خودش هم نمی‌تواند خیر و صلاح و شر و فسادش را تشخیص دهد! به ارتباط با دستگامی که دارای احاطه علمی مطلقه و قدرت کامله مطلقه است نیاز ندارد؟!

پس یکی از آن چیزهایی که انسان باید مورد توجه قرار بدهد اعتصام به خداوند تبارک و تعالی است؛ چراکه به خاطر نقص‌ها و نقاط ضعفی که در او وجود دارد، به تنهایی حالت اعتصام ندارد و آسیب پذیر است و اگر بخواهد اعتصام پیدا کند و تحت تأثیر قرار نگیرد ناچار است که به ذات اقدس الهی معتصم بشود.

۲- رضایت به قضای الهی

دومین سفارش حضرت «رَضِيَ بِقَضَاءِ اللَّهِ» یعنی رضایت به قضای الهی است؛ یعنی درباره مقدرات خداوند به آنچه هست راضی باشد. رضایت به آنچه خداوند متعال

۱. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است. (بقره، آیه ۲۱۶)

برای او مقلد کرده است از فقر و غنا، سلامتی و بیماری، گشایش و تنگدستی، سختی و آسانی، پُست‌ها و مقام‌های بالا و پایین.

حضرت باقرالعلوم علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری^۱ فرمود: ای جابر! تو به چه مقامی رسیده‌ای؟

مقصود حضرت این است: ای جابری که عمر طولانی حدود صد سال داشته‌ای و با نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امامان بسیاری مصاحبت داشته‌ای و طبیعتاً تا این زمان باید بهره زیادی از آنها برده باشی، به چه مرتبه‌ای در معنویات رسیده‌ای؟

جابر گفت: من به حدی رسیده‌ام که بیماری را بیشتر از صحت دوست دارم و به فقر بیش از غنا علاقه دارم و...!

حضرت فرمود: ما که چنین نیستیم! جابر بسیار تعجب کرد! عرض کرد: شما چگونه هستید؟! امام علیه السلام: آنچه خداوند متعال برای ما بخواهد ما آن را دوست

۱. رُوی أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ابْتُلِيَ فِي آخِرِهِ بِضَعْفِ الْهَرَمِ وَالْعَجْزِ فَرَارَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ علیه السلام فَسَأَلَهُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ أَنَا فِي حَالَةٍ أَحَبُّ فِيهَا الشَّيْخُوخَةَ عَلَى الشَّبَابِ وَالْمَرَضَ عَلَى الصِّحَّةِ وَالْمَوْتَ عَلَى الْحَيَاةِ فَقَالَ علیه السلام: أَمَا أَنَا يَا جَابِرُ فَإِنْ جَعَلَنِي اللَّهُ شَيْخًا أَحَبُّ الشَّيْخُوخَةَ وَإِنْ جَعَلَنِي شَابًا أَحَبُّ الشَّبَابِ وَإِنْ أَمْرَضَنِي أَحَبُّ الْمَرَضِ وَإِنْ شَفَانِي أَحَبُّ الشِّفَاءِ وَالصِّحَّةَ وَإِنْ أَمَاتَنِي أَحَبُّ الْمَوْتِ وَإِنْ أَبْقَانِي أَحَبُّ الْبَقَاءِ. فَلَمَّا سَمِعَ جَابِرٌ هَذَا الْكَلَامَ مِنْهُ قَبَلَ وَجْهَهُ وَقَالَ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَإِنَّهُ قَالَ سَتَذُرُّكَ لِي وَكَدًّا اسْمُهُ اسْمِي يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا كَمَا يَبْقُرُ النَّوْرُ الْأَرْضَ فَلِذَلِكَ سُمِّيَ بَاقِرٌ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَي شَاقَهُ. (مسكن الفؤاد عند فقد الأحبة والأولاد، الباب الثالث في الرضا، ص ۸۷) نقل شده است که جابر بن عبد الله انصاری رضی الله تعالی عنه در اواخر عمرش به ضعف پیری و ناتوانی مبتلا شده بود، امام باقر علیه السلام به دیدنش رفت و احوالش را پرسید، جابر گفت: من در حالی هستم که پیری را بر جوانی و مرض را بر سلامت و مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهم. امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! [من این چنین نیستم که چیزی را بر چیز دیگر ترجیح دهم] پس اگر خدا مرا پیر کند پیری را دوست دارم و اگر جوان قرار دهد جوانی را دوست دارم و اگر مرا مریض کند مرض را دوست دارم و اگر شفایم دهد شفا و سلامت را دوست می‌دارم و اگر بمیراند مردن را دوست می‌دارم و اگر زنده نگه دارد زندگی را دوست می‌دارم خلاصه آن چه را که خداوند بخواهد تسلیم او هستم. وقتی جابر این کلام را از امام شنید [به اشتباه خود پی برد و فهمید که ترجیح دادن اعمال نظر کردن در برابر خواسته خدا است] برخاست و صورت حضرت را بوسید و گفت: حقا که رسول خدا صلی الله علیه و آله راست گفت که فرمود: ای جابر! تو زنده می‌مانی و پسر من را که هم اسم من است می‌بینی و او علم را می‌شکافد همان گونه که گاو زمین را می‌شکافد و به همین جهت شکافنده علم اولین و آخرین نامیده شده است.

داریم، اگر خداوند بیماری را بخواهد ما آن را دوست داریم. اگر خداوند صحت را بخواهد ما صحت را می‌پسندیم، اگر خداوند فقر را خواست ما فقر را دوست داریم و اگر خدا غنا را بخواهد ما غنا را دوست داریم، نه این که اگر خدا صحت را خواست ما مرض را دوست داشته باشیم و....

واقعاً کلام عجیبی است! حضرت باقر علیه السلام بالاترین مرتبه عرفان را به جابر تعلیم فرمود. «رَضِيَ بِقَضَاءِ اللَّهِ» چنین معنای بالایی دارد؛ یعنی انسان باید در پیشگاه خداوند تسلیم باشد. آنچه را که خداوند می‌خواهد در هر مرتبه و مرحله‌ای که باشد، انسان همان را دوست بدارد و به آن راضی باشد.

رضایت به آنچه خداوند برای انسان تقدیر کرده، مستلزم دانستن ومدّ نظر قراردادن چند نکته است:

اول این که بدانیم کسی که برای ما تصمیم می‌گیرد، دارای علم کافی نسبت به مصالح ما است و چیزهایی را از مصالح و مفاسد مربوط به ما می‌داند که عقول ناقصه انسان از درک آن عاجز است.

دوم این که تصمیم گیرنده دارای قدرت مطلقه و توانایی کامل است، پس آنچه را مصلحت می‌داند با قدرت کامله‌ای که دارد می‌تواند به اجرا در آورد.

سوم این که چنین تصمیم گیرنده‌ای بخل نورزیده و آنچه را که به مصلحت ما بوده و ظرف وجودی ما اقتضا می‌کرده مقرر فرموده است.

آری! اگر نقصی مشاهده می‌شود نقص در قابل است نه در فاعل؛ به طوری که با تأمل و تفکر در برخی از آیات درمی‌یابیم که دستگاه الهی دستگاهی والاتر و بالاتر از آن چیزی است که ما با عقول ناقص و ذهنهای محدود خودمان تصور می‌کنیم.

به طور مثال خداوند متعال در این آیه شریفه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾^۱ - که بحث تفسیری مفصلی هم دارد - می‌فرماید: هیچ چیزی نیست مگر این که گنجینه‌های آن پیش ما است، معلوم می‌شود برای هر چیز چندین گنجینه وجود دارد نه یک گنجینه و آن هم نزد خدای متعال است.

این رزقی که خداوند به من و شما عنایت کرده، علمی که خداوند به من و شما

۱. حجر، آیه ۲۱.

مرحمت داشته و همه نعمتهایی که با هیچ دستگاهی و با هیچ نیرویی نمی‌توان آنها را به شماره در آورد^۱، خداوند می‌فرماید: تمام گنجینه‌های اینها پیش ما است؛ البته بعد می‌فرماید: ﴿وَمَا نُزَلُّهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾^۲ مقداری معین از آنها را فرو فرستادیم و در گنجینه را باز کرده و به روی شما گشودیم و آلا همه خزائن نزد ما است.^۳

خداوند در مورد قارون می‌فرماید: ﴿وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنَّوْا بِالْعُصْبَةِ﴾^۴؛ ما آن قدر گنج به قارون دادیم که حتی افراد نیرومند، قدرت نداشتند کلیدهای آن را با خود حمل کنند؛ ولی قارون در صحبت با مردم چنین گفت: این اموال نتیجه علمی است که من خودم دارم و خودم این ثروتها را جمع کرده‌ام.^۵ او با

۱. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْمُؤْمِنُ بَيْنَ خَوْفَيْنِ خَوْفٍ مَا مَضَىٰ وَخَوْفٍ مَا بَقِيَ وَبِمَوْتِ النَّفْسِ يَكُونُ حَيَاةَ الْقَلْبِ وَبِحَيَاةِ الْقَلْبِ الْبُلُوغُ إِلَى السَّقَامَةِ وَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَلَىٰ مِيزَانِ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ لَمْ يَضِلْ وَبِصَلِّ إِلَىٰ مَأْمُولِهِ وَكَيْفَ لَا يَخَافُ الْعَبْدُ وَهُوَ غَيْرُ عَالِمٍ بِمَا تُخْتَمُ صَحِيفَتُهُ وَلَا لَهُ عَمَلٌ يَتَوَسَّلُ بِهِ اسْتِحْقَاقًا وَلَا قُدْرَةٌ لَهُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَلَا مَفْرَءٌ وَكَيْفَ لَا يَرْجُو وَهُوَ يَعْرِفُ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ وَهُوَ غَرِيبٌ فِي بَحْرِ آلَاءِ اللَّهِ وَنِعْمَائِهِ مَنْ حَيْثُ لَا تُحْصَىٰ وَلَا تُعَدُّ فَالْمُحِبُّ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَىٰ الرَّجَاءِ بِمُشَاهَدَةِ أَحْوَالِهِ بَعَيْنِ سَهْرٍ وَالزَّاهِدُ يَعْبُدُ عَلَىٰ الْخَوْفِ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۹، ص ۳۲۳) مؤمن بین دو خوف زندگی می‌کند: خوف از گذشته و خوف از آینده، و با مرگ نفس، زندگی قلب شروع می‌شود و با زندگی دل، آدمی به استقامت و پایداری می‌رسد. هرکس خداوند را با میزان خوف و رجا عبادت کند گمراه نمی‌شود و به آرزوهای خود می‌رسد. بنده چگونه نترسد در حالی که نمی‌داند نامه، عملش چگونه پایان خواهد گرفت، او عملی ندارد تا به آن توسل جوید یا شایسته استحقاق گردد، او توانایی ندارد کاری انجام دهد یا فرار کند. چگونه امیدوار نباشد کسی که خود را عاجز می‌نگرد و او میان دریاهایی از نعمت‌های معنوی و مادی خداوند غرق شده و نمی‌تواند آنها را به شمارش در آورد، پس بنده محب، خداوند را به امیدواری عبادت می‌کند و با چشمان بیدار متوجه اعمال خود است و زاهد هم خداوند را به خوف پرستش می‌کند.

۲. ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم. (حجر، آیه ۲۱)

۳. البته باید توجه داشت، همه تبعیض‌هایی را که انسان مشاهده می‌کند مبتنی بر مصالحی است که شاید ما از فهم آنها عاجز باشیم؛ ولی چون مصلحت است خداوند همین تبعیض را هم به موجب صریح قرآن کریم به خود نسبت می‌دهد.

۴. قصص، آیه ۷۶.

۵. قَالَ: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَآكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ». (قصص: ۷۸) [قارون] گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام!» آیا او نمی‌دانست که خداوند اقوامی را پیش از او

این ادعا می‌خواست بگوید: اموال من به خدای متعال هیچ ربطی ندارد، من خودم راه کسب این ثروت را می‌دانستم و به آن وسیله این اموال را به دست آورده‌ام! بر طبق صریح قرآن کریم، خداوند این تبعیضهایی را که گاه ملاحظه می‌شود به خودش نسبت می‌دهد و می‌فرماید: ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱ بنابراین حتماً دارای مصلحتی است که خود او آن را می‌داند. این طور نیست که اگر کسی رزق و معیشت پائین‌تری دارد، مورد عنایت خداوند نیست و در مقابل اگر به کسی مانند قارون رزق فراوانی تعلق گرفت، مورد عنایت خداوند واقع شده است.

حال اگر کسی به این معنا توجه داشته باشد که همه خزائن آسمان و زمین در دست قدرت حکیمی علی‌الاطلاق است که با هیچ کس غرض‌ورزی و حب و بغض شخصی ندارد و طبعاً بر اساس مصالح واقعی اقدام می‌کند، آیا چنین شخصی می‌تواند رضایت به قضای الهی نداشته باشد؟ این قضای الهی است.

به عنوان مثال، بسیاری از افراد در میانسالی می‌میرند،^۲ عده‌ای دیگر در میانسالی می‌میرند و عده‌ای هم عمر طولانی می‌کنند،^۳ اینها مسائلی است که به خداوند ارتباط دارد. با فکر و با نقشه و مانند آن تحقق پیدا نمی‌کند.

البته رضایت به قضای الهی به این معنا نیست که انسان سعی و تلاش خود را از دست بدهد و شب بخوابد و صبح مجتهد از خواب برخیزد، چراکه آن وظایف مطمئناً در جای خودش محفوظ است، اما قضای الهی هم در جای خودش حاکم است؛ بنابراین انسان باید حقیقتاً راضی به قضای خداوند باشد.^۴

هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! [و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد،] مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شوند [بلکه مستقیماً به دوزخ روند].

۱. ما معیشت آنها را در حیات دنیا میانشان تقسیم کردیم. (زخرف، آیه ۳۲)

۲. همانند آیه‌الله حاج آقا مصطفی خمینی که شنبه، اول آبان ماه، ۱۳۵۶ در سن ۴۷ سالگی دار فانی را وداع گفت.

۳. همانند آیه‌الله العظمی اراکی که چهارشنبه نهم آذرماه ۱۳۷۳ در سن حدود ۱۰۳ سالگی دار فانی را وداع گفت.

۴. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعْدَهُ وَ قَسَطَهُ جَعَلَ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ لَهُمُ وَ

الْحَزَنَ فِي الشُّكِّ وَالسَّخَطِ. (تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۱) همانا خداوند به عدل و انصاف خود آرامش و راحتی را در یقین و رضا [به قضای الهی] قرار داد و اندوه و حزن را در شک و ناخشنودی [از قضای الهی] قرار داد.

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَرَّ بِقَوْمٍ فَقَالَ لَهُمْ: مَا أَنْتُمْ؟ فَقَالُوا: مُؤْمِنُونَ فَقَالَ: مَا عَلَامَةُ إِيْمَانِكُمْ؟ قَالُوا: نَصَبْنَا عَلَى الْبَلَاءِ وَنَشْكُرُ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَنَرْضَى بِمَوَاقِعِ الْقَضَاءِ فَقَالَ: مُؤْمِنُونَ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ. (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۲۳) پیامبر خدا ﷺ از کنار عده‌ای می‌گذشتند، از آنها پرسیدند: شما در چه حال هستید؟ گفتند: در حال ایمان، فرمود: نشانه ایمانتان چیست؟ گفتند: هنگام گرفتاری بردبار و هنگام خوشی سپاسگزاریم و بر آنچه از طرف خدا برسد، راضی هستیم، پیامبر فرمود: به پروردگار کعبه که شما مؤمن هستید.

- قال الصادق عليه السلام:... اصول المعاملات تقع على أربعة أوجه:... أما اصول معاملة الله فبسبعة أشياء... و الرضا بقضائه و الصبر على بلائه... (مصباح الشريعة، ص ۵۹۸) ارکان معامله خلایق با خالق به هفت چیز است:... راضی شدن به قضا و تقدیر و حکم او و صبر و شکیبایی در مقابل ابتلائات و ناراحتیها...
- وَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ: يَا دَاوُدُ تُرِيدُ وَأُرِيدُ وَإِنَّمَا يَكُونُ مَا أُرِيدُ فَإِنْ سَلَّمْتَ لِمَا أُرِيدُ كَفَيْتُكَ مَا تُرِيدُ وَإِنْ لَمْ تُسَلِّمْ مَا أُرِيدُ أَتَعْبِتُكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ. (مسکن الفؤاد عند فقد الأجابة و الأولاد، ص ۱۲) خداوند متعال به داوود علی نبینا آله و علیه السلام وحی فرمود: ای داوود! تو اراده می‌کنی و من هم اراده می‌کنم و آنچه خواسته و اراده من است به وجود می‌آید، پس اگر در برابر اراده من تسلیم شدی خواسته‌ات را کفایت می‌کنم و اگر در برابر اراده من تسلیم نشوی، تو را در اراده‌ات به رنج و سختی می‌اندازم و آخر هم جز اراده و خواسته من واقع نخواهد شد.

- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عليه السلام: مَنْ صَبَرَ وَاسْتَرْجَعَ وَحَمَدَ اللَّهَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا صَنَعَ اللَّهُ وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ جَرَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ هُوَ ذَمِيمٌ وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۶۲، ص ۵۶) آن کس که هنگام مصیبت و گرفتاری، صبر و شکیبایی ورزیده و استرجاع کند (و بگوید: انا لله و انا اليه راجعون) و حمد و سپاس الهی نماید چنین شخصی دارای مقام رضا است به آنچه خداوند داده است و پاداش او بر خدا است و کسی که چنین نباشد نکوهیده و بدون پاداش است و قضای الهی هم در حق او جاری خواهد شد، بخواید یا نخواهد.

- قال أمير المؤمنين عليه السلام: الرضا بقضاء الله يهون عظيم الرزأيا. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۱۰۳) خشنودی به قضای خداوند مصیبت‌های بزرگ را آسان می‌کند؛ زیرا کسی که به قضای الهی راضی و خشنود باشد هر مصیبتی اگرچه اعظم مصیبت‌ها که از جانب خداوند متعال باشد بر او گوارا خواهد بود.

سؤال: آیا دعا با مقام رضا که از بلندترین مقامات صدیقان است منافات دارد؟

جواب: در صورتی با رضا به قضای الهی منافات دارد که انگیزه آن حفظ نفسانی باشد؛ ولی اگر نیایشگر عارف بالله باشد و بداند که هیچ کاری بدون مشیت و خواست وی صورت نمی‌گیرد و دعای وی برای امتثال امر الهی در «ادعونی استجب لکم» و امثال آن باشد بدون آن که مقصودش حفظ نفسانی باشد منافاتی بین دعا و رضا نیست.

۳- حسن ظن به خدا

سومین توصیه حضرت این است که: «وَأَحْسَنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ» گمان نیکو به خداوند داشته باشد.

گاهی برای انسان مشکلاتی پیش می‌آید و او تصورات غلطی پیش خودش می‌کند. ممکن است با بدبینی، مشکل را به خداوند متعال نسبت دهد و با خود بگوید: خداوند که قدرت دارد مشکل مرا حل کند، پس چرا به فریاد ما نمی‌رسد و این مشکل ما را برطرف نمی‌کند؟! معلوم می‌شود او خیر مرا نمی‌خواهد یا این که مرا رها ساخته است! این معنایش سوءظن به خداوند تبارک و تعالی است.^۱

از این فرمایش حضرت استفاده می‌شود که: انسان باید همیشه به خداوند حسن ظن داشته باشد.^۲ و هرگز به ذهنش خطور نکند که خداوند انسان را فراموش کرده است و می‌خواهد او را گوشمالی دهد و عنایتش را از انسان برداشته^۳ است.

۱. با توضیحاتی که قبلاً داده شد معلوم می‌شود که جایی برای بدگمانی به خداوند تبارک و تعالی وجود ندارد. اگر معرفت نسبت به او صحیح باشد انسان به این نتیجه خواهد رسید که در صورتی که مصلحت عبد در چیزی باشد خداوند حتماً و به یقین او را محروم نمی‌کند و حتی او را مورد عنایت قرار می‌دهد.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ يَحْكِي عَنْ رَبِّهِ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي بِي يَا مُحَمَّدُ فَمَنْ زَاغَ عَنِّي وَفَاءَ حَقِيقَةٍ مُوجِبَاتٍ ظَنَّهُ بِرَبِّهِ فَقَدْ أَعْظَمَ الْحُجَّةَ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَأَنَّ مِنَ الْمَخْدُوعِينَ فِي أَسْرِهِ هَوَاهُ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۹، ص ۳۲۳) رسول اکرم ﷺ فرمود: خداوند می‌فرماید: من با مؤمن با حسن‌ظنش رفتار می‌کنم، ای محمد! هر کس حسن‌ظن به خداوند را از دست بدهد دلش تاریک می‌گردد و وفا را از دست می‌دهد، این شخص حجت را بر خود تمام کرده و در دام هوای نفس خود گرفتار آمده است.

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ لَيَتَعَاهَدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الْغَائِبُ أَهْلَهُ بِالطَّرْفِ وَإِنَّهُ لَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ (بحار الأنوار، ج ۶۴، باب ۱۲، ص ۱۹۶) خداوند متعال مؤمن را با گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها مورد نوازش و مرحمت قرار می‌دهد، همان‌گونه که مسافران برای خانواده‌های خود هدیه می‌آورند، خداوند دنیا را از بنده مؤمن خود نگه می‌دارد همان‌گونه که طبیب بیماری را از شخص دفع می‌کند.

ایصال به خواسته‌های دنیوی و اخروی / ۶۱

تمام اینها با حسن ظنّ به خداوند منافات دارد.^۱
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام: يَقُولَ... إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ إِذَا خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا. (كافی، ج ۸، ص ۲۹۷) بی‌شک، خداوند عزّ و جلّ همان گونه است که بنده به او گمان می‌برد، اگر به او گمان خیر ببرد برایش خیر پیش می‌آورد و اگر گمان شرّ ببرد، برایش شرّ پیش می‌آورد.

درس ششم^۱

تَحَفُّفٌ

قال الله تبارك و تعالی في كتابه الكريم: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ
خَافَ وَعِيدٌ﴾^۲

کتاب تحف العقول در تفسیر این آیه، روایتی را از حضرت سجّاد علیه السلام نقل کرده

است که می فرماید:

«وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ! أَنَّهُ مَنْ خَافَ الْبَيَّاتَ تَجَافَى عَنِ الْوَسَادِ وَامْتَنَعَ
مِنَ الرَّقَادِ وَامْسَكَ عَنِ بَعْضِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ مِنْ خَوْفِ سُلْطَانِ
أَهْلِ الدُّنْيَا فَكَيْفَ وَيَحْكُ يَا ابْنَ آدَمَ مَنْ خَافَ بَيَّاتِ سُلْطَانِ رَبِّ
الْعِزَّةِ وَأَخَذَهُ الْأَلِيمُ وَبَيَّاتَهُ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ مَعَ طَوَارِقِ
الْمَنَائِي بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَذَلِكَ الْبَيَّاتُ الَّذِي لَيْسَ مِنْهُ مُنْجِي وَلا دُونَهُ
مُلْتَجَأٌ وَلا مِنْهُ مَهْرَبٌ فَخَافُوا اللَّهَ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنَ الْبَيَّاتِ خَوْفَ
أَهْلِ التَّقْوَى فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدٌ﴾.
فَاحْذَرُوا زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَغُرُورَهَا وَشُرُورَهَا وَتَذَكَّرُوا ضَرَرَ
عَاقِبَةِ الْمَيْلِ إِلَيْهَا فَإِنَّ زَيْتَهَا فِتْنَةٌ وَحَبُّهَا خَطِيئَةٌ»^۳

۱. این درس در جلسه ششصد و سی و ششم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. این [موفقیت] برای کسی است که از مقام [عدالت] من بترسد و از عذاب [من] بیمناک باشد!
(ابراهیم، آیه ۱۴)

۳. ای بندگان خداوند! بدانید هر کس به شیبخون دشمن بیندیشد و از قدرتهای دنیا بیم داشته باشد، از

توضیح این روایت این است که حضرت زین العابدین ع می‌فرماید: اگر احتمال بدهید که یک حکومت جائز و صاحب قدرتی - که بر ظلم و ستمگری خود متکی است - به شما شیخون خواهد زد و حمله خواهد کرد، شب که فرا رسید دائماً در فکر هستید که ممکن است هم اکنون عوامل این سلطان جائز به شما شیخون بزنند و امور را در اختیار خود گرفته، خواسته خود را - اعم از قتل و غارت و ایذا و... - کاملاً اجرا کنند.

پس از آن که حضرت این حالت را به تصویر کشیدند؛ می‌فرمایند: در این حالت انسان چه می‌کند؟! آیا دیگر می‌تواند در رختخواب استراحت کند؟! آیا اصلاً چشمهایش به خواب می‌رود؟! آیا می‌تواند با خیال راحت و با آرامش سر سفره بنشیند؟! یا این که دائماً در حالت بیداری و هوشیاری است که مبادا بدون توجه ما به صورت غافلگیرانه شیخون زده و ما را نابود کنند؟!!

انسان به علت خوف و وحشتی که از شیخون یک قدرت جائز دارد، از تمامی لذات صرف نظر می‌کند و استراحت‌ها را کنار می‌گذارد، مگر آن مقداری که حیاتش بر آن توقف دارد.

پس حضرت می‌فرماید: وقتی انسان این چنین از شیخون یک قدرت دنیوی و یک سلطنت محدود مادی وحشت دارد، آیا در رابطه با آن کسی که قدرت و سلطنتش نامحدود است و همه مسایل - اعم از حیات و ممات، سلامت و مرض، شفا و عدم شفا و تمامی امور - هم در اختیار اوست^۱ می‌تواند با خیال راحت

بستر نرم کناره می‌گیرد، از خواب چشم می‌پوشد و چندان به خورد و خوراک نمی‌پردازد. پس ای انسان!، وای بر تو از ترس شیخون خداوند عزیز، و مؤاخذه دردناک او، و شیخون او به معصیت کاران و گنهکاران با این مرگهای نابهنگام شبانه‌روز! این شیخونی است که از آن نمی‌توان گریخت، و پناهگاه و گریزگاهی ندارد. ای مؤمنان! از عذاب خداوند بترسید، به این شیخون بیندیشید که خداوند می‌فرماید: «این وارث زمین شدن برای کسی است که از مقام و از وعیدهای من بترسد.» از جلوه‌های این زندگی دنیا و فریب و شره‌ایش حذر کنید، پایان زیانبار تمایل به آن را در نظر بگیرید، چرا که زیور آن فتنه و محبتش گناه است. (تحف العقول، ص ۲۷۲)

۱. «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (حدید، آیه ۲) مالکیت [و حاکمیت] آسمانها و زمین از آن او است؛ زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیز توانا است!

استراحت کند و به چنین قدرتی توجه نداشته باشد؟! کسی که خود را چنین توصیف می‌کند:

﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.

اگر بشر اهل منطق و مقایسه باشد باید از عذاب خداوند خوف بیشتری داشته باشد؛ چراکه قدرت او با قدرت حکومت‌های دیگر قابل مقایسه نیست^۱ و به تبع خوف از خداوند متعال هم با خوف از حکومتها و سلطنت‌های دنیوی قابل مقایسه نیست. مقصود از ﴿خَافَ مَقَامِي﴾ در این آیه شریفه - با توجه به این روایت - آن است که انسان همیشه در مقام خوف و خشیت باشد و بداند همان گونه که اعطای نعمتها به دست خداوند است، سلب آنها نیز به دست او است و نباید خود را از مکر و مؤاخذه الهی ایمن ببیند.^۲

یکی از دعاهای بسیار خوب در این رابطه این دعا است:

«اللَّهُمَّ لَا تَنْزِعْ مِنِّي صَالِحَ مَا أُعْطَيْتَنِي أَبَدًا»؛^۳

خداوند! یک لحظه مرا به خودم وامگذار و چیزهای خوبی که به من بخشیده‌ای از من باز مگیر.

وقتی انسان در برابر چنین قدرتی قرار دارد که همه مسایل در بخشش نعمت و باز پس‌گیری آن در اختیار او است، نباید با خیال راحت به استراحت پردازد، بلکه باید همیشه در حالت توجه به خداوند متعال باشد.^۴

۱. اللَّهُمَّ عَظِمَ سُلْطَانُكَ وَعَلَا مَكَانُكَ وَخَفِيَ مَكْرُكَ وَظَهَرَ أَمْرُكَ وَغَلَبَ قَهْرُكَ وَجَرَتْ قَدْرَتُكَ وَلَا يَمْكُنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ. (فرازی از دعای کمیل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ) خدایا! سلطنت و پادشاهی‌ات بس بزرگ، و مقام بسی بلند است، مکر و تدبیرت در کارها پنهان و امر و فرمانت آشکار است، قهرت غالب و قدرت و نیرویت نافذ است و گریز از تحت حکومت تو ممکن نیست.

۲. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَهَانَ سُلْطَانَ اللَّهِ أَهَانَ اللَّهُ وَمَنْ أَكْرَمَ سُلْطَانَ اللَّهِ أَكْرَمَهُ اللَّهُ. (تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۸۲) هر کس قدرت خداوند را خوارکند، خداوند او را خوار می‌کند و هر کس قدرتش را گرامی بدارد خداوند او را گرامی می‌دارد.

۳. بحار الأنوار، ۱۶، باب، ۹، ص ۲۱۷؛ نهج الفصاحه، ص ۲۵۹.

۴. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَتِمَّكَنُ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَقَدْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَسَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَنَسِيَ إِطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ وَالْوَسْوَسَةُ مَا تَكُونُ مِنْ خَارِجِ الْقَلْبِ بِإِشَارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَمَجَاوِرَةَ الطَّبَعِ، وَأَمَّا إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ غِيٌّ وَضَلَالَةٌ وَكُفْرٌ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دَعَا عِبَادَهُ بِالطُّفِّ

ولی متأسفانه انسان، گرفتار غفلت است؛^۱ تا نیروی جوانی دارد خیال می‌کند که نیرو و قدرتش مربوط به خودش است^۲ و به بازوان توانای خود مغرور است؛ اما نمی‌داند که این توانایی ریشه در عنایت الهی دارد و خداوند متعال در یک لحظه می‌تواند همه این قدرتها را از انسان بگیرد.^۳

دعوت و عرفهم عداوة ابليس، فقال عز من قائل: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾، و قال تعالى: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾. (مصباح الشريعة، ص ۱۶۶) شیطان در راه وسوسه کردن برقرار و پابرجا نمی‌شود مگر آن که انسان از ذکر پروردگار متعال اعراض کرده، فرمان‌ها و دستورهای الهی را خوار شمرد و بر نواهی و مناهی او تکیه زده، از علم و آگاهی و احاطه خداوند متعال غفلت بورزد و وسوسه در زمینه معرفت عقل و تمایل به عالم طبیعت از خارج قلب وارد قلب می‌شود و چون جنبه طبیعت و شهوات مادی بر جنبه عقل غالب شود و توجه و معرفت عقل رخت بریندد، وسوسه چنان محکم و برقرار می‌گردد که به مرحله کفر و ضلالت منتهی می‌شود و خداوند متعال به لطف و مهربانی بندگان خود را به سوی خود دعوت فرموده و دشمنی و عداوت شیطان را به آنان معرفی کرده است، می‌فرماید: شیطان دشمن محکم و آشکار شما است و باز می‌فرماید: شیطان دشمن شما است پس او را دشمن خود قرار دهید.

– قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ رَعَى قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَةِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فِي دِيْوَانِ الْمُتَنَبِّهِينَ ثُمَّ مَنْ رَعَى عَمَلَهُ عَنِ الْهُوَى وَ دِينَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ وَ مَالَهُ عَنِ الْحَرَامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الصَّالِحِينَ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۵، ص ۶۲) کسی که دل خود را از فراموشی و غفلت از یاد حق باز دارد و نفسش را از شهوت و خواسته‌های بی جا و عقل و فکرش را از بلای جهل و نادانی باز دارد [و مراقبت و مراعات این کارها را بکند] چنین شخصی از گروه بیداران و آگاهان است و کسی که مراقب باشد هوای نفس در اعمالش و کردارش دخالت نکند [و عملش خالص برای خداوند باشد] و در دین از بدعت و خود رأیی اجتناب ورزد و اموال خود را از حرام نگه دارد چنین شخصی از صلحا و شایستگان است.

۱. عن امير المؤمنين عليه السلام: عَجِبْتُ لِمَنْ يَشْكُ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَ هُوَ يَرَى خَلْقَهُ. (غرر الحکم، ص ۴۹۳) در

شگفتی از کسی که مخلوقات خداوند را می‌بیند ولی در قدرت وی تردید دارد!

– عن ابي جعفر عليه السلام قال: إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ. (الكافي، ج ۱، ص ۹۳؛ الوسائل، ج ۱۱، ص ۴۵۳) از اندیشه در ذات خداوند بپرهیزید، هرگاه خواستید به عظمت او بنگرید، به عظمت مخلوقاتش نگاه کنید.

۲. ﴿وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. (أنعام، آیه ۱۷) اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو رساند، او بر همه چیز توانا است؛ [و از قدرت او، هر گونه نیکی ساخته است].

۳. ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدْلِلُ مَنْ تَشَاءُ﴾

پس همیشه باید متوجه باشیم که سر و کار ما با خداوند تبارک و تعالی است^۱ و همه مسایل به او ارتباط دارد.

لازم نیست انسان دنبال مسایل دنیوی، این قدر سعی و تلاش داشته باشد؛ بلکه همیشه از خداوند بخواهیم ما را به بهترین نعمتها - که از خدمت به اسلام و در زمان ما خدمت به نظام و حاکمیت اسلام است که بحمد الله تعالی در این جهان متلاطم در کشور ایران استقرار پیدا کرده است - موفق بدارد. ان شاء الله تعالی.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (آل عمران، آیه ۲۶) بگو: «بارها! مالک حکومتها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی و هر کس را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبیها به دست تو است؛ تو بر هر چیزی قادری.

۱. ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾. (حدید، آیه ۴) هر جا باشید او با شما است و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بینا است.

۲. رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا ضَيْفٌ وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ عَارِيَةٌ وَإِنَّ الضَّيْفَ رَاحِلٌ وَإِنَّ الْعَارِيَةَ مَرْدُودَةٌ أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا عَرَضٌ حَاضِرٌ يَأْكُلُ مِنْهُ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ وَالْآخِرَةُ وَعَدَدٌ صَادِقٌ يَحْكُمُ فِيهِ مَلِكٌ عَادِلٌ قَاهِرٌ فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ نَظَرَ لِنَفْسِهِ وَمَهَّدَ لِرِمْسِهِ وَحَبَلَهُ عَلَىٰ عَاتِقِهِ مَلَقَى قَبْلَ أَنْ يَنْفَذَ أَجَلَهُ وَ يَنْقُطِعَ أَمَلُهُ وَلَا يَنْفَعُ النَّدَمَ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴، ص: ۲۳) از نبی اکرم ﷺ روایت شده است که همانا مردم در دنیا میهمان هستند و هر چه در دست آنان است عاریه می‌باشد، همانا میهمان کوچ می‌کند عاریه هم به صاحبش برمی‌گردد، ای مردم! همانا دنیا متاعی آماده است که انسان‌های خوب و بد از آن استفاده می‌کنند؛ ولی آخرت وعده‌ای راست است که در آن روز پادشاهی دادگر غالب فرمان می‌دهد، پس خدا به هر کس که به نفس خویش نگاه کند و برای شب اول قبرش آماده باشد و پیش از آن که مرگ او برسد ریسمان بر گردن افکننده باشد و آرزویش را قطع کند رحم می‌فرماید و [در آن روز] ندامت و پشیمانی فایده‌ای ندارد.

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا لِي وَ لِلدُّنْيَا إِنَّمَا مَثَلِي كَرَآكِبٍ رُفِعَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ فَقَالَ تَحْتَهَا ثُمَّ رَاحَ وَ تَرَكَهَا. (تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب استجاب ترك ما زاد عن قدر الضروره من الدنيا، ص ۱۷) مرا با دنیا چه کار! همانا مثال من نسبت به دنیا مانند رهگذری است که در گرمای تابستان زیر سایه درختی، لحظه‌ای استراحت کرده و سپس از آنجا کوچ کند.

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (مشكاة الأنوار، فصل ۸، ص ۱۳۲) هر کس برای منفعت دنیا دنبال حدیث برود در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت و هر کس طالب آخرت باشد، خداوند خیر دنیا و آخرت به او می‌دهد.

درس هفتم^۱

نیاز به تذکر و یاد خداوند

قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم: ﴿وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲

بشر همواره به مذکر و یادآورنده نیاز دارد و حتی اگر مطلبی را با استدلال در اختیار او بگذارند و او هم قانع شد، این طور نیست که او را رها کنند و بگویند: دیگر استدلال را پذیرفت و نیازی به تکرار نیست؛ بلکه بشر به تذکر و تکرار نیازمند است. این نیاز به تذکر و تکرار را از برنامه‌های عملی اسلامی استفاده می‌کنیم؛ به عنوان مثال: شارع مقدس و بزرگوار اسلام، در هر شبانه روز پنج نوبت، در اوقات معین ما را به عبادتی که «ان قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سَوَّاهَا وَ ان رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سَوَّاهَا»^۳ موظف کرده است. شاید یک نکته‌اش - به حسب عقل قاصر ما - این باشد که انسان از آن حالت غفلتی که اکثراً برایش به وجود می‌آید محفوظ بماند؛^۴ چراکه صرف اعتقاد به

۱. این درس در جلسه دویست و شصتم خارج اصول معظم‌له ایرادگردیده است.

۲. پیوسته تذکر ده؛ زیرا تذکر مؤمنان را سود می‌بخشد. (ذاریات، آیه ۵۵)

۳. قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ عَلَى الصَّلَاةِ فَإِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ وَإِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّتْ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ. (من لایحضره الفقیه، ج ۱، باب فضل الصلاة، ص ۲۰۷) نخستین چیزی که در روز قیامت بنده برای آن مورد حسابرسی قرار می‌گیرد و به آن رسیدگی می‌کنند نماز است، اگر نماز پذیرفته شد سایر اعمالش نیز به تفضل [از او] پذیرفته می‌شود و هرگاه نماز مورد قبول واقع نشود و به بنده بازگردانده شود بقیه اعمالش نیز مردود و بازگردانده خواهد شد.

۴. قَالَ امیرالمومنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ): سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يَقُولُ: أَرْجَى آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيَّ»

النَّهَارِ وَ زَلْفًا مِنَ اللَّيْلِ ﴿ وَ قَرَأَ الْآيَةَ كُلَّهَا وَ قَالَ: يَا عَلِيُّ! وَ الَّذِي بَعَثَنِي الْحَقَّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَقُومُ إِلَى وَضُوئِهِ فَتَسَاقَطُ عَنْ جَوَارِحِهِ الذُّنُوبُ فَإِذَا اسْتَقْبَلَ اللَّهُ بِوَجْهِهِ وَ قَلْبِهِ لَمْ يَنْفُتِلْ عَنْ صَلَاتِهِ وَ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ شَيْءٌ كَمَا وَكَلْتَهُ أُمُّهُ فَإِنَّ أَصَابَ شَيْئًا بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ حَتَّى عَدَّ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّمَا مَنْزِلَةُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهْرٍ جَارٍ عَلَيَّ بَابِ أَحَدِكُمْ فَمَا ظَنُّ أَحَدِكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فِي الْيَوْمِ أَمْ كَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ؟ فَكَذَلِكَ وَ اللَّهُ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي. (بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۲۰) من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: امیدوارکننده ترین آیات کتاب خداوند این آیه است: دو طرف روز و پاسی از شب نماز بیا دار که نیکی ها بدی ها را نابود می کند، این تذکری برای آنها است که اهل تذکرند (هود، آیه ۱۱۴) و فرمود: ای علی! قسم به آن خدایی که مرا به حق مبعوث کرده و من را بشیر و نذیر قرار داده هنگامی که یکی از شما برای وضو گرفتن برمی خیزد، گناهانش از جوارحش می ریزد و وقتی به روی خود و به قلب خود متوجه خداوند می شود از نمازش کنار نمی رود مگر آن که از گناهانش چیزی باقی نمی ماند و مانند روزی که متولد شده پاک می شود و اگر بین هر دو نماز گناهی بکند نماز بعدی پاکش می کند، آن گاه نمازهای پنجگانه را شمرد. بعد فرمود: یا علی! جز این نیست که نمازهای پنجگانه برای امت من حکم نهر جاری را دارد که در خانه انسان قرار گرفته باشد، حال چگونه است وضع کسی که بدنش آلودگی داشته باشد، و خود را روزی پنج نوبت در آن آب بشوید؟ به خداوند سوگند نمازهای پنجگانه هم برای امت من همین حکم را دارد.

– عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمَدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ بَعْدَ كَلَامٍ تَكَلَّمُ بِهِ – عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ كَابِدُوا اللَّيْلَ بِالصَّلَاةِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا يَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ إِنَّمَا مِثْلُ هَذِهِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ مِثْلُ نَهْرٍ جَارٍ بَيْنَ يَدَيَّ بَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ مِنْهُ فِي الْيَوْمِ خَمْسَ اغْتَسَلَاتٍ فَكَمَا يَبْقَى بَدَنُهُ مِنَ الدَّرَنِ بِنَوَاتِرِ الْغُسْلِ فَكَذَا يَبْقَى مِنَ الذُّنُوبِ مَعَ مَدَاوَمَتِهِ الصَّلَاةَ فَلَا يَبْقَى مِنْ ذُنُوبِهِ شَيْءٌ. (أمالی المفید، المجلس الثالث و العشرون، ص ۱۸۹) جابر بن عبد الله انصاری گوید: رسول خدا ﷺ برای ما سخنرانی کردند، پس حمد و ثنای الهی به جا آوردند و پس از سخنی چند فرمود: ای مردم! بر شما باد به نماز [و فریاد یاد خداوند کنید تا گناهان شما را پاک سازد. همانا مثل این نمازها مثل نهری است که مقابل در خانه یکی از شما باشد و روزانه پنج بار خود را با آب آن بشوید، همان گونه که با شستن های پیای، بدنش از هر گونه چرکی پاک می شود همچنان با مداومت بر نماز از گناهان پاک می گردد و هیچ گناهی بر او باقی نمی ماند.

– عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: مَنْ شُغِلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي. (کافی، ج ۲، باب الاشتغال بذكر الله عزوجل، ص ۵۰۱) امام صادق ع فرمودند: همانا خداوند می فرماید: هر کس به سبب ذکر و یاد من، از درخواست و پرسش از من سرگرم شود [طوری که درخواست و حاجت خود را فراموش کند] به او بهتر از آنچه به کسی که از من درخواست کند [و ذکر من او را سرگرم نکرده باشد] خواهیم داد.

– قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ: مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا كُتِبَتْ لَهُ

یک مطلب اگرچه از روی استدلال و برهان هم باشد کفایت نمی‌کند. ما باید برای تعالی و رشد معنوی خود، همیشه متذکر مسائل الهی و معنوی باشیم؛ چراکه یاد خداوند متعال آرام بخش دل‌ها است؛ «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۱ و «اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۲. روایاتی هم که در این خصوص وارد شده ناظر به همین معنا است؛ بنابراین همه ما واقعاً به ناظر، مربی و مراقب دائمی نیاز داریم؛ چرا که غفلت‌ها و عوامل آنها به اندازه‌ای زیاد است که انسان را به طور کلی از اعتقاداتش؛ اگرچه با بهترین برهان عقلی برایش ثابت شده باشند؛ غافل می‌کند^۳ و توجه انسان نسبت به آنها کم می‌شود. این غفلت در زندگی روزمره همگی ما وجود دارد؛ به عنوان مثال: بعضی مواقع آدم فکر می‌کند که اگر خدای نکرده چنین حادثه‌ای پیش بیاید، تا آخر عمر، ذهن انسان را به خودش مشغول می‌کند، در حالی که یک وقت همان حادثه پیش می‌آید، روزهای اول و دوم و پنجم و دهم و بیستم گذشت، کم کم دیگر آن حادثه مورد فراموشی و غفلت واقع می‌شود.

بِرَاءَتَانِ بِرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ بِرَاءَةٌ مِنَ النَّفَاقِ. (همان، ص ۴۹۸) کسی که خداوند را بسیار یاد کند خداوند او را دوست می‌دارد و... برای او دو بیزاری نوشته می‌شود: بیزاری از آتش جهنم و بیزاری از نفاق و دورویی.

۱. آگاه باشید، تنها با یاد خدای متعال دل‌ها آرامش می‌یابد. (رعد، آیه ۲۸)

۲. خدای متعال را فراوان یاد کنید، تا رستگار شوید. (أنفال، آیه ۴۵)

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» (آل عمران، آیه ۱۹۱) همان‌ها که در حال ایستاده و نشسته و آن گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، خداوند را یاد می‌کنند.

«رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (نور، آیه ۳۷) مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خداوند و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند.

«فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (نجم، آیه ۲۹) از کسی که از یاد ما روی می‌گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌طلبد، اعراض کن.

۳. «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» (اعراف، آیه ۲۰۵) پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی‌آن‌که صدای خود را بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش.

در دعایی که از حضرت صادق علیه السلام برای هر روز ماه رجب را المرجب وارد شده آمده است: ... اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْغَافِلِينَ الْمُبْعَدِينَ....

این غفلت از یک بُعد مضر است؛ چراکه انسان واقعیات را هم فراموش کرده و از آنها غافل می‌شود. چه بسا در اعمال روزانه‌اش به مسأله معاد توجه نداشته باشد که این خدای ناکرده موجب ارتکاب گناه می‌شود،^۱ مشخص است در آن حالتی که مرتکب گناه می‌شود، به مسأله معاد توجه ندارد و الا در همان حال، اگر آن گناه پیش او تجسم پیدا کند و عقوبت‌های الهی در نظرش مجسم شود، امکان ندارد دست به طرف آن گناه دراز کند.^۲

۱. «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ». (انبیاء، آیه ۱) حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلت‌اند و روی گردانند!
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ». (منافقون، آیه ۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خداوند غافل نکند و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!
 «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ». (زخرف، آیه ۳۶) و هر کس از یاد خداوند روی گردان شود شیطان را سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین او است!
 ۲. عَنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: أَكْثَرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَا هَادِمُ اللَّذَاتِ؟ قَالَ: الْمَوْتُ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا. (مستدرک الوسائل، ج ۲، باب ۱۷، ص ۱۰۳) از بین برنده لذت‌های کاذب را زیاد یاد کنید، عرض کردند: آن چیست؟ حضرت فرمودند: یاد مرگ، به راستی که زیرک‌ترین مؤمن کسی است که بیش از همه به یاد مرگ و آماده‌تر برای فرا رسیدن آن باشد.

- قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَكَرَ الْمَوْتَ بُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَ يَقَطَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ وَ يَقْوَى النَّفْسَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَ يَرْقُ الطَّبِيعَ وَ يَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى وَ يُطْفِئُ نَارَ الْحَرَصِ وَ يُحَقِّرُ الدُّنْيَا وَ هُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ: فِكْرٌ سَاعَةَ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ. (مستدرک الوسائل، ج ۲، باب ۱۷، ص ۱۰۵) یاد مرگ، شهوات غیر مشروع را در نفس می‌میراند، ریشه‌های غفلت و ناآگاهی را می‌کند، دل را به وعده‌های الهی تقویت می‌کند، به طبیعت آدمی، نرمی و رقت می‌بخشد، نشانه‌های هواپرستی را درهم می‌شکند، آتش حرص را فرو می‌نشاند و دنیا را در نظر آدمی کوچک و حقیر می‌سازد و این همان معنای جمله‌ای است که پیامبر گرامی فرموده: یک ساعت (یک لحظه) فکر از یک سال عبادت بهتر است.
 - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ رَأَى الْعَبْدُ أَجَلَهُ وَ سُرْعَتَهُ إِلَيْهِ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَ طَلَبَ الدُّنْيَا. (مشكاة الأنوار، ص ۳۰۵) هر کس از سرعت مرگ اطلاع داشته باشد، آرزوهای خود را ترک می‌کند و دنیا را مبغوض می‌شمارد.

- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَنْزَلَ الْمَوْتَ حَقَّ مُزِيلِهِ مِنْ عَدَدِ غَدَا مِنْ أَجَلِهِ وَ مَا أَطَالَ عَبْدٌ الْأَمَلَ إِلَّا أَسَاءَ الْعَمَلَ. (همان) هر کس بگوید من فردا زنده خواهم بود حقیقت مرگ را در نیافته است، هر کس آرزوی دراز داشته باشد مرتکب گناه می‌گردد.

لذا این غفلت‌ها به یک مذکر و مربی نیاز دارد که آن مذکر و مربی، انسان را — هر چند در برهه‌ای از زمان — از آن غفلت بیرون بیاورد و یک حالت توجهی به انسان بدهد.^۱

البته این غفلت همان طور که گفته شد از یک جهت مضر است؛ اما به نظر من از بُعد دیگر، یکی از نعمتهای الهیه است؛ چراکه اگر انسان همیشه متذکر مصائب و حوادث — مخصوصاً حوادث غیر قابل تحمل باشد — دیگر هیچ گاه حالت نشاط و فراغ و راحتی برایش وجود نخواهد داشت.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

— قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكْثَرَ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يُكْثِرْ عَبْدٌ ذَكَرَ الْمَوْتِ إِلَّا زَهَدَ فِي الدُّنْيَا. (همان) زیاد یاد مرگ کنید؛ زیرا هر کس زیاد از مرگ یاد کند زاهد می‌گردد و دل به دنیا نمی‌دهد.

— قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا إِنَّ الْقُبُورَ رَوْضَةَ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةَ مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ أَلَا وَإِنَّهُ يَتَكَلَّمُ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ أَلَا وَإِنَّ وِرَاءَ ذَلِكَ يَوْمًا تَذْهَلُ فِيهِ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ يَكُونُ الْوَالِدَانِ شَبَابًا السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ أَلَا إِنَّ مِنْ وِرَاءَ ذَلِكَ جَنَّةٌ — عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعَاذْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ وَ رَحْمَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ. (همان) آگاه باشید! قبرها یا باغی از باغ‌های بهشتند یا گودالی از گودال‌های دوزخ، متوجه باشید که قبر در هر روز سه بار سخن می‌گوید و در هر بار فریاد می‌زند: من خانه‌ی تنهایی هستم. من لانه‌ی کرم‌ها هستم. آگاه باشید! پس از عالم قبر، روزی فرا می‌رسد که زنان شیرده، کودکان شیرخوار را رها می‌کنند و از آن‌ها غافل می‌شوند، روزی که کودکان پیر می‌شوند و آسمان‌ها پاره پاره می‌گردند و زنان باردار از فرط ناراحتی بچه‌های خود را سقط می‌کنند. در آن روز خیال می‌کنی که مردم مست هستند در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خداوند بسیار بزرگ است و آنان از شدت عذاب مدهوش هستند، آگاه باشید! بعد از مرگ بهشتی هست که وسعت و پهنای آن به اندازه زمین و آسمان است، خداوند ما و شما را از عذاب خوارکننده نگاه دارد.

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى خِصَالٍ: تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ وَ وَعَظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَبُولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ. (بحار الأنوار، ج ۷۲، باب ۴۳، ص ۶۵) امام هادی علیه السلام فرمود: مؤمن به چند خصلت نیاز دارد:

توفیق از خداوند و پند دهی از نزد خویش و پذیرش اندرز کسی که به او اندرز دهد.

— قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَعَظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ اسْتَمَكَنَ عَدُوَّهُ مِنْ عُنُقِهِ. (أمالی الصدوق، المجلس الثامن و الستون، ص ۴۴۱) هر کس پند دهی در دل خود نداشته باشد و خوددار نباشد و رفیق شفیق و ارشادگری نداشته باشد، دشمن را بر گردن خود سوار کرده است.

درس هشتم^۱ رابطه خشیت و علم

قال الله تبارك وتعالى في كتابه الكريم: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۲

از میان بندگان خدای متعال، تنها دانشمندان از او می‌ترسند. این آیه صریح قرآن کریم و یکی از آیات قابل تأمل است. با کلمه «إِنَّمَا» شروع شده که بیان‌گر حصر است و می‌فرماید: خشیت از خداوند - آن هم در میان بندگان او - مخصوص علما است.

«عباد» از عناوین بسیار مهمی است که قرآن در موارد کمی و با عنایت خاصی استعمال می‌کند، این عناوین با کلمه «ناس» و حتی با «الَّذِينَ آمَنُوا» هم فرق می‌کند. «عبد» یعنی انسان به مرحله ای برسد که عنوان عبد و منسوب به خداوند متعال را پیدا کند.^۳

۱. این درس در جلسات «پانصد و پنجاهم» و «پانصد و پنجاه و چهارم» و «پانصد و شصت و سوم» و «چهارصد و بیست و پنجم» خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. فاطر، آیه ۲۸.

۳. عَنْ عُنْوَانَ الْبَصْرِيِّ قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟ قَالَ إِثْنَاثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ؛ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مَلَكًا لَأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ، يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضْعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَا يَدْبِرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا وَجَمَلَةً اشْتِغَالَه فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَلَكًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى

در تشهد نماز، اول به عبودیت رسول الله ﷺ و سلم نسبت به خداوند و بعد به رسالت ایشان شهادت می‌دهیم. این شهادت ناظر به این معنا است که برتری و علو سطح عبودیت و شدت عبودیت آن حضرت اقتضا کرده که خداوند متعال، منصب شامخ رسالت را به او عنایت کند.^۱

مُدْبِرُهُ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَإِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمَرَاءِ وَالْمُبَاهَاةَ مَعَ النَّاسِ فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَإِبْلِسُ وَالْخَلْقُ وَلَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُرًا وَتَفَاخُرًا وَلَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَعُلُوًّا وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿تِلْكَ الدَّرَجَةُ الْآخِرَةَ نَجَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾. (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۷، ص ۲۲۱) عنوان بصری عرض کرد: یا ابا عبد الله! حقیقت عبودیت چیست؟ حضرت فرمود: با سه چیز می‌توان این حقیقت را دریافت؛ ۱. بندگان آنچه را که خداوند به آنان بخشیده است ملک خود ندانند؛ زیرا بندگان خدا مالک نیستند و هر چه دارند از خدا است و هر جا خدا امر کند باید خرج کنند. ۲. بنده هرگز قدرت ندارد با فکر و اندیشه خود کارهای خود را اداره کند، ۳. هر چه خداوند به او امر کرده یا از آن نهی کرده است به کار گیرد و از اوامر و نواهی خدا سر باز نزند، هر گاه بنده‌ای چیزی را ملک خود نداند مال را انفاق می‌کند. هر گاه بنده‌ای امور خود را به خداوند واگذارد و بفهمد که با عقل و تدبیرش نمی‌تواند امور خود را آن طور که هست اداره کند، گرفتاری‌های دنیا و مصائب آن بر او گوارا می‌گردد، هر گاه بنده‌ای به اوامر و نواهی خداوند گردن نهد دیگر با مردم جدال و مناقشه نمی‌کند و آنان را آزار نمی‌دهد، هر وقت آدمیان به این سه خصلت عمل کردند و مورد لطف و اکرام خداوند قرار گرفتند، دنیا در نظر آنان کوچک می‌شود و شیطان و مردم نمی‌توانند بر ایشان سلطه پیدا کنند و دنبال جمع کردن مال و تکاثر و تفاخر نمی‌روند و قصد ریاست بر مردم و طلب عزت ندارند و اوقات خود را به هدر نمی‌دهند. این اوصاف، نخستین درجه پرهیزکاران است، خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: جهان آخرت را برای کسانی مهیا کرده‌ایم که در زمین دنبال مقام پرستی نرفته و مرتکب فساد نشده باشند و پایان نیل برای پرهیزکاران است.

۱. عن ابی عبد الله عليه السلام قال: مَا تَنَبَّأَ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يُقَرَّ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلَّ بِخَمْسٍ، بِالْبَدَاءِ وَالْمَشِيئَةِ وَالسُّجُودِ وَالْعُبُودِيَّةِ وَالطَّاعَةِ. (التوحيد للصدوق، ص ۳۳۳، باب البداء) هرگز هیچ پیامبری به منصب پیامبری نمی‌رسید تا آن که برای خداوند به پنج خصلت اقرار می‌کرد: بداء و مشیت و سجود و عبودیت و طاعت. - قَالَ الرَّضَا عليه السلام: بِالْعُبُودِيَّةِ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلَّ أَفْتَحِرُ. به عبودیت حق تعالی افتخار می‌کنم. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۷)

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ عَبْدًا نَاصِحًا لِلَّهِ عِزًّا وَجَلَّ فَنَصَحَهُ وَأَحَبَّ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ فَأَحَبَّهُ. (كافي، ج ۸، ص ۱۴۳)

همانا خداوند پیش از آن که محمد عليه السلام را پیامبر خود گیرد، بنده خود گرفت و [امیر مؤمنان] علی عليه السلام

یا در آیه معراج ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾^۱ این عبودیت است که وسیله‌ای برای به معراج رفتن رسول خدا ﷺ و نیل آن حضرت به این مرحله و منصب بزرگ شده است.

سپس با این که در این آیه شریفه کلمه «عباده» را با آن عظمت معنا به کار برده است؛ عباد را به دو قسم عالم و غیرعالم تقسیم می‌کند و با کلمه «انما» می‌فرماید: خشیت از خداوند تبارک و تعالی منحصر به عبادی است که عالم هستند.^۲

سؤال قابل تأمل این است که با توجه به این که «العلماء» جمع محلی به الف و لام بوده و افاده عموم می‌کند در این آیه، آیا علما مطلق بوده و عمومیت دارد؟

آیا یک جنبه عمومی در علما است و هرگونه عالمی در مقابل هر جاهلی مراد است و هر جا یک علم و عالم در مقابل یک جهل و جاهل پیدا شود، مشمول این آیه هست؟ یا این که تناسب حکم و موضوع و استعمال کلمه عالم در لسان متکلم خاص، قرینه است برای این که منظور، یک علم خاص و مخصوصی است؟

آیا قرآن می‌گوید: کسی که مثلاً علم داروسازی یا علم بنایی را می‌داند، مشمول آیه ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ هست؟! اگر کسی در ساختن یک ابزار محرّمی مانند بت، آلات قمار یا آلاتی که فقها - بر حسب روایاتی که در مکاسب

بنده‌ای بود خیرخواه در راه خداوند عزوجل و خدا هم خیرخواه او بود، او خداوند عزوجل را دوست داشت و خداوند هم او را دوست داشت.

۱. پاك و منزّه است خدایی که بنده و عبدش را در يك شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را پربرکت ساخته‌ایم برد. (اسراء، آیه ۱)

۲. عن أميرالمؤمنين عليّ: أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَكْثَرُهُمْ خَشِيَةً لَهُ. (تصنيف غررالحكم و دررالکلم، ص: ۶۳)

داناترین مردم به خداوند کسی است که خشیت و بیم او از خداوند بیشتر باشد.

- عن أميرالمؤمنين عليّ: سَبَبُ الْخَشْيَةِ الْعِلْمُ. (همان) علم سبب خشیت از خدای متعال است.

- عن أميرالمؤمنين عليّ: إِذَا زَادَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَادَ أَدْبَهُ وَ تَضَاعَفَتْ خَشْيَتُهُ. (همان) هرگاه علم مرد زیاد شود ادب او زیاد می‌شود، و ترس او از پروردگارش دو چندان می‌گردد.

- عن أميرالمؤمنين عليّ: الزَّمِ الْإِخْلَاصَ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَ الْخَشْيَةَ فِي الْعَيْبِ وَ الشَّهَادَةَ وَالْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى وَ الْعَدْلَ فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ. (تصنيف غررالحكم و دررالکلم، ۱۹۷) ملازم اخلاص باش، در نهان و آشکار، و ملازم خشیت و بیم باش در ظاهر و باطن، و ملازم میانه‌روی باش در تنگدستی و توان‌گری و ملازم عدالت‌گستری باش در خشنودی و خشم.

محرّمه ملاحظه کردید - به طور مسلّم به حرمت استفاده از آنها فتوا می‌دهند تخصص داشت، آیا می‌توان گفت: به لحاظ این که این شخص، عالم در مقابل جاهل است، آیه شریفه شامل او هم می‌شود؟!

آیا تخصص در تراشیدن و ساختن بت و داروسازی و... با خشیت از خداوند تناسب و ارتباطی دارد؟!

معلوم است که آیه شریفه علم خاصّ و عالم خاصّی را مطرح می‌کند. حال باید پرسید: آن علم خاصّ چیست؟!

آیا آن علم خاصّی که به خشیت مربوط است غیر از فقه اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام، تفسیر قرآن و عقاید حقّه شیعه و علوم مربوط به اینها است که در حوزه های علمیه متداول است؟!

آیا در رابطه با خشیت خداوند متعال، علم دیگری غیر از این علوم قابل تصوّر هست که ما بتوانیم آن را فرض کنیم؟

به دور از همه تعصّبا و کنار گذاشتن دید اختصاصی - ما باشیم و این آیه شریفه - از این آیه به صراحت استفاده می‌شود که «العلماء علی قسمین و العلم علی قسمین»: علمی که در رابطه با خشیت خداوند و در ارتباط با خدای عزوجل و رسول او است، و علمی که واجد این خصوصیت و این فضیلت و این عنوان نیست. این یک مطلب بسیار روشنی است؛ مراد آیه از علم، آن علمی است که انسان به دنبال او است و باید هم در پی آن باشد.^۱ آن علمی که به دنبال آن خشیت وجود

۱. عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَانِّهِ وَاقْتَسِبُوهُ مِنْ أَهْلِهِ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ لِلَّهِ حَسَنَةٌ وَطَلَبُهُ عِبَادَةٌ وَالْمُذَاكِرَةُ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَالْعَمَلُ بِهِ جِهَادٌ وَتَعَلُّمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَبَدَلُهُ لِأَهْلِهِ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَمَنَارُ سَبِيلِ الْجَنَّةِ وَالْمُونِسُ فِي الْوَحْشَةِ وَالصَّاحِبُ فِي الْغُرْبَةِ وَالْوَحْدَةَ وَالْمُحَدَّثُ فِي الْخَلْوَةِ وَالذَّكِيلُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالسَّلَّاحُ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَالْتِزِينُ عِنْدَ الْأَخْلَاءِ... (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴۹، ص ۱۶۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹) حضرت رضا از پدران خود: روایت کرده‌اند که حضرت رسول اکرم ۶ و سلّم فرمودند: تحصیل علم، بر هر مسلمانی واجب است پس علم را از هر کسی که عالم است بلکه از هر جایی که گمان فراگیری آن را دارید بطلبید و آن را از اهلش کسب کنید؛ زیرا یادگرفتن علم برای رضای خدا حسنه است و طلب آن عبادت است، مذاکره آن با یکدیگر

داشته باشد^۱ و این گونه با خداوند تبارک و تعالی ارتباط داشته باشد. با این که خود مقام عبودیت بسیار مهم است در عین حال، علمی اراده شده است که بعضی از عباد الله تعالی را بر بعضی دیگر امتیاز می دهد و فقط کسانی که از آن علم بهره مند هستند، واجد مقام خشیت از خداوند تبارک و تعالی هستند.^۲

پس این که ما ادعا می کنیم، علوم حوزوی یک ویژگی و امتیاز خاصی نسبت به سایر علوم دارد، ناشی از این نیست که ما برای علم خودمان فضایی را وضع و جعل کرده ایم، بلکه ما تحت تأثیر قرآن کریم و بیان رسول الله و ائمه معصومین علیهم السلام هستیم که ویژگی هایی برای علوم اسلامی و علوم حوزوی مطرح می کنند؛^۳ همانند

تسبیح پروردگار و عمل کردن به آن جهاد در راه خدا است، یاد دادن آن به کسی که نمی داند صدقه دادن است و رسانیدن آن به اهلس تقرب به خداوند است؛ چرا که به وسیله علم مسایل حلال و حرام فهمیده می شود، و بدان وسیله راه بهشت روشن و ظاهر می شود، و علم در هنگام وحشت انیس و مونس، و در تنهایی و غربت، رفیق است، در خلوت هم زبان است و در هر حالت راهنما است؛ چه در حال فرح و سرور یا بلا و مصیبت، در مقابل دشمنان سلاح است و در نزد دوستان، زینت است....

۱. عن أميرالمؤمنين عليه السلام: غَايَةُ الْمَعْرِفَةِ الْخَشْيَةُ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص: ۶۳) غایت معرفت ترس است؛ یعنی عاقبت معرفت حق تعالی و شناخت او یا غرض و علت غایی آن ترس از او و نافرمانی او است.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً وَ بَابُ ذَلِكَ كُلُّهُ مُلَازِمَةُ الْخُلُوةِ بِمُدَاوَمَةِ الْفِكْرَةِ وَ سَبَبُ الْخُلُوةِ الْقَنَاعَةُ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ مِنَ الْمَعَاشِ وَ سَبَبُ الْفِكْرَةِ الْفِرَاقُ وَ عِمَادُ الْفِرَاقِ الزُّهْدُ وَ تَمَامُ الزُّهْدِ التَّقْوَى وَ بَابُ التَّقْوَى الْخَشْيَةُ وَ دَلِيلُ الْخَشْيَةِ التَّعْظِيمُ لِلَّهِ وَ التَّمَسُّكُ بِتَخْلِصِ طَاعَتِهِ وَ أَمْرُهُ وَ الْخَوْفُ وَ الْحَذَرُ وَ الْوُقُوفُ عَنْ مَحَارِمِهِ وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۵، ص: ۶۲) زندگی دنیا ساعتی بیش نیست، پس آن يك ساعت را در طاعت خدا مصروف بدار و باب ورود به طاعت خداوند ملازمت با خلوت است، به شرط مداومت بر تفکر، و خلوت از مردم موقعی آسان می شود که انسان قناعت را در پیش گیرد و از اضافه ها و تجملات زندگی صرف نظر کند و اما اندیشیدن و در فکر سعادت خود بودن متوقف بر فراغت قلب است و بزرگترین اساس و پایه فراغت قلب، زهد است و حقیقت و تمامیت زهد و ترک دنیا با پرهیزگاری و تقوا حاصل می شود و راه تقوا خوف از خدا و خشیت می باشد و باب خشیت تجلیل و تعظیم پروردگار و بندگی و عبادت خالص به جا آوردن در مقابل او امر او و خوف و حذر از محرمات و توقف در آنها است و راهنمای اینها علم است؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: تنها علما هستند که در مقابل عظمت پروردگار خشیت دارند.

۳. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ عَنْ أَبِيهِ: قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ

این فرمایش نبی اکرم صلی الله علیه و آله:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ»^۱

هرگاه خدای عزوجل به بنده‌اش اراده خیر کند در درجه اول او را متفقّه در دین قرار می‌دهد و او را با معارف، مسایل، اصول و فروع دین آشنا می‌کند.

البته «وَزَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا» هم ضمیمه آن است.

اگرچه این مطلب از همین آیه - با قطع نظر از روایات - استفاده می‌شود، ولی

→
أَطْفَأُوا بَرَجُلٍ فَقَالَ: مَا هَذَا فَقِيلَ: عَلَامَةٌ قَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ قَالُوا: أَعْلَمُ النَّاسُ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ بِالْأَشْعَارِ وَ الْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمَهُ ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ؛ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ هُوَ فَضْلٌ. (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۶، ص: ۲۰۹) از حضرت کاظم علیه السلام روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که جماعتی اطراف شخصی را گرفته بودند، وارد مسجد شد و فرمود: او کیست؟ عرض کردند: مرد بسیار دانایی است، فرمود: علامه چگونه کسی است؟ عرض کردند: داناترین مردم به انساب و نزادهای عرب و رخدادهای آن و ایام [جنگهای] جاهلیت و شعرهای عربی. راوی می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه این مرد می‌داند علمی است که ندانستن آن زبانی و دانستنش نفعی ندارد، سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علم و دانایی - که موجب سعادت و نیکبختی همیشگی است - سه علم است: آیه محکم و نشانه استوار (علم اصول عقائد که آیات و نشانه‌های آن استوار است)، فریضه عادل و واجب میان افراط و تفریط (علم اخلاق که خویش از روی عقل و بدش از روی جهل است و بر هر کس واجب است آنچه را از روی عقل است بپذیرد و آنچه را از روی جهل است نپذیرد) و سنت قائمه و احکام برپا و همیشگی (مسائل حلال و حرام که تا روز قیامت تغییرناپذیر است) و آنچه غیر از اینها باشد فضل است و علم و دانایی که سودرسانی کرده و موجب سعادت و نیکبختی شود نیست.

- جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا الْعِلْمُ؟ قَالَ: الْإِنصَافُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْاسْتِمَاعُ لَهُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْحَفْظُ لَهُ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْعَمَلُ بِهِ. قَالَ: ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: ثُمَّ نَشْرُهُ. (مشكاة الأنوار، فصل ۸، ص ۱۳۲) مردی خدمت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! علم چیست؟ فرمود: انصاف. گفت: بعد چیست؟ فرمود: گوش دادن، گفت: بعد چیست؟ فرمود: نگهداری. پرسید: بعد چیست؟ فرمود: عمل به علم، گفت: بعد؟ فرمود: نشر و پخش آن میان مردم.
۱. قال النبي صلی الله علیه و آله: يَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ وَ زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۷۲؛ مكارم الأخلاق، فصل ۵، ص ۴۵۸) ای اباذر! هرگاه خدای عزوجل به بنده‌ای اراده خیر کند او را دانای در دین می‌کند و پارسای در دنیا و بینای به عیبهایش قرار می‌دهد.

روایاتی هم که ذیل این آیه وارد شده مؤید این است که آن علمی که با خشیت - که یک مقام بسیار بلندی است - تناسب دارد علوم اسلامی و علوم حوزوی است.^۱ یکی از روایاتی که در ذیل این آیه شریفه وارد شده و احتیاج به دقت و تأمل دارد این روایت است که به طور خلاصه آن را عرض می‌کنم:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْخَشْيَةُ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَالْعِلْمُ شِعَاعُ الْمَعْرِفَةِ وَقَلْبُ الْإِيمَانِ وَمَنْ حَرَمَ الْخَشْيَةَ لَا يَكُونُ عَالِمًا وَإِنْ شَقَّ الشَّعْرَ فِي مُتَشَابِهَاتِ الْعِلْمِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾»^۲

حضرت می‌فرمایند: میراث، محصول و ما ترک علم، عبارت است از خشیت و بیم از خداوند؛ و علم، عبارت است از پرتویی از معرفت خداوند تبارک و تعالی و علم قلب، مرکز و محور ایمان است و اگر کسی خدای ناکرده از خشیت خداوند متعال محروم شد، چنین کسی از دیدگاه اسلام - هرچند در حل مسائل و مشکلات علمی موشکافی زیادی داشته باشد^۳ - عالم نیست. چرا؟! چون «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾»

یعنی اگر، خدای ناکرده، خشیت نباشد، این علم و عالم، آنچه مورد توجه قرآن است نخواهد بود، حتی اگر اهل دقت باشد و مشکلات علوم را کاملاً تحلیل و رفع اشکال کند.

۱. ر.ک: تفسیر قمی، البرهان، کنزالدقائق، شواهد التنزیل و نور الثقلین.

۲. خوف و ترس (از عذاب و کیفر خدای تعالی) ارث علم و دانش است (عالم و دانشمند حقیقی از عذاب خدای عز و جل بی‌مناک است؛ از این رو سخنی بر خلاف حق و راستی نگفته و نمی‌نویسد) و علم و دانش روشنایی معرفت و شناسایی (خدای تعالی) و دل ایمان و گرویدن است (به وسیله علم، خدای تعالی را می‌توان شناخت و به او ایمان آورد و از عذاب و کیفرش ترسید) و کسی که از خوف و ترس محروم و بی‌بهره شد (از عذاب خدا خوف ندارد) عالم و دانشمند [حقیقی] نیست و اگر چه در متشابهات و سخنان مانند هم که معانی آنها بر همه معلوم نیست موشکاف (و در همه چیز علم و دانش و باریک‌بینی داشته) باشد [زیرا] خدای توانا و بزرگ فرموده: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾؛ جز این نیست که از بندگان [گوناگون] خداوند تنها علما و دانایان می‌ترسند (زیرا ایشان خدای تعالی را به عظمت و بزرگی می‌شناسند، و هر کس معرفت و شناسایی‌اش درباره خدای عز و جل بیشتر است خوف و ترسش افزون‌تر خواهد بود. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۱۱، ص: ۴۵)

۳. «شَقَّ الشَّعْرَ»: تعبیر به موشکافی، تعبیری است که در این روایت هم وجود دارد.

شما باید در معنای این روایت مقداری دقت کنید؛ از این آیه، ملازمه میان علم و خشیت به خوبی استفاده می‌شود.

بعضی سؤال می‌کنند: میان علوم حوزوی و علوم دیگر چه فرقی از نظر علمی وجود دارد که حوزویان و فقها به خاطر علمشان، خود را به خداوند متعال نزدیک دانسته، و علوم دیگر را پایین تصور می‌کنند؟!

آیا دیگران از خدای متعال دور هستند؟!

خیر، مسأله این طور نیست! ما نمی‌گوییم مقام علوم دیگری که آیه شریفه بر آنها دلالت نمی‌کند پایین است. این اهانتی به مقام علوم دیگر نیست. مسأله این است که برخی از علوم با خشیت خداوند رابطه مستقیم دارند؛ بنابراین خداوند متعال و کسانی که قولشان برای ما مستند است برای این علوم ویژگی قائل شده‌اند. ما بر این مطلب تکیه می‌کنیم، حال جنبه‌های دیگر مسأله را کنار بگذاریم.

واقعیت این است که برخی از عناوین به قدری بین ما متداول و استعمال شده است که ارزش واقعی خودش را از دست داده و ما با دید سطحی به آن می‌نگریم.

در رابطه با این فقه و رساله ای که مجتهد در اختیار مردم می‌گذارد یک بررسی اجمالی بکنید. فرض کنید در یک رساله، حدود هفتصد مسأله وجود دارد. دیگران که به عمق مسائل فقهی و واقعیت علم فقه واقف نیستند تصور می‌کنند که رساله عملیه مانند کتاب‌های دیگری است که ظرف یکی - دو سال آماده و در اختیار مردم قرار می‌گیرد. شما که با فقه آشنایی دارید گاهی می‌بینید یک مسأله دو سطر بیشتر نیست؛ اما همین دو سطر، ده جلسه بحث می‌طلبد - آن هم به صورتی که استاد و شاگرد، یکی - دو ساعت قبل و بعد از هر جلسه مطالعه داشته باشند - تا انسان به واقعیت پی برده و ریشه و مستند فتوایی را که مثلاً امام بزرگوار فرموده‌اند اصطیاد کند. و پس از آن تأمل و بحث کند که: آیا این فتوا قابل مناقشه است یا خیر.

این مطلب ما را به واقعیتی هدایت می‌کند که آن را یک وقت در جلسه وحدت حوزه و دانشگاه گفتم؛ چند سال پیش به مناسبت ایام «وحدت حوزه و دانشگاه» جمع زیادی از دانشجویان سراسر کشور همراه اساتیدشان به مدرسه فیضیه آمده بودند - و از نظر کیفی و کمی مجلس بسیار جالبی بود - افرادی از حوزه و

دانشگاه برای صحبت کردن دعوت شده بودند، از من هم خواستند که به مناسبتی صحبت کنم، در آنجا گفتم: برادران دانشجو! من می‌خواهم واقعیتی را بدون تعصب برای شما بگویم و برای آن دلیل هم اقامه می‌کنم.

آن واقعیت این است که ما اگر از جنبه‌های معنوی علوم حوزوی بگذریم و روی نفس علوم خودمان تکیه کنیم، محکم و دقیق معتقدیم که هیچ علمی از علوم عالم در هر رشته فنی و تخصصی، با این توسعه‌ای که دایره علوم پیدا کرده، از نظر طول زمان، دقت، عمق، لزوم پشتکار، فعالیت و از نظر مشکل بودن، به علم فقه نمی‌رسد.

اگر یک نفر از شما بخواهد پزشک شود، برای تخصص در طب چقدر وقت لازم دارد؟ بالاترین زمانی که برای رسیدن به دکترای در طب صرف می‌شود، دوازده سال برای رسیدن به دیپلم، هفت سال هم برای دانشگاه و چهار سال هم برای دوره تخصصی صرف شود، مجموعاً بیست و سه سال می‌شود.

اما اگر یک طلبه بخواهد به مقام اجتهاد برسد بعد از این که دوازده سال دیپلم را گذراند، اگر از استعداد کافی برخوردار باشد و ناراحتی‌های اقتصادی و مسایل مختلف گریبان او را نگیرد و مشکلاتی برای او پیش نیاید حداقل بیست و پنج سال وقت لازم است تا به اجتهاد برسد، ده سال باید سطوح را بخواند، حداقل پانزده سال هم در فقه و اصول زحمت بکشد - آن هم با شرایط خاص - تا به درجه اجتهاد و فقاہت نایل شود. کجای عالم چنین علمی وجود دارد که برای رسیدن به مرحله تخصص در آن، تازه بعد از رسیدن به دیپلم، ۲۵ سال وقت لازم داشته باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس نهم^۱

پلایا و خوشی‌ها

قال أبو عبد الله عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ
بِنِقْمَةٍ وَيُذَكِّرُهُ الِاسْتِغْفَارَ وَإِذَا أَرَادَ بَعْدَ شَرٍّ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ
لِيُنْسِيَهُ الِاسْتِغْفَارَ وَيَتِمَّادِي بِهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:
«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي»^۲.

حضرت صادق عليه السلام می‌فرماید: هنگامی که خداوند متعال در مورد بنده‌ای [از
بندگان] اراده خیر می‌کند، عنایت و توجهی به او می‌کند که حتی در زمان
ارتکابِ معصیت نیز مشمول آن عنایت و توجه است؛ به این کیفیت که اگر
گاهی از آن بنده صادر شود، خداوند او را به بلا و گزند مبتلا می‌کند تا بر
اثر ابتلای به آن ناراحتی توجهش به خداوند جلب شود و متذکر استغفار و
عذرخواهی شود و نسبت به آن گناه، از خداوند تبارک و تعالی طلب غفران و
عفو داشته باشد.

اما در مقابل «إِذَا أَرَادَ بَعْدَ شَرٍّ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا» اگر خداوند تبارک و تعالی عنایت و
توجه خود را از بنده‌ای دریغ داشت، هنگام معصیت یا پس از ارتکاب گناه با او به
گونه دیگری معامله می‌کند؛ به این صورت که نعمتی را به او عنایت می‌کند تا بر اثر

۱. این درس در جلسه «نود و ششم» و «یکصد و ششم» خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ
السَّمْطِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: (كافي، ج ۲، باب الاستدراج، ص ۴۵۲)

سرگرم شدن به آن نعمت، توجهش به خداوند متعال کم شود و استغفار و عذرخواهی را از یاد ببرد و گمان کند که انجام گناه، نه تنها هیچ عکس‌العملی در زندگی او ندارد، بلکه ارتکاب گناه، موجب چنین نعمتی شده است و چه بسا در کجروی خود اصرار ورزد.

حضرت در ادامه، با استفاده از آیه شریفه ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ نعمتهایی را که در زمان معصیت و پس از آن نصیب انسان می‌شود استدراج معرفی می‌کند: «أَيُّ بِالنَّعْمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي»؛^۲ دنبال هر معصیتی نعمتها به جانب او سرازیر می‌شوند تا نعمت استغفار را از یاد او ببرند، توجهش را به خداوند کم کنند تا روز به روز حالت انحطاط و تنزل بیشتری برای او ایجاد شود.

شبهه این معنا در آیه شریفه دیگری آمده است که می‌فرماید:

﴿وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْمَّا نُمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾^۳

آنان که گناه می‌کنند و به معارف بلند الهی کفر می‌ورزند و راه طغیان را پیش می‌گیرند، توهم نکنند مهلتی که ما به ایشان می‌دهیم، به نفعشان است، بلکه این مهلت، این اطاله عمر و این توجه و عنایت برای این است که گناه بیشتری از آنان سربرزد و برای آنان، عذاب خوارکننده‌ای آماده شده است.^۴

۱. اعراف، آیه ۱۸۲.

۲. عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّهَ يُعْطِي الْعَبْدَ مَا يُحِبُّ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَى مَعْصِيَتِهِ فَأَعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجٌ لَهُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾. (ارشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۷۵) هرگاه دیدید خدای متعال آنچه را بنده دوست دارد به او می‌دهد در حالی که آن بنده به گناه و معصیت خود ادامه می‌دهد، بدانید که این استدراجی برای آن بنده است. خداوند می‌فرماید: به تدریج از جایی که نمی‌دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد.

۳. آل عمران، آیه ۱۷۸.

۴. در مورد استدراج، آیات و روایات بسیاری وارد شده است. معنی استدراج (غافلگیری تدریجی) همان‌طور که بیان شد این است که خدای متعال بنده را بر اثر اعمال زشتش به تدریج جزا می‌دهد به نحوی که خود بنده نمی‌داند و سرگرم نعمت می‌شود هرگز به یاد ولی نعمت خود نمی‌افتد و به نعمت‌های الهی مغرور می‌شود تا این‌که فرصت از دست او برود و ناگهان نعمت‌ها از او سلب شده و به حسرت مبتلا می‌گردد.

در این روایت حضرت صادق علیه السلام نکات قابل توجهی وجود دارد:
 ۱- نزول نعمت نباید انسان را فریب دهد که چون مثلاً محبوب خداوند بوده و
 خدای متعال از او راضی است این نعمتها را به سویش سرازیر کرده است.
 در نقطه مقابل، انسان گاهی از اوقات تصور می‌کند وقتی رنج و ناراحتی به او
 روی می‌آورد این نشانه کم لطفی خداوند تبارک و تعالی در مورد او است،^۱ در

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ». (اعراف، آیه ۱۸۲ - ۱۸۳) آنان که آیات و نشانه‌های «توحید و یگانگی» ما را دروغ پندارند به زودی آنان را به تدریج کیفر می‌دهیم از آنجایی که ندانند، «و هرچه گناه کنند ما نعمت را برایشان می‌افزاییم و آنان هم بر معصیت خود می‌افزایند و به همین جهت سزاوار عقاب سخت می‌گردند» و ایشان را «چند روزی» مهلت می‌دهیم «تا هر کاری بخواهند انجام دهند» همانا مکر (چاره‌جویی) ما سخت و استوار است.

«فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ». (قلم، آیه ۴۴ - ۴۵) [ای رسول! تو کیفر] مکذبان و منکران قرآن مجید را به من واگذار که ما آنان را از آنجا که نفهمند [و گمان نعمت کنند] به عذاب سخت می‌افکنیم.

«سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ اسْتِدْرَاجِ فَقَالَ: هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُؤْتَى لَهُ وَتُجَدَّدُ لَهُ عِنْدَهَا النَّعْمُ فَتُلْهِيه عَنِ اسْتِغْفَارِ مِنَ الذَّنُوبِ فَهُوَ مُسْتَدْرِجٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ». (کافی، ج ۲، باب الاستدراج، ص: ۴۵۲) از امام صادق علیه السلام در باره معنای استدراج سؤال شد: فرمود: گاه می‌شود که کسی مرتکب گناهی می‌گردد و به او مهلت داده می‌شود و نعمتش افزون می‌شود تا هوسرانی‌اش او را از استغفار باز دارد و این غفلتی است که شامل او شده در حالی که نمی‌داند.

«رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ فَاحْذَرَهُ». (بحار الأنوار، ج ۶۴، باب ۱۲، ص ۱۹۶) ای انسان! هنگامی که دیدی پروردگارت پی در پی به تو نعمت می‌دهد از او حذر کن.

«قَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: اسْتِدْرَاجٌ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يُسَبِّغَ عَلَيْهِ النَّعْمَ وَيَسْئَلُهُ الشُّكْرَ». (تحف العقول، ص: ۲۴۵) استدراج خداوند این است که به بنده‌اش نعمت فراوان ببخشد و توفیق شکر را از او بگیرد.
 «وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ علیه السلام فِي يَوْمِ عَرَفَةَ: ... وَ لَا تَسْتَدْرِجْنِي بِأَمْلَائِكَ لِي اسْتِدْرَاجٌ مَنْ مَنَعَنِي خَيْرَ مَا عِنْدَهُ وَ لَمْ يَشْرُكْكَ فِي حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِي». (الصحيفة السجادية، دعای ۴۷، ص ۲۱۰) حضرت زین العابدین علیه السلام ضمن دعایی می‌فرماید: ... با مهلت دادن به من به تدریج و کم‌کم سزاوار عقابم مفرما؛ مانند سزاوار کیفر شدن تدریجی کسی که مرا از خیر و نیکی آنچه نزد او است باز داشته و بی‌بهره گردانیده و حال آن‌که در رسیدن نعمت او به من شریک تو نبوده است.

۱. «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: مَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَظُنَّ أَنَّ ذَلِكَ حُسْنٌ نَظَرَ مِنَ اللَّهِ لَهُ فَقَدْ ضَيَّقَ مَأْمُولًا وَمَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَظُنَّ أَنَّ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجٌ مِنَ اللَّهِ فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفًا». (بحار الأنوار، ج ۶۹، باب ۹۴، ص ۱؛ تحف العقول، ص ۲۰۰) کسی که تنگدست شد و آن را لطف و عنایت خدا

حالی که بر حسب این روایت، مطلب کاملاً بر عکس است؛ یعنی ممکن است نعمت، نشانهٔ عنایت و نعمت خداوند متعال باشد.

۲- به طور عادی و طبیعی، انسانی که در ناز و نعمت باشد، هر چه نعمت بیشتری به او داده شود از توجهش به خداوند تبارک و تعالی کاسته خواهد شد؛ بنابراین از این روایت باید این درس را هم بگیریم که مبادا نعمت‌ها ما را از خداوند دور کند، و نعمتها نباید باعث شود که انسان، خداوند را فراموش کند؛ هرچند چنین اقتضایی در ذات نعمت وجود دارد. انسان در حالت ابتلا به مشکلات توجهش به خداوند فراوان است؛ ولی در حال توانگری و رفاه، کمتر به خداوند توجه می‌شود؛ حال آن‌که انسان چه در حال نعمت و چه در حال نعمت باید به خداوند تبارک و تعالی توجه کامل داشته باشد؛ یعنی آن‌گونه که همواره در حال نعمت، خواهان رفع گرفتاری خود از خداوند متعال است باید در حال نعمت نیز به عنوان سپاس و به عنوان شکر منعم به او توجه کامل داشته باشد.

پرسش:

۳- نکتهٔ سوم را در قالب یک پرسش و پاسخ مطرح می‌کنیم:
مقصود از «إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرًا» در مقابل «إِذَا أَرَادَ بَعْدَ شَرًّا» چیست؟ خداوند چگونه نسبت به یک بنده، اراده خیر و نسبت به بندهٔ دیگر اراده شر می‌کند؟! آیا این امر تنها به ارادهٔ خداوند متعال بستگی دارد؟! یعنی خداوند دلش می‌خواهد نسبت به بنده ای ارادهٔ خیر کند، بدون این‌که آن عبد خصوصیت و مزیتی داشته یا مقتضای این اراده در او محقق باشد و نسبت به عبدی اراده شر می‌کند، بدون این‌که خصوصیت و قابلیت در او وجود داشته باشد؛ آیا مسأله این‌گونه است؟! آیا در این صورت جبر به وجود نمی‌آید؟!

پاسخ:

خیر، چنین نیست! «إِرَادَةُ الْخَيْرِ وَ إِرَادَةُ الشَّرِّ»؛ نفس ارادهٔ تکوینی خداوند تبارک

به حساب نیاورد پاداشی (اخروی) را که برای او امید آن می‌رفت تباه ساخته. و به عکس، آن کسی که گشایشی در مالش پدید آمد، و آن را چون دامی پنهان و تدریجی قلمداد نکرد خود را از مسألهٔ خطرناکی ایمن دانسته است.

و تعالی است و مانند امور تکوینی دیگر از محدوده اسباب و مسببات بیرون نیست. مراد از کلمه «اراده» و این سنخ تعبیرات، اراده تکوینی است؛ چراکه معنای اراده تشریحی، جعل و تشریح نفس احکام و مقررات است؛ به همین جهت از آنها به اراده تشریحی تعبیر می‌کنند.

اگر گفتیم: «أَرَادَ اللَّهُ مِنَّا بِالصَّلَاةِ» در اراده تشریحیه خداوند، غیر از نفس تشریح و احکام چیز دیگری نیست، ولذا «أَرَادَ اللَّهُ مِنَّا بِالصَّلَاةِ» یعنی: «خاطَبْنَا بِقَوْلِهِ تَعَالَى: أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ أَوْجِبَ عَلَيْنَا الصَّلَاةَ». چنین نیست که یک «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» داشته باشیم و یک اراده تشریحی هم کنار آن داشته باشیم.

اما اراده مطرح شده در این روایت مانند اراده ای است که در آیه تطهیر مطرح شده است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

بی‌شک منظور از اراده در این آیه، اراده تکوینی است و الا در اراده تشریحیه هیچ فرقی میان اهل بیت علیهم‌السلام و دیگران وجود ندارد.^۲ اراده تکوینی به اذهاب رجس و به تطهیر آنها تعلق گرفته است.

۱. خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. (احزاب، آیه ۳۳)

۲. آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریحی؟

منظور از اراده تشریحی همان اوامر و نواهی الهی است؛ به عنوان مثال، خداوند از ما نماز، روزه، حج و جهاد خواسته است که این، اراده تشریحی است. معلوم است که اراده تشریحی به افعال ما تعلق می‌گیرد نه افعال خداوند؛ در حالی که در آیه فوق، متعلق این اراده، افعال خدا است، می‌گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد؛ بنا بر این چنین اراده‌ای باید تکوینی و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین باشد. افزون بر این، مسأله اراده تشریحی نسبت به پاکی و تقوا، انحصار به اهل بیت علیهم‌السلام ندارد؛ زیرا خدا به همه دستور داده است پاک و با تقوا باشند و این مزیتی برای آنان نخواهد بود؛ زیرا همه مکلفان مشمول این فرمان هستند.

این نیز مسلم است که رجس در اینجا به معنای پلیدی ظاهری نمی‌باشد؛ بلکه اشاره به پلیدیهای باطنی است و اطلاق این کلمه هرگونه انحصار و محدودیت را در شرک و کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می‌کند و همه گناهان و آلودگیهای عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می‌شود.

(تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۰۳)

شاید این اشکال به ذهن شما برسد که وقتی اراده تکوینی خداوند متعال به چیزی تعلق گرفت، آن چیز لامحاله باید تحقق پیدا کند و دیگر تفکیک اراده از مراد، محقق نخواهد شد!

در پاسخ می‌توان گفت: نکته‌ای که هم در این روایت و هم در آیه تطهیر وجود دارد، این است که فعل اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و فعل من و شما متعلق اراده تکوینی خداوند نیست؛ بلکه آنچه متعلق اراده تکوینی خداوند متعال است، عمل خود خداوند است. آیه شریفه نمی‌فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ»، بلکه می‌فرماید: «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»، «اذْهَابٌ»، فعل الهی است و در يُطَهِّرْكُمْ، این «مطهریت»، عمل خود خداوند است.

اراده تکوینی، به فعل الهی تعلق گرفته است، نه اینکه به نماز خواندن من تعلق گرفته باشد؛ چراکه اگر اراده تکوینی به نماز خواندن من متعلق شد، من دیگر قدرت ترک نماز را نخواهم داشت.^۱

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱. نکته دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده تکوینی که به معنای خلقت و آفرینش است در اینجا به معنای مقتضی است نه علت تامه تا موجب جبر و سلب اختیار گردد. توضیح این‌که: مقام عصمت به معنای يك حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می‌شود اما با وجود این حالت، چنان نیست که آنان نتوانند گناه کنند؛ بلکه قدرت این کار را دارند و با اختیار خود از گناه چشم می‌پوشند؛ درست همانند يك طیب بسیار آگاه که هرگز يك ماده بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می‌داند نمی‌خورد با این‌که قدرت بر این کار دارد؛ اما آگاهیها و مبادی فکری و روحی او سبب می‌شود که با میل و اراده خود از این کار چشم بپوشد. این نکته نیز لازم به یادآوری است که این تقوای الهی موهبت ویژه‌ای است که به پیامبران داده شد نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به ایشان داده است؛ بنابراین امتیازی است که بهره آن عاید همگان می‌شود و این عین عدالت است؛ درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به سلول‌های چشم داده که تمام بدن از آن بهره می‌گیرد، از این گذشته به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند مسئولیتشان نیز سنگین است و ترك اولای آنان معادل گناه بزرگ افراد عادی است و این مشخص‌کننده خط عدالت است. نتیجه این‌که: این اراده يك اراده تکوینی است در حد يك مقتضی (نه علت تامه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار. (همان) ر.ک: کتاب‌های دیگر مانند کتاب: چهره‌های درخشان در آیه تطهیر، نوشته حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی.

درس دهم^۱ مشیت، قضا و امتحان الهی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهِ مَشِيَّةٌ وَقَضَاءٌ وَابْتِلَاءٌ».^۲

این حدیث شریف اگر چه کوتاه به نظر می‌رسد، ولی بسیار ارزنده، مفید و پر مغز است.

ترجمه مختصر روایت این است که در هر تنگنا و فشاری و هر توسعه و گشایشی که در زندگی فرد یا افرادی به وجود می‌آید، هم مشیت و قضا و قدر الهی و هم ابتلا و امتحان خداوند وجود دارد.

اولاً؛ ظاهر روایت این است که هر سه مورد مشیت، قضا و ابتلای خداوند، هم در صورت قبض و هم در صورت بسط وجود دارد.

ثانیاً؛ عموم روایت، مفید این معنا است که خداوند تبارک و تعالی در تمام تحولات و قبض و بسطهای فردی و اجتماعی نقش دارد؛ هم به صورت مشیت، هم به صورت قضا و هم به صورت امتحان.

مشیت و قضا تنها به ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی انتساب دارد و در

۱. این درس در جلسه دویست و پانزدهم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: (كافي، ج ۱، باب الابتلاء والاختبار، ص ۱۵۲)

رابطه با او است؛ اما ابتلا و امتحان دو طرفه است؛ از یک سو به خداوند تبارک و تعالی مربوط است و از سوی دیگر به ما و افراد و جامعه مربوط می‌شود. ثالثاً؛ این ابتلاها، امتحان‌ها و تحولات برای اتمام حجت با انسان است نه این‌که مطلب مجهولی را برای خداوند معلوم کند؛ زیرا درباره ذات باری تعالی چنین چیزی قابل تصور نیست؛ این امتحانها شبیه امتحانی است که یک استاد از شاگرد خود می‌گیرد. معمولاً استاد وضع علمی شاگرد خود را می‌داند؛ اما از او امتحان می‌گیرد تا به او بفهماند، او را روشن کند و از جهالت بیرون آورد؛ زیرا غالب انسانها در رابطه با خود ناآگاه هستند و اتفاقاً شاید ناآگاهیهای انسان نسبت به خودش از ناآگاهیهای او نسبت به دیگران بیشتر باشد. دلیل این ناآگاهی این است که:

اولاً؛ انسان خیلی نمی‌خواهد در باره خودش فکر کند و خود را در ترازوی سنجش قرار دهد.

ثانیاً؛ «حَبُّ الشَّيْءِ يَعْمي وَيَصِمُّ»^۲؛ بارزترین و بهترین مصداق این‌که محبت نسبت

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ إِلَّا وَفِيهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ائْتَاءٌ وَقَضَاءٌ. (توحید صدوق، ص ۳۵۴، باب ۵۷) از آنچه خداوند به آن امر فرموده یا از آن نهی کرده، که در آن گرفتگی یا گشایشی باشد چیزی نیست مگر آن‌که از جانب خدای عز و جل در آن آزمایش و قضایی وجود دارد.

قبض و بسط تقریباً مانند حرکت و سکون است و دارای معنای عامی است که بیشتر اوضاع و احوال خلق را شامل می‌شود؛ زیرا قبض و بسط خداوند نسبت به دارایی مردم، فقر و غنای آنان است و نسبت به نفوسشان، غم و شادی‌شان و نسبت به بدنشان، مرض و تندرستی‌شان و نسبت به کردارشان، خذلان و توفیق ایشان و نسبت به دعایشان، اجابت و عدم اجابت آن است و همچنین سایر جهات انسان از معنای قبض و بسط خارج نیست. در این روایت این قبض و بسط به امر و نهی خدا مقید شده است و به اموری مختص می‌شود که مربوط به شرع و دین باشد و خداوند در آن نهی یا فرمانی داشته باشد؛ مانند فقر و غنا و صحت و مرض که انسان در حالت فقر و مرض به صبر و شکیبایی مأمور است و در حال صحت و ثروت به پرداخت حقوق واجب و به دستگیری از فقرا و صلة رحم و مانند آن موظف شده است، پس تمامی این گونه احوال بندگان اولاً به خواست و حکم خداوند است و ثانیاً خداوند با همین امور بندگان را آزمایش و امتحان می‌کند نه برای آن‌که خودش از حال آنان با خبر شود؛ زیرا او علام الغیوب است بلکه برای آن است که استحقاق ثواب یا عقاب را به خودشان بفهماند و حجت را بر ایشان تمام کند.

۲. عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ. (من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۶) دوستی تو نسبت به

به یک چیز، انسان را کر و کور می‌کند خود او است. بشر به خاطر آن محبتی که به ذات خود دارد بسیاری از مسال و خلق و خوی ناپسند خود را توجیه می‌کند، با دید منفی به آنها نگاه نمی‌کند و هزارگونه توجیه درونی برای آن می‌تراشد تا آنها را از بد چهره بودن خارج کند.

البته این کار را به خاطر اقناع و پذیرش دیگران انجام نمی‌دهد؛ بلکه برای اقناع و پذیرش خود و ملامت نکردن وجدان خود انجام می‌دهد؛ ولی اگر رفیقش همین رفتار ناپسند را داشته باشد او را مورد تقبیح، سرزنش و ملامت قرار می‌دهد. این نکته، ریشه خیلی از معایب و مفسدات است، به همین دلیل امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ»؛^۱ انسان باید مرز خود را بشناسد.^۲

چیزی تو را کور و کر می‌کند؛ یعنی چون چیزی را دوست بداری، نه عیبهای آن را می‌بینی و نه سخن عیب‌بینان را درباره آن می‌شنوی، این است که درباره آن کور و کر می‌شوی.
- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ: عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنِ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ وَأُذُنُهُ صَمَاءٌ عَنِ قُبْحِ مَسَاوِيهِ.
(تصنيف غررالحكم و دررالكلم، ص ۴۷۸) چشم عاشق از دیدن معایب محبوب کور است و گوشش از شنیدن زشتیهای او کر.

- عن أمير المؤمنين عليه السلام: مَنْ عَشَقَ شَيْئًا أَغْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لَمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزِجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَمَّا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ. (نهج البلاغه، ج ۱۰۹، ص ۱۵۹) کسی که عاشق چیزی شود چشم خود را کور و قلب خود را بیمار کرده است عاشق با چشمی نادرست می‌بیند و با گوش ناشنوا می‌شنود، شهوات، عقل او را از کار می‌اندازد و دنیا قلب او را می‌کشد و نفس او خواستار بی‌چون و چرای آن می‌شود. عاشق دنیا، بنده دنیا می‌شود و بنده کسانی که چیزی از دنیا در دست دارند، دنیا به هر سو رود او نیز به همان سو می‌رود و به هر جا رو کند به آنجا رو می‌کند، هیچ بازدارنده‌ای خدایی نمی‌تواند او را از بدی بازدارد و از هیچ اندرزگویی نمی‌تواند اندرز بگیرد.

۱. خداوند رحمت کند مردی را که قدر خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نکند. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۲۳۳، ح ۴۶۶۶)

۲. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: التَّوَاضُّعُ دَرَجَاتٌ: مِنْهَا أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَيُنْزِلَهَا مِنْزِلَتَهَا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. (تفصيل وسائل الشیعة، ج ۱۵، باب ۲۸، ص ۲۷۲) تواضع درجاتی دارد: یکی از آن درجات این است که انسان قدر و منزلت خود را بشناسد و به اندازه مقام و موقعیت خود قدم بردارد.

طلبه‌هایی هستند که وقتی به یک مرحله از مراحل علمی رسیدند؛ در حالی که به مراحل متعدد دیگری نیازمند بودند؛ خود را بی‌نیاز از آن دیدند و به این دلیل، تحصیل را ادامه ندادند، شرکت در درس‌ها برایشان سخت بود و به خودشان اجازه نمی‌دادند به عنوان شاگرد در محضر یک استاد زانو بزنند؛ همین تخیل و اعتقاد باطل و عدم شناخت واقعیت، مانند سدئی محکم، جلوی رشد و پیشرفت آنان را گرفت و همچنان در این گرفتاری باقی ماندند.

شاید این مسأله دربارهٔ انسان حساس‌ترین مسأله باشد، آن هم نه از یک زاویه و یک بُعد، بلکه در تمام ابعاد، حتی در جزئیات مطرح است و در سایر امور نیز به پیشرفت انسان لطمه می‌زند؛ از این رو هر شخصی باید در هر مسأله و مرتبه‌ای حد خودش را بداند.

والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته

— قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ: مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ. (أمالی الصدوق، ص ۴۴۷، المجلس الثامن و الستون) هر کس قدر خود را بشناسد هلاک نگردد.

چو کس قدر خود را شناسد درست ببیند چو پایان کار از نخست
ز سیر حوادث نگردد هلاک که مرغ هوا را ز طوفان چه باک؟

درس یازدهم^۱

هوای نفس و تکلیف دنیایی

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:
«وَعَزَّتِي وَجَلَّالِي وَعَظَمَتِي وَكَبَّرِيَانِي وَنُورِي وَعُلُوبِي وَارْتِفَاعَ
مَكَانِي لَا يُؤَثِّرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَيَّ هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَكَبَسَتْ
عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَشَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا وَلَمْ أُؤْتَهُ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَّرْتُ لَهُ»^۲.

۱. این درس در جلسه شصت و چهارم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَعَزَّتِي وَجَلَّالِي وَعَظَمَتِي وَكَبَّرِيَانِي وَنُورِي وَعُلُوبِي وَارْتِفَاعَ مَكَانِي لَا يُؤَثِّرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَيَّ هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَكَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَشَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا وَلَمْ أُؤْتَهُ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَّرْتُ لَهُ وَعَزَّتِي وَجَلَّالِي وَعَظَمَتِي وَنُورِي وَعُلُوبِي وَارْتِفَاعَ مَكَانِي لَا يُؤَثِّرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَيَّ هَوَاهُ إِلَّا اسْتَحْفَظْتَهُ مَلَائِكَتِي وَكَفَلْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ رِزْقَهُ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءَ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ. (كافي، ج ۲، باب اتباع الهوى، ص ۳۳۵) نسی اکرم ﷺ فرموده که: خدای عزوجل می فرماید: سوگند به عزت و جلال خودم و بزرگی و کبریایی و نور و برتری مقامم! هیچ بنده‌ای، دلخواه خود را بر دلخواه من مقدم ندارد جز این که کارش را پریشان کنم و دنیایش را در هم سازم و از دنیا به او ندهم جز آنچه برایش مقدر کرده‌ام و سوگند به عزت و جلال و بزرگی و نور و برتری و بلندی مقامم! هیچ بنده‌ای دلخواه مرا بر دلخواه خود مقدم ندارد جز آن که فرشتگان من او را نگهداری کنند و آسمانها و زمین روزی‌اش را متکفل گردند (و به عهده گیرند) و از پس تجارت هر تاجری پشتیبان و نگران او باشم و دنیا هم در حالی که نخواهد به جانب او رو کند.

از حضرت باقرالعلوم ع نقل شده است که رسول اکرم ص حدیثی را بیان فرمودند که خداوند متعال در آن، قسم های بلندی می خورد که بالاتر از آنها قابل تصور نیست.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: قسم به عزت، جلال، عظمت، کبریایی، نور، علو و ارتفاع منزلتم! اثر وضعی این که بنده ای هوای نفس و خواهش های نفسانی خود را بر خواسته من مقدم داشته و ترجیح دهد، این است که امورش را پراکنده ساخته و وضع زندگی اش را مختل می سازم و دنیا را برای او مشتبه می کنم.^۱

مثلاً کاری انجام می دهد که به خیال خودش می تواند بدان وسیله به مقصدش برسد؛ اما در واقع به هدف خود نمی رسد؛ راهی را انتخاب می کند و می پندارد از این راه می تواند به ریاست برسد؛ ولی من نمی گذارم به آن هدفی که دارد نایل شده و به ریاست برسد.

یکی دیگر از آثارش این است که قلب و دلش را به دنیا مشغول می کنم. به نظر قاصر من این که قلب انسان همیشه مشغول دنیا باشد، بدترین حالت است؛ چرا که این به معنای از بین رفتن مقام شریف انسانیت است. قلبی که باید همیشه ظرف خدای متعال و یاد او و ظرف مسائل اخروی و با ارزش باشد، چگونه دائماً در این فکر است که مثلاً چه خانه ای تهیه کند؟! از چه راهی به قدرت برسد؟! از چه راهی رفیق خودش را تحقیر کند؟! و چگونه خودش را نزد همشهریانش به عنوان یک طلبه متقی معرفی کند!؟

۱. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ ع: إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُدْرَأُ عَنْهُ الرِّزْقُ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿إِذْ أَسْمُوا لَيْصِرْمَنْهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَنْوْنَ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ﴾. (کافی، ج ۲، باب الذنوب، ص ۲۶۸) انسان مرتکب گناه می شود و روزی مقدر را از او باز می گیرند. حضرت این آیه را گواه گرفتند که می گوید: «باغداران سوگند خوردند که صبحدم میوه ها را بچینند و حاضر نشدند که اراده خدا را نیز در برابر تصمیم خود به حساب آورند. ناگاه صاعقه ای بر فراز آن باغستان چرخید و هر چه بود به آتش کشید، در حالی که باغداران در خواب ناز بودند.»

این حالت به معنای لگد مال کردن مقام شریف انسانیت است، انسان نباید این قلب با ارزش را - که قدرت ارتباط با خداوند را دارد - با پول مرتبط کند.^۱

این روایت مطلق است و همه افراد را در بر می‌گیرد؛ ولی برای ما روحانیت خصوصیت ویژه‌ای دارد؛ چراکه بحمد الله تعالی خداوند بر ما منت گذاشته و زندگیمان را در مسیر کسب علوم الهی قرار داده است.

گاهی در خیابان می‌بینم برخی از دوره‌گردان و دست‌فروشان از اوّل صبح می‌آیند و تا دو ساعت از شب گذشته، به خاطر تأمین زندگی خود و زن و بچه‌شان، مثلاً مقداری خیار می‌فروشند. چطور می‌شود یک انسان در شبانه روز بیشترین وقت شریف خود را صرف فروش صد کیلو خیار یا شلغم می‌کند و معطل این کار می‌ماند؟!

ما طلاب عمرمان را در چه امور مهمی صرف می‌کنیم و این بندگان خدا در چه چیز!

قصدها تقیص ندارم؛ بلکه منظور این است که توجه داشته باشید که خدای متعال به من و شما چه موهبت بزرگی عنایت کرده و بر ما منت گذاشته که وقت خود را در بهترین امور ممکن صرف کنیم.^۲ والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. عن امیرالمؤمنین علیه السلام: مَا أَفْسَدَ الدِّينَ كَالدُّنْيَا. (تصنیف غررالحکم و دررالکلم ف ص ۱۳۰) چیزی

مانند دنیا یعنی خواهش آن و اشتغال به آن دین را فاسد و تباه نمی‌کند.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ فَقَهَهُ فِي

الدِّينِ. (أمالی المفید، المجلس التاسع عشر، ص ۱۵۸) امام صادق از پدران بزرگوارش: روایت

فرمودند که: رسول خدا علیه وآله السلام فرمود: هرگاه خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد او را در دین

فقیه و دانا می‌گرداند.

- قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ أَقْرَبَ وَمَنْ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ أَقْرَبَ

فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۶۴، ص ۱۶۰) کسی که با صرف وقت گرانها

چیزی بر اعمالش اضافه نکند بدیهی است که رو به نقصان و کمبود است و کسی که رو به کمبود

است مرگ برای او بهتر از زندگی است.

- رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ فُتِحَ لَهُ بَابُ خَيْرٍ فَلْيَتَّهْزِهِ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يُغْلَقُ عَنْهُ. (بحار الأنوار، ج ۷،

باب ۷، ص ۱۳۹) آن کس که در خیری به رویش گشوده شد غنیمت بشمارد و از فرصت استفاده

→

کند، زیرا نمی‌داند چه وقت آن در به رویش بسته می‌شود.

– قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَجْتَبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ فِي هَدْمِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمَّكَ فَخُذْ مِمَّا فِي يَدَيْكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَتَزَوَّدُ وَالْكَافِرَ يَتَمَتَّعُ (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۱۹، ص ۱۰۱) ای فرزند آدم! تو از روزی که شکم مادر را ترک گفתי و به زمین قدم گذاری پیوسته سرگرم نابود ساختن عمر خویشتن هستی. از فرصت زندگی استفاده کن و از آنچه اکنون در دست داری برای منازلی که در پیش داری بهره‌گیر که افراد با ایمان از دنیا برای فردای خود زاد و توشه تهیه می‌کنند و افراد بی‌ایمان تنها از آن لذت و کامروایی می‌خواهند.

درس دوازدهم^۱ شبهت با رسول الله ﷺ

قال رسول الله عليه آله السلام: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهَكُمْ بِي أَخْلَاقًا؟
قَالُوا: بَلِي يَا رَسُولَ اللَّهِ!؛ فَقَالَ: «أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا وَأَعْظَمُكُمْ حِلْمًا وَ
أَبْرُكُمُ بَقَرَاتِهِ وَأَشَدُّكُمْ إِنْصَافًا مِنْ نَفْسِهِ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا».^۲
رسول گرامی اسلام ﷺ به اصحاب خود فرمودند: آیا می خواهید
شبهه‌ترین شما را به خودم از نظر اخلاق، معرفی کنم؟! اصحاب در پاسخ
گفتند: آری، یا رسول الله! حضرت فرمودند: خوش‌خوترین شما و
بردبارترین شما و نیکوکارترین شما در حق خویشاوندان و آن کسی است
که در حالت خشنودی و خشم، بیشتر جانب عدل و انصاف را مراعات
کند.

رسول اکرم ﷺ در این رابطه چهار ملاک را بیان فرمودند:

۱. «أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا»؛ هر یک از شما که از نظر حسن اخلاق برترین باشد، که

این معنا دو جهت را در بر دارد:

- واجد اخلاق پسندیده بودن.
- برتری و امتیاز او نسبت به دیگران.

۱. این درس در جلسه دویست و بیستم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. تحف العقول، ص ۳۵.

اخلاق پسندیده به طور عجیبی دیگران را جذب می‌کند، حتی علت اصلی این‌که بعضی از مسلکها - که به اندازه سر سوزنی از حقیقت بهره نبرده؛ بلکه در مقابل مسلک حقیقی اسلام پایه گذاری شده‌اند - توانسته‌اند گروهها، جمعیتها و برخی از توده‌ها را به خودشان جذب کنند، همین مسأله حسن اخلاق است.

خداوند متعال به رسول گرامی صلی الله علیه وآله - که حقیقتی بالاتر از نفس او نداریم - می‌فرماید: ﴿لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّمْنَا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱ اگر آدم تندخو و خشن بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدند و هرگز نمی‌توانستی آنان را جذب کنی. از این آیه شریفه استفاده می‌شود که: جاذبه اخلاق از جاذبه حقیقت بیشتر است.^۲

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. اهمیت اخلاق خوب:

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْخُلُقُ الْحَسَنُ نِصْفُ الدِّينِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۲، ص ۳۷۲) اخلاق خوب نصف دین است؛ (به این معنا که عمده دستورات دینی راجع به اخلاق است.)
 - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْأَخْلَاقُ مَنَائِحُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا أَحَبَّ عَبْدًا مَنَحَهُ خُلُقًا حَسَنًا وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا مَنَحَهُ خُلُقًا سَيِّئًا. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۲، ص ۳۷۲) اخلاق، عطیه و بخشش‌هایی از جانب خداوند است، وقتی بنده‌ای را دوست بدارد اخلاق خوب را به او عنایت می‌فرماید و چون بنده‌ای را دشمن بدارد اخلاق زشت به او می‌دهد.

- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرٍ قَالَ: قَالَ النَّاسُ أَرْبَعَةٌ: فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَ لَا خَلَقَ لَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَلَقٌ وَ لَا خُلُقَ لَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَلَقٌ وَ خُلُقٌ فَذَلِكَ خَيْرُ النَّاسِ. (خصال، ج ۱، ص ۲۳۶) مردم چهار قسم‌اند: ۱. کسی که دارای اخلاق نیک است ولی بهره دنیایی ندارد ۲. کسی که دارای بهره دنیایی است؛ ولی اخلاق و خوی نیک ندارد ۳. کسی که اصلاً هیچ ارزشی ندارد و آن کسی است که نه اخلاق دارد و نه دنیا و مال و این بدبخت‌ترین مردم است ۴. کسی که هم اخلاق نیک دارد و هم از دنیا بهره‌مند است و این بهترین مردم است.

مصادیق اخلاق خوب در روایات عبارتند از:

- قَالَ الصَّادِقُ ع: إِنَّ الصَّبْرَ وَالصَّدْقَ وَالْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ أَمْرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَيْءٌ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴۲، ص ۱۳۲) شکیبایی، راستی و درستی، بردباری و خوی خوش از اخلاق و خصلتهای پیامبران است و روز قیامت هر چه از اعمال شایسته در ترازوی انسان بگذارند به حسن خلق نخواهد رسید.

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْمَكَارِمُ عَشْرٌ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ فَلتَكُنْ فَإِنَّهَا تَكُونُ فِي الرَّجُلِ وَ لَا تَكُونُ فِي وُلْدِهِ وَ تَكُونُ فِي وُلْدِهِ وَ لَا تَكُونُ فِي أَبِيهِ وَ تَكُونُ فِي الْعَبْدِ وَ لَا تَكُونُ فِي الْحُرِّ. قِيلَ: وَمَا

هُنَّ يَابَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: صَدَقَ الْبَأْسُ وَ صَدَقَ اللِّسَانُ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ صَلَّةُ الرَّحْمِ وَ إِفْرَاءُ الضُّيْفِ وَ إِطْعَامُ السَّائِلِ وَ الْمَكْفَاةُ عَلَى الصَّنَائِعِ وَ التَّدْمُمُ لِلجَارِ وَ التَّدْمُمُ لِلصَّاحِبِ وَ رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ. (بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۸، ص ۳۳۲) اخلاق خوب ده مورد است، اگر توانایی دارید سعی کنید آن اخلاق جامع را به دست آورید، گاهی آنها در شخصی وجود دارند؛ ولی فرزندانش از آنها بی بهره‌اند، گاهی در فرزندان وجود دارد؛ ولی پدرها از آنها بهره‌ای ندارند، گاهی در بردگان وجود دارد؛ ولی انسانهای آزاد از آن بی نصیب هستند. از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال شد: یابن رسول الله! آنها کدام اخلاق هستند؟ فرمود: نومیادی حقیقی (از آنچه دست مردم است)، راستگویی، ادای امانت، صلۀ ارحام، پذیرایی از مهمان، اطعام سائل، سپاسگزاری از کسی که به وی نیکی کرده است، نیکی به همسایگان، نیکی به دوستان و بالاتر از همه آنها حیا است.

– عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ قَالَ: تَلْسِينُ جَانِبِكَ وَ تَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ. (معانی الأخبار، باب معنی حسن الخلق، ص ۲۵۳) از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال شد: تعریف حد و مرز اخلاق خوب چیست؟ فرمود: اخلاق خوب آن است که نرم‌خو و خوش گفتار باشی و با برادر دینی و نوعی خود با خوشرویی دیدار کنی.

«نرمی پهلو» کنایه از این است که همنشین و هم‌سخن خود را با خشونت آزار ندهد یا کنایه از مهربانی است آن‌گونه که پرنده با گشودن بالش جوجه‌هاش را نگهداشته و در کنار خود می‌گیرد؛ همان‌گونه که در قرآن کریم خداوند تبارک و تعالی فرزندان را در مورد پدر و مادر توصیه می‌کند و می‌فرماید: وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ (اسراء: آیه ۲۴)؛ که مقصود از آیه شریفه این است که همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران.

آثار اخلاق خوب در روایات عبارتند از:

– عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْخُلُقَ الْحَسَنَ يَمِثُّ الْخَطِيئَةَ كَمَا تَمِثُّ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۲، ص ۳۷۲) اخلاق خوب گناهان را ذوب می‌کند و از بین می‌برد همچنان که آفتاب یخ را آب می‌کند.

– امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَوْضُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ فَإِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ يَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ. (تحف العقول، ص ۱۰۰) اخلاق خوب را با ریاضت بر خود تحمیل کنید که بنده مؤمن با اخلاق خوش به درجه روزه‌دار نمازگزار می‌رسد.

– قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ: عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ وَ إِيَّاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ. (بحار الأنوار، ج ۱۰، باب ۲۰، ص ۳۵۲) شما را به این که همواره خوش اخلاق باشید سفارش می‌کنم؛ زیرا خوش اخلاق یی شک در بهشت است و از بد اخلاقی بپرهیزید که بد اخلاق قطعاً در جهنم است.

– عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْبِشْرُ الْحَسَنُ وَ طَلَاقُ الْوَجْهِ مَكْسَبَةٌ لِلْمَحَبَّةِ وَ قُرْبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عُبُوسُ الْوَجْهِ وَ سُوءُ الْبِشْرِ مَكْسَبَةٌ لِلْمَقْتِ وَ بُعْدٌ مِنَ اللَّهِ. (مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار، فصل ۲۳، ص ۱۷۹) چهره گشاده و اخلاق خوب محبت‌ها را زیاد می‌کند و آدمی را به خداوند نزدیک می‌سازد،

اگر شما تحقیق و ریشه یابی کنید خواهید دید که علت اصلی این که بعضی از روحانیان در مناطق مختلف خیلی مورد توجه جامعه و مردم قرار گرفته‌اند داشتن اخلاق پسندیده است. از این رو اخلاق خوب و پسندیده برای یک روحانی بالاترین سرمایه است.^۱

۲. «وَأَعْظَمُكُمْ حِلْمًا»؛ هر کدام از شما که از نظر حلم بالاتر باشید.^۲

کسی که چهره در هم می‌کشد و بد خلقی نشان می‌دهد خشم و غضب مردم را به خود جلب می‌کند و از خداوند دور می‌شود.

چگونگی تحصیل اخلاق خوب در روایات:

– عن جواد الائمه عن آبائه عن أمير المؤمنين: قال: فسأد الأخلق بمعاشره السفهاء وصلاح الأخلق بمناقسة العقلاء و الخلق أشكال فكل يعمل على شاكلته. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۱۶، ص ۳۶) حضرت جواد الائمه از پدران بزرگوارشان نقل می‌کند که امیرالمؤمنین: می‌فرماید: فساد و تباهی اخلاق، از همنشینی با مردمان احمق و سبک عقل به وجود می‌آید و اخلاق خوب، با معاشرت و رفت و آمد با عقلا و خردمندان. مردم از جهت باطن، صورتهای مختلف و صفات گوناگونی دارند، پس هر کس صورت باطنی خود را بروز می‌دهد.

– عن أمير المؤمنين عليه السلام: حسن الأخلق برهان كرم الأعراق. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۲۵۴) ملکات پسندیده و اخلاق خوب دلیل وراثتهای پسندیده انسان است.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۲، ص ۳۷۲) شما نمی‌توانید با اموال خود مردم را جلب کنید؛ ولی با اخلاق خوب می‌توانید آنان را به سوی خود بکشانید.

۲. اهمیت و مصادیق و آثار حلم در روایات:

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۳، ص ۳۹۷) در زمره انسان عابدان محسوب نمی‌شود تا این که حلیم و بردبار باشد.

بیان علامه مجلسی ذیل روایت: «حلم» یعنی در اختیار گرفتن نفس و خود داری و جلوگیری از هیجان و برافروخته شدن خشم. خدای تعالی می‌فرماید: «إِذْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ». (طور، آیه ۳۲) گفته‌اند: أحلام در این آیه یعنی عقل‌ها معنای حلم در حقیقت علم و خرد نیست؛ ولی آنرا به عقل تفسیر کرده‌اند؛ زیرا حلم یکی از اسباب و لوازم عقل است... گفته شده: حلم یعنی تأنی و تأمل و تحقیق در امور و این حالت از اثرات اعتدال قوه غضبیه است که انسان را از تأثر و ناراحتی در مقابل پیش آمدهای ناگوار منع کرده و باز می‌دارد.

آثار حلم: ۱. عدم اضطراب و تشویش در برابر حوادث هولناک. ۲. عدم افراط و تعدی هنگام مؤاخذه مقصران. ۳. کنترل اعمال و حرکات. ۴. عدم اظهار برتری و امتیاز نسبت به دیگران. ۵. عدم سستی و

مسامحه نکردن در حفظ و نگهداری آنچه که شرعاً و عقلاً حفظ آن واجب است. این حدیث بر این مطلب دلالت دارد که شرط کمال عبادت و قبولی آن حلم است؛ زیرا شخص سفیه و نادان دست به کارهای زشت و ناروا می‌زند، از قبیل: دشنام دادن، ناسزا گفتن، کتک زدن، اذیت و آزار دیگران، مجروح کردن و حتی کشتن افراد، که تمام این اعمال موجب فساد عبادت است؛ چراکه خداوند فقط عبادت اهل تقوا را قبول می‌فرماید. و گفته شده که مقصود از حلیم و بردبار در اینجا عاقل است و قبلاً هم گفته شد که عبادت غیر عاقل کامل نیست و چون سکوت در امور بی‌فایده از لوازم حلم و بردباری است لذا پس از حلم. سکوت را ذکر فرموده است. از این رو، پیامبر اسلام ﷺ فرمود: هر وقت یکی از شما خشمناک شد باید سکوت کند و روزه صمت و سکوت (یعنی روزه همراه با سکوت و حرف نزدن) میان بنی اسرائیل مشروع و متداول بوده است و این عمل گرچه در اسلام منسوخ شده، ولی اصل سکوت و خاموشی و ارزش آن مطلوب و محبوب است. و حضرت رضا علیه السلام برای شاهد بر خوبی صمت و سکوت، مشروعیت آن را در بنی اسرائیل یادآور می‌شود که آنان وقتی عبادت‌کننده را در ردیف عابدان معروف می‌شمردند که مدت بیست سال بر روزه سکوت یا بر اصل سکوت مواظبت کند.

– عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: نِعْمَ وَزَيْرُ الْإِيمَانِ الْعِلْمُ وَنِعْمَ وَزَيْرُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ وَنِعْمَ وَزَيْرُ الْحِلْمِ الرَّفْقُ وَنِعْمَ وَزَيْرُ الرَّفْقِ اللَّيْنُ. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۱۱، ص ۴۵) علم پشتیبان خوبی برای ایمان است و خویشتر داری پشتیبان خوبی برای علم است و سازگاری و ملایمت پشتیبان خوبی برای حلم بوده و بردباری، نرمش و مدارا پشتیبان خوبی برای حلم خواهد بود.

– قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفْضَلُ رِءَاءٍ تَرُدُّ بِهِ الْحِلْمُ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ أَوْ شَكَّ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۱۶، ص ۳۶) بهترین جامه‌ای که می‌پوشی حلم است و اگر بردبار نیستی خود را بردبار نشان ده؛ زیرا کسی که شبیه گروهی شد امید است در زمره ایشان محسوب شود.

– كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ الباقر عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى سَعْدِ الْخَيْرِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَا بَعْدُ... الْحِلْمُ لِبَاسُ الْعَالَمِ فَلَا تَغْرِبَنَّ مِنْهُ. حِلْمٌ لِبَاسُ عَالَمٍ اسْتَمْبَاداً خُودِ رَا مِنْ لِبَاسِ بَرَهْنَةِ سَازِي. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۷، ص ۳۵۸)

– قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ عَلَمَاتِ الْفَقْهِ الْحِلْمُ؛ حِلْمٌ مِنْ نَشَانَةِ الْفَقْهِ اسْتَمْبَاداً خُودِ رَا مِنْ لِبَاسِ بَرَهْنَةِ سَازِي. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۲۷، ص ۱۰۲) قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِلْمُ غَطَاءٌ سَاتَرْتُ حِلْمٌ وَ بَرْدْبَارِي پُوشِشِي اسْتَمْبَاداً خُودِ رَا مِنْ لِبَاسِ بَرَهْنَةِ سَازِي اسْتَمْبَاداً خُودِ رَا مِنْ لِبَاسِ بَرَهْنَةِ سَازِي. (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۱، ص ۸۱)

– قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِلْمُ سِرَاجٌ اللَّهُ يَسْتَضِيءُ بِهِ صَاحِبُهُ إِلَى جَوَارِهِ وَ لَا يَكُونُ حَلِيمًا إِلَّا الْمُؤَيَّدُ بِأَنْوَارِ اللَّهِ وَ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ وَ الْحِلْمُ يَدُورُ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ أَنْ يَكُونَ عَزِيْزًا فَيَذَلُّ أَوْ يَكُونَ صَادِقًا فَيَتَّهَمُ أَوْ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ فَيَسْتَخَفُّ بِهِ أَوْ أَنْ يُؤَذَى بِلَا جُرْمٍ أَوْ أَنْ يَطَالِبَ بِالْحَقِّ وَ يُخَالِفُوهُ فِيهِ فَإِنَّ آتِيَتْ كُلُّا مِنْهَا حَفَهُ فَقَدْ أَصَبَتْ وَ قَابِلِ السَّقِيَةِ بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُ وَ تَرَكَ الْجَوَابَ يَكُنُ النَّاسُ أَنْصَارَكَ لِأَنَّ مِنْ جَوَابِ السَّقِيَةِ وَ كَافَاهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَى النَّارِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۳، ص ۳۹۷) حِلْمٌ

ائمه ما علیهم السلام از راه حلم توانستند در دلها نفوذ کنند.^۱ رسماً به امام علی علیه السلام فحش

چراغی است که راه آدمیان را روشن می‌کند و آنان را به سوی خداوند هدایت می‌کند، افراد حلیم مورد تأیید خداوند هستند و از انوار توحید راهنمایی می‌گیرند.

پنج جا، محل به کارگیری حلم است: ۱- کسی که عزیز بوده و دچار ذلت شود. ۲- راست گویی که متهم شود. ۳- کسی که مردم را به حقی دعوت کند و مردم او را سبک بشمارند ۴- کسی که بدون گناه مورد آزار و اذیت قرار گیرد. ۵- کسی که حق خود را طلب کند ولی با او مخالفت کنند. اگر در تمام اینها صبر کردی و حلم خود را از دست ندادی حق حلم را به جای آورده‌ای، هنگام روبه رو شدن با سفيه از وی کناره‌گیری کن و با او سخن مگو تا مردم از تو حمایت کنند؛ زیرا هر کس با سفيه گفتگو کند؛ مانند آن است که هیزم را کنار آتش بگذارد.

۱- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ الْأَرْضِ مَنْفَعُهُمْ مِنْهَا وَأَذَاهُمْ عَلَيْهَا وَمَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى جَفَاءِ الْخَلْقِ لَمْ يَصِلْ إِلَى رِضَا اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ رِضَا اللَّهِ مَشُوبٌ بِجَفَاءِ الْخَلْقِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۹۳، ص ۳۹۷) مَثَلُ مُؤْمِنٍ مَثَلُ زَمِينٍ اسْت، مردم از آن سود می‌برند؛ ولی روی آن پا می‌گذارند، هر کس در مقابل تجاوز مردم شکیبایی نرزد به خشنودی خداوند نخواهد رسید؛ زیرا رضایت خداوند با جفای مردم آمیخته است.

۱. رَوَى الشَّرِيفُ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ عَنْ جَدِّهِ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ كَانَ بِالْمَدِينَةِ يُؤَدِّي أبا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَسْتَمُّ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ حَاشِيَتِهِ: دَعْنَا نَقْتُلُ هَذَا الرَّجُلَ فَنَهَاهُمْ عَنْ ذَلِكَ أَشَدَّ النَّهْيِ وَسَأَلَ عَنِ الْعُمَرِيِّ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُ يَزْرَعُ بِنَاحِيَةِ مَنْ نَوَاحِي الْمَدِينَةِ فَرَكِبَ إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ فِي زَرْعِهِ فَدَخَلَ الْمَزْرَعَةَ بِحِمَارِهِ فَصَاحَ بِهِ الْعُمَرِيُّ لِمَا تَوَطَّيْ زَرْعَنَا فَتَوَطَّاهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحِمَارِ حَتَّى وَصَلَ إِلَيْهِ فَنَزَلَ وَجَلَسَ عِنْدَهُ وَبَاسَطَهُ وَضَاحَكَهُ وَقَالَ لَهُ: كَمْ غَرَمْتَ فِي زَرْعِكَ هَذَا؟ قَالَ: مِائَةٌ دِينَارٍ قَالَ: وَكَمْ تَرْجُو أَنْ تَصِيبَ؟ قَالَ: لَسْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ قَالَ: إِنَّمَا قُلْتَ لَكَ كَمْ تَرْجُو؟ فَقَالَ: أَرْجُو أَنْ يُحْصَلَ ثَلَاثُمِائَةِ دِينَارٍ قَالَ: فَأَخْرَجَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صُرَّةً فِيهَا ثَلَاثُمِائَةُ دِينَارٍ وَقَالَ: هَذَا زَرْعُكَ عَلَى حَالِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُكَ فِيهِ مَا تَرْجُو فِقَامَ فَقَبِلَ رَأْسَهُ وَسَأَلَهُ أَنْ يَصْفَحَ عَنْ فَرْطِهِ فَتَسَمَّ أَبُو الْحَسَنِ وَانصَرَفَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَوَجَدَ الْعُمَرِيَّ جَالِسًا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ قَالَ: فَوَتَّبَ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ فَقَالُوا لَهُ: مَا قَصَّتْكَ فَقَدْ كُنْتَ تَقُولُ غَيْرَ هَذَا؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ سَمِعْتُمْ مَا قُلْتُ الْآنَ وَجَعَلْتُ يَدْعُو لَأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَاصَمُوهُ وَخَاصَمَهُمْ، فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَى دَارِهِ قَالَ لِمَنْ سَأَلُوا قَتْلَ الْعُمَرِيِّ: أَيُّمَا كَانَ خَيْرًا مَا أَرَدْتُ أَوْ مَا أَرَدْتُمْ؟ (بحار الأنوار، ج ۴۸، باب ۵، ص ۱۰۰). حسن بن محمد بن يحيى علوی از جدش روایت می‌کند که مردی از فرزندان عمر بن خطاب در مدینه موسی بن جعفر را اذیت می‌کرد و به امیرالمومنین علی علیه السلام نیز ناسزا می‌گفت، برخی از اطرافیان آن حضرت عرض کردند: اجازه فرمایید این مرد عمری را بکشیم، امام علی علیه السلام آنان را نهی کرد، سپس پرسید: این مرد عمری در کجا زندگی می‌کند؟ عرض کردند: وی در یکی از نواحی مدینه به کشت و زرع مشغول است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر الاغی سوار شدند و به مزرعه

می‌دادند؛ ولی امام علیه السلام در جواب می‌فرماید: برادر! اگر گرسنه ای، منزل ما آمادگی برای پذیرایی دارد، اگر برهنه ای تو را بپوشانیم، اگر گرفتاری، گرفتاری شما را بر طرف کنیم.

بر اثر یک حلم، یک برد باری و یک اخلاق، آن مرد فحاش چنین می‌گوید: «من وقتی وارد مدینه شدم، شما مبعوض‌ترین افراد پیش من بودید، اما الآن محبوب‌ترین فرد نزد من، شما هستید».^۱

این مرد رفت، هنگامی که به مزرعه او رسید با الاغ داخل مزرعه او شد، او فریاد زد: زراعت ما را پای مال نکن، حضرت به سخنان او توجهی نکرد و با الاغ خود از میان مزارع گذشت تا خود را به او رسانید، سپس از الاغ پایین شدند و نزد او نشستند و با او به شوخی و خنده پرداختند. پس از این فرمود: چه اندازه به شما ضرر رسید؟ گفت: صد دینار، فرمود: می‌خواستی چه اندازه از این مزرعه حاصل برداری؟ گفت: من علم غیب نمی‌دانم، فرمود: چه اندازه امیدوار بودی؟ گفت: سیصد دینار، در این هنگام کیسه‌ای را که سیصد دینار در آن بود به آن مرد داد و فرمود: این را بگیر و زراعت هم در جای خود هست و خداوند به همان اندازه که آرزو داری به شما خواهد داد. مرد از جایش برخاست و پیشانی حضرت را بوسید و گفت: از لغزشهای من درگذرید، موسی بن جعفر علیه السلام تبسمی کردند و پس از آن به مسجد مراجعت کردند، هنگامی که وارد مسجد شد مشاهده کرد آن مرد در مسجد نشسته است، چشمش که به حضرت افتاد گفت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ». راوی گوید: در این هنگام رفقاییش به طرف او رفتند و گفتند: ماجرا چیست؟ تو که بر خلاف این عقیده داشتی! گفت: شما شنیدید که من اکنون چه گفتم، وی آن‌گاه با رفقاییش درباره حضرت به گفتگو پرداخت، موسی بن جعفر علیه السلام از مسجد بیرون رفتند و به طرف منزل حرکت کردند، و به اشخاصی که می‌گفتند آن مرد را بکشیم فرمود: کدام یک از این دو مطلب بهتر است، کشتن او؟ یا کاری را که من اکنون انجام دادم، و او را از رفتارش برگردانیدم؟

۱. من حلمه (الحسن بن علی علیه السلام) ما روى المبرّد و ابن عائشة أن شامياً رآه راکباً فجعل يلعنه و الحسن لا يرد فلما فرغ أقبل الحسن علیه السلام فسلم عليه و ضحك فقال: أيها الشيخ أظنك غريباً و لعلك شبهت فلو استعبتنا أعتبتنا و لو سألنا أعطيناك و لو استرشدتنا أرشدناك و لو استحملتنا أحملناك و إن كنت جائعاً أشبعناك و إن كنت غريباً كسوناك و إن كنت محتاجاً أعطيناك و إن كنت طريداً أويناك و إن كان لك حاجة قضيناها لك فلو حرّكت رحلك إينا و كنت ضيفنا إلى وقت ارتحالك كان أعود عليك لأن لنا موضعاً رجباً و جاهاً عربياً و مالاً كثيراً فلما سمع الرجل كلامه بكى ثم قال: أشهد أنك خليفة الله في أرضه الله أعلم حيث يجعل رسالته و كنت أنت و أبوك أبغض خلق الله إلى و الآن أنت أحب خلق الله إلى و حول رحله إليه و كان ضيفه إلى أن ارتحل و صار معتقداً لمحبتهم. (بحار الأنوار، ج ۳، ۴۳، باب ۱۶، ص ۳۴۴) ابن عائشه و مبرّد روایت کرده‌اند که مردی از اهل شام با امام حسن علیه السلام که

برادران! باید مواظب اخلاق و رفتارمان باشیم، خصوصاً در این زمان. ما انقلاب کردیم تا اسلام را در دلها جای دهیم؛ لذا من و شما اگر می‌بینیم خلافی انجام می‌شود، باید خیلی بیشتر از گذشته برای حفظ اسلام، حلم داشته باشیم و برد باری کنیم؛ برای این که مردم نسبت به ما و در نتیجه نسبت به اسلام بدبین نشوند؛ ولی متأسفانه مطلب برای خیلی از افراد مشتبه شده و برخورد خوبی ندارند.

سوم: «أَبْرُكُمُ بِقِرَائَتِهِ»؛ نسبت به بستگان و خویشاوندان نزدیکی و شفقت داشته باشیم.

سواره بود روبرو شد، آن شخص به نفرین امام حسن علیه السلام پرداخت؛ ولی آن بزرگوار جواب وی را نمی‌داد. هنگامی که آن مرد ساکت شد امام حسن علیه السلام به وی سلام کرد و خندید و به او فرمود: گمان می‌کنم غریب باشی، شاید امر بر تو مشتبه شده باشد، اگر از ما رضایت بخواهی رضایت می‌دهیم. اگر چیزی بخواهی به تو عطا خواهیم کرد، اگر از ما راهنمایی بخواهی تو را هدایت می‌کنیم، اگر حاجتی داشته باشی روا می‌کنیم، اگر گرسنه باشی تو را غذا می‌دهیم، اگر برهنه باشی لباس به تو می‌پوشانیم، اگر محتاج باشی تو را بی‌نیاز خواهیم کرد، اگر رانده شده باشی تو را پناه می‌دهیم، چنانچه احتیاجی داشته باشی به داد تو می‌رسیم، اگر وسایل مسافرت خود را بیاوری و مهمان ما باشی تا موقعی که بخواهی به شهر خود بازگردی برای تو بهتر است؛ زیرا ما مهمانخانه‌ای داریم، مقامی وسیع داریم، ثروت فراوانی داریم. موقعی که آن مرد شامی این سخنان را از امام حسن علیه السلام شنید گریان شد و گفت: شهادت می‌دهم که تو در روی زمین خلیفه‌ی خدایی، خداوند بهتر می‌داند که مقام رسالت را کجا قرار دهد، تو و پدرت نزد من دشمن‌ترین خلق خداوند بودید؛ ولی اکنون تو نزد من محبوب‌ترین خلق خدایی. آنگاه اثابیه خود را برداشت و نزد امام حسن علیه السلام برد و مهمان آن بزرگوار بود تا وقتی که حرکت کرد و رفت و دوستی این خاندان را از اعتقادات خویشتن قرار داد.

۱. اهمیت صلۀ رحم: قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُخَفِّفَ اللَّهُ عَنْهُ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ - فَلْيَكُنْ بِقِرَائَتِهِ وَصُورًا وَبِوَالِدَيْهِ بَارًا فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ لَمْ يُصِبهُ فِي حَيَاتِهِ فَقْرٌ أَبَدًا. (مشکاة الأنوار، فصل ۱۴، ص ۱۵۸) هر کس می‌خواهد که هنگام جان دادن راحت بمیرد باید از خویشاوندان خود دلجویی کند و به پدر و مادرش نیکی کند، هر گاه چنین باشد مرگ بر او آسان می‌گردد و در زندگی فقیر نخواهد شد.

اثر صلۀ رحم: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ مَشَى إِلَى ذِي قَرَابَةٍ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ لِيَصِلَ رَحْمَهُ أَغْطَاهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا أَجْرَ مِائَةِ شَهِيدٍ وَ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ أَرْبَعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ يُمَحَى عَنْهُ أَرْبَعُونَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ يُرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلُ ذَلِكَ وَ كَأَنَّما عَبْدًا اللَّهُ مِائَةَ سَنَةٍ صَابِرًا مُحْتَسِبًا (بحار الأنوار، ج ۷۱، باب ۳، ص ۸۷) هر کس با دیدار یا بخشیدن مالش با خویشاوندی پیوند برقرار کند و صلۀ رحم به جا آورد، خدای عز و جل

نباید بستگان و خویشاوندان نیازمند خود را فراموش کنیم، بلکه باید آنان را مورد مهر و عطوفت خود قرار دهیم، زیرا عمل ما برای آنان حجت است و یا برخورد مشفقانه و صحیح ما، اسلام آنان محفوظ خواهد ماند. خویشاوندان انسان همچون خانواده او هستند و بیشتر از دیگران از او توقع دارند. اگر شخصی موقعیت و مقامی پیدا کرد، باید بیشتر به آنان احترام بگذارد و

ثواب صد شهید به او عنایت می‌فرماید و به هر قدمی که در این راه بردارد چهل هزار حسنه در نامه عملش نوشته و چهل هزار گناه از آن نامه برداشته می‌شود و همین مقدار هم درجه‌اش را بلند می‌کند و گویا خداوند را صد سال با صبر و شکیبایی بندگی کرده است.

– قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ ضَمَّنَ لِي وَاحِدَةً ضَمَّنْتُ لَهُ أَرْبَعَةً: يَصِلُ رَحْمَهُ فَيُحِبُّهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ يَوْسَعُ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَ يَزِيدُ فِي عُمُرِهِ وَ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَهُ. (همان) هر کس انجام يك عمل را برای من تضمین کند، من انجام چهار عمل را برای او ضمانت می‌کنم: با ارحام خود رفت و آمد کند تا خداوند او را دوست بدارد و روزی‌اش را زیاد کند و عمرش را طولانی گرداند و او را داخل بهشت گرداند.

– عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ (عليه السلام): ... قَالَ مُوسَى: إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ وَصَلَ رَحْمَهُ؟ قَالَ: يَا مُوسَى. أُنْسَى لَهُ أَجَلَهُ وَأَهْوَى عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَيُنَادِيهِ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ: هَلُمَّ إِلَيْنَا فَادْخُلْ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِهَا شِئْتَ. (أمالی الصدوق، ص ۲۰۷، المجلس السابع و الثلاثون) حضرت موسی (عليه السلام) از خداوند پرسید: معبودا! پاداش کسی که صله رحم کند چیست؟ خداوند در جواب فرمود: عمرش را دراز می‌کنم و سكرات موت را بر او آسان می‌کنم و خزانه‌داران بهشت او را ندا می‌دهند که: نزد ما بشتاب و از هر دری از بهشت که می‌خواهی وارد شو.

– قَالَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ (عليه السلام) قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الرَّجُلَ لِيَصِلُ رَحْمَهُ – وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ فَيُصِيرُهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثِينَ سَنَةً – وَ يَقْطَعُهَا وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَيُصِيرُهَا اللَّهُ ثَلَاثَ سِنِينَ – ثُمَّ تَلَا (عليه السلام): يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ – وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ... ثُمَّ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: صَلِّةُ الرَّحْمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ – وَ إِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَحْيَاءٍ. (بحار الأنوار، ج ۷۱، باب ۳، ص ۸۷) حضرت امام صادق (عليه السلام) به سندی به نقل از رسول خدا ﷺ فرمود: مردی صله رحم می‌کند در حالی که از عمرش سه سال باقی مانده است خدای عز و جل عمر او را سی سال می‌کند و قطع رحم کند در حالی که از عمرش سی سال باقی مانده و خدا آن را سه سال می‌گرداند، آن‌گاه این آیه (رعد، آیه ۳۹) را خواند: خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و «ام الكتاب» [لوح محفوظ] نزد او است، سپس از قول رسول خدا ﷺ فرمود: صله رحم خانه‌ها را آباد می‌کند و عمرها را افزون می‌سازد اگر چه اهل آن از نیکان نباشند.

ایشان را مورد احسان و یاری خود قرار دهد. صحیح نیست چنین شخصی که اهل یک منطقه محرومی است و بستگانش نیازمند، اما متقی و مؤمن هستند، دیگر حاضر نباشد به آن محل قدم بگذارد و بگوید: من کجا، شماها کجا! اقوام و بستگان او نباید تصور کنند که چون این آقا به یک مقامی رسیده، دیگر حاضر نیست حتی جواب سلام آنان را بدهد.

چهارم: «أَشَدُّكُمْ إِنْصَافًا مَنْ نَفْسِهِ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا»؛ حالت‌های مختلف روحی و جسمی نباید سبب تفریط و افراط شود.

گاهی انسان به کسی علاقه مند است، اما نباید این علاقه مندی باعث شود که تمام واقعیت‌ها را نسبت به او تغییر دهد.^۲ و گاهی با کسی در مسأله‌ای خصومت

۱. قال علی بن الحسین علیه السلام:...إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ﴾ (محمد، آیه ۲۲ و ۲۳) وَ قَالَ: ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسُدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ (رعد، آیه ۲۵)، وَ قَالَ فِي الْبَقْرَةِ: ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسُدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (بقره، آیه ۲۷). (کافی، ج ۲، ص ۳۷۴) از دوستی با کسی که از بستگان بریده و قطع رحم کرده است بپرهیز؛ زیرا در سه آیه از قرآن نفرین شده است. خدای عزوجل فرموده است: الف: شما منافقان اگر [از فرمان خدا و اطاعت قرآن] روی بگردانید امید دارید که در زمین فساد و قطع رحم کنید؟ همین منافقان هستند که خدا آنان را لعن کرده است و گوش و چشمشان را کر و کور گردانید (تا به جهل و شقاوت بمیرند). (محمد، آیه ۲۲ و ۲۳) ب: آنان که پس از پیمان بستن (با خداوند و رسول) عهد خداوند را می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوند آن امر کرده قطع می‌کنند و در زمین فساد و فتنه بر می‌انگیزند. نصیب اینها لعن (خداوند) و منزلگاه عذاب سخت دوزخ است. (رعد، آیه ۲۵) ج: کسانی که عهد خداوند را پس از محکم بستن می‌شکنند و رشته‌ای را که او امر به پیوند آن کرده می‌برند و در میان اهل زمین فساد می‌کنند، ایشان به حقیقت زیانکار هستند. (بقره، آیه ۲۷)

۲. عن أمير المؤمنين عليه السلام: عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنِ مَعَايِبِ الْمُحِبُّوبِ وَ أُذُنُهُ صَمَاءٌ عَنِ قُبْحِ مَسَاوِيهِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۴۷۸) دیده عاشق، عیبهای معشوق و محبوب را نمی‌بیند و گوش او، زشتی بدیهای او را نمی‌شنود؛ یعنی دوستی، چنان چشم و گوش دوست را می‌گیرد که عیبهای دوست خود را نمی‌بیند و گویی چشم او از دیدن آنها کور است و هر گاه زشتی بدیهای او را بگویند، نمی‌شنود چنان‌که گویی گوش او از شنیدن آنها کر است، پس هر گاه کسی بخواهد از عیبه‌ها و بدیهای خود خوب آگاه شود از کسی سؤال کند که دوست او نباشد و همچنین اگر بخواهد

دارد؛ ولی نباید این دشمنی باعث شود از حالت تعادل خارج شود و هر چه به زبانش می‌آید به او بگوید.^۱

کلماتی را که از دیگران می‌شنود، بینه و بین الله تعالی تفسیر کند، بین خودش و وجدانش انصاف را رعایت کند، که وی چه گفت، چه مسأله‌ای را مطرح کرد و چه هدفی را تعقیب می‌کرد.

هیچ کس نباید کلمات و سخنان دیگران را به «ما لا یرضی صاحبه» تفسیر کند؛ انسان باید واقعیت‌ها را مطرح کند، نه این‌که دشمنی یا دوستی، واقعیتها را تغییر دهد. رعایت انصاف در همه حالات (خشم و خشنودی، دوستی، دشمنی و...) پشیمانی آینده را از انسان دور می‌کند.

لذا حضرت می‌فرماید: نه تنها انصاف بلکه «أَشَدُّكُمْ إِنْصَافًا»، کسی بیشترین شبهات را به رسول اکرم ﷺ دارد که بالاترین مراتب انصاف را به هنگام خشم و خشنودی رعایت می‌کند؛ اما آن کسی که انصاف را رعایت نمی‌کند یا مرحله پایینی از انصاف را رعایت می‌کند، نباید خودش را شبیه رسول خدا ﷺ ببیند. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



از خوبی و بدی کسی مطلع شود احوال او را از غیر دوست او سؤال کند.
- مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبَةٍ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ.
(نهج البلاغه، خ ۱۰۹، ص ۱۵۹) کسی که عاشق چیزی شود چشم خود را نابینا و قلب خود را بیمار کرده است. چنین کسی با چشمی بیمار می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود.
۱. قال أمير المؤمنين عليه السلام: يَا ابْنَ جُنْدَبٍ... أَنْصِفْ مَنْ خَاصَمَكَ. (تحف العقول، ص ۳۰۱) ای پسر جندب! در حق کسی که با تو دشمنی ورزد انصاف بورز.
- اللَّهُمَّ وَقِّفْنَا فِيهِ ل... أَنْ نُصِفَ مَنْ ظَلَمْنَا... (الصحيفة السجادية، ص ۱۸۸، دعای ۴۴) خداوند! به من توفیق عنایت فرما... به کسی که به ما ظلم و ستم کرده از روی آنچه انصاف و عدل حکم می‌کند رفتار کنیم نه آن‌که از جهت فرو نشانیدن خشم، از عدالت تجاوز کنیم.

درس سیزدهم^۱

عیب جویی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسُ مَجْلِسًا يُتَقَصُّ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُعَابُ فِيهِ مُؤْمِنٌ»^۲

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: کسی که به مبدأ و معاد - که دو رکن اصلی اسلام است - ایمان دارد، هیچ‌گاه به خودش اجازه نمی‌دهد در محفل و مجلسی شرکت کند که در آن، امامی کوچک شمرده شود و یا از مؤمنی عیب‌جویی شود.

«امام» در این روایت، منحصرأً امام معصوم علیه السلام نیست. اگر جمله دوم «أَوْ يُعَابُ فِيهِ مُؤْمِنٌ» نبود، احتمال این که مقصود، امام معصوم باشد، داده می‌شد؛ اما با جمله دوم، این توهم از بین می‌رود.

مقصود از «امام»، پیشوای مسلمانان است؛ یعنی کسی که زمام امور مسلمانان - به حق - در اختیار او است، نه این که مانند اکثر زمامداران کشورهای اسلامی، زمام امر مسلمانان را به صورت غاصبانه در اختیار گرفته باشد.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: شرکت در مجلسی که امام به حق و زعیم

۱. این درس در جلسه هفتاد و نهم درس خارج اصول معظم له ایراد شده است.

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: (كافي، ج ۲، ص ۳۷۴)

مسلمانان در آن تحقیر شود و حرمت او شکسته شود، به این معنا که بخواهند در زعامت او تزلزل یا خدشه‌ای وارد کنند یا در رسمیت او مناقشه کنند، با ایمان به مبدء و معاد نمی‌سازد.

کسی که زمام امر مسلمانان - به حق - در اختیار او است، از نظر اسلام بسیار محترم و ارزشمند است. حتی نمی‌توان مطالبی را به صورت هزل و شوخی درباره‌ی او مطرح کرد،^۱ به ویژه در این زمان که در شرایط خاصی قرار داریم. ما نباید انتقاد

۱. مطلب مهم دیگر این‌که من عقیده دارم توصیه به تقوا کم‌کم دارد به صورت شعار در می‌آید. می‌بینید که چون توصیه به تقوا یکی از وظایف خطیب در خطبه‌های نماز جمعه است، حتی در نماز جمعه‌های ما یکی - دو جمله به عنوان شعار گفته می‌شود و تمام می‌شود؛ اما باید به تقوا آن هم در تمامی اعضا، حتی در فکر، واقعیت بخشید. انسان بی جهت نسبت به کسی سوء ظن نبرد، به چیزی که «یحرم النظر الیه» نگاه نکند که این خلاف تقوا است. مهم‌ترین عامل گمراهی انسان زبان است؛ لذا باید آن را کنترل کرد، انسان نباید هر چه به ذهنش می‌آید به کسی نسبت دهد و هر حرفی را که می‌شنود به مجرد شنیدن، ترتیب اثر دهد. ممکن است انسان با یک جمله، به گونه‌ای آبروی کسی را ببرد که او نتواند تا آخر عمر سر بلند کند. اگر این زبان یک ثانیه، یک لحظه حرکت کرد و جمله‌ای درباره‌ی کسی گفت و او را تا آخر عمر به خاک سیاه نشانده، مسئولش گوینده‌ی آن جمله است. برادران! زبانتان را کنترل کنید، این زبان بلاها به روز انسان می‌آورد. هر حرفی را که می‌خواهید بزنید اول بسنجید و ببینید آیا شرع مقدس به شما اجازه می‌دهد این حرف را بزنید؟ آیا تحقیق کرده‌اید و این حرف را می‌زنید؟ چه درباره‌ی شخص، چه درباره‌ی گروه‌های اسلامی و چه درباره‌ی مسئولان نظام. همه اینها مورد حساب و کتاب است. اگر واقعیت ندارد که ما نمی‌توانیم چنین حرفی را بزنیم، اگر واقعیت دارد، پس چه کسی باید به اینها عمل کند؟ آیا من و شما در عمل به این مسائل سزاوارتریم یا یک بازاری و اداری؟ وقتی در مجلسی می‌نشینید آیا یک بازاری بهتر زبانش را کنترل می‌کند یا من و شما؟ ما باید زبانتان را کنترل کنیم، باید تمام اعضایمان تحت کنترل باشد، ما باید در جامعه مجسمه تقوا باشیم. در غیر این صورت به جای این‌که مروج باشیم مخرب خواهیم بود. یکی از آقایان محترم تهران که مرد خوبی بود و با ما نسبت داشت، می‌گفت: یک روز در یک مجلسی که سی‌چهل نفر از آقایان تهران بودند، نشست بودیم، یک کسی گفت: من می‌خواهم از شماها سؤالی بکنم؛ از اولی پرسید: شما برای چه سهم امام می‌خورید؟ او گفت: من مسجد می‌روم، مسأله می‌گویم و منبر می‌روم. از دومی پرسید: تو برای چه سهم امام می‌خوری؟ پاسخ او نیز همان بود. آن آشنای ما می‌گفت: نوبت به من رسید، از من پرسیدند برای چه سهم امام می‌خوری؟ گفتم: واقعه را بگویم؟ گفتند: آری، گفتم: من سهم امام می‌خورم که مخرب اسلام نباشم، همین مقدار. می‌خورم که اسلام را تخریب نکنم. برادران! گاهی ما در صورت و قیافه ترویج، مخرب هستیم. گاهی انسان خودش هم نمی‌فهمد چه می‌کند، خودش نمی‌فهمد که کارهایش صد درصد با اسلام منطبق نیست. اگر خدای

برخی از منتقدان را کوچک و بی اهمیت بدانیم. کسانی که در این شرایط به صورتی انتقاد می‌کنند که نظام و انقلاب را می‌شکنند از دو صورت خارج نیستند: یا به ماهیت انقلاب پی نبرده‌اند یا دنائت و کینه توزی ضد انقلاب را درک نکرده‌اند.^۱ درک این واقعیتها است که مسئولیت ما را مشخص می‌کند.

انقلاب ما در شرایطی قرار گرفته است که اگر تمام ابر قدرت‌ها بتوانند کاری کنند تا اثری از این انقلاب برجای نماند، این کار را خواهند کرد.^۲



ناکرده نوعی انحرافات اخلاقی در وجود او باشد وقتی او را با نام اسلام ملاحظه می‌کنند چه برداشتی درباره او دارند؟ در این صورت «علی الاسلام السلام». پس بدانید ما خیلی در مخاطره هستیم. آن‌که جامعه - حتی قبل از علم - از ما انتظار دارد، تقوا است. روحانی متقی ارزشمند است هر چند سواد هم نداشته باشد. اگر علتش را پرسید؛ پاسخ این است که: اگر روحانی متقی بود و مسأله‌ای از او پرسیدند، یا جوابش را بلد است یا بلد نیست. اگر جوابش را بلد است جواب می‌دهد، اگر بلد نیست چون متقی است حرف بی حساب نمی‌زند. می‌گوید: اجازه بدهید بروم بپرسم یا کتاب را ببینم و بعد جواب مسأله شما را بدهم. امیدوارم خداوند این انقلاب را هر چه بیشتر مستحکم بفرماید و رهبر بزرگوار انقلاب را طول عمر و سلامتی عنایت فرماید.

(این حاشیه از متن فرمایشات آیت الله العظمی فاضل استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه،

ج ۲، ص ۳۲۳، درس ۱۳۶)

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَالَ لِمُسْلِمٍ قَوْلًا يُرِيدُ بِهِ انْتِقَاصَ مَرْوَتِهِ حَبَسَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي طِينَةِ خَبَالٍ حَتَّى يَأْتِيَ مِمَّا قَالَ بِمَخْرَجٍ. (بحار الأنوار، ج ۱۰، باب ۷، ص ۸۹) هر کس درباره مسلمانان سخنی بگوید و مقصودش ریختن آبرو و خرد کردن شخصیت او باشد، خداوند او را در چرک و کثافت و لجن‌زار جهنم زندانی می‌کند تا وقتی که بتواند دلیلی برای گفته خویشتن بیاورد و از عهده آن سخن برآید.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكُمْ وَغَيْبَةَ الْمُسْلِمِ فَإِنَّ الْمُسْلِمَ لَا يَغْتَابُ أَخَاهُ وَقَدْ نَهَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: وَلَا يَغْتَابُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا (بحار الأنوار، ج ۷۲، باب ۶۶، ص ۲۲۰) از غیبت مسلمان پرهیزید که مسلمان غیبت برادرش را نمی‌کند در حالی که خداوند متعال از آن نهی کرده و فرموده: از یکدیگر غیبت نکنید، آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت مردار برادرش را بخورد؟

۲. بنیانگذار انقلاب اسلامی مرحوم امام خمینی در این زمینه می‌فرماید: اسلام يك خار بزرگی در چشم اشخاصی شده است که از اول نمی‌توانستند اسلام را ببینند، منتها قبل از انقلاب، چون دولت طاغوت بود، قلمها و قدمها و گفتارها به اسلام خیلی توجه نداشت؛ لکن الان که دولت طاغوت منقرض شده و دیگر بازگشتی ندارد و جمهوری اسلامی محقق شده است، کسانی که اسلام مثل استخوانی در گلوی آنها است در صدد برآمدند که نگذارند این حقیقت تحقق پیدا کند. اساس و پایه تمام این



ابرقدرتها - به ویژه آمریکا - به یقین می‌دانند که نهاد مقدس روحانیت تشیع، منشأ آن رسوایی مفتضحانه و ضربه ای است که از این انقلاب اسلامی خورده اند؛ به همین دلیل اگر آنان خدای ناکرده بار دیگر بر کشور ما مسلط شوند انتقام خواهند گرفت^۱ و نخواهند گذاشت که تا صدها سال دیگر، زمینه‌ای برای فعالیت روحانیت فراهم شود.

یک روز جناب آقای فلسفی در مدرسه فیضیه منبر رفت و جمله حقی را به تناسب بیان کرد که: اگر آمریکا خدای ناکرده، این بار بر ما مسلط شود و انقلاب ما را بکوبد، بدانید که تا صدها سال اجازه نخواهد داد که حتی یک نفر ملبس به لباس روحانیت باقی بماند. اگر انقلاب از بین برود، عمامه برای صدها سال از بین رفته است. دیگر یک مظهر از مظاهر اسلام را باقی نخواهد گذاشت.^۲ حتی همان ظواهر

اختلافاتی که می‌بینید با شماها، با کمیته‌ها، با دادگاههای انقلاب، با روحانیون و با پاسدارها دارند، اختلاف با اسلام است. کسانی که حتی نمی‌توانند اسم اسلام را بشنوند و حالا می‌بینند که اسلام پیش آمده است و - ان شاء الله تعالی - با محتوای خودش تحقق پیدا می‌کند آن را خوف برداشته است که اگر حقیقت اسلام پیدا کند، شیاطین طرد خواهند شد؛ به همین دلیل با تمام قوایی که دارند با اسامی مختلف - با اسم اسلام با اسم خدمتگزاری به مردم با اسم «فدایی خلق» و... - با اسمهای مختلف به میدان آمدند؛ یعنی به میدان خداوند آمده‌اند... (صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۴۵۸)

۱. قَالَ مُوسَىٰ بَنُ جَعْفَرٍ اِيْتِيَا: فِقِيهٌ وَاَحَدٌ يَنْقُدُ يَتِيْمًا مِنْ اِيْتَامِنَا الْمُنْقَطِعِيْنَ عَنَّا وَ عَن مِّشَاهِدَتِنَا بِتَعْلِيْمٍ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ اِلَيْهِ اَشَدُّ عَلٰى اِبْلِيسَ مِنْ اَلْفِ عَابِدٍ لَّانَّ الْعَابِدَ هَمُّهُ ذَاتَ نَفْسِهِ فَقَطْ وَ هَذَا هَمُّهُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللّٰهِ وَ اِمَانَهُ لِيَنْقُدَهُمْ مِنْ يَدِ اِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتْهُ فَذَلِكَ هُوَ اَفْضَلُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ اَلْفِ اَلْفِ عَابِدٍ وَ اَلْفِ اَلْفِ عَابِدَةٍ. (بِحَارِ الْاَنْوَارِ، ج ۲، بَاب ۸، ص ۱) يَكُ فِقِيهٍ وَ دَانَايَ بِهٖ اِحْكَامٍ شَرْعِيَّةٍ كِهٖ يَتِيْمِيَّ اَز اِيْتَامٍ مَا (اَلْ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِم) رَا كِهٖ اَز مَا وَ اَز دِيْدِنِ مَا جِدَا شُدِهٖ اَنْدِ نَجَاتِ دَاوِدَ وَ رِهَائِي بِخَشْدِ بِهٖ تَعْلِيْمٍ وَ يَادِ دَاوِدَ اَنْجِهٖ رَا اَنْ يَتِيْمٍ بِهٖ اَنْ نِيَاظَمِنْدِ اسْتِ سَخْتِ تَرِ اسْتِ بَرِ شَيْطَانِ اَز هَزَارِ عِبَادَتِ كُنْنِدِهٖ؛ زِيْرَا عِبَادَتِ كُنْنِدِهٖ هَمَّتْ وَ قَصْدَشِ خُوْدَشِ اسْتِ وَ بَسْ، وَ اِيْنِ فِقِيهٍ هَمَّتْ وَ خُوَاَسْتِهٖ اَشِ هَمِ خُوْدِ اُو اسْتِ وَ هَمِ بِنْدِگَانِ وَ كُنِيْرَانِ خُدَاوِنْدِ (مِرْدِهَا وَ زَنِهَا) كِهٖ اِيْشَانِ رَا اَز دِسْتِ شَيْطَانِ وَ اِرَادَمِنْدَانِ وَ كَارْگَرْدَانَانِ اُو نَجَاتِ دَاوِدَ وَ رِهَائِي بِخَشْدِ، پَسِ اَنْ فِقِيهٍ نَزْدِ خُدَاوِنْدِ اَز هَزَارِ هَزَارِ مِرْدِ عِبَادَتِ كُنْنِدِهٖ وَ اَز هَزَارِ هَزَارِ زَنِ عِبَادَتِ كُنْنِدِهٖ اَفْضَلِ وَ بَرْتَرِ اسْتِ.

۲. ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ اِنَّ هُدَىٰ اللّٰهُ هُوَ الْهُدٰى وَ لَئِنْ اَتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وٰكِيٍّ وَّلَا نٰصِيْرٍ﴾. (بقره، آیه ۱۲۰) دَشْمَنِ، بِهٖ كَمِ رَاضِي نِيْسْتِ. فِقَطْ بَا سَقُوْطِ كَامَلِ وَ مَحُو مَكْتَبِ وَ مِتْلَاشِي شِدْنِ اِهْدَافِ شَمَا رَاضِي مِي شُوْدِ. «لَنْ

زمان طاغوت را هم از بین خواهند برد، برای این که همان ظواهر به باطن تبدیل شد و این مصیبت‌ها را بر آنان وارد کرد؛ بنابراین، کسانی که خیال می‌کنند اگر این انقلاب از بین برود، فقط انقلابیون از دم تیغ آمریکا خواهند گذشت، بدانند که مطلب این گونه نیست.

این مطالبی را که عرض کردم نه شعار است و نه می‌خواهم الفاظ را پشت سر هم قرار بدهم. بلکه واقعیت‌هایی است که مسئولیت ما را مشخص می‌کند.
والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

→
تَرْضَى عَنْكَ» پیروی از تمایلات و هوسهای مردم، منجر به قطع الطاف الهی می‌شود. و این هر دو با هم جمع نمی‌شود، پس یا لطف خداوند یا هوسهای مردم: ﴿مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾.

درس چهاردهم^۱

معیار خوب و بد

عن ابي جعفر باقر العلوم عليه السلام: «... وَاَعْلَمُ بِأَنَّكَ لَاتَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّى
لَوْاجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوَاءٌ لَمْ يَخْزِنَكَ ذَلِكَ
وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسْرِكَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ اَعْرَضَ نَفْسَكَ
عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتَ سَالِكًا سَبِيلَهُ زَاهِدًا فِي تَزْهِيدِهِ رَاغِبًا فِي
تَرْغِيبِهِ خَائِفًا مِنْ تَخْوِيفِهِ فَاتَّبَتْ وَ أَبْشُرُ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ مَا قِيلَ فِيكَ وَ
إِنْ كُنْتَ مُبَايِنًا لِلْقُرْآنِ فَمَا ذَا الَّذِي يَغْرُكَ مِنْ نَفْسِكَ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ
مَعْنِي بِمُجَاهَدَةِ نَفْسِهِ لِيَغْلِبَهَا عَلَيَّ هَوَاهَا فَمَرَّةٌ يُقِيمُ أَوْدَهَا وَ يُخَالَفُ
هَوَاهَا فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ مَرَّةٌ تَصْرَعُهُ نَفْسُهُ فَيَتَّبِعُ هَوَاهَا فَيَنْعَشُهُ اللَّهُ
فَيَنْتَعَشُ وَ يُقِيلُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ فَيَتَذَكَّرُ وَيَفْزَعُ إِلَى التَّوْبَةِ وَ الْمَخَافَةِ
فَيَزِدَادُ بَصِيرَةً وَ مَعْرِفَةً لِمَا زِيدَ فِيهِ مِنَ الْخَوْفِ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ:
﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ
مُبْصِرُونَ﴾^۲.

۱. این درس در جلسه «پانصد و بیست و هشتم» و «پانصد و سی و سوم» و «پانصد و سی و هفتم»
درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. تحف العقول، وصیته عليه السلام لجابر بن یزید الجعفی، ص ۲۸۴. بدان که تو از دوستان ما نیستی مگر آن

حضرت باقرالعلوم علیه السلام به جابر بن یزید جعفی - که یکی از اصحاب خاص امامین همامین حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است - وصیت مفصّلی می‌کند. حضرت می‌فرماید: بدان! اگر بخواهی عنوان ولیّ، دوست و علاقه مندی ما بر تو منطبق باشد، باید روحیه‌ای داشته باشی که اگر تمامی مردم، برضدّ تو اجتماع کنند و بگویند تو انسان بدی هستی، در روحیه تو هیچ تأثیری نگذاشته و تو را محزون نکند. و اگر همه مردم به توافق رسیده و بگویند تو آدم خوب و صالحی هستی، در روحیه تو اثر سرور، انبساط و خوشحالی به وجود نیاید.

مقصود حضرت این است که نظر و عقیده مردم معیار و میزان خوبی و بدی نیست.^۱ انسان نباید این را پیش خودش معیار قرار دهد و بگوید: دلیل خوبی من این است که مردم، مرا آدم خوبی می‌دانند یا دلیل بدی من این است که مردم، مرا

زمان که اگر اهل شهر، بر ضدّ تو جمع شوند و بگویند که تو فرد بدی هستی، این تو را اندوهناک نسازد و اگر بگویند که تو فرد نیکوکاری هستی، این مایه شادمانی تو نشود؛ چرا که میزان خوبی و بدی انسان، کتاب خدا و عمل به آن است، پس خود را بر کتاب خدای متعال عرضه کن، اگر دیدی رهرو راه خدایی و در آنچه امر به زهد فرموده است زاهد هستی و به آنچه ترغیب کرده است مایلی و از بیم دادن آن بیمناک می‌شوی، استوار باش و شادی کن که در این صورت، آنچه در باره تو بگویند به تو زبانی نمی‌رساند و اگر از قرآن جدایی چرا به خودت مغرور می‌شوی؟ از مؤمن خواسته شده که با نفس خود به مبارزه برخیزد تا بر او پیروز شود. البته گاهی بر اثر مبارزه از انحراف نفس جلوگیری می‌کند و با هوای نفس خود در راه خداوند مخالفت می‌کند و گاهی نفسش او را بر زمین می‌زند و پیرو هوای نفس می‌شود که در این صورت خداوند دستش را می‌گیرد و بلندش می‌کند و او از جای برمی‌خیزد. خداوند از خطایش می‌گذرد و او نیز متذکّر می‌شود و به توبه و بیم و ترس رو می‌آورد که این مطلب موجب افزایش بصیرت و بینش او می‌گردد، چراکه ترسش افزون شده است؛ زیرا خداوند در سوره اعراف آیه ۲۰۱ می‌فرماید: در حقیقت کسانی که از خدای متعال پروا دارند چون وسوسه‌ای از جانب شیطان به ایشان رسد خداوند را به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند.

۱. عن أمير المؤمنين عليه السلام:... وَالصَّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصَّدَقِ وَذَوِي الْعُقُولِ وَالْأَحْسَابِ ثُمَّ رَضُّهُمْ عَلَيَّ أَنْ لَا يُطْرُقُوا وَلَا يَبْجَحُوا بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ الْغَرَّةِ وَالْإِقْرَارُ بِذَلِكَ يُوجِبُ الْمَقْتِ مِنَ اللَّهِ... (تحف العقول، عهده عليه السلام إلى الأشرع حين ولاة مصر، ص ۱۲۶) به پارسایان و راستگويان و خردمندان و مردم خانواده‌دار ببیوند و با ایشان طوری رفتار کن که زبان به تعریف بی‌حدّ تو نگشایند و برای کاری که نکرده‌ای بیهوده نستایند؛ زیرا ستایش زیاد خودپسندی را به دنبال دارد و والی را به وادی غرور می‌کشد و پذیرش آن موجب دشمنی خداوند است.

آدم بدی می‌دانند؛ چرا که این معیار، غلط و غیر قابل قبول است، اگر چه همه مردم بر آن اتفاق و اجماع کنند.

ملاک خوبی و بدی افراد چیست؟

ملاک خوبی و بدی افراد، کتاب خداوند است؛ البته مقصود از کتاب الله تعالی، خصوص قرآن و کتاب الله تعالی فی مقابل السنّه و الروایات نیست؛ بلکه همانند عبارت «إلا شرطاً خالف کتاب الله تعالی» در بحث ادله شروط است؛ بنابراین مراد از کتاب در این گونه موارد اعم بوده و به معنی دستورات الهی «ما کتبه و قرره و بینه الله تبارک و تعالی» است؛ چه از طریق کتاب الله تعالی و قرآن مجید باشد و چه از طریق رسول گرامی اسلام و ائمه هدی علیهم‌السلام.

سپس حضرت در توضیح این معیار می‌فرماید:

آیا خودت را در مسیر شرع و قوانین الهی می‌بینی؟

آیا این حالت را در خودت می‌بینی که نسبت به آن چیزهایی که اسلام از آنها تزهید می‌کند و می‌گوید: نباید به آنها رغبتی داشته باشید، بی رغبت هستی و زهد می‌ورزی؟

آیا آنچه را که اسلام به آن ترغیب می‌کند؛ مانند عبادات، مستحبات و امثال آن؛ مورد علاقه تو هست؟

آیا علاقه‌مندی به این که به فقرا و همسایگان نیازمندت کمک بشود یا جوان‌های اهل محل در مسجد حضور یافته و از فحشا و منکر دور شوند؟^۱

آیا به کسی که امر به معروف و نهی از منکر - را با آن اهمیتی که دارد^۲ - انجام

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا كُلَّ شَرْطٍ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَجُوزُ. (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، باب الشرط والخيار في البيع، ص ۲۰۲) مسلمانان به شرطهای خود لا جرم پایبند باشند مگر شرطی که با فرامین خداوند عزیز سازگار نیست که آن جایز نیست.

۲. عن جبرئيل عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا حَبَبٌ إِلَى مَنْ دُنِيَائِكُمْ ثَلَاثَةٌ: إِرْشَادُ الْمُضْلِيِّينَ وَ مُؤَانَسَةُ الْغُرَبَاءِ الْغَائِبِينَ وَ مَعَاوَنَةُ أَهْلِ الْعِيَالِ الْمَعْسُورِينَ. (تحریر المواعظ العددية، فصل ۳، ص ۲۴۱) من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم: هدایت گمراهان، الفت با غریبان و کمک به عائله‌مندان تنگدست.

۳. ﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾.

دهد، علاقه داری؟

آیا از آنچه کتاب الله تعالی و روایات معصومین علیهم السلام تو را از آن می‌ترسانند
خوف داری؟

آیا نسبت به خطرات عالم آخرت - که گریبان انسان را می‌گیرد - بی‌تفاوت
نیستی و واقعاً از جهنم و درکات آن وحشت داری؟

اگر این چنین هستی و خودت را در مسیر اجرای همه جنبه های کتاب الله تعالی
می‌بینی - چه از نظر عمل و طرز فکر، چه از نظر حالات خوف و مسرت، چه از
نظر علاقه و عدم علاقه، «فَأْتِيتُ وَأُبَشِّرُ» - این راه را ادامه بده و بشارتی برای
خودت بدان که در این راه هستی و به طرز تفکر مردم نسبت به خودت، ترتیب اثر
مده، بگذار هرچه درباره تو می‌خواهند بگویند، هیچ ضرری به تو نمی‌رساند و هیچ
نقصی برای تو نخواهد بود.

اما اگر - نعوذ بالله تعالی - در مقابل کتاب الله تبارک و تعالی و قرآن مجید و
احکام اسلام قرار گرفته‌ای، نه از جهنم وحشتی داری! و نه به بهشت رغبتی!، نه به
اعمالی که قرآن کریم به آنها تحریص و ترغیب می‌کند!، رغبتی هست و نه به
مسائلی که از آنها تزهید می‌کند، زهد می‌ورزی! در این صورت چه چیزی تو را
مغرور کرده، به خودت می‌بالی و برای خودت حساب باز می‌کنی؟! کسی که خدای
ناکرده در جهت خلاف قرآن کریم گام بردارد، اگر همه عالم هم او را انسان خوبی
بشناسند، واقعیت بد او را تغییر نمی‌دهد؛ زیرا در حقیقت تمام ملاک عبارت از



(لقمان، آیه ۱۷) پسرم! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و در برابر مصایبی که به
تو می‌رسد شکیبیا باش که این از کارهای مهم است.
۱. عن ابی عبد الله علیه السلام: هشام! لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ جَوْزَةٌ وَقَالَ النَّاسُ: لَوْلَوْ مَا كَانَ يَنْفَعُكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا
جَوْزَةٌ وَلَوْ كَانَ فِي يَدِكَ لَوْلَوْ وَقَالَ النَّاسُ: إِنَّهَا جَوْزَةٌ مَا ضَرَّكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لَوْلَوْ. (بحارالانوار،
ج ۱، باب ۴، ص ۱۳۶) ای هشام! اگر در دست تو گردویی بود و مردم گفتند: مروارید است، به تو
نفع و سودی نمی‌رساند و حال آن‌که می‌دانی آن گردو است و اگر در دستت مروارید بود و مردم
گفتند: آن گردو است، ضرر و زیانی به تو نمی‌زند و حال آن‌که میدانی آن مروارید است (خلاصه
این‌که عاقل به مدح و ستودن مردم مغرور نمی‌شود و فریب نمی‌خورد و به تعریف و تمجید ایشان
افتخار و سرافرازی نمی‌کند؛ زیرا مدح و ثنای آنان بیشتر از روی حقیقت و درستی نبوده و نیست).

اسلام و در مسیر اسلام بودن است.

اگر انسان نتواند خودش را با قوانین الهی و کتاب الله تعالی و فرامین خداوند تبارک و تعالی هماهنگ سازد و دل را به این خوش دارد که مردم با دید مثبت به او نگاه می‌کنند، برایش احترام قائل‌اند و معتقدند که او انسان خوبی است، اما در حقیقت، با مقررات اسلام هیچ‌گونه سازگاری نداشته باشد، آیا آن باور می‌تواند این نقص را جبران کند؟!

آیا خود او، با توجه به آن اطلاعی که از خود دارد می‌تواند خودش را به این پندارهای خلاف واقع، قانع کند؟! قطعاً چنین نیست، زیرا! این احترامها و اعتقادهای نادرستی که مردم در مورد او پیدا می‌کنند و او را یک انسان خوب می‌شناسند و معرفی می‌کنند، نمی‌تواند آن نقص واقعی را جبران کند.

اگر انسان واقعیت این مسأله را مو شکافی کند، با توجه به حقیقتی که نزد خود او روشن است، چیزی جز این نخواهد بود که مردم نسبت به حقیقت او جاهل هستند. آیا به جز این معنا، تحلیل دیگری هم دارد؟

آیا این جهل می‌تواند برای انسان قانع‌کننده و غرورآفرین باشد؟^۱

۱. قَالَ اميرالمومنين (عليه السلام): كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ مَغْرُورٍ بِالسُّرِّ عَلَيْهِ وَ مَقْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتُلِيَ اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ. (بحار الأنوار، ج ۷۰، باب ۱۳۹، ص ۳۷۷) چه بسيارند افرادی که نیکی به آنان وسیلهٔ نزدیک شدنشان به عذاب می‌شود، و پوشاندن لغزش‌ها و خطاهایشان مایهٔ فریب‌شان می‌شود، و با تعریف و تمجید از آنان دچار فتنه می‌شوند. و خداوند هیچ کس را به چیزی مانند «مهلت دادن» آزمایش نمی‌کند.

قال الصادق (عليه السلام): لا يصير العبد عبداً خالصاً لله تعالى، حتى يصير المدح والذم عنده سواء، لأن الممدوح عند الله لا يصير مذموماً بدمهم، وكذلك المذموم، ولا تفرح بمدح أحد، فإنه لا يزيد في منزلتك عند الله، ولا يغنيك عن المحكوم لك، والمقدر عليك، ولا تحزن أيضاً بدم أحد، فإنه لا ينقص عنك ذرة، ولا يحط عن درجة خيرك شيئاً، و اكتف بشهادة الله تعالى لك و عليك. قال الله تعالى: ﴿وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً﴾. (مصباح الشريعة، باب جهل و هفتم، ص ۳۰۱) هرگز کسی به مقام بندگی خالص نمی‌رسد مگر آن‌که تعریف کردن و بدگویی دیگران از او نزدش برابر باشد؛ زیرا کسی که در واقع و نزد خداوند خوب و پسندیده است با بدگویی و تکذیب مردم بد و ناپسند نمی‌شود و کسی هم که در حقیقت و در پیشگاه خداوند متعال پست و مطرود است با تعریف و تجلیل دیگران تغییر نخواهد کرد.

واضح است که او باید به مردم بخندد و در قلبش بگوید: این مردم چقدر نسبت به حقیقت بی اطلاع هستند! نه این که این بی اطلاعی مردم در روحیه اش اثر بگذارد و او را متقاعد و قانع کند.

همان گونه که در طرف مقابل نیز همین بحث مطرح است؛ اگر انسان واقعاً در مسیر احکام الهی است و خودش را برای انجام مسئولیت های شرعی آماده و موقف احساس می کند و عنایت خداوند متعال را شامل حال خودش می داند اگر چه مردم

از مدح و ثناگویی مردم خوشحال و مسرور مباش؛ زیرا مدح آنان مقام و مرتبت تو را نزد پروردگار متعال افزایش نداده و تو را از آنچه محکوم به آن هستی و یا درباره تو مقدر است یا از آنچه نباید به تو برسد بی نیاز و بر کنار نمی کند و از بدگویی و مذمت مردم نیز محزون و دلتنگ مباش؛ زیرا بدگویی آنان از درجه و مقام تو نمی کاهد و ذره ای به منافع تو آسیب نمی رساند و اکتفا کن به شهادت پروردگار متعال و آگاه بودن او بر اعمال خوب و اعمال بدت، چنان که می فرماید: و کفی بالله شهیدا. بنده مملوک، هر گونه منافع و زندگی او به عهده مولا و مالک خود بوده و برنامه زندگی و اختیارات او در امور خود همه تحت نظر و فرمان و دستور مولا است. او هرگز در اندیشه تأمین زندگی خود نیست. با دیگران و با برنامه های دیگر و با دستوره های خارج کاری ندارد و به جز اطاعت امر مولا و انجام وظائف معین خود - که از جانب مولا است - هدفی ندارد و برای گشایش کارها و خوشبختی آینده و استخلاص از قید گرفتاری و محدودیت هایی که دارد، به جز خواسته و اراده مولا هیچ گونه نظر و اراده بی را مؤثر نمی داند. تعریف و تکذیب دیگران تا هنگامی که بر خلاف نظر و اراده مولا است، کمترین اثری در زندگی او نخواهد داشت. همه و همه بندگان خداوند توانا هستند، خداوندی که هم مالک حقیقی و هم آفریننده اصلی و هم دانا و قادر مطلق و هم ازلی و ابدی و پاینده و هم آفریننده همه موجودات است. همه به زبان به این معنا اعتراف می کنند؛ ولی رسیدن به حقیقت مطلب و فهمیدن حق این معنا کار مشکل و مخصوص مؤمنان حقیقی است. انسان اگر از صمیم قلب بر بندگی خود آگاه شود و بر مالک حقیقی همیشگی خود مؤمن گردد، صد در صد بالاتر از آن می کند که بنده ظاهری انجام می دهد.

من نه آنم که ز جور تو بنالم حاشا
بسنده معتقد و چاکر دولت خواهم
ذره خاکم و در کوی توام جای خوشست
ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم

مقام عبودیت از مقامات عالیة اولیا و انبیای حق است، این است که در مقام توصیف حضرت ختمی مرتبت می گوئیم: «أشهد أن محمداً عبده و رسوله» که پس از عبودیت سزاوار مقام رسالت شده است. پس کسی که به مقام عبودیت رسید کمترین تأثری از اقبال و ادبار و مدح و ذم دیگران پیدا نخواهد کرد. و تأثر و اعتنا در مقابل اقبال و ادبار مردم علامت آن است که انسان هنوز مولای خود را نشناخته است.

به او اعتقاد نداشته باشند، تصوّر کنند که او انسان خوبی نبوده و درخلاف مسیر الهی است، این شخص می‌داند که واقعیت مسرت انگیزی در او وجود دارد که مردم اطلاعی از این واقعیت ندارند؛ بنابر این نباید جهل مردم او را در مورد خودش غمگین و محزون کند.

البته لازم است کنار این حدیث، تذکر دهم که اگر چه معیار واقعی برای یک روحانی، مطابقت با کتاب الله تعالی و قرار گرفتن در مسیر احکام خداوند است، اما جامعه باید به روحانی به عنوان یک راهنما و تبلور رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السلام نگاه کند؛ بنابراین، انسان باید مراقب شرایط ظاهری هم باشد. همین جهالت‌هایی که در همه جوامع وجود دارد، اقتضا می‌کند برای پیشبرد هدف و موفقیت در تبلیغ و ترویج احکام، ظاهر و عمل روحانی به صورتی باشد که جامعه نسبت به او بدبین نشود؛ اگرچه این امر موجب پذیرش محرومیت‌هایی برای او باشد.

البته این مراقبت‌ها برای ریا و اغفال مردم نیست. آن کسی که باطناً بد است، بگذارد جامعه نسبت به او بدبین باشد؛ اما آن کسی که واقعاً خوب است، باید سعی کند نظر جامعه نسبت به او، نظر بدی نباشد؛ در سایه عمل به قرآن کریم و دستورات دین مبین از حرکات زننده پرهیز کرده، متخلّق به رفتاری باشد که مردم را به دین و روحانیت علاقه مند سازد تا بتواند از این حسن نظر، در مسیر تبلیغ و ترویج دین استفاده کند.

پس روحانیان خیلی باید مواظب دقائق و خصوصیات باشند، حتی همین اعمال جزئی در روح مردم اثر می‌گذارد به طوری که گاهی مایه شگفتی انسان می‌شود. شما این مطلب را آزمایش کنید؛ به طور مثال: سبقت به سلام، امر مستحبی است که هزینه‌ای هم ندارد. و چنین نیست که موجب کسر شأن شود؛ چراکه سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز این بود. حال شما بنا بگذارید که با اغلب افرادی که با آنان برخورد می‌کنید، سبقت به سلام داشته باشید، این عمل در روحیه طرف مقابل شما تأثیر فوق‌العاده‌ای دارد. اگر خود شما در کوچه ای با یک مرجع تقلید روبه رو شوید و آن انسان بزرگوار به سلام بر شما سبقت بگیرد، این عمل مستحب که ظاهراً بسیار هم جزئی است، به چه میزان شما را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟! و در تشویق

شما مؤثر است؟! اگر شما هم همین روش را در جامعه پیاده کنید اثر بسیار شایسته‌ای خواهد داشت.^۱

برای نمونه، حالاتی را از مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ ابو القاسم قمی کبیر(ره) نقل می‌کنند که نشان می‌دهد این مرد، تجسّم تقوا و فضیلت بوده است. یکی از خصوصیات ایشان این بوده که همه کارهای شخصی خودش را خودش انجام می‌داده و این مرد میان قمی‌ها در این جهت ضرب المثل شده است. قمی‌ها نقل می‌کنند که در آن زمان مردم در فصل تابستان برای آب خنک از آب‌انبار استفاده می‌کردند، شاید این آب انبارها حدود چهل پله داشت که باید پایین بروند تا بتوانند یک کوزه آب خنک را بالا بیاورند و برای استفاده به منزل ببرند. از خصوصیات این مرد این بوده که با آن کهولت سن و مقام علمی، خودش این کوزه را دست می‌گرفته و از این پله‌ها پایین می‌رفته و کوزه را پر می‌کرده و به خانه می‌برده است و اگر کسی هم می‌خواست به ایشان کمک کند، از پذیرفتن کمک او امتناع می‌کرده است.

یکی دیگر از حالات ایشان این بود که از هیچ کاسبی توقع نداشت برای او خصوصیتی قائل شود؛ مثلاً اگر برای خرید به مغازه قصابی می‌رفت از او می‌خواست همان گونه که به یک فقیر ناشناس گوشت می‌فروشد، به او گوشت بدهد، اگر گوشت بهتری می‌داد، نمی‌پذیرفت.

این مسائل با اینکه خیلی هم جزیی است؛ ولی به میزان بسیار بالایی در روح مردم اثر بسزایی می‌گذارد؛ به طوری که بیش از پنجاه و چند سال از فوت این مرد بزرگ می‌گذرد، هنوز حالاتش میان مردم نقل می‌شود.

امام باقر(علیه السلام) در ادامه روایت می‌فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَعْنَى بِمُجَاهِدَةِ نَفْسِهِ...». یکی از اهداف و مقاصد مهم مؤمن این است که همیشه در حال مجاهده، جنگ و نزاع با نفس خود است و هدف او از این مبارزه آن است که بر نفس خود و هواهای نفسانی‌اش غلبه پیدا کند؛ ولی همیشه در جبهه‌ها و نبردها پیروزی نصیب او

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خَيْرُكُمْ مَنْ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَأَفْشَى السَّلَامَ وَصَلَّى وَالنَّاسُ نِيَامَ. (خصال، ج ۱، ص ۹۱) بهترین شما کسی است که سفره اطعامش باز باشد و بلند سلام کند و [در دل شب] که مردم خوابیده‌اند نماز گزارد.

نمی‌شود، گاهی غالب و گاهی مغلوب است و به تعبیر روایت در این نبرد به زمین می‌خورد.

اگر مؤمن در مقام مجاهده با نفس، در مقابل انحرافات نفس بایستد و اجازه کوچک ترین موفقیتی برای نفس در رسیدن به هواها ندهد؛ در این صورت در مبارزه ای که میان او و نفس او برقرار شده، پیروز است؛ اما اگر مؤمن در این مبارزه شکست خورد، به دلیل این که سرمایه اصلی؛ به نام ایمان و تقوا؛ در او وجود دارد، خداوند تبارک و تعالی به او کمک کرده و نمی‌گذارد در مقابل نفس، همواره زمین خورده بماند، بلکه او را بلند کرده و متوجه توبه می‌کند.^۱

البته چون این توبه و خوف از خداوند، به دنبال یک تجربه ناراحت‌کننده‌ای بوده که برای او ایجاد شده است، چه بسا وی بیش از کسانی که گرفتار آن مراحل نشده‌اند، ثابت قدم می‌ماند و خوف بیشتری از خداوند متعال دارد.

این یکی از الطاف الهی است که گاهی مؤمن پس از ارتکاب اختیاری معصیت و لغزشی، متوجه می‌شود چه حالاتی و مشکلاتی برای او به وجود آمده است. چه بسا قبل از ارتکاب گناه، چه لذت‌هایی را در آن گناه می‌دیده و چه مرحله‌ای از ارضای شهوات و غرائز را در آن می‌دانسته، ولی پس از اقدام، متوجه اشتباه بزرگ خود می‌شود؛ که پندارهای باطل او سرابی بیش نبوده است.

آری، چون او با تجربه به این حقیقت رسیده است توجهش به پروردگار بیشتر می‌شود و راه توبه و بازگشت به سوی خدا را پیش می‌گیرد و در نتیجه، نسبت به عدم ارتکاب گناه اراده‌ای قوی پیدا می‌کند.

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَعْدَ خَيْرٍ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِعْمَةٍ وَ يُذَكِّرُهُ الِاسْتِغْفَارَ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَعْدَ شَرٍّ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الِاسْتِغْفَارَ وَيَتِمَّادَى بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي﴾. (بحار الأنوار، ج ۶۴، باب ۱۲، ص ۲۲۹) هرگاه خداوند به بنده نظر خیری داشته باشد هر گاه آن بنده مرتکب گناهی شد او را گرفتار مصیبتی می‌کند و توبه را به یاد او می‌آورد و اگر بخواهد بنده‌ای را گرفتار کند هرگاه او مرتکب گناه می‌شود خداوند به او نعمت می‌دهد و او توبه و استغفار را فراموش می‌کند و در آن نعمت غرق می‌شود. و این کلام خدای سبحان است که در قرآن کریم می‌فرماید: با برخورداری از نعمت‌ها به هنگام ارتکاب گناه، آنان را - از جایی که نمی‌دانند - به عذاب نزدیک می‌کنیم.

هرچند آن ایمان با اصالت، در مبارزه با نفس مغلوب شده است، ولی پس از شکست و توبه به درگاه خداوند و بالا رفتن مرتبه خوف؛ که منشأ آن هم ایمان قبلی مؤمن است؛ ایمان او به عنایت خداوند به درجات بالاتری می‌رسد.

در اینجا امام علیه السلام به آیه ۲۰۱ سوره مبارکه اعراف^۱ استشهاد می‌کند که: کسانی که دارای صفت تقوا هستند، اگر از سوی شیطان دچار وسوسه شوند خدای متعال و پاداش و کیفر او را یاد کرده و در پرتو یاد او، تذکر و توجه کامل پیدا می‌کنند و ناگهان به بصیرتی زائد بر آن بصیرتی که با اصل تقوا مرتبط بوده دست می‌یابند.

یکی از برکات و آثار تقوا این است که یا انسان را در مبارزه با نفس پیروز می‌کند و یا اگر خدای ناکرده مغلوب شد، آن تقوا سبب عنایت خداوند می‌شود و او را به سوی توبه و شدت خوف از خدا سوق می‌دهد^۲ و بصیرت بیشتری برای انسان پیدا می‌شود.

پس تقوا - حتی در لغزش‌ها - راه تکامل را برای انسان باز می‌کند؛ تا چه رسد به این‌که هیچ لغزشی از او سرزده باشد.^۳

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾.

۲. قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ يَزِدُّهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَيْرًا أَوْ رَجُلٌ يَتَدَارَكُ سَيِّئَةً بِالتَّوْبَةِ وَ أَنَّى لَهُ بِالتَّوْبَةِ؟ وَاللَّهُ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنْقُهُ مَا يَقْبَلُ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا بَوَالِئِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَلَا وَمَنْ عَرَفَ حَقًّا وَرَجَا الثَّوَابَ فِينَا وَرَضِيَ بِقُوَّتِهِ وَسْتَرَعَوْرَتَهُ وَدَانَ بِمَحَبَّتِنَا فَهُوَ آمِنٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (ارشاد القلوب، ج ۱، باب ۵۱، ص ۱۷۳) خیری در زندگی نیست مگر برای دو نفر؛ ۱. شخصی که هر روز کردار نیکش را زیاد کند. ۲. فردی که گناهانش را با توبه جبران کند؛ ولی کجا است توبه برای او؟ به خداوند سوگند! اگر آن‌قدر سجده کند که گردش قطع شود خداوند توبه‌اش را نمی‌پذیرد مگر به ولایت و دوستی ما اهل بیت. هر کس حق ما را بشناسد و امیدوار ثواب در باره ما باشد و به روزی خود راضی باشد و شرمگاه خود را بپوشاند و با دوستی ما به خدای متعال نزدیک شود پس او در روز قیامت در امان باشد.

۳. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ خَيْرٌ مَا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ الْخُلُقُ الْحَسَنُ وَ خَيْرُ الزَّادِ مَا صَحَبَهُ التَّقْوَى وَ خَيْرُ الْقَوْلِ مَا صَدَّقَهُ الْفِعْلُ. (ارشاد القلوب، ج ۱، باب ۵۲، ص ۱۹۴) بیشترین چیزی که موجب ورود به بهشت می‌شود تقوا و نگهداشتن حریم خداوند و نیک خوئی است و بهترین چیزی که به انسان عطا شده است خلق نیکو است و بهترین زاد و توشه آن است که همراه با پرهیزکاری باشد و بهترین گفتار آن است که عمل آن را تصدیق کند.

درس پانزدهم^۱ خصوصیات شیعیان

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِيَّاكَ وَالسَّفَلَةَ فَإِنَّمَا شِيعَةٌ عَلِيٌّ مِنْ عَفِّ بَطْنِهِ
وَفَرَجِهِ وَاشْتَدَّ جِهَادُهُ وَعَمَلَ لَخَالِقِهِ وَرَجَا ثَوَابَهُ وَخَافَ عِقَابَهُ
فَإِذَا رَأَيْتَ أَوْلَئِكَ فَأَوْلَئِكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ».^۲

راوی این حدیث، ناقل همان روایت حضرت صادق علیه السلام است که تمام مسائل
توحیدی مفید برای توده مردم در آن ذکر شده است و اکنون به نام «توحید مفضل»^۳
در دسترس می باشد.

حضرت خطاب به چنین شخصیتی می فرماید: «إِيَّاكَ وَالسَّفَلَةَ»؛^۴ از اشخاص

۱. این درس در جلسه «هشتاد و چهارم» و «هشتاد و نهم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ زُرَّجَ عَنْ مُضَلِّ،
قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (كافي، ج ۲، باب المؤمن و... ص ۲۲۶) حضرت صادق علیه السلام فرمود: از
مردم پست دوری کن، همانا شیعه امیرالمومنین کسی است که عفت شکم و فرج داشته باشد (آنها را
از حرام و مشتبه نگهدارد) و سخت بکوشد و جهاد کند و برای خالقش عمل کند و به ثواب او
امیدوار باشد و از عقابش بترسد، اگر مردم را این گونه دیدی، آنان شیعه جعفری هستند.
۳. بحار الأنوار، ج ۵۵، باب ۸، ص ۶۱.

۴. بیان علامه مجلسی بر روایت: «سَفَلَه» جمع «سافل» است. «سفله» مردمان رذل و دون صفت هستند
که در روایات از معاشرت و معامله با آنان نهی شده است. در بعضی از روایات «سفله» را به کسانی
تفسیر کرده اند که به سخنان خود توجهی ندارند، نمی دانند چه می گویند و همچنین به آنچه در مورد

پست و کسانی که از نظر فکری یا عملی در مراتب پایین هستند، بپرهیز^۱ و در عوض با شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام ارتباط برقرار کن.

سپس حضرت مشخصات و مزایایی را برای شیعه امیرالمومنین علیه السلام نقل فرموده و در پایان از شیعه علوی علیه السلام به شیعه جعفری علیه السلام تعبیر می‌فرماید.

شروع توصیف با «إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ» و پایان آن «أَوْلَيْتَكَ شِيعَةَ جَعْفَرٍ» است، آن هم با کلمه «إِنَّمَا» که بر حصر دلالت می‌کند، به این معنا که این دو امام بزرگوار در واقع، یکی هستند و فرقی میان آنان وجود ندارد؛ و تنها آن کسی شیعه

آنان گفته می‌شود اعتنا نمی‌کنند. در این روایت «سفله» در مقابل «شیعه» با آن خصوصیات قرار گرفته و از معاشرت با آنان تحذیر و به عکس به مصاحبت با شیعیان ترغیب شده است.

رَجَا ثَوَابَهُ: رجا و امید به لطف و عنایت پروردگار در صورتی صحیح و بجا است که توأم و همراه عمل، ورع و تقوا باشد و گر نه چیزی جز فریب و گول خوردن انسان توسط خودش نیست. اتکای انسان به عمل و دل خوش بودن به کارهای خیری که انجام می‌دهد و یقین و اطمینان به قبول عمل از طرف خداوند، چندان صحیح نیست، چراکه اعمال انسان در معرض آفات و خطرات فراوانی است که با آفات تکبر و غیبت و خطر ظلم، ستم، عجب، خودبینی و امثال آن ناگهان هیچ و پوچ می‌شود؛ بنا براین، جمله «و رجا ثوابه» یعنی در عین حال که ورع و تقوا و عمل خالص هست باید به خدا امیدوار شد که آفتی آن عمل را ناپود نکند. احتمال دارد این چند جمله بیانگر علت حمله و توییح مخالفان شیعه باشد؛ یعنی علت این که آن گروه غیر شیعه، شما شیعیان و اصحاب مرا مورد توییح و سرزنش قرار می‌دهند این است که شما مواظب اطاعت و اعمال پسندیده نیستید و حسن عملی و اخلاقی ندارید و مراعات تقیه و دستورات ما را نمی‌کنید. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۷، ص ۲۹۶ و ج ۶۵، باب ۱۹، ص ۱۴۹)

بیان شیخ صدوق (ره): در روایات، معانی مختلفی برای «سفله» بیان شده است. در روایات آمده است: - «سفله» آن کسی است که مواظب حرفهای خود نیست، هر چه بخواهد می‌گوید و از آنچه درباره او بگویند، باک ندارد.

- «سفله» کسی است که طنبور می‌نوازد.

- «سفله» کسی است که نیکی و احسان او را مسرور نمی‌کند، بدی و شر نیز او را ناراحت نمی‌کند.

- «سفله» شخصی است که ادعای امامت یا امانتداری می‌کند در حالی که اهل آن نیست.

اینها همه اوصاف «سفله» است. برخی از این اوصاف یا همه آنها اگر در کسی باشد، اجتناب از معاشرت با وی لازم است. (من لا یحضره الفقیه، ج ۳، باب المعایش و المكاسب، ص ۱۵۶)

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِيَّاكَ وَ مُخَالَطَةَ السَّفَلَةِ فَإِنَّ السَّفَلَةَ لَا تَتَوَلَّى إِلَيَّ خَيْرٌ. از ارتباط با سفلگان و مردمان پست بپرهیزید؛ زیرا رفت و آمد با آنان به صلاح انسان نیست و عاقبتش به خیر نخواهد بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام است که واجد این اوصاف باشد. اوصافی که در این روایت وجود دارد، مسئولیت انسان را به قدری سنگین می‌کند که کمر او را زیر این بار خم می‌کند. اولین صفت: «عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرَجُهُ»؛ اگر انسان بخواهد به مقام والا برسد، باید تمام گزینه‌هایش در کنترل او باشد.

شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام باید بتواند نسبت به لذت‌هایی همچون خوردن، آشامیدن، غرایز جنسی، عفاف و... کنترل داشته باشد؛ مثلاً بتواند از یک غذای بسیار لذیذ که از راه غیر صحیح به دست آمده بگذرد یا از لذت‌های جنسی غیر مشروع اجتناب کند.^۱

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾.^۲

۱. عن أميرالمؤمنين عليه السلام: لَذَّةُ الْكِرَامِ فِي الْإِطْعَامِ وَ لَذَّةُ اللَّئَامِ فِي الطَّعَامِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۳۷۶) لَذَّتْ كَرِيمَانٌ دَرِ خَوْرَانِدَانِ اسْتِ وَ لَذَّتْ اَفْرَادِ پَسْتِ دَرِ خَوْرَدَن.
 - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطْنُهُ مِنَ الطَّعَامِ. (أمالی الصدوق، ص ۳۰۳، المجلس الخمسون) هر کس خدای متعال را بشناسد و او را بزرگ بداند دهانش را از سخن بیهوده و شکمش را از غذای حرام باز می‌دارد.
 - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَيْسَ مِنْ شِيعَتِي مَنْ أَكَلَ مَالَ امْرِئٍ حَرَامًا. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۶، ص ۶۶) کسی که مال دیگری را به حرام بخورد از شیعیان من نیست.
 - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَيَّ جَسَدٍ غَدَىٰ بِالْحَرَامِ. (همان) بهشت بر بدنی که غذای حرام خورده حرام است.
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانَ: الْبَطْنُ وَ الْفَرْجُ. (کافی، ج ۲، باب العفة، ص ۷۹) بیشترین چیزی که امت من به خاطر آن وارد جهنم می‌شوند دو عضو آنها است: «شکم» و «عورت». (چون از غذای حرام و مقاربت حرام پرهیز نمی‌کنند داخل جهنم شوند).
 ۲. نازعات: آیه ۴۰ - ۴۱.

شرط اول بهشتی شدن خوف ناشی از معرفت است. یعنی شناخت مقام پروردگار و ترسیدن از مخالفت با فرمان او است: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾، مقام، اسم مکان یا مصدر است و مقام رب، قیام کامل و ظهور تام صفت ربوبی خداوند است که همان هنگام قیامت است، چراکه در قیامت عالم و نفوس و اعمال به منتهای کمال و فعالیت خود در جهت خیر و شر می‌رسند. در وجود هر انسان نیز صفت ربوبی رب به صورت کامل تر از دیگر موجودات ظاهر شده است چنان‌که در هر اندیشه و

و اما آن کسی که از ایستادن در حضور پروردگار خود (برای حساب) ترسیده و خویشتن را از خواهش نامشروع، باز داشته است، بدون شک بهشت جایگاه او است. انسان باید نسبت به نفس خود برتری، علو و آمریت داشته و نفس مأمور او باشد. به این معنا که نفس در کنترل انسان باشد^۱ نه او در کنترل نفس. البته رسیدن به این حالت بسیار مشکل است؛ ولی برای پیمودن مسیر کمال و سعادت، باید این مشکلات را تحمل کرد و چاره‌ای جز این نیست. صفت دوم: «وَ اَشْتَدَّ جِهَادُهُ»؛ جهاد و جنگ شدید و بی‌امان با نفس سرکش است.

عمل انسانی مقامی از رب است. اضافه رب به ضمیر، ظهور در ربوبیت خاص به شخص انسان دارد، توجه به این مقام ربوبی خاص است که هر انسانی را که دچار طغیان نشده نگران اندیشه‌ها و اعمال خود می‌کند و عقل را فروزان و اراده ایمانی را نیرومند می‌گرداند.

شرط دوم که در حقیقت، نتیجه شرط اول و میوه درخت معرفت و خوف است تسلط بر هوای نفس و باز داشتن آن از سرکشی است؛ چرا که تمام گناهان و مفاسد و بدبختیهای انسان از هوای نفس سرچشمه می‌گیرد، وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى: خوف از مقام رب است که دائماً آدمی را هشیار نگاه می‌دارد تا هواها و انگیزه‌های گوناگون نفسانی بر او طغیان نکنند و حاکمیت عقل و ایمان را از بین نبرند و نظام روحی او را فاسد نسازند و زندگی پست و آلوده را بر حیات برتر و پاک او ترجیح ندهند. هوای نفس بدترین بتی است که معبود واقع شده است، حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود آدمی هوای نفس است که اگر این شیطان درون با شیطان برون هماهنگ نشود و در را به روی ابلیس نگشاید، وارد شدن او غیر ممکن است، همان گونه که قرآن کریم می‌گوید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ [ای ابلیس] تو هرگز بر بندگان من تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند. (حجر: آیه ۴۲). هر کس که نگرانی از مقام رب نداشته باشد و بر هوای نفس خود حاکم نباشد، سرکشی می‌کند و میان تیرگیهای نفسانی و طوفان هواها نمی‌تواند حق بین و عاقبت‌اندیش باشد تا زندگی برتر را انتخاب کند.

۱. عَنْ الصَّادِقِ عَنِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَتَى بِخَبِيصٍ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَهُ فَقَالُوا لَهُ: أَتَحَرَّمُ؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنِّي أَخْشَى أَنْ تَتَوَقَّأَ إِلَيْهِ نَفْسِي فَأَطْلُبُهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «أَذْهَبْتُمْ طَبِيبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا» (احقاف، آیه ۲۰). (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۵، ص ۶۲) حضرت صادق از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل می‌فرماید که: روزی حلوای شیرین و مطبوعی را به عنوان هدیه، خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام آوردند. حضرت از خوردنش امتناع ورزید. عرض کردند: آیا خوردن این حرام است؟ فرمود: خیر. حرام نیست؛ ولی می‌ترسم پس از خوردن، نفس من به آن علاقه پیدا کند و در نتیجه به فکر به دست آوردن آن باشم، سپس این آیه را تلاوت فرمود: چیزهای پاک و پاکیزه و لذت‌بخش را در دنیا صرف کردید و از آنها بهره‌مند شدید.

این صفت هم کمرشکن است؛ چراکه جهاد، با سختی همراه است؛ به ویژه اگر با نفس باشد.^۱

صفت سوم: «عَمَلَ لِخَالِقِهِ»^۲ این فراز چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ آیا به این معنا است که شیعه امیرالمومنین علیه السلام باید عبادات، نماز، روزه و حجش را برای خداوند متعال انجام دهد؟! اگر مقصود از عمل، عبادات است، مگر کسانی که شیعه محسوب نمی‌شوند، چنین خصوصیتی ندارند و نماز و عبادات خود را برای غیر خداوند انجام می‌دهند؟! بنابراین، شکی نیست که از این فراز، معنای وسیع تری اراده شده است؛ به این

۱. رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهُ قَالَ: لِلجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ يَدْخُلُونَ مِنْهُ وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَرَحَّبُ بِهِمْ وَأَهْلُ الْجَمْعِ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ بِمَا أَكْرَمَهُمُ اللَّهُ وَأَعْظَمُ الْجِهَادُ جِهَادُ النَّفْسِ لِأَنَّهَا أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ، رَاغِبَةٌ فِي الشَّرِّ، مِيَالَةٌ إِلَى الشَّهَوَاتِ، مُتَنَاقِلَةٌ بِالْخَيْرَاتِ، كَثِيرَةٌ الْأَمَالُ، نَاسِيَةٌ لِلْأَهْوَالِ، مُحِبَّةٌ لِلرَّئِيسَةِ وَطَالِبَةٌ لِلرَّاحَةِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۲۴، ص ۹۸) برای بهشت دری است که آن را در جهادگران می‌گویند که مجاهدان از همان در وارد می‌شوند و فرشتگان به آنان خوش آمد می‌گویند و اهل محشر به کرامتی که خدا به آنان فرموده نگاه می‌کنند و بزرگترین جهاد، جهاد با نفس است؛ چراکه نفس به بدی‌ها فرمان می‌دهد، به شرور و شهوت‌ها میل می‌کند و نسبت به اعمال خیر انسان سنگینی می‌کند. آرزوهایش زیاد است، هول و هراسهای قیامت را فراموش می‌کند و ریاست و آسایش طلبی می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾ (یوسف: ۵۳) همانا نفس به بدیها فرمان می‌دهد مگر این که پروردگارش رحم فرماید. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ سَرِيَّةً. فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَحِبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ. ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ. (أمالی الصدوق، ۶۶، المجلس الحادي والسبعون) رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گروهی را برای جنگ بسیج فرمود. وقتی که رزمندگان از مأموریت بازگشتند فرمود: آفرین به سربازانی که جهاد و جنگ کوچک را به پایان رسانیدند و جهاد بزرگتر برای آنان مانده است. عرض شد: جهاد اکبر کدام جهاد است؟ فرمود: جهاد و مبارزه با نفس سرکش، سپس فرمود: بهترین جهادها جهاد کسی است که با همان نفسی که همراه او است جهاد کند.

۲. شرح علامه مجلسی ذیل روایت: «و عمل لخالقه» یعنی تنها برای او کار کند. این که از خداوند به خالق تعبیر کرده تعلیل حکم است؛ یعنی چون خدا او را آفریده و آن کس که خالق است و به او وجود داده و تمام اعضا و جوارح و نیازمندیهای او را فراهم ساخته، شایسته عبادت است و صحیح نیست که دیگری را در عبادت با او شریک سازد، از این جهت تنها برای او کار کند. (بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۴۹)

معنا که شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام باید تمامی اعمال خود را برای خداوند متعال انجام دهد و این مطلب بسیار مهمی است؛ چرا که موجب می شود او هیچ گاه خداوند را فراموش نکند.^۱

انسان همواره مشغول انجام اعمال و رفتار مختلف و متنوع است، و این شئون مختلف باعث می شود که خدای متعال را در بسیاری از اوقات زندگی فراموش کند؛ اما اگر بنا شد که اعمال خود را برای خداوند انجام دهد، باید پیوسته متوجه خداوند متعال باشد؛ به طوری که همیشه خود را در محضر خداوند تبارک و تعالی ببیند.

در این صورت، خداوند متعال هیچگاه فراموش شدنی نخواهد بود، و لازمه این عدم فراموشی حاضر دیدن او است، از این رو انسان عملی را که مورد رضایت او نیست انجام نمی دهد و اعمالی را که نمی توان برای خداوند انجام داد، ترک کند؛ اعمالی که برای خدای متعال انجام می گیرد، محدود است به واجبات، مستحبات و مباحات.^۲

حتی می توان مباحات را نیز برای خدای سبحان انجام داد؛ و چقدر با ارزش است که انسان اعمال مباح مانند: خوردن، آشامیدن، خوابیدن، لباس پوشیدن، رفت و آمد کردن و... را برای خدا انجام دهد. همه اینها قابل استناد به خداوند است، به این صورت که این اعمال را به این قصد و نیت انجام دهد که بتواند وجود و سلامتی خود را حفظ کرده و خدمتگذار اسلام بوده، بیشتر در خدمت اسلام باشد، بیشتر مردم را هدایت کند، بیشتر سرمایه علمی کسب کند و این سرمایه علمی را در راه خدمت به اسلام قرار دهد آماده کند، نه این که بیشتر بخورد و بیشتر در این دنیا لذت ببرد. آن وقت است که این عمل چهره عبادت به خود می گیرد^۳ گرچه عمل در

۱. ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾. (حشر: آیه ۱۹) و همچون کسانی نباشید که خداوند را فراموش کردند و خداوند نیز آنان را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنان فاسقانند.

۲. ﴿... وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾. خداوند با شما است و او نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است! (حدید، آیه ۴) مرحوم امام، جمله حکیمانۀ مشهوری دارند که: عالم محضر خداست در محضر خدا گناه نکنیم.

۳. صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ. (بقره: آیه ۱۳۸) رنگ خدایی [بپذیرید! رنگ ایمان و توحید و اسلام] و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟! و ما تنها او را عبادت می کنیم.

ظاهر یکی است ولی هدف و غایت عمل فرق می‌کند.^۱
 یکی از نکاتی که می‌توان از تعبیر «عَمَلٌ لِّخَالِقِهِ» استفاده کرد این است که شیعه
 امیرالمومنین علیه السلام دارای یک نوع هوشیاری و کیاست خاصی است؛ چراکه شیعه آن
 حضرت این اعمال مباح را در رابطه با غیر خدا انجام نمی‌دهد تا هیچ اجر و ثوابی
 بر آن مترتب نباشد.^۲
 مثلاً ممکن است هدف دو کارمند و مسئول که امروز در جمهوری اسلامی
 مشغول کار هستند، به دو صورت مختلف باشد؛ یکی می‌گوید: ما کاری به این

۱. وَ قَالَ النَّبِيُّ: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ. نیت مؤمن از عمل او بهتر است. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۳، ص ۲۱۰) وَ قَالَ أَيْضًا: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى وَ لَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سَكُونٍ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ هَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ غَافِلًا وَ الْغَافِلُونَ قَدْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ وَ قَالَ: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾. (همان) کارها با نیت‌ها سنجیده می‌شود و هر کس با نیت خود محشور می‌گردد و لازم است بندگان در هر حرکت یا سکونی نیت خالص داشته باشند؛ زیرا اگر نیت خالص نباشد از غافلان به حساب می‌آیند و غافلان را هم خداوند مانند چهارپایان یا بدتر از آنها به حساب آورده است.

۲. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَقُولُ اللَّهُ ابْنُ آدَمَ: مَلِكِي مَلِكِي وَ مَالِي مَالِي يَا مَسْكِينُ أَيُّنَ كُنْتَ حَيْثُ كَانَ الْمَلِكُ وَ لَمْ تَكُنْ؟ وَ هَلْ لَكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ أَوْ لَبَسْتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَبْقَيْتَ؟ إِمَّا مَرْحُومٌ بِهِ وَ إِمَّا مُعَاقَبٌ عَلَيْهِ فَاعْقَلْ أَنْ لَا يَكُونَ مَالٌ غَيْرِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ مَالِكَ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۸۷، ص ۳۵۰)
 رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: ای فرزند آدم! ملک از من و مال از من است و من مالک همه جهان هستم، ای فرزند آدم! تو مسکین و نیازمند هستی و این ملک و مال پیش از تو بود و پس از تو هم خواهد بود و برای تو از جهان نصیبی نیست مگر آنچه بخوری و تمام شود یا بپوشی و مندرس گردد یا انفاق و بخشش کنی و بیش از این مقدار از مال و ملک دنیا نمی‌توانی تصرف کنی و هر گونه تصرفی که در مال دنیا می‌کنی، اگر برای خدا و در راه خداوند و به نیت خیر باشد، در نتیجه اجر و ثواب آن را خواهی دید و اگر به نیت شر و فساد و روی هوسرانی و لهو باشد؛ به جزای بد و عقاب آن خواهی رسید. پس خوب متوجه باش! که اموال دیگران از مال خودت نزد تو محبوب‌تر نباشد؛ یعنی برای حفظ و نگهداری حقیقی مال خود مراقبت کن چنان که در نگهداری اموال دیگران مراقب هستی. و هنگامی مال خود را حفظ خواهی کرد که طوری رفتار کنی که پس از مرگ از آن مال بهره‌مند گردی.

توضیح: تحصیل مال و استفاده از متاع دنیا اگر برای خداوند و به نیت پاک و صحیح باشد، از عبادات محسوب می‌شود و از عنوان اشتغال دنیوی بیرون است. و در صورتی که روی نیت فاسد و نادرست و به اغراض باطل صورت گیرد، آن نیز نامطلوب و نامشروع خواهد بود.

حرفها نداریم که کدام رژیم حاکم است، ما زن و بچه داریم، کار می‌کنیم و پول می‌گیریم تا زندگی آنان را تأمین کنیم؛ اما دیگری می‌گوید: هدف من از این شغل، خدمت به نظام اسلامی است.

هر دو از نظر عمل بدنی یک کار را انجام می‌دهند؛ ولی چون هدفشان فرق می‌کند و غایت متفاوت است، میان این دو عمل هم تفاوت بسیاری وجود دارد؛ چرا که ارزش هر عملی به غایت و هدف آن بستگی دارد و تنها عملی ارزشمند است که برای خداوند متعال صورت گیرد.

قضاوت شما درباره افرادی که با شما مرتبط هستند نیز چنین است؛ کسی را فرض کنید که به شما سلام می‌کند - خصوصاً در این زمان که روحانیان در حکومت نقش دارند - اما شما می‌دانید که سلام او برای این است که می‌خواهد در آینده از شما - مثلاً - تأییدیه‌ای بگیرد، این سلام نه تنها او را نزد شما محبوب نمی‌کند، بلکه او را مبعوض می‌کند؛ اما شخص دیگری به شما سلام می‌کند به این عنوان که شما هستید که این نظام اسلامی را به پا کرده اید و ما را از قید کفر و استکبار بیرون آورده‌اید، این هم سلام است؛ ولی این سلام چقدر ارزشمند است! در مورد اعمال نیز در رابطه با خدای تبارک و تعالی عیناً مسأله همین است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

درس شانزدهم^۱

مَرَاتِبُ وَ عَنِيْمَتُ شَمْرِ دَنْ هَمْرُ

قِيلَ لَأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَنقُوصٍ وَ عَمَلٍ مَحْفُوظٍ وَ الْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا وَ النَّارُ مِنْ وَرَائِنَا وَ لَأَنْدُرِي مَا يُفَعَلُ بِنَا؟»^۲

اگرچه سلسله سند این روایت مشخص نیست، ولی کلمات ائمه معصومین عليهم السلام - خصوصاً در این نوع مطالب حکیمانه اخلاقی و اجتماعی - خود گواه بر خودشان هستند. به حضرت رضا عليه السلام گفته شد: شما چگونه شب را به صبح آوردید؟ حال شما هنگام ورود به روز جدید چگونه است؟ ایشان در جواب فرمود: در حالی صبح کردم که عمرم کوتاه شده، عملم ضبط شده، مرگ چون طوقی به گردنمان افتاده، آتش را پشت سر داریم و نمی‌دانیم با ما چه می‌کنند.

رسول گرامی اسلام صلى الله عليه وآله وسلم مشابه این سؤال را از جوانی می‌پرسند، او در پاسخ، معارف بسیار بالایی را مطرح می‌کند: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا»؛ روز را آغاز کردم در حالی که همه چیز برای من روشن است و به همه چیز یقین دارم،

۱. این درس در جلسه «چهارصد و هفتاد و سوم» و «هفتصد و پانزدهم» درس خارج اصول معظم‌له ایراد گردیده است.

۲. تحف العقول، ص ۴۴۲.

۳. نام آن جوان حارثه بن مالک و بنا بر قول اهل سنت زید بن حارثه بوده است.

ناله های اهل دوزخ را می شنوم و... که روایت جالبی است و خود عزیزان می توانند مراجعه کنند.^۱

تفاوت آن روایت با آن حدیث این است که مخاطب در آن روایت، رسول اکرم ﷺ بوده و همه چیز برای او قابل فهم است؛ ولی در اینجا مخاطب فردی عادی و از عامه مردم است و حضرت واقعیات را به گونه ای متناسب با حال او بیان

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ مُصْفِرًا لَوْنَهُ قَدْ نَحَفَ جَسْمُهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا. فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ: إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً، فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَأَسْهَرَ لَيْلِي وَأَظْمَأَ هَوَا جَرِي فَعَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا حَتَّى كَانَنِي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نَصَبْتُ لِلْحِسَابِ وَحُشْرِ الْخَلَائِقِ لِدَلِّكَ وَأَنَا فِيهِمْ وَكَانَنِي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ وَعَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ وَكَانَنِي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِّحُونَ وَكَانَنِي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ الشَّابُّ: ادْعُ اللَّهُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ، فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَشْهَدَ بَعْدَ تَسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ. (كافي، ج ۲، باب حقيقة الإيمان واليقين، ص: ۵۲) حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت رسول ﷺ پس از این که نماز صبح را ادا کرد متوجه شد جوانی لاغر اندام و زرد چهره در مسجد نشسته که چرت می زد و سرش را بالا و پایین می برد، رنگش زرد بود و تنش لاغر و دیده هایش به گودی فرو رفته بود، رسول اکرم فرمود: ای حارث [زید]! چه گونه شب را به روز آوردی؟ عرض کرد: یا رسول الله! در حال یقین صبح کردم. رسول اکرم ﷺ از سخنان او در شگفت شدند و فرمودند: هر یقین حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو در چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! همان یقین مرا به غم و اندوه کشانیده و شبها خواب را از دیدگان من ربوده و روز گرم را به تحمل تشنگی (روزه) و ادا ساختن و دلم از دنیا و آنچه در آن است به تنگ آمده و رو گردان است تا آنجا که گویا می بینم عرش پروردگارم برای رسیدن به حساب برپا است و همه مردم برای آن محشور شدند و من در میان آنان هستم، گویی به اهل بهشت می نگرم که در نعمت اند و در بهشت با هم تعارف می کنند و بر پستی ها تکیه زده اند و گویی به دوزخیان نگاه می کنم که در آن زیر شکنجه اند و فریاد می کشند، گویی من هم اکنون نعره آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم می گردد و می چرخد، رسول خدا به اصحابش فرمود: این بنده ای است که خدا دلش را با ایمان روشن کرده، سپس به او فرمود: ای جوان! با همین عقیده باقی باش، عرض کرد: یا رسول الله! برای من دعا کن که در رکاب تو شربت شهادت بنوشم، رسول خدا ﷺ برایش دعا کرد و چیزی نگذشت که در یکی از غزوات پیامبر به جبهه جهاد رفت و پس از نه تن دیگر شهید شد و او نفر دهم بود.

می‌فرماید، به طوری که هم برای او قابل فهم باشد و هم موجب تنبّه و موعظه گردد.^۱ از این رو پاسخ حضرت در این روایت بیان حال ما است نه حال ایشان. قسمت اول: «أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَّنْقُوصٍ»؛ در حالی صبح کردم که یک روز را پشت سر گذاشتم، یک روز از عمر مقدّم کاسته شد، آن هم کاسته شدنی که قابل جبران نیست و این یک واقعیت است.

وقتی انسان می‌بیند کسی در سن پنجاه سالگی از دنیا رفته و کلمه «پنجاه سال» را درباره دیگران می‌شنود، روی آن حساب کرده و با خودش می‌گوید: خب؛ او آدم مسنی بوده و در سن کهولت از دنیا رفته است؛ اما هنگامی که خودش به سن پنجاه سال رسید با اندک تأملی نسبت به گذشته خود می‌بیند این عمر پنجاه ساله در زمانی بسیار کوتاه بر او گذاشته است، مثل این که واقعاً بیشتر از پنج روز یا پنج ماه در این دنیا زندگی نکرده است! چطور پنجاه سال به این سرعت گذشت؟!^۲ بنابراین آینده هم، چندان طولانی نخواهد بود، پنج یا ده سال، کمتر یا بیشتر، بالاخره پایان کار این زندگی دنیوی بازگشت به سوی خداوند است.

از این رو، یکی از گرفتاریهای انسان، کوتاهی مدت اقامت او در این دنیا است.^۳

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۷، ص ۱۳۹) ما پیامبران مأمور شدیم که با مردم به اندازه عقل و خردشان سخن بگوییم.

۲. عن اميرالمؤمنين عليه السلام: الفرصُ تمرُّ مرَّ السحابِ. فرصتها مانند گذشتن ابر می‌گذرد. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۴۷۳)

۳. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ... أَبْنَاءَ الْأَرْبَعِينَ أَوْفُوا لِلْحِسَابِ أَبْنَاءَ الْخَمْسِينَ زَرَعَ قَدْ دَنَا حَصَادُهُ أَبْنَاءَ السِّتِينَ مَا ذَا قَدَمْتُمْ وَمَا ذَا أَخَرْتُمْ أَبْنَاءَ السَّبْعِينَ عَدُوا أَنْفُسَكُمْ فِي الْمَوْتَى أَبْنَاءَ الثَّمَانِينَ يُكْتَبُ لَكُمْ الْحَسَنَاتُ وَلَا يُكْتَبُ عَلَيْكُمْ السَّيِّئَاتُ أَبْنَاءَ التَّسْعِينَ أَنْتُمْ أُسْرَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ ثُمَّ يَقُولُ: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ كَرِيمٍ أُسْرَ رَجُلًا مَا ذَا يَصْنَعُ بِهِ؟ قُلْتُ: يُطْعِمُهُ وَيَسْقِيهِ وَيَفْعَلُ بِهِ فَعَالَ: فَمَا تَرَى اللَّهُ صَانِعًا بِأَسِي؟ (روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، ج ۲، ص: ۴۸۶) امام صادق عليه السلام فرمودند در تورات نوشته است: ... ای چهل سالگان! برای بررسی حساب آماده شوید. ای پنجاه سالگان! کاشته و زراعتی هستید که هنگام درو کردنش فرا رسیده است. ای شصت سالگان! بنگرید چه پیش فرستاده‌اید و چه به جا گذاشته‌اید. ای هفتاد سالگان! خویش را در شمار مردگان بشمارید. ای هشتاد سالگان! حسنات شما برای شما نوشته می‌شود و خطاهای شما نوشته نمی‌شود. ای نود سالگان! شما اسیران خدا در زمین خدایید. امام صادق عليه السلام در این هنگام فرمودند: در مورد مرد کریمی که اسیری

حضرت می‌فرماید: در حالی صبح کردم که می‌دانم مدت اقامت من در این دنیا بسیار اندک است؛ به طوری که اصلاً قابل ملاحظه نیست.

نکته قابل توجه آن است که هر چیزی در دنیا؛ حتی کسالت‌های شدید؛ قابل جبران است؛ اما آن چیزی که دیگر قابل جبران و بازگشت نیست، عمر است. یک لحظه از عمر هم قابلیت بازگشت ندارد. - البته مواردی که در قرآن کریم بیان شده، اعجاز بوده از مسأله عمومی و عادی خارج است. ^۱ -

داشته باشد، چه گفته می‌شود؟ راوی می‌گوید: گفتم: به او خوراک و آشامیدنی می‌دهد و نسبت به او نکوکاری می‌کند. فرمودند: خیال می‌کنی خداوند با اسیر خود چگونه رفتار می‌کند؟

۱. ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. (بقره، آیه ۲۵۹). مانند آن کسی (ارمیای پیغمبر، یا عزیر) که از آبادی‌ای (بیت المقدس) می‌گذشت در حالی که [دیوارهای] آن ده بر سقفهایش فروریخته بود (عزیر چون استخوانهای از هم جدا گشته و پوسیده مردم آن آبادی ویران را دید و دوست داشت خدا زنده کردن آنان را به او نشان دهد «نه از روی تعجب یا انکار یا شک») گفت: چگونه خداوند [اهل] این آبادی را پس از مردن زنده می‌کند؟ پس خداوند او را میرانید و بعد از صد سال زنده‌اش کرد و به او گفت: چه مدت است [در اینجا] استراحت و توقف کردی؟ (عزیر چون در اول روز هنگامی که به خواب رفته بود مرده و پس از صد سال در آخر روز زنده شده بود به این جهت) گفت: یک روز درنگ کردم (و چون دید هنوز آفتاب است و خورشید پنهان نشده گفت): یا پاره ای از یک روز، خداوند فرمود: (چنین نیست) بلکه صد سال است که [در این جا] توقف کرده‌ای (اگر می‌خواهی بدانی) پس به طعام و خوردنی و شراب و نوشیدنی خود (که در زنبیل نهاده بودی) نگاه کن که (در این مدت) تغییر نیافته و بدبو نشده است (عزیر دید انجیر و انگوری که در سبد داشته مانند آن است که از درخت چیده و آب انگور او چنان است که تازه فشرده) و به الاغ خود نگاه کن (که چگونه استخوانهایش پوسیده و اجزایش پراکنده شده است) و چنین کردیم (پس از صد سال زنده‌ات ساختیم) تا تو را آیت و نشانه‌ای [از قدرت و توانایی خود] برای مردم قرار دهیم، و به استخوانها نگاه کن چگونه آنها را به هم ترکیب و می‌پیوندیم سپس با گوشت می‌پوشانیم، پس چون این حال و چگونگی [آثار و نشانه‌های قدرت خداوند در زنده کردن مردگان] برای او واضح و هویدا شد گفت: [اکنون] می‌دانم [و آشکارا می‌بینم] به راستی خداوند بر هر چیز توانا است. حضرت امیرالمؤمنین ع در این باره فرمود: هنگامی که عزیر از خانه بیرون رفت پنجاه سال داشت و زن او آبستن بود. خدای متعال او را میراند و پس از صد سال زنده‌اش گردانید چون به خانه بازگشت پنجاه ساله بود و پسرش صد ساله و آن از آیات و نشانه‌های «قدرت» خداوند است.

پس باید از این سرمایه‌ای که پیوسته رو به پایان است کمال استفاده را ببریم؛ به عنوان مثال، اگر تاجری سرمایه‌ای دارد و می‌داند که این سرمایه نه تنها تا آخر عمر افزایش نخواهد یافت، بلکه هر روز ناچار است مقداری از آن را برای گذران زندگی خود خرج کند، این شخص برای چنین سرمایه‌ای چقدر ارزش قائل است؟! سرمایه عمر نیز چنین است، بلکه به مراتب بالاتر و ارزشمندتر است؛ بنابراین باید این موقعیتها، امکانات، فرصتها و این نیروی جوانی را غنیمت بشمارید.^۲ یک انسان مخصوصاً اگر اهل علم بوده و علاقه‌مند به علم، تبلیغ و ترویج و معارف دین باشد، می‌تواند استفاده بسیار از عمرش بکند.

مگر صاحب جواهر^۳ بیشتر از یک انسان بود؟! ببینید چه موفقیت بزرگی به

۱. إِنَّ الْفُرْصَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَرُوهَا إِذَا أُمَكَّنَتْ فِي أَبْوَابِ الْخَيْرِ وَإِلَّا عَادَتْ نَدَمًا. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۷۳) به درستی که فرصتها مانند گذشتن ابر می‌گذرند، پس آنها را هرگاه ممکن شوند در بابهای خیر غنیمت بدانید و گرنه پشیمانی به بار می‌آورد.

۲. قال رسول الله عليه وآله السلام: يَا أَبَا ذَرٍّ! اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَرَاعَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۷۷) ای ابا ذر! پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار: جوانی‌ات را پیش از پیری، تندرستی‌ات را پیش از بیماری، توانگری‌ات را پیش از ناتوانی، آسودگی‌ات را پیش از سرگرمی، زندگی‌ات را پیش از مردن.

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اصْبِرُوا عَلَى الدُّنْيَا فَإِنَّمَا هِيَ سَاعَةٌ فَمَا مَضَى مِنْهُ فَلَا تَجِدْ لَهُ أَلْمًا وَلَا سُرُورًا وَمَا لَمْ يَجِبْ فَلَا تَدْرِي مَا هُوَ وَإِنَّمَا هِيَ سَاعَتُكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَاصْبِرْ فِيهَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ. (كافي، ج ۲، باب محاسبة العمل، ص: ۴۵۳) مجموع عمر آدمی در دنیا ساعتی بیش نیست، آنچه از آن هنوز نیامده است نمی‌دانید چیست، سرمایه موجود و پر ارزش عمر، تنها همان لحظات نقدی است که اینک در اختیار شما است و در آن به سر می‌برید. مالک نفس خود باشید و در حال حاضر برای اصلاح و رستگاری خود بکوشید، در مشکلات و وظیفه‌شناسی و اطاعت از اوامر الهی پایداری و از آلودگی به گناه و نافرمانی خداوند، خودداری کنید.

- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: بَلْ رَأْسُ مَالِ الْعَبْدِ أَوْقَاتُهُ. سرمایه بنده خدا اوقات عمر او است. (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۰۶)

۳. آیت الله محمدحسن نجفی، از بزرگ‌ترین فقهای شیعه در قرن ۱۳ هجری است که به نام کتاب فقهی خود «جواهر الکلام» به «صاحب جواهر» مشهور شده، وی به سال ۱۲۶۷ هجری قمری. در نجف درگذشته است. آن‌طور که نقل می‌کنند آن وقتی که ایشان این کتاب را نوشته‌اند سرداب در نجف نبوده است، ایشان يك منزل محقر داشتند و درب يك اتاقشان به يك دالانی باز بوده که در آن هوای

دست آورد آن هم در شرایط سختی که نجف آن روز داشت! نجف امروز با تمام امکاناتی که برای آن فراهم است، بیشتر از هفت ماه از سال، قابل سکونت نیست. صاحب جواهر در نجف آن روز با نبودن وسیله آسایش - نه آب در حد کفایت، نه امکانات و نه وسایل خنک کننده و... - جواهری نوشت که اهل علم - حتی فقهای بزرگ ما - در هیچ مسأله‌ای خود را از آن بی‌نیاز نمی‌بینند، و حتی برای حصول مزید اطمینان از مطالبی که در کتاب‌هایی هم که بعد از جواهر تألیف شده باید به جواهر مراجعه کرد. او هم یک انسان بود، اما از وقت و سرمایه عمرش کاملاً استفاده کرد. و همین‌طور - بحمد الله تعالی - بزرگان و علمای شیعه در طول تاریخ - از شیخ طوسی (ره) گرفته تا علمای زمانهای بعد - جداً از این سرمایه استفاده کرده‌اند و این برای ما درس است.

خود شما دیده‌اید که حتی در این زمان چه بزرگان موفق داشته‌ایم؛ به طوری که می‌بینیم چه طلاب فاضلی را تربیت کرده‌اند، ده‌ها تألیف، مؤسسات، تبلیغات و خدمات گوناگون به عالم اسلام از ایشان باقی مانده است.^۱ اینها همه برای این است که ارزش فرصتهای خود را درک کرده‌اند و از این سرمایه عمر حداکثر استفاده را کرده‌اند.^۲



گرم نجف يك نسيم داغی می‌آمده و ایشان مشغول تحریر «جواهر» بودند.

۱. مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی از جمله بزرگانی است که بعد از حیات پربرکتشان هم منشا برکات عظیمی از جهت تألیفات، مرکز فقهی ائمه اطهار و شاگردان و... - بوده‌اند و خدمات شایانی

به عالم اسلام و انقلاب کرده‌اند. حشره الله تعالی مع النبیین و الائمه و الصالحین.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَبَا ذَرٍّ اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ غَنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ. (مجموعه ورام، ج ۱، ص: ۲۷۹) رسول اکرم ﷺ به ابوذر غفاری فرمود: پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار، جوانی ات را قبل از پیری، سلامتی و تندرستی ات را قبل از بیماری، تمکّن و توانگری ات را قبل از تهیدستی، آسایش و فراغت را قبل از گرفتاری و زندگانی ات را قبل از مرگ.

- عن الحسن عليه السلام كان يقول: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ فِي هَذِمِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ فَخُذْ مِمَّا فِي يَدَيْكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَتَزَوَّدُ وَالْكَافِرَ يَتَمَتَّعُ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۱۹، ص ۱۰۱) امام حسن مجتبی عليه السلام می‌فرمود: ای فرزند آدم! تو از روزی که شکم مادر را ترک گفته و به زمین قدم



مبادا با خود بگویید: من به تنهایی چه نقشی می‌توانم داشته باشم؟! توجه داشته باشید که شما نیز مانند آن بزرگواران می‌توانید هزاران نقش داشته باشید؛ به شرط این‌که برای فکر، عمر، جوانی و امکانات خود، ارزش قائل شوید و بدانید که این سرمایه، روز به روز از دست انسان گرفته و کم می‌شود و هرگز چیزی جای آن را پر نمی‌کند.

این بیان امام رضا علیه السلام باید خیلی مورد توجه و اهتمام قرار بگیرد، خصوصاً برای ما اهل علم.

حضرت در قسمت دوم روایت می‌فرماید: «وَعَمَلٌ مَّحْفُوظٌ»؛ در حالی صبح کردم که عمل من ضبط شده و تحت کنترل است.

انسان در این دنیا از یک زندانی بسیار خطرناک بین المللی، که تمام جزئیات اعمال و رفتارش تحت کنترل است، به مراتب بیشتر تحت کنترل است.

دوستان ما قبل از پیروزی انقلاب - خصوصاً کسانی که حکومت در مورد حساسیت بیشتری داشت - وقتی از زندان بیرون می‌آمدند، رژیم نسبت به تمام حرکات آنان، حتی نسبت به یک سرفه آنان، حساسیت داشت، تصور می‌کرد که این سرفه اشاره به یک مطلبی است و می‌خواهند یک پیامی را به دیگری برسانند، روی نگاهشان حساب می‌شد، روی همه حرکات و سکناتشان حساب می‌شد.

اما آن همه مراقبت و حساسیت، در برابر نظارت الهی و مراقبت مأموران و فرشتگانی اعمال انسان را ثبت و ضبط می‌کنند، صفر است. دیگر هیچ مجالی برای آزادی - به معنایی که ما فکر می‌کنیم - نیست^۱، حتی یک نظر خائنانه که کسی اصلاً نمی‌تواند آن را تشخیص دهد، نیز از قلم او نمی‌افتد ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ﴾^۲؛ به عنوان

گذاشتی پیوسته سرگرم نابود ساختن عمر خویشتن هستی. از فرصت زندگی استفاده کن و از آنچه اکنون در دست داری برای منازلی که در پیش داری بهره‌برداری کن چراکه افراد با ایمان از دنیا برای فردای خود زاد و توشه تهیه می‌کنند و افراد بی‌ایمان تنها از آن لذت و کامروایی می‌خواهند.

۱. عن امیرالمومنین علیه السلام: ... و لا یمكن الفرار من حکومتك... («فرازی از دعای کمیل» دعاؤه علیه السلام فی لیلۃ النصف من شعبان و لیلۃ الجمعة و هو دعاء الخضر)... و گریزی از حکومت تو ممکن نیست... .

۲. چشمهایی را که به خیانت گردش می‌کند از علم خداوند مخفی نیست. (غافر، آیه ۱۹).

مثال، وقتی شخصی در مسیر خود با زن نامحرمی روبه رو می‌شود، قصد، کیفیت و چگونگی نگاه او را کسی نمی‌فهمد ولی خداوند تبارک و تعالی و آنهایی که از طرف او مأموریت دارند همه را ثبت و ضبط می‌کنند.

﴿وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾^۱ تمام آنچه را که سینه‌ها و دلها از بغض، کینه، حسد و سایر رذایل اخلاقی، پنهان کرده‌اند تحت نظارت الهی قرار دارد.^۲

البته خیانت چشمها صورتهای مختلفی دارد: گاه به صورت نگاههای دزدکی، نگاه تحقیرآمیز، نگاه برای تشویق به فساد، و نگاه به نامحرم، استراق بصر نسبت به زنان بیگانه است و گاه به صورت اشاراتی با چشم به منظور تحقیر یا عیبجویی از دیگران و یا اشاراتی که مقدمه توطئه‌ها و نقشه‌های شیطانی است.

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَسْلَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... فَقَالَ: أَلَمْ تَرَ إِلَى الرَّجُلِ يَنْظُرُ إِلَى الشَّيْءِ وَكَأَنَّهُ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَذَلِكَ خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ. (معانی الأخبار، باب معنی خائنة الأعين، ص ۱۴۷) جریری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره این آیه مذکور در متن سؤال کرد، حضرت فرمود: آیا ندیده‌ای که گاهی شخصی چیزی را طوری نگاه می‌کند که گویا به آن نظر نمی‌کند؟ این نگاههای خیانت‌آلود است. آری! این نگاهها خواه به نوامیس مردم باشد یا امور دیگری که نگاه کردن به آن ممنوع است بر خداوندی که ذره‌ای از آنچه در آسمانها و زمین است از علم او مخفی نیست پنهان نمی‌ماند، ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾. (سبأ، آیه ۳) خداوند متعال از حرکات مخفیانه چشمها و اسرار درون سینه‌ها آگاه است در آن روز با این علم و آگاهی دقیق درباره خلایق دادرسی و قضاوت می‌کند؛ بنابراین روز گنهکاران سیاه و تاریک است.

۱. و آنچه را سینه‌ها و قلبها پنهان می‌دارند، می‌داند. (همان)

۲. ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسَّوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدًا. مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾. (ق، آیه ۱۶-۱۸) همانا انسان را آفریدیم و همواره آنچه را که باطنش [نسبت به معاد و دیگر حقایق] به او وسوسه می‌کند، می‌دانیم و ما به او از رگ گردن نزدیک‌تریم. [یاد کن] دو فرشته‌ای را که همواره از ناحیه خیر و شر، ملازم انسان هستند و همه اعمالش را دریافت و ضبط می‌کنند. هیچ سخنی را به زبان نمی‌گویند جز این که نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است.

خداوند متعال خالق است و ما در جمیع حالات به وجود او وابسته‌ایم؛ به همین جهت ممکن نیست او در حالی که از رگ قلب نیز به ما نزدیک‌تر است از ظاهر و باطن ما بی‌خبر باشد. خداوند متعال در این خصوص می‌فرماید: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾؛ بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید شد. (انفال، آیه ۲۴) با این احاطه علمی خداوند و این که ما در قبضه قدرت او هستیم، تکلیف ما روشن می‌کند که نه افعال و گفتار ما

حضرت در قسمت سوم روایت می‌فرماید: «وَالْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا»؛ درحالی صبح کردم که مرگ همانند طوق در گردن های ما است. یعنی هیچ فاصله‌ای بین ما و مرگ وجود ندارد. مرگ گریبان انسان را گرفته و هیچ علت و سبب ظاهری هم لازم ندارد. بسیاری از افراد را دیده‌ایم که از سلامتی کاملی برخوردار بودند؛ شب با سلامت کامل خوابیدند ولی در یک لحظه زندگی آنان به پایان رسیده؛ و دیگر از خواب برنخاستند.^۱

از او پنهان است و نه اندیشه‌ها و نیت و حتی وسوسه‌هایی که از قلب ما می‌گذرد. توجه به این واقعیت انسان را بیدار می‌کند و به مسئولیت سنگین و پرونده دقیق او در دادگاه عدل الهی آشنا می‌سازد و از انسان بی‌خبر و بی‌تفاوت، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می‌آورد. خداوند می‌افزاید: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ»؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته سمت راست و چپ انسان که مراقب و ملازم او هستند اعمال او را گرفته، ضبط می‌کنند؛ یعنی علاوه بر احاطه علمی خداوند به ظاهر و باطن انسان، دو فرشته نیز مأمور حفظ و نگاهداری حساب اعمال او هستند که از سمت راست و چپ از او مراقبت می‌کنند، پیوسته با او هستند و لحظه‌ای جدا نمی‌شوند تا از این طریق اتمام حجت بیشتری شود و بر مسأله نگاهداری حساب اعمال، تأکید باشد. «تلقی» به معنای دریافت و اخذ و ضبط است و «متلقیان» دو فرشته‌ای هستند که مأمور ثبت اعمال انسان هستند. «قعید» به معنی نشسته است و در اینجا مقصود ملازم و مراقب است. و به تعبیر دیگر مفهوم آیه این نیست که این دو فرشته در سمت راست و چپ انسان نشسته‌اند؛ زیرا انسان گاه نشسته است و گاه در حال راه رفتن، بلکه این تعبیر کنایه از آن است که این دو همواره با انسانند و مترصد اعمال او هستند.

در روایات اسلامی آمده است که فرشته سمت راست، نویسنده حسنات است و فرشته سمت چپ نویسنده سیئات. و فرشته اول فرمانده فرشته دوم است، هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد، فرشته سمت راست ده برابر می‌نویسد و هنگامی که عمل بدی از او سرزند و فرشته سمت چپ می‌خواهد آن را بنویسد، فرشته سمت راست می‌گوید: عجله مکن لذا او هفت ساعت به تأخیر می‌اندازد، اگر پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی‌نویسد و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می‌نویسد. خداوند می‌فرماید: «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ هیچ سخنی را انسان به زبان نمی‌آورد مگر این‌که نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است

دوست نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم!

چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم!

۱. قال أمير المؤمنين عليه السلام: فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَخَافُوا بَعْتَةَ الْأَجَلِ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ

حضرت در قسمت چهارم می‌فرماید: «وَالنَّارُ مِنْ ورائِنَا وَلَا نَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِنَا؟»؛ در حالی صبح کردم که آتش پشت سرما است. نمی‌دانیم سرنوشت ما چگونه رقم خواهد خورد و با ما چه خواهد شد؟

اگر کسی به این مسایل توجه داشته باشد و این فرصت‌ها را از دست ندهد و کاملاً مراقب باشد، سر نوشت خوبی در انتظار او خواهد بود - ان شاء الله تعالی - .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

➔

رَجَعَةُ الرُّزْقِ مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرُّزْقِ رُجِي غَدًا زِيَادَتُهُ وَمَا فَاتَ أَمْسَ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرَجَّ الْيَوْمَ رَجَعَتُهُ الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي وَالْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾. (نهج البلاغة، ج ۱۴، ص: ۱۶۹) پس در اعمال نیکو شتاب کنید و از فرارسیدن مرگ ناگهانی بترسید؛ زیرا آنچه از رزق که از دست رفته، امید بازگشت آن وجود دارد؛ اما عمر گذشته را نمی‌شود بازگرداند، آنچه را امروز از بهره دنیا کم شده می‌توان فردا به دست آورد؛ اما آنچه دیروز از عمر گذشته، امید به بازگشت آن نیست، به آینده امیدوار و از گذشته نا امید باشید از عذاب خدا بترسید و جز بر حالت مسلمانی نمیرید.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَظَبْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! الْمَوْتَةُ الْمَوْتَةُ الْوَحِيَّةُ الْوَحِيَّةُ لَا تَرُدُّهَا سَعَادَةٌ أَوْ شَقَاوَةٌ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ بِالرُّوحِ وَالرَّاحَةِ لِأَهْلِ دَارِ الْحَيَاةِ الَّذِي كَانَ لَهَا سَعِيهِمْ وَفِيهَا جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ بِالْوَيْلِ وَالْحَسْرَةِ وَالْكَرَّةِ الْخَاسِرَةَ لِأَهْلِ دَارِ الْغُرُورِ الَّذِينَ كَانَ لَهَا سَعِيهِمْ وَفِيهَا رَغِبَتْهُمْ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۶، ص: ۱۱۲) امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند که رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواندند و در خطبه خود فرمودند: ای مردم! مرگ با سرعت می‌رسد و کسی را یارای آن نیست که با خوشبختی و بدبختی آن را از آمدن باز دارد، بعد از مرگ یا سعادت یا شقاوت است، مرگ با آن چه همراه دارد رسیده، مرگ مژده بشارت و آسایش برای اهل آخرت می‌باشد. کسانی که در دنیا برای آخرت که خانه زندگی و جاودانی است کار کرده و برای آن جهان زاد و توشه تهیه کردند، ولی برای کسانی که برای دنیا کار کردند و سعی و کوشش خود را برای زندگی در جهان فانی به کار بردند زیان‌کاری و خسران و وبال می‌آورد و آن‌ها در روز قیامت سودی نخواهند داشت و گرفتار خسران و عذاب خواهند شد.

درس هفدهم^۱

عاقل کیست؟

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «مَنْ لَمْ يُهْدَبْ نَفْسَهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ».^۲
کسی که روح و جان خود را تهذیب و پاکیزه نکرده باشد از عقلش استفاده نکرده است.

این جمله کوتاه معنای بسیار لطیف و ظریفی دارد
«لَمْ يَنْتَفِعْ» با «لَا يَنْفَع» تفاوت دارد؛ چراکه اگر حضرت فرموده بودند: «لَا يَنْفَع»
معنا این می شد که اثر وضعی عدم تهذیب نفس، استفاده نکردن از عقل است؛ اما
کلمه «لَمْ يَنْتَفِعْ» دلالت بالاتری دارد، به این معنا که عدم تهذیب نفس نشان دهنده
این است که این شخص از عقل خود استفاده نکرده است.
انسانی، که نفس خودش را تهذیب کرده است، از عقل خودش استفاده کرده و
منتفع شده است؛ بنابراین می توان گفت: میان تهذیب نفس و استفاده از عقل ملازمه
وجود دارد. در مقابل، انسانی که در مقام تهذیب نفس برنیامده است، از عقل
خودش بهره نگرفته و از آن استفاده نکرده است؛ چراکه نتیجه استفاده از عقل،
تحقق تهذیب نفس است.

۱. این درس در جلسه چهارصد و شصت و یکم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. غرر الحکم، ص ۲۹۳.

وقتی زندگی افراد و شخصیتها را - چه شخصیت‌های ارزنده و مورد احترام و قابل تقدیس و چه افرادی که عمری را به عیش و نوش و در مسایل مادی گذرانده‌اند - بررسی می‌کنیم، دو دیدگاه برای ما بوجود می‌آید:

با ملاحظه مجموعه زندگی انسان شایسته ای که عمر خود را در تقوا، پاکي، طهارت، خدمت به خلق، تبلیغ، ترویج تالیف، تدریس و خدمت به اسلام و مسلمانان صرف کرده، می‌گوییم: عجب انسان عاقلی بوده است!

اما اگر شخصی به خاطر عدم تهذیب نفس، عمر محدود خود را در لذت‌های مادی زودگذر - که هر کدام از آنها با ناراحتی‌هایی نیز همراه است - سپری کرد، می‌گوییم: عجب انسان بی توجهی بوده است، به جای این‌که عمرش را در مسایل معنوی صرف کند و خودش را وقف خدمت به اسلام و مسلمانان کند، با روی آوردن به دنیا بدون این‌که به هدف مورد نظرش رسیده و لذت مورد انتظارش را برده باشد بار سنگین بسیاری از گناهان را به دوش کشیده است.

بنابراین طبیعت عقل، اقتضا می‌کند که انسان نفس خود را تهذیب کند و دچار انحرافات و گرفتار مسایل مادی نشود و خودش را بالاتر از این امور بداند.^۱ بالآخره روزگار سپری شده و زندگی به آخر می‌رسد. از نظر زندگی دنیوی نمی‌توان میان کسانی که غرق در شهوات و لذات بوده‌اند و کسانی که با قناعت و تهذیب نفس زندگی کرده‌اند فرق زیادی قائل شد؛ اما در پایان زندگی و ماحصل عمر، میان این دو گروه هزاران فرسنگ فاصله وجود دارد.^۲

در حقیقت این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام مؤید همان روایت معروف است که راوی از حضرت امام صادق علیه السلام سوال می‌کند که «عقل» چیست؟ حضرت می‌فرماید:

۱. رُوی أَنَّ النَّبِيَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: قِيلَ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: الْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ إِنَّ الْعُمَّالَ بِطَاعَةِ اللَّهِ هُمُ الْعُقَلَاءُ. (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۴، ص ۱۳۱) از رسول گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدند: عقل چیست؟ حضرت فرمود: عمل به طاعت و فرمان خداوند. محققاً عمل کنندگان به طاعت و فرمان خدای متعال همان عقلا و خردمندانند.

۲. ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ﴾. (سجده: آیه ۱۸) با این حال، آیا کسانی که مؤمن‌اند مانند کسانی هستند که فاسق‌اند؟ [نه هرگز این دو گروه] مساوی و یکسان نیستند.

«مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۱

عقل آن است که بدان وسیله خدای رحمان پرستش شود و بهشت به دست آید.

با دید ظاهری میان این وضوع و محمول^۲، تناسب زیادی وجود ندارد؛ اما پس از تأمل و تفکر به نتیجه می‌رسیم که عاقل کسی است که به عاقبت کار می‌اندیشد و زندگی واقعی و دائمی را که به فرموده قرآن ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾^۳ است ملاحظه می‌کند؛ اما اگر چشم خود را بر حقایق بست و عاقبت کار را در نظر نگرفت و تنها زندگی زودگذر مادی خود را ملاحظه کرد، مانند تاجری است که یک روز سود بسیار زیادی نصیبش شود ولی تصور کند که زندگی فقط امروز است و تمام دارایی خود را همین امروز مصرف کند، بدون این‌که آینده را در نظر بگیرد؛ خب پر واضح است که چنین فردی عاقل نیست.

با توجه به این‌که عاقل را در امور دنیوی چنین تعریف می‌کنیم: کسی است که به نتیجه و عاقبت کار بیندیشد و فکرکند؛ باید همین محاسبه را، نسبت به مسایل دینی تطبیق دهیم. نتیجه این می‌شود که عاقل آن کسی نیست که فقط زندگی شصت ساله، هفتاد و هشتاد ساله را ببیند، بلکه عاقل آن است که زندگی نامتناهی آن جهان را ملاحظه کند و بداند زندگی و سعادت در آخرت، به تهذیب نفس و به استفاده از موقعیت فعلی او بستگی دارد.

تعبیرات ائمه علیهم‌السلام عام است و همه مردم را شامل می‌شود و در خصوص ما روحانیت وارد نشده است؛ اما تطبیقش نسبت به ما، بسیار مهم خواهد بود؛ چراکه مسأله تهذیب نفس، نه تنها روی خود ما اثر دارد، بلکه روی مردم نیز اثرگذار است و

۱. قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ. قَالَ: قُلْتُ: فَأَلَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ. قَالَ: تِلْكَ النَّكَرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلٍ. (الكافي، ج ۱، كتاب العقل و الجهل، ص ۱۱) به آن حضرت عرض کردم: عقل چیست؟ فرمود: چیزی است که با آن خدای بخشنده پرستش می‌شود و بهشت به دست می‌آید، آن شخص گفت: عرض کردم: پس آنچه معاویه داشت چیست؟ فرمود: آن زیرکی در نیرنگ، زندی و بداندیشی است، همانند خرد است؛ ولی خرد نیست.

۲. عقل و عبودیت خداوند متعال.

۳. و زندگی واقعی سرای آخرت است. (عنکبوت، آیه ۶۴)

دیگران هم به دنبال ما نفس خود را تهدیب می‌کنند؛ بنابراین، به دلیل همین اولویتی که وجود دارد، ما باید به این بیان امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیشتر توجه داشته باشیم. روحانیت نقش مهمی در جامعه می‌تواند داشته باشد؛ نه تنها نقش گفتاری، بلکه بیش از آن، نقش رفتاری او مطرح است، به‌ویژه در این زمان که روحانیت زیر ذره بین دوست و دشمن قرار گرفته است.

ای دوستان! روحانیت را زیر ذره‌بین نگاه‌های خود قرار داده‌اند تا ببینند رفتارمان با گفتارمان مطابق است یا خیر. این‌که می‌گوییم: توجه ویژه به مسایل دنیوی نداشته باشید و این تحریص و ترغیب‌هایی که درباره‌ی دیگران می‌کنیم، آیا خود ما عمل می‌کنیم یا این‌که تنها در سخنرانی‌هایمان خلاصه می‌شود و خدای ناکرده آثاری از آن مطالب در رفتارمان مشاهده نمی‌شود! ^۱

دشمنان نیز در پی این هستند که نقطه‌ی ضعفی پیدا کنند و چند دروغ هم کنار آن بگذارند و از آن سوء استفاده کنند.

«عاقل» یعنی انسان مآل اندیش و آخرت اندیش. هرکس در مورد آخرت فکر کرد و خودش را برای آخرت آماده کرد او عاقل است؛ اما اگر کسی مآل اندیش نبود و آن دار نامتناهی را نادیده گرفت، از عقل خودش استفاده نکرده و از آن متنبع نشده است. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱. قَالَ امیرالمؤمنین: زَلَّةَ الْعَالَمِ كَانْكَسَارِ السَّفِينَةِ تَغْرَقُ وَتُغْرَقُ. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۱۱، ص: ۵۸) لغزش و گناه دانشمند مانند شکستن کشتی است که [در آن هنگام کسانی را که در آن هستند] غرق می‌کند و خود هم غرق شده و در آب فرو می‌رود.

۲. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ. (بحار الأنوار، ج ۴۷، باب ۱۱، ص: ۳۳۴) کار خوب را هر کس انجام دهد خوب است و از تو خوب تر؛ زیرا به ما بستگی داری و کار بد از هر کس باشد بد است و از تو بدتر.

درس هجدهم^۱ رابطه علم و عمل با نفس

قال امير المؤمنين عليه السلام: «العلم قائد و العمل سائق و النفس حرون»^۲.

حضرت می فرماید: علم همچون چراغ و راهنما است که راه را به انسان می نمایاند و در حقیقت مانند یک راهبر، صراط مستقیم را برای انسان مشخص می کند^۳ و عمل همچون راننده و حرکت دهنده است؛ یعنی مانند کسی است که

۱. این درس در جلسه چهاردهم بحث قطع خارج اصول معظم له ایراد گردیده است. (سیری کامل در اصول فقه، چاپ اول، ج ۹، ص ۲۶۷)

۲. دانش رهبر است و کردار راننده و محرک و نفس مرکبی لجوج و خیره سر. (تحف العقول، ص ۲۲۹)

۳. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: تعلموا العلم فإن تعلمه حسنة و مدارسته تسبيح و البحث عنه جهاد و تعليمه من لا يعلمه صدقة و بذله لأهله قرابة لأنه معالم الحلال و الحرام و سالك بطالبه سبيل الجنة و مونس في الوحدة و صاحب في الغربة و دليل على السراء و سلاح على الأعداء و زين الأئلاء يرفع الله به أقواما يجعلهم في الخير أئمة يقتدى بهم ترمى أعمالهم و تقبس أثارهم و ترغب الملائكة في خلقتهم لأن العلم حياة القلوب و نور الأبصار من العمى و قوة الأبدان من الضعف و ينزل الله حامله منازل الأحياء و يمنحه مجالسة الأبرار في الدنيا و الآخرة بالعلم يطاع الله و يعبد و بالعلم يعرف الله و يوحد و به توصل الأرحام و يعرف الحلال و الحرام و العلم إمام العقل و العقل يلهمه الله السعداء و يحرمه الأشقياء و صفة العاقل أن يخلم عن جهل عليه و يتجاوز عن ظلمه و يتواضع لمن هو دونه و يسابق من فوقه في طلب البر و إذا أراد أن يتكلم تدبر فإن كان خيرا تكلم فغنم و إن كان شرا سكت فسلم و إذا عرضت له فتنة استعصم بالله و أمسك يده و لسانه و إذا رأى فضيلة انتهز بها لا يفارقه الأحياء و لا يبدو منه الحرص فتلك عشر خصال يعرف بها العاقل و صفة الجاهل أن يظلم من خاطئه و

انسان را برای رسیدن به هدف و مقصود واقعی حرکت می دهد.

ولی میان این علم و عمل چیزی به نام «نفس» وجود دارد که حضرت امیر علیه السلام آن را این چنین توصیف کرده و می فرماید: «النَّفْسُ حُرُونٌ». آن گونه که در لغت آمده است، «حرون» به معنای چهار پای چموش است که نمی خواهد از راکب خود اطاعت کرده و تمکین کند؛^۱ از این رو معنا چنین می شود:

يَتَعَدَّى عَلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ يَتَطَاوَلَ عَلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ كَلَامُهُ بَعِيرٌ تَدْبُرُ إِنْ تَكَلَّمَ أُنْثَىٰ وَإِنْ سَكَتَ سَهَاءٌ وَإِنْ عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ سَارَعَ إِلَيْهَا فَأَرْدَتْهُ وَإِنْ رَأَىٰ فَضِيلَةً أَعْرَضَ وَأَبْطَأَ عَنْهَا لَا خَافُ ذُنُوبَهُ الْقَدِيمَةَ وَلَا يَرْتَدِعُ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ مِنَ الذُّنُوبِ يَتَوَانَىٰ عَنِ الْبِرِّ وَيُبْطِئُ عَنْهُ غَيْرَ مُكْتَرِثٍ لِمَافَاتِهِ مِنْ ذَلِكَ أَوْضِعَهُ فَتَلِكُ عَشْرُ خُصَالٍ مِنْ صِفَةِ الْجَاهِلِ الَّذِي حُرِمَ الْعَقْلُ. (تحف العقول، ص ۲۸) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در تحصیل علم بکوشید که فرا گرفتن آن حسنه، گفتگوش تسبیح، کاوش و تحقیق در آن جهاد، تعلیم و آموختن آن به جاهل صدقه و نشرش موجب قرب الهی است؛ زیرا علم راهنمای حلال و حرام است، طالب خود را به بهشت می کشد، در تنهایی مونس، در غربت یار، در سختی راهنما، در برابر دشمن حربه و برای دوست زینت و زیور است. به وسیله علم خدا گروهی را رفعت می بخشد و آنان را در راه خیر، پیشرو قرار می دهد و اعمالشان چشم انداز، آثارشان مورد تقلید و اقتباس می گردد، فرشتگان به دوستی آنان رغبت دارند؛ چرا که علم حیاتبخش دلها و نور دیدگان و نیروی بدنها است. خداوند حامل علم را در منزل دوستانش جای می دهد و در دنیا و آخرت همنشین با نیکان را نصیبش می فرماید. علم وسیله طاعت و عبادت و معرفت خداوند است، با علم به یگانگی خداوند پی می برند، به خویشاوندان احسان می کنند، حلال و حرام را باز می شناسند و بالأخره علم چراغ راه عقل است. خداوند عقل را به سعادتمندان عطا می کند و از تیره بختان دریغ می فرماید؛ نشان عاقل این است که خطای نادان را ببخشد، از ظالم بگذرد، برای زبردست تواضع کند، در تحصیل نیکی از بالا دست خود سبقت گیرد، هنگام سخن گفتن در گفته خود بیندیشد اگر نیک است بگوید و غنیمت به دست آورد و اگر بد است از آن لب فرو بندد و سالم بماند. هنگامی که فتنه ای پیش آید به خداوند پناه ببرد و از دست و زبان محافظت کند، چون فضیلتی بیند غنیمت شمارد، حیا را از دست ندهد و حرص و آزمندی از او بروز نکند. این ده صفت است که عاقل را می توان بدان وسیله شناخت. نشان جاهل این است که همنشین را آزار می دهد، به زبردست تجاوز می کند، برای بالادست گردن فرازی می کند، نسنجیده لب می گشاید، سخنش ناشایست و سکوتش غفلت است. هنگامی که فتنه ای پیش می آید، شتاب کرده و در مهلکه می افتد و چون فضیلتی بیند رو برمی گرداند. نه از گناه گذشته می هراسد، نه در آینده دست از گناه می کشد. در کار خیر تنبلی می کند و به آنچه از دست داده اهمیت نمی دهد. این ده صفت از صفات جاهلی است که از نعمت عقل محروم مانده است.

۱. قَالَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: الْعَقْلُ دَلِيلُ الْخَيْرِ وَالْهَوَى مَرْكَبُ الْمَعَاصِي. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۱۳،

در حقیقت ما گرفتار نفس حرون و چموش هستیم که حاضر به اطاعت نیست. قرآن کریم نیز درباره این موضوع هشدار داده و با تعبیر بسیار جالبی تنبّه می‌دهد:

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾^۱

این آیه شریفه اهمّیت مطلب را با سه نوع تأکید بیان می‌کند: «إِنَّ»، «لَأَمَّارَةٌ» و «صیغۀ مبالغه».

با این حال آنچه می‌تواند بشر را در مقابل نفس اماره به عنوان قائد و سائق نجات دهد، همراهی علم و عمل است. علم به تنهایی نمی‌تواند انسان را به جایی برساند. چه بسا همین علوم - هرچند علوم اسلامی و معارف دینی بوده و در مراتب و سطوح عالی باشند - یک نوع خودخواهی و منیّت و غرور را برای انسان ایجاد می‌کند؛ به طوری که انسان به ترک تقوا و عمل صحیح وادار شود!^۲ از این رو خیلی



ص (۴۹) عقل راهنمای خیر و خوبی است و هوای نفس مرکب گناهان است. قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّأْيُ الْخَيْرُ أَسِيرُ نَفْسِهِ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۸، ص: ۳۶۵) هر کس اسیر نفس باشد سوار بر مرکب چموش است.

۱. نفس سرکش بسیار به بدی‌ها امر می‌کند. (یوسف، آیه ۵۳)

علمای اخلاق برای نفس انسان که شامل احساسات و غرائز و عواطف است بنا بر آنچه در قرآن مجید به آنها اشاره شده است، سه مرحله ذکر می‌کنند که نفس اماره اولین آنها است. نفس اماره نفس سرکش است که انسان را به گناه فرمان داده و به هر سو می‌کشاند و آنقدر خواهش خود را تکرار می‌کند تا انسان را گرفتار کند؛ لذا به آن اماره می‌گویند. در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار کرده و آن را رام کند؛ بلکه در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می‌گردد یا اگر بخواهد با او گلاویز شود، نفس سرکش او را به زمین می‌زند و شکست می‌دهد و همه بدبختیهای انسان از آن است. نفس اماره انسان را به سوی زشتی‌ها سوق می‌دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می‌کند.

۲. العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء، حقیقت علم با مقدمات عادی و تحصیل، مطالعه و درس و بحث حاصل نخواهد شد، بلکه به تربیت نفس، تهذیب، صفا و اخلاص احتیاج دارد تا نور معرفت با عنایت خداوند وارد قلب شود. یکی از اشتباهات بزرگ مردم عادی این است که مقداری از اصطلاحات و ظواهر و الفاظ علوم را یاد گرفته و این ظواهر و الفاظ برای آنان بزرگ‌ترین حجاب و مانع می‌شود و تصور می‌کنند که به معرفت و علم رسیده‌اند، در صورتی که قدمی از مرحله جهل فراتر نگذاشته‌اند و تنها محجوبیّت‌شان بیشتر شده است. این است که برخی از بزرگان گفته‌اند: علم حجاب اکبر است. پس حصول علوم رسمی و مباحث مربوط به موضوعات مادی یا به دست آوردن



باید مراقب بود.

جداً دلبستگی به این دنیا چه ارزشی دارد؟! آیا بهتر نیست که به معنویات توجه کنیم، به جایی توجه کنیم که عاقبت همه ما به آنجا منتهی می‌شود. ببینید در طول این چند سال چه بزرگانی را با آن همه شخصیت و موقعیتی که از نظر دنیایی و کمالات معنوی پیدا کردند از دست دادیم. آنان با یک عمر زحمت و تلاش و کسب علم و تقوا به مراتبی از فضیلت و مقامات معنوی رسیدند و با دست پر از این دنیا رفتند، ما نیز باید سعی کنیم که به هنگام رفتن دست خالی نباشیم. هرکس خود را بهتر از دیگران می‌شناسد و موقعیت خود را به خوبی درک می‌کند، ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾^۱ در مواقعی که تنها می‌شود و درباره خود می‌اندیشد، باید توجه کند که تا چه حدی پیش رفته است. بنابراین، نباید خوش‌بینی و حسن ظن دیگران او را فریب دهد. نباید با آن دیدی که مردم، طبق لطف الهی و وظیفه شرعی با حسن ظن به او نظاره می‌کنند به خودش نگاه کند. احترامی که مردم به انسان می‌گذارند، دست‌بوسی‌ها، تجلیلها و تکریم‌ها، واقعیات را عوض نمی‌کند.^۲ اگر خدای ناکرده



علوم عقلی، هیچ‌گونه مربوط به حقیقت معارف الهی نخواهد بود، بلکه این علوم موجب اشتباه، تحیر و گمراهی بوده و مانع از حقیقت معارف نیز خواهد شد. آری، اگر این علوم به نیت خالص و با تهذیب نفس تحصیل شود، بهترین کمک و قوی‌ترین مؤید برای رسیدن به کمال است.

۱. بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است. (قیامت، آیه ۱۴)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَاسِينَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا يَنْفَعُ الْعَبْدَ يُظْهَرُ حَسَنًا وَ يُسْرُ سَيِّئًا إِذًا رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ عِلْمٌ أَنَّهُ لَيْسَ كَذَلِكَ وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾. إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَلَحَتْ قَوِيَتْ الْعَلَانِيَةَ. (أمالی المفید، ص ۲۱۴، المجلس الرابع والعشرون) محمد بن یاسین می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: این که انسان کار نیک خود را ظاهر و آشکار می‌سازد [و آن عمل را به مردم نشان می‌دهد] و عمل زشت و بد خویش را پنهان می‌کند چه سودی برای او دارد؟ در حالی که خدای متعال می‌فرماید: بلکه انسان بر نفس خویش آگاه و بینا است (و از قصد و نیت خود مطلع است) همانا هر گاه باطن از معایب سالم و نیت خالص باشد ظاهر اعمال هم قوی و سالم از عیب خواهد بود.

۲. عن ابی عبد الله علیه السلام: یا هشام! لو كان في يدك جوزة وقال الناس: لو لولة ما كان ينفعك وانت تعلم انها جوزة ولو كان في يدك لولة وقال الناس: انها جوزة ما ضررك وانت تعلم انها لولة. (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۴، ص ۱۳۶) ای هشام! اگر در دست تو گردویی باشد و مردم بگویند: مروارید



صلاحیت نداشته باشد، باید شرمنده و جدان خود باشد؛ باید ببیند با آن همه احترامی که نزد مردم دارد در پیشگاه خداوند متعال چقدر قرب و منزلت پیدا کرده است؟! آیا به وظایفش عمل کرده است؟! آیا شئون روحانیت را مراعات کرده است؟! نکند هنگام محاسبه، نزد وجدان سلیم خود شرمنده باشیم. به همین جهت باید سعی کنیم، حداقل در آن حدی باشیم که مردم به ما می‌نگرند و از ما توقع دارند. مردم از ما چه انتظاری دارند؟! آنان ما را تبلور رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌دانند؛ البته با فاصله صد درجه یا صدها درجه.^۱

آن نگرشی که مردم به ما دارند، همان چیزی است که خداوند از من و شما انتظار دارد؛ از این رو سعی کنیم این معنا واقعیت و حقیقت داشته باشد و خودمان را بر همان انتظاری که مردم از ما دارند، تطبیق دهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

است به تو نفع و سودی نمی‌رساند در حالی که می‌دانی آن گردو است و اگر در دستت مروارید باشد و مردم بگویند: گردو است، ضرر و زیانی به تو نمی‌رسد در حالی که می‌دانی آن مروارید است (خلاصه، عاقل به مدح و ستودن مردم مغرور نشده، فریب نمی‌خورد، و به ثنا و ستایش ایشان افتخار نمی‌کند؛ زیرا مدح و ثنای آنان در بیشتر مواقع از روی حقیقت و درستی نبوده و نیست).

۱. قال الصادق علیه‌السلام: إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ. (بحار الأنوار، ج ۴۷، باب ۱۱، ص ۳۳۴) کار خوب را هر کس انجام دهد خوب است و از تو خوب تر؛ زیرا به ما بستگی داری و کار بد از هر کس باشد بد است و از تو بدتر.

درس نوزدهم^۱

زهد

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ عَلَامَةَ الرَّاعِبِ فِي ثَوَابِ الْآخِرَةِ زُهْدُهُ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا، أَمَا إِنَّ زُهْدَ الزَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُصُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِيهَا وَإِنْ زَهَدَ وَإِنْ حَرَصَ الْحَرِيصَ عَلَيَّ عَاجِلِ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حَرَصَ فَالْمَغْبُوبُ مِنْ حُرْمِ حَظِّهِ مِنَ الْآخِرَةِ»^۲.

مرحوم کلینی (ره) این روایت را به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که جدم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عدم دلبستگی و بی‌توجهی به بوستان خرم و بی‌ثبات و زود گذر دنیا، نشانه مهر و شیفتگی به ثواب و پاداشهای الهی است. این را بدانید که: بی‌توجهی زاهدان به جاذبه‌های دنیا از روزی مقدر آنان نمی‌کاهد و حرص و ولع آزمندان به شکوفایی زندگی، روزی مقدر آنان را نمی‌افزاید. از این رو باید گفت: فریب خورده و مغبون کسی است که بهره آخرت خود را از کف بدهد. دنیا چهره‌های مختلفی دارد که بسیار فریبنده و جذاب است و در این روایات از

۱. این درس در جلسه چهل و دوم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... (کافی، ج ۲، باب ذم الدنيا والزهد فيها، ص ۱۲۸)

آن به «گلستان و باغستان» تعبیر شده است.

انواع و اقسام آنچه که حیات انسانی به آن مرتبط است، در دنیا وجود دارد. تمام این زینت‌ها مانند پول زیاد، مقام و شهوات دیگر مانند خوردن و استراحت و... در دنیا وجود دارد. دلبستگی انسان به این زینتها نشان دهنده بی رغبتی او نسبت به ثواب آخرت است و زهد ورزیدن او نشانگر کمال رغبت و علاقه او به ثواب آخرت است.^۱

از این روایت شریف استفاده می‌شود که چه بسا برخی افراد در تصورات و محاسبات خود، دچار اشتباه شده باشند؛ چراکه آنان گمان می‌کنند کسانی که در دنیا زهد می‌ورزند، بهره و نصیب کمی از دنیا دارند و به آنچه که خداوند برای آنان مقدر کرده نمی‌رسند؛ اما در مقابل، کسانی که نسبت به دنیا حرص می‌ورزند، بیش از آن مقداری که خداوند برایشان مقدر کرده، به دست می‌آورند؛ به همین جهت، این افزایش و کاهش ثروت و بهره دنیا را مربوط به تلاش خودشان می‌دانند.^۲

۱. قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ وَمَنْ ازْدَادَ حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا لَمْ يَزِدْ مِنْهَا إِلَّا بُعْدًا وَ ازْدَادَ هُوَ مِنَ اللَّهِ بُغْضًا وَ الْحَرِيصُ الْجَاهِدُ وَ الرَّاهِدُ الْقَانِعُ كِلَاهُمَا مُسْتَوْفٍ أَكْلُهُ غَيْرُ مَقْصُوفٍ مِنْ رِزْقِهِ شَيْئًا فَعَلِمَ التَّهَافُتَ فِي النَّارِ وَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي صَبْرِ سَاعَةٍ وَ أَحَدَةٌ تُورِثُ رَاحَةً طَوِيلَةً وَ سَعَادَةً كَثِيرَةً وَ النَّاسُ طَالِبَانُ: طَالِبٌ يَطْلُبُ الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهَا هَلَكَ وَ طَالِبٌ يَطْلُبُ الْآخِرَةَ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهَا فَهُوَ نَاجٍ فَائِزٌ وَ اعْلَمْ أَيُّهَا الرَّجُلُ! أَنَّهُ لَا يَضُرُّكَ مَا فَاتَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَصَابَكَ مِنْ شِدَائِهَا إِذَا ظَفَرْتَ بِالْآخِرَةِ وَ مَا يَنْفَعُكَ مَا أَصَبَتْ مِنَ الدُّنْيَا إِذَا حُرِمْتَ الْآخِرَةَ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۴، ص ۲۳) هر کس دنیا را دوست داشته باشد، ترس آخرت از دلش رخت می‌بندد و هر کس بر آن حرص بورزد، جز دوری از آن سودی نمی‌برد و خشم خدا را به جان می‌خورد، در صورتی که حریص و زاهد، به يك اندازه می‌خورند و از روزی‌شان چیزی کاسته نمی‌شود، پس چرا آتش را برای خود بخرد و حال آن‌که همه خوبی‌ها با اندکی شکیبایی به دست می‌آید و راحتی دراز و سعادت بسیار در پی دارد و مردم دو دسته‌اند: کسانی که دنیا را می‌طلبند تا به آن برسند و هلاک می‌شوند، و کسانی که آخرت را می‌خواهند و به آن می‌رسند و نجات می‌یابند، ای انسان! بدان در صورتی که آخرت را به دست آوری، محرومیت‌ها و سختی‌های دنیا برایت نگران‌کننده و زیان‌بار نیست و اگر از آخرت بهره‌ای نداشته باشی، مال و ثروت دنیا به تو سودی نمی‌رساند.

– أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْلُ الزُّهْدِ حُسْنُ الرِّعْيَةِ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، حقيقة الزهد، ص ۲۷۵) اصل زهد و بی‌رغبتی در دنیا، رغبت به آن چیزی است که نزد خداوند است.
 ۲. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ. (بحار الأنوار، ج ۷۴،

این افراد می‌پندارند زاهد مانند کسی است که سر سفره نشسته؛ ولی غذا نمی‌خورد؛ یعنی خودش را از غذای آماده محروم می‌کند و در مقابل، شخص حریص ده برابر زاهد از آن سفره بهره می‌برد؛ ولی این یک محاسبه اشتباه و باطلی است؛ زیرا انسان هر چه زهد بورزد، کمتر از آن مقداری که خداوند تقسیم کرده، از این دنیا بهره نمی‌برد بلکه همان مقدار مقدر نصیبش خواهد شد.

اگر خداوند متعال برای او مقدر کرده که مثلاً زندگی متوسطی داشته باشد، هرچه زهد بورزد، نمی‌تواند کمتر از آنچه مقدر است برای خود ایجاد کند و در مقابل، اگر خداوند زندگی متوسطی را برای شخص حریص مقدر کرده باشد، هر چه او حرص بورزد و تلاش و کوشش کند نمی‌تواند به بالاتر از آن مقدار مقدر برسد.^۱

باب ۸، ص ۱۹۸) رزق و روزی بر دو قسم است: رزقی که آن را میجویی و رزقی که تو را می‌جوید که اگر به سوی آن نروی باز هم به تو خواهد رسید.

۱. قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... رَبُّ الْعَالَمِينَ مَالِكُهُمْ وَ خَالِقُهُمْ وَ سَائِقُ أَرْزَاقِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ هُمْ يَعْلَمُونَ وَ مَنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ الرَّزْقُ مَقْسُومٌ وَ هُوَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ عَلَى أَى سِيرَةٍ سَارَهَا مِنَ الدُّنْيَا لَيْسَ تَقْوَى مُتَّقٍ بِزَائِدَةٍ وَ لَا فُجُورٌ فَاجِرٌ بِنَاقِصَةٍ وَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ سِتْرٌ وَ هُوَ طَالِبُهُ وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَفِرُّ مِنْ رِزْقِهِ لَطَلَبَهُ رِزْقُهُ كَمَا يَطْلُبُهُ الْمَوْتُ. (علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۱۶) رب العالمين يعنى مالك و خالق عالميان، كسى است كه ارزاقشان را به طريقي كه خود مي‌داند و نيز از طريقي كه خود متوجه نمي‌شوند به سويشان سوق مي‌دهد، رزق و روزی بندگان بينشان تقسيم شده است و تمام انسانها از آن بهره‌مند هستند و فرقى نمي‌کند كه انسان در زندگي چه روشي داشته باشد. نه تقواى افراد متقى و پرهيزكار روزي‌شان را زياد مي‌کند و نه فسق و فجور افراد ناپكار و معصيت‌كار موجب نقصان در رزقشان مي‌گردد. ميان انسان و رزقش حجاب و پرده‌اي است و او در پي روزي خویش است. اگر كسى از شما بخواهد از رزقش فرار كند، رزق و روزي به دنبالش خواهد آمد، همان‌گونه كه مرگ به دنبالش خواهد آمد.

- قال الامام المجتبي عليه السلام: إِنَّ الرُّزْقَ مَقْسُومٌ وَ اسْتَعْمَالَ الْحَرِصِ اسْتِعْمَالُ الْمَأْثَمِ. (تحف العقول، ص ۲۳۳) رزق و روزی تقسیم شده است و زیاده‌جویی گناه است.

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مَنْ الْيَقِينُ أَنْ لَا تُرْضُوا النَّاسَ بَسَخَطَ اللَّهِ وَ لَا تَلُومُوهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْنِكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّ الرُّزْقَ لَا يَسُوقُهُ حَرِصٌ حَرِصٌ وَ لَا يَرُدُّهُ كَرَهُ كَرَاهٍ وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَأَدْرَكَهُ كَمَا يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۲، ص: ۱۳۰) یکی از آثار یقین این است که با عملی که موجب خشم خدا است رضایت و خشنودی مردم را به خود جلب نکنی و اگر خداوند متعال از روی حکمت و مصلحت چیزی را به تو نداده است دیگران را ملامت و توبیخ نکنی که حرص و ولع، موجب رزق و گشایش در زندگی نخواهد شد و بی‌تفاوت بودن و نخواستن، علت

زهد، محرومیت دنیایی نمی‌آورد و حرص لذت بیش از مقدر را نصیب انسان نمی‌کند، همه چیز به دست خداوند و مقدرات او است و زهد و حرص نه دست انسان را کوتاه می‌کند و نه بهره بیشتری به او می‌رساند؛ در نتیجه کسی که به خاطر حرص به دنیا خود را از حظ معنویت و آخرت محروم می‌کند ضرر کرده و مغبون است.^۱

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



نرسیدن روزی نمی‌شود و اگر کسی بخواهد - همان‌گونه که از مرگ فرار می‌کند - از روزی خود فرار کند به‌طور قطع روزی او خواهد رسید همچنان که مرگش قطعاً می‌رسد. یعنی رزقی که برای انسان مقدر شده رسیدنش احتیاج به حرص و ولع ندارد، همان کوشش مختصر و انجام وظیفه‌ای که خداوند دستور داده کافی است و اگر کسی هم از لحاظ کم بودن و ناچیز شمردن این مقدار و یا از لحاظ زهد و پشت پا زدن به دنیا احساس کراهت و بی‌میلی کند یا کسی از لحاظ حسد و رشک بخواهد مانع رسیدن آن شود نمی‌تواند او را باز گرداند.

۱. «مغبون» به کسی گویند که فریب خورده باشد. چنان‌که می‌گویند: فلان شخص در خرید یا فروش مغبون است؛ یعنی فریب خورده و زیادت‌تر از قیمت واقعی خریده یا کمتر از قیمت واقعی فروخته است و عمده در غبن آن است که کسی کاری کند که ضرری به دین او برساند، هر چند به نفع دنیای او باشد. - قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَعْرُورُ فِي الدُّنْيَا مَسْكِينٌ وَ فِي الْآخِرَةِ مَغْبُونٌ لِأَنَّهُ بَاعَ الْأَفْضَلَ بِالْأَدْنَى. (بحار الأنوار، ج ۶۹، باب ۱۱۷، ص ۳۰۶) زیان‌دیده در امور دنیا مسکین است و زیان‌دیده در امور آخرت مغبون است؛ زیرا او متاع خوب را ارزان فروخته است.

- أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّنْيَا صَفْقَةٌ مَغْبُونٌ وَ الْإِنْسَانُ مَغْبُونٌ بِهَا. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۳۵) دنیا به کسی فروخته شده که در خرید آن زیان کرده باشد و انسان است که آن را خریده و زیان کرده است.

درس بیستم^۱ زهد و ترس از شیخون

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام: «وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّهُ مَنْ خَافَ
الْبَيَاتَ، تَجَافَى عَنِ الْوَسَادِ وَامْتَنَعَ مِنَ الرَّفَادِ وَأَمْسَكَ عَنْ بَعْضِ
الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ مِنْ خَوْفِ سُلْطَانِ أَهْلِ الدُّنْيَا فَكَيْفَ وَيَحْكُ يَا ابْنَ
آدَمَ مِنْ خَوْفِ بَيَاتِ سُلْطَانِ رَبِّ الْعِزَّةِ وَأَخَذَهُ الْأَلِيمُ وَبَيَاتَهُ لِأَهْلِ
الْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ مَعَ طَوَارِقِ الْمَنَائِمِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَذَلِكَ الْبَيَاتُ
الَّذِي لَيْسَ مِنْهُ مَنَجِي وَلَا دُونَهُ مُلْتَجًا وَلَا مِنْهُ مَهْرَبٌ فَخَافُوا اللَّهَ أَيُّهَا
الْمُؤْمِنُونَ مِنَ الْبَيَاتِ خَوْفَ أَهْلِ التَّقْوَى فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ
خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾»^۳.

۱. این درس در جلسه یکصد و نود و پنجم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. «بیات» به معنای حمله شبانه دشمن است که از آن به «شیخون» تعبیر می‌شود.

۳. تحف العقول، من کلامه عليه السلام فی الزهد، ص ۲۷۲.

ای بندگان خداوند! بدانید هر کس از شیخون دشمن بترسد سر به بستر گرم نمی‌گذارد و از خوابیدن خودداری می‌کند و از ترس سلطه دنیاپرستان تا حدی از خوردن و نوشیدن خودداری می‌کند. چگونه آرمیده‌ای؟ وای بر تو ای پسر آدم! از شیخون پروردگار عزیز و سخت‌گیری او و شیخون او بر جماعت نافرمان و گناهکار و فرارسیدن بی‌خبر مرگ در شب و روز، پس این همان شیخونی است که چاره‌ای از آن نیست و پناهگاه و محل فراری از آن نیست، پس ای مؤمنان! از شیخون بترسید

در تحف العقول روایتی از حضرت سجاد علیه السلام در باره زهد نقل شده است که حضرت می فرماید: اگر کسی در رابطه با مسائل دنیا، از شیخون قدرتهای حاکم غیر اسلامی یا قدرتهای جائز، همواره بیمناک باشد این حالت بیم و هراس او را در چه شرایطی قرار می دهد؟! آیا خواب به چشم چنین انسانی می آید؟! و آیا می تواند به استراحت پردازد؟! آیا می تواند از غذاها و آشامیدنی ها به اندازه کافی با میل و رغبت استفاده کند؟ یا این که همواره پریشان بوده و فکرش آشفته است؟! گاه پیش می آید که انسان مشغول غذا خوردن است اما فکرش صد در صد مشغول جای دیگر است و اصلاً متوجه نیست که چه می کند! اگرچه طبق عادت دست به طرف سفره دراز کرده، لقمه ای برمی دارد و در دهان گذاشته و مشغول جویدن می شود، اما همه این کارها با اراده های ارتکازی تحقق پیدا می کند بدون این که توجهی به آن داشته باشد. کسی که در حالت خوف از شیخون دشمن باشد واقعاً چنین حالتی دارد.

من به یاد دارم که در همین شهر قم، در ایامی که مبارزه شدت پیدا کرده بود، من و دوستانم همه در خوف و مخاطره بودیم، من به یاد ندارم که در آن ایام، شبی را تا صبح بدون اضطراب خوابیده باشم، برای این که هر لحظه احتمال می دادیم مأمورین ساواک از دیوار منزل بالا آمده و ما را دستگیر کنند، حتی اگر صدای مختصری را می شنیدیم، تصور می کردیم مأموران وارد منزل شده اند و برای دستگیری من یا امثال من آماده هستند.

حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: کسی که در خوف از شیخون قدرت جائز، چنین حالتی دارد، چرا از شیخون خداوند متعال خوف و وحشت ندارد؟! شیخون دشمن، راه فرار و مبارزه دارد و احتمال عدم موفقیت دشمن در آن داده می شود. ممکن است وقتی می خواهد از پشت بام پایین بیاید، بیفتد و پایش بشکند؛ اما شیخون الهی که راه فرار ندارد، اگر خداوند مأمور خود «عزرائیل» را برای قبض

چنان که تقوای پیشگان می ترسند؛ زیرا خداوند می فرماید: این آرامش برای کسی است که از ایستادن در محشر هنگام حساب، در پیشگاه من بترسد و از هشدار من بهراسد.

روح انسان فرستاد، چگونه و به کجا می‌توان فرار کرد^۱ و با چه نیرو و قدرتی می‌توان در برابر مأمور الهی ایستاد و مقاومت کرد؟!^۲ آیا انسان می‌تواند خود را از این شبیخون در امان بداند؟!

چه بسیار افرادی بودند که شب با کمال صحت و سلامت به بستر رفتند؛ ولی صبح، جنازه آنان از بستر برداشته شد، آیا ما اینها را ندیده ایم؟! آیا اینها واقعیت

۱. و لا يمكن الفرار من حكومتك. خدایا! گریز از حکومت تو ممکن نیست. (فرازی از دعای کمیل)
 ۲. قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... كَأَنَّ الْمَوْتَ قَدْ دَهَمَكُمْ وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشَيْتُكُمْ فَإِنَّ الْحَادِيَ قَدْ حَدَا بِكُمْ يَحْدَى لَا يَلْوِي دُونَ غَايَتِكُمْ فَاحْذَرُوا نَدَامَةَ التَّفْرِيطِ حَيْثُ لَا يَنْفَعُ النَّدَامَةَ إِذَا زَلَّتِ الْأَقْدَامُ. (ارشاد القلوب، ج ۱، باب ۲۱، ص ۸۲) بدانید، مرگ روزگار شما را تارک می‌کند و قیامت شما علی التحقیق خواهد آمد (چه بخواید و چه نخواهید) همانا رئیس کاروان بر شما شبیخون زده، زمانه شما را به مرگ می‌رساند، پس بترسید از پشیمانی روزی که پشیمانی سودی نداشته باشد و گام‌ها بلغزد.
 - عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ يُعْبِئُهُمُ لِلْحَرْبِ إِذْ أَتَاهُ شَيْخٌ عَلَيْهِ شَحْبَةُ السَّفَرِ فَقَالَ: أَيُّنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقِيلَ: هُوَ ذَا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي أَتَيْتُكَ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّامِ وَأَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ قَدْ سَمِعْتُ فِيكَ مِنَ الْفَضْلِ مَا لَنَا أَحْصَى وَإِنِّي أَظُنُّكَ سَتُغْتَالُ فَعَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ قَالَ: نَعَمْ يَا شَيْخُ مِنْ خَافَ الْبَيَّاتَ قَلَّ نَوْمُهُ مَا أَسْرَعَ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامُ فِي عُمُرِ الْعَبْدِ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۱۵، ص ۳۷۸) روزی امیرمؤمنان علیه السلام با اصحابش نشستند بود و آنان را برای نبرد صف بندی می‌کرد پیرمردی که رنج سفر در او نمودار بود خدمت حضرت آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! من از سوی شام نزد تو آمده‌ام، پیری سالخورده‌ام و فضل تو را بی‌شمار شنیده‌ام و گمان می‌کنم تو را به قتل برسانند، از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز، فرمود: آری، ای شیخ! هر کس از شبیخون بترسد خوابش نمی‌برد، گردش شب و روز، عمر آدمیان را به سرعت پایان می‌دهد.

- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَخَّ بَخَّ لِعَالَمٍ عَمِلَ فِجْدًا وَ خَافَ الْبَيَّاتَ فَأَعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ، إِنْ سُئِلَ نَصَحَ وَ إِنْ تَرَكَ صَمَتَ، كَلَامُهُ صَوَابٌ وَ سَكُوتُهُ مِنْ غَيْرِ عَى جَوَابٍ. (تحف العقول، وصیته لابنه الحسین علیه السلام، ص ۸۸) آفرین بر دانشمندی که عمل کرده و تلاش کند، و از شبیخون مرگ بر حذر بوده و آماده و مهیا گردد. اگر مورد سؤال قرار گیرد اندرز می‌دهد و اگر رهایش کنند سکوت می‌کند، گفتارش درست است و سکوتش به خاطر درماندگی در جواب نیست.

- أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ الْبَيَّاتَ فَلَمْ يَكْفُ! (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۱۶۲) تعجب می‌کنم از کسی که از شبیخون می‌ترسد؛ ولی از گناهان خودداری نمی‌کند.
 - أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ لَا يُوقِظُكَ بَيَّاتُ نِقَمِ اللَّهِ وَ قَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعَاصِيهِ مَدَارِحَ سَطْوَاتِهِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۱۰۱) چگونه شبیخون انتقامهای خدا تو را بیدار نمی‌کند در حالی که به سبب نافرمانی‌های او در ورطه قهر و غضب او قرار گرفته‌ای؟

ندارد؟! اگر درست فکر کنیم متوجه می شویم که در برابر شیخون الهی باید بیشتر وحشت و خوف داشته باشیم و نسبت به مسائل دنیوی بیشتر زهد بورزیم؟! حضرت در ادامه این روایت می فرماید: این همان است که خداوند در قرآن می فرماید: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾^۱ که در اصل «خاف وعیدی» بوده و آن کسره در وعید، دلالت بر یای متکلم محذوف دارد.

برادران! چه کسی سزاوارتر است به این که دستورات، راهنماییها و بیانات الهی را - که هر کدام در نوع خودش بهترین بیان و رهنمود و راهنمایی است - رعایت کند؟ ما روحانیان که مدعی هستیم راه حضرت سجاد ع را می پیماییم و خود را نماینده ائمه معصومین ع می دانیم به انجام این فرامین سزاوارتریم؛ اگرچه همه مردم موظف هستند. امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی ما را به اخلاق اسلامی متخلق بفرماید، و رفتار ما در داخل و خارج منزل به گونه ای نباشد که موجب تنفر مردم از روحانیت شود.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱. ابراهیم، آیه ۱۴. پیروزی بر ظالمان و حکومت بر زمین به دنبال نابودی آنان، از آن کسانی است که از «مقام خداوند» بترسند.
در این که منظور از کلمه «مقام» در اینجا چیست؟ احتمالات متعددی داده شده که ممکن است همه آنها صحیح و مراد از آیه باشد «یعنی آنان که خدا را بر خود ناظر می بینند، از حساب و اجرای عدالت او در بیم و هراسند، ترسی سازنده که آنان را به احساس مسئولیت در هر کار دعوت می کند و از هر گونه بیدادگری و ستم و آلودگی به گناه باز می دارد، پیروزی و حکومت روی زمین سرانجام از آن ایشان است.

درس بیست و یکم^۱ آثار زهد

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَانْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عَيْبُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ.^۲

در اصول کافی روایتی از حضرت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که حضرت می‌فرماید: هرکس نسبت به دنیا زاهد و بی‌رغبت باشد، خداوند متعال حکمت را در قلب او مستقر می‌سازد و زبانش را به حکمت گویا می‌کند و او را به عیبهای دنیا بینا می‌سازد، تا آنجا که هم درد را بشناسد و هم درمان را. و بالاخره با سلامت جسم و جان از دنیا خارج شود و به بهشت دار السلام واردش کند.
حضرت در این کلام زیبا اثر وضعی زهد در دنیا^۳ - اعم از آثار وضعیه و برکات

۱. این درس در جلسه یکصد و چهل و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَقْدِ الْحَرِيرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: (کافی، ج ۲، باب ذم الدنيا و الزهد فيها، ص ۱۲۸)
۳. سَأَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَفْسِيرِ الزُّهْدِ، قَالَ: الزَّاهِدُ يُحِبُّ مَنْ يُحِبُّ خَالِقَهُ وَيُبْغِضُ مَنْ يُبْغِضُ خَالِقَهُ وَيَتَحَرَّجُ مِنْ حَلَالِ الدُّنْيَا وَلَا يَلْتَمِشُ إِلَى حَرَامِهَا فَإِنَّ حَلَالَهَا حَسَابٌ وَحَرَامِهَا عِقَابٌ وَيَرْحَمُ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ كَمَا يَرْحَمُ نَفْسَهُ وَيَتَحَرَّجُ مِنَ الْكَلَامِ كَمَا يَتَحَرَّجُ مِنَ الْمَيْتَةِ الَّتِي قَدْ اشْتَدَّ نَتْنُهَا وَيَتَحَرَّجُ عَنْ حُطَامِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا كَمَا يَتَجَنَّبُ النَّارَ أَنْ يَغْشَاهَا وَأَنْ يَقْصُرَ أَمَلُهُ كَأَنْ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَجَلُهُ.

آن - را بیان می‌فرماید؛ برکاتی که فکر و درک ما از فهم ارتباط میان آن برکات و زهد عاجز است. لذا این مسائل باید توسط ائمه معصومین علیهم‌السلام - که با حقایق وحی آشنا هستند - برای ما بیان شود.

اولین برکت و اثر زهد در دنیا این است: «أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ»؛ خداوند حکمت^۱ را در قلب شخص زاهد ثبات می‌بخشد.^۲

و آن به این صورت است که زاهد با بینشی کامل در امور وارد می‌شود و در نفس او تزلزل و اضطرابی احساس نمی‌شود؛ مانند این که خداوند تبارک و تعالی چراغی را در قلب او روشن ساخته و او با آن چراغ، واقعیات را می‌بیند؛ البته مقصود از دیدن واقعیات این نیست که غیب را می‌بیند؛ بلکه مقصود این است که بین حق و باطل، راه درست را از راه نادرست تشخیص می‌دهد.

انسان در امور زندگی - حتی در امور جزئی آن - دچار تزلزل و اضطراب است به طوری که نمی‌داند نوع اقدامی به مصلحت او است؟ چه بسا فکر او به جایی

(بحارالأنوار، ج ۶۷، باب ۵۸، ص ۳۰۹) رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جبرئیل علیه‌السلام از تفسیر و توضیح زهد سؤال کردند. جبرئیل گفت: زاهد آنچه را دوست می‌دارد که خداوند آن را دوست می‌دارد و دشمن می‌دارد آنچه را که خداوند آن را دشمن می‌دارد، او از حلال دنیا گریزان است و از آن خودداری می‌کند و به حرام آن اصلاً توجهی ندارد؛ زیرا در حلال آن حساب و در حرامش عقاب هست، او به همه مسلمانان ترحم می‌کند همان گونه که بر خود رحم می‌کند، از سخن گفتن بی مورد پرهیز می‌کند همان گونه که از مردار متعفن بیزار است، خود را از مال دنیا و زر و زیور آن نگه می‌دارد همان گونه که از آتش شعله‌ور دوری می‌کند، آرزوهایش را کوتاه می‌کند و مرگ را همیشه در برابر خود می‌بیند. ۱. «حکمت» یعنی با علم و عقل به حق رسیدن، پس حکمت از ناحیه خداوند متعال شناسایی اشیا و ایجاد آنها از سوی او در نهایت استواری است. و حکمت از ناحیه انسان شناختن موجودات و انجام نیکی‌ها و خیرات است و این همان چیزی است که قرآن لقمان را با آن توصیف کرده است. (مفردات راغب، ص ۲۴۹)

۲. مَعَ الزُّهْدِ تُثْمَرُ الْحِكْمَةُ. با بی‌رغبتی و زهد در دنیا است که حکمت به ثمر می‌نشیند و میوه می‌دهد. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۷۶) به این معنا که حکمت تا با زهد نباشد ثمره‌ای بر آن مترتب نمی‌شود و هر گاه با آن همراه باشد سعادت دنیا و آخرت را در پی دارد.

- قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ أُعْطِيَ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا فَاقْتَرَبُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقَى الْحِكْمَةَ. (بحارالأنوار، ج ۶۷، باب ۵۸، ص ۳۰۹) وقتی دیدید کسی حالت زهد و پارسایی در دنیا را دارد به او نزدیک شده، از علمش استفاده کنید؛ زیرا او حکمت را ارائه می‌دهد.

نمی‌رسد و همان تزلزل و اضطراب فکری برای او باقی می‌ماند. امام علی^{علیه السلام} می‌فرماید: نتیجه زهد در دنیا این است که خداوند متعال، حکمت را در قلب او استوار می‌سازد. یعنی آنچه را که به صلاح او است به راحتی می‌بیند و متوجه می‌شود که باید چه کند.

کدام اثر وضعی مهم‌تر و بهتر از این‌که انسان در رابطه با زندگی و سرنوشت خود گرفتار سردرگمی نباشد و در هر قضیه‌ای که وارد می‌شود، مانند کسی که بارها این مسیر را طی کرده و مکرر با آن روبرو شده است، تمام جهات آن کاملاً برایش روشن باشد و بتواند در مورد انجام یا ترک آن تصمیمی درست بگیرد؟^۱ دومین اثر زهد این است: «وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ». نه تنها حکمت در قلب انسان جای می‌گیرد، که زبان را نیز فرا می‌گیرد، به طوری که بیانش حکمت‌آمیز و منطبق با حکمت خواهد بود؛ سخنان بی‌اساس و حرفهای خلاف واقع از دهان او خارج نمی‌شود. اثر سوم عبارت است از: «وَبَصَّرَهُ عَيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا»؛ خداوند متعال عیب‌های دنیا را از دو جهت برای او روشن می‌کند: ۱- فساد و بیماری آن عیوب را به بنده زاهد می‌نمایاند و آن را مشخص می‌کند، که این خود اولین گام و شرط دور شدن از عیوب است. بدیهی است که بیمار، زمانی به فکر درمان خود می‌افتد که بداند بیمار است. برخی از افراد مدت‌ها دچار بیماری هستند؛ ولی چون به بیماری خویش پی‌نبرده‌اند موفق به درمان خود نمی‌شوند حتی به فکر آن نیز نمی‌افتند، زیرا که خود را بیمار نمی‌دانند.

۲. راه معالجه و درمان و رهایی از آب‌عیوب را نیز به او می‌نمایاند. در نتیجه، چنین انسانی قدرت پیشگیری و مقابله با ضرر و زیان‌هایی که آدمی را از پای در می‌آورد دارد، چون هم دردها برای او مشخص است و هم راه درمان را می‌داند. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا». (أنفال، آیه ۲۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید، او برای شما روشن‌بینی خاصی قرار می‌دهد که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت.

درس بیست و دوم^۱

ماه رجب و امور معنوی

ماه رجب ماهی است که از لحاظ دعا کامل ترین امتیاز را میان ماهها دارد. افرادی بوده و هستند که از دعاها و عبادتهایی که در این ماه وارد شده، حداکثر استفاده را برده و می‌برند.

شب‌های این ماه - به‌ویژه شب‌های سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم که به «ایام البیض»^۲ معروف است - امتیاز خاصی از نظر دعا دارد و موقعیت خوبی برای

۱. این درس در جلسه سیزدهم و پانزدهم درس خارج اصول معظم‌له ایراد گردیده است.

۲. عَنْ زُرِّ بْنِ حُبَيْشٍ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ عَنِ أَيَّامِ الْبَيْضِ مَا سَبَّبَهَا وَكَيْفَ سَمِعْتَ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ أَدَمَ لَمَّا عَصَى رَبَّهُ تَعَالَى نَادَاهُ مُنَادٌ مِنْ لَدُنِ الْعَرْشِ: يَا أَدَمُ! اخْرُجْ مِنْ جَوْارِي فَإِنَّهُ لَا يُجَاوِرُنِي أَحَدٌ عَصَانِي، فَبَكَى وَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ جِبْرَائِيلَ فَأَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ مُسَوِّدًا فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَلَائِكَةُ ضَجَّتْ وَبَكَتْ وَانْتَحَبَتْ وَقَالَتْ: يَا رَبِّ خَلَقْنَا خَلْقَتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِكَ وَاسْتَجَدْتَ لَهُ مَلَائِكَتُكَ بِذَنْبِ وَاحِدٍ حَوَّلْتَ بَيَاضَهُ سَوَادًا، فَنَادَى مُنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ: أَنْ صُمَّ لِرَبِّكَ الْيَوْمَ فَصَامَ فَوَافَقَ يَوْمَ الثَّلَاثِ عَشَرَ مِنَ الشَّهْرِ فَذَهَبَ ثُلُثُ السَّوَادِ ثُمَّ نُوذِيَ يَوْمَ الرَّابِعِ عَشَرَ: أَنْ صُمَّ لِرَبِّكَ الْيَوْمَ فَصَامَ فَذَهَبَ ثُلَاثَا السَّوَادِ ثُمَّ نُوذِيَ يَوْمَ الْخَامِسِ عَشَرَ بِالصِّيَامِ فَصَامَ فَأَصْبَحَ وَقَدْ ذَهَبَ السَّوَادُ كُلُّهُ فَسُمِّيَتْ أَيَّامُ الْبَيْضِ لِلَّذِي رَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ عَلَى أَدَمَ مِنْ بَيَاضِهِ. ثُمَّ نَادَى مُنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ: يَا أَدَمُ! هَذِهِ الثَّلَاثَةُ أَيَّامٍ جَعَلْتَهَا لَكَ وَلَوْلَدِكَ مِنْ صَامِهَا فِي كُلِّ شَهْرٍ فَكَانَ صَامَ الدَّهْرِ. (علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۷۹) زر بن حبیش می‌گوید: از ابن مسعود راجع به ایام البیض سؤال کردم و گفتم: سبب نامیدن این ایام به «ایام البیض» چیست و چگونه شنیده‌ای؟ ابن مسعود گفت: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که فرمودند: هنگامی که جناب آدم ﷺ به پروردگارش عصیان ورزید منادی از عرش

استفاده است.^۱

ندا داد: ای آدم! از جوار رحمت من بیرون شو؛ زیرا کسی که مرا عصیان کند در جوار من نیست. آدم گریست و فرشتگان نیز گریستند، پس خداوند متعال جبرئیل را نزد آدم فرستاد. جبرئیل آدم را در حالی که سر تا پا سیاه شده بود به زمین فرود آورد، فرشتگان وقتی آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را بدان وضع دیدند به ضجه در آمدند و گریستند و سخت نالیدند و به درگاه حق تعالی عرضه داشتند: پروردگارا! مخلوقی را آفریدی و از روح خود در او دمیدی و فرشتگانت را به سجده بر او وادار ساختی، حال با يك گناه رنگ سفیدش را به سیاهی مبدل فرمودی؟! منادی از آسمان ندا کرد: ای آدم! امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ آن روز را که موافق با روز سیزدهم از ماه بود روزه گرفت، پس ثلث سیاهی از حضرت محو و زایل گشت، سپس منادی در روز چهاردهم ندا کرد: امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، جناب آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ آن روز را هم روزه گرفت و ثلث دیگر از سیاهی زایل شد، روز پانزدهم باز منادی ندا کرد و حضرتش را به گرفتن روزه دعوت کرد، حضرت آن روز را هم روزه گرفت، ثلث دیگرش نیز سفید گشت و به این ترتیب تمام سیاهی او از بین رفت و به همین خاطر این ایام به «ایام البیض» موسوم شد چه آنکه در همین ایام حق تعالی سفیدی آدم را به وی بازگرداند، پس منادی از آسمان ندا کرد: ای آدم! این سه روز را برای تو و فرزندان قرار دادم، کسی که این ایام را در هر ماه روزه بدارد گویا تمام دهر را روزه گرفته است.

البته نکته قابل توجه این است که اکثر مردم معتقدند که وجه تسمیه این ایام به «ایام البیض» آن است که شب‌های این سه روز از اول تا آخر درخشان و روشن است و حال آنکه وجه تسمیه این نیست بلکه همان است که در حدیث بیان گردیده علاوه بر این که شب‌های این سه روز از اول تا آخر درخشان نیست زیرا شب سیزدهم مانند شب چهاردهم و پانزدهم نیست.

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: دَخَلَتِ الْجَنَّةَ وَ رَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الَّذِينَ يَصُومُونَ أَيَّامَ الْبَيْضِ. (النوادر للراوندي، ص ۱۹) داخل بهشت شدم و مشاهده کردم، اهل بهشت «ایام البیض» (سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه) را روزه می‌گیرند.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رَجَبُ الشَّهْرِ اسْتِغْفَارٌ لِأُمَّتِي أَكْثَرُوا فِيهِ مِنَ اسْتِغْفَارٍ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ سُمِّيَ شَهْرٌ رَجَبُ الْأَصَبِ لِأَنَّ الرَّحْمَةَ تُصَبُّ عَلَى أُمَّتِي فِيهِ صَبًّا وَ يُقَالُ الْأَصَمُ لِأَنَّهُ نَهِيَ فِيهِ عَنِ قِتَالِ الْمُشْرِكِينَ وَ هُوَ مِنَ الشُّهُورِ الْحُرْمِ. (وسائل الشيعة، ج ۱۰، ص ۵۱۲) رجب ماه استغفار امت من است. در این ماه زیاد استغفار کنید، به درستی که خداوند بسیار بخشنده و مهربان است.

- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا جَاءَ شَهْرَ رَجَبٍ جَمَعَ الْمُسْلِمِينَ حَوْلَهُ وَ قَامَ فِيهِمْ خَطِيبًا فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَصَلَّى عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ! قَدْ أَظْلَكُمْ شَهْرٌ عَظِيمٌ مُبَارَكٌ وَ هُوَ شَهْرُ الْأَصَبِ يُصِيبُ فِيهِ الرَّحْمَةَ عَلَى مَنْ عَبَدَهُ إِلَّا عَبْدًا مُشْرِكًا أَوْ مُظْهَرَ بَدْعَةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَلَا إِنَّ فِي شَهْرِ رَجَبٍ لَيْلَةً مِنْ حَرَمِ النَّوْمِ عَلَى نَفْسِهِ قَامَ فِيهَا حَرَمُ اللَّهِ تَعَالَى جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ وَ صَافِحَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ يَسْتَغْفِرُونَ [لَهُ] إِلَى يَوْمٍ مِثْلِهِ فَإِنْ عَادَ عَادَتِ الْمَلَائِكَةُ. ثُمَّ قَالَ:

از این رو، به چند مورد از مستحباتی که لازم است در این ماه، بلکه تمامی ایام سال، به آنها توجه بیشتری شود اشاره می‌کنم:

۱. قرائت قرآن مجید^۱ به ویژه توسط کودکان و نوجوانان که متأسفانه مورد

مَنْ صَامَ يَوْمًا وَاحِدًا مِنْ رَجَبٍ أَوْ مِنْ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ وَ أُجِرَ مِنَ النَّارِ. (مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۱)

هنگامی که ماه رجب فرا می‌رسد رسول اکرم ﷺ مسلمانان را گردخود جمع می‌فرمود و در میان آنان می‌ایستاد و خطبه می‌خواند، پس از حمد و ثنای خدا، انبیای قبل از خود را یاد کرده بر آنان درود می‌فرستاد، سپس می‌فرمود: ای مسلمانان! ماه بزرگ و مبارکی بر شما سایه انداخته است و او ماه اصب، است یعنی در این ماه رحمت خدا به هر کس که خدا را عبادت کند می‌رسد مگر مشرک یا کسی که بدعتی در اسلام ظاهر کند. به راستی در این ماه شبی است که هر کس خواب را در این شب بر خود حرام کند و آن را به عبادت و شب زنده‌داری بگذراند خداوند متعال جسم او را بر آتش حرام می‌کند و هفتاد هزار فرشته با او مصافحه کرده، برای او تا همان روز در سال آینده استغفار می‌کنند و اگر در سال آینده هم همین کار را تکرار کرد فرشتگان باز به سوی او مراجعت می‌کنند، سپس حضرت فرمودند: هر کسی یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد از فزع و ناراحتی روز قیامت در امان خواهد بود و از آتش دوزخ دور خواهد شد.

– قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَصَبَ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مَلَكًا يُقَالُ لَهُ الدَّاعِي فَإِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَجَبٍ يُنَادِي ذَلِكَ الْمَلَكُ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْهُ إِلَى الصَّبَاحِ: طُوبَى لِلذَّاكِرِينَ طُوبَى لِلطَّائِعِينَ. وَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا جَلِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي وَ مُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَنِي وَ غَافِرٌ مَنْ اسْتَغْفَرَنِي الشَّهْرُ شَهْرِي وَ الْعَبْدُ عَبْدِي وَ الرَّحْمَةُ رَحْمَتِي فَمَنْ دَعَانِي فِي هَذَا الشَّهْرِ أُجِبْتُهُ وَ مَنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَ مَنْ اسْتَهْدَانِي هَدَيْتُهُ وَ جَعَلْتُ هَذَا الشَّهْرَ حَبْلًا بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِ وَصَلَ إِلَيَّ. (مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۵) خداوند متعال در آسمان هفتم ملکی را گماشته است که او را دعوت‌کننده می‌گویند، پس هنگامی که ماه رجب رسید این ملک هر شب تا صبح ندا می‌کند: خوشا به حال ذاکران، خوشا به حال فرمانبرداران! خداوند متعال می‌فرماید: من همنشین کسی هستم که همنشینم باشد و مطیع کسی هستم که فرمانبردار من باشد و کسی را که از من طلب بخشش کند می‌بخشم. این ماه، ماه من است، پس هر کس در این ماه مرا بخواند جواب او را می‌دهم و هر کس در این ماه از من حاجتی بخواهد به او عطا می‌کنم و هر کس در این ماه از من هدایت بخواهد او را هدایت خواهم کرد و این ماه را دستگیره‌ای بین خودم و

بندگانم قرار دادم، پس هر کس به آن پناهنده شود به [مقام قرب] من خواهد رسید.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ عَلَّمَ وَلَدَهُ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا حَجَّ الْبَيْتَ عَشْرَةَ أَلْفَ حَجَّةٍ وَ اعْتَمَرَ عَشْرَةَ أَلْفَ عُمْرَةٍ وَ أَعْتَقَ عَشْرَةَ أَلْفَ رَقَبَةٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (جامع الأخبار، فصل ۲۳، ص ۴۹) هر کس به فرزندش قرآن کریم بیاموزد گویی ده هزار حج و ده هزار عمره انجام داده و ده هزار بنده از نسل اسماعیل عليه السلام آزاد کرده است....

– قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا قَالَ الْمُعَلِّمُ لِلصَّبِيِّ: قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ الصَّبِيُّ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

غفلت واقع شده و کم کم اهمیت خود را از دست می دهد.

۲. اعتکاف در مساجد جامع؛ که بحمد الله تعالی سالها است که به عنوان یک سنت حسنه برگزار می شود و واقعاً موقعیت خوبی است. توصیه من به همه این است که از این موقعیت، خوب استفاده کنید.

۳. روزه؛ در کتاب الصوم، در موارد روزه مستحب در جمله ای کوتاه آمده است: «ورجب کله وشعبان کله»^۱ و با همین دو کلمه کوتاه، مجموعه روزه های ماه رجب وشعبان را به عنوان روزه های مستحبی اعلام کرده اند.^۲

الرَّحِيمِ» كَتَبَ اللَّهُ بَرَاءَةَ لِلصَّبِيِّ وَ بَرَاءَةَ لِأَبَوَيْهِ وَ بَرَاءَةَ لِلْمُعَلَّمِ مِنَ النَّارِ. (جامع الأخبار، فصل ۲۵، ص ۴۲) هر گاه معلم به کودک بگوید: بگو: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، و کودک بگوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، خداوند برای کودک و پدر و مادر او و برای معلم برائتی [از آتش] خواهد نوشت.

– قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لِيَهُمْ بِعَذَابِ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً حَتَّى لَا يُحَاشِي مِنْهُمْ أَحَدٌ إِذَا عَمَلُوا بِالْمَعَاصِي وَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الشَّيْبِ نَاقِلِي أَقْدَامِهِمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَ الْوَلِدَانِ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ رَحْمَةً فَأَخَّرَ ذَلِكَ عَنْهُمْ . (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۳۹) هنگامی که اهل زمین مرتکب گناهان و نافرمانی ها می شوند خداوند اراده می کند همگی آنان را عذاب کند به طوری که هیچ یک از ایشان را [سالم و] بیرون نگذارد؛ ولی وقتی پیرمردانی را که به سوی نمازها قدم برمی دارند و طفالی را که قرآن یاد می گیرند مشاهده می فرماید به ایشان رحم می کند، پس عذاب را به تأخیر می اندازد.

۱. يستحب من الصوم... و رجب کله و شعبان کله. (الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية، ج ۱، ص ۱۵۲ و ديگر کتب فقها)

۲. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهراً يُقَالُ لَهُ رَجَبٌ أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ التَّلْجِ وَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ فَمَنْ صَامَ يَوْماً مِنْ رَجَبٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ النَّهْرِ. (روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، ج ۲، ص ۳۹۵) در بهشت نهري است که نام آن رجب است. آب آن سپيدتر و شفافتر از برف و يخ، و شیرين تر از عسل است. هر کس يك روز از رجب را روزه بگیرد، خداوند از آب آن نهر به او می نوشاند.

– عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ نُوحاً رَكِبَ السَّفِينَةَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ فَأَمَرَ مَنْ مَعَهُ أَنْ يَصُومُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ قَالَ: مَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ تَبَاعَدَتْ عَنْهُ النَّارُ مَسِيرَةَ سَنَةٍ وَ مَنْ صَامَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ أُغْلِقَتْ عَنْهُ أَبْوَابُ النَّيرانِ السَّبْعَةِ وَ مَنْ صَامَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ فَتُحَتَّ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ وَ مَنْ صَامَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً أُعْطِيَ مَسْأَلَتَهُ وَ مَنْ زَادَ زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. (ثواب الأعمال، ثواب صوم رجب، ص ۵۳) حضرت نوح عليه السلام در روز اول ماه رجب بر کشتی سوار شد و به همراهان خود فرمان داد که آن روز را روزه بگیرند و فرمود: هر کس این روز را روزه بدارد، آتش جهنم به فاصله يك سال از او دور می شود و هر کس هفت روز را روزه بگیرد، درهای هفتگانه جهنم به روی او بسته می شود و کسی که هشت روز را

۴. انجام اعمال مستحب، خصوصاً در ماه رجب؛ دین‌داران و شب زنده‌داران - خصوصاً در ماههای خاص - توجه بسیاری به این امور معنوی داشته و از این فرصتها، به خوبی استفاده کرده‌اند.

کسانی که اهل عبادت و دعا بودند، حلول این ماه را به عنوان موقعیتی برای استفاده های معنوی می‌دانستند؛ به همین دلیل وضعیت آنان دگرگون می‌شد و خود را به دعاها و روزه های ماه رجب و استغفار و طلب مغفرت از خداوند تبارک و تعالی - که بنابر روایات در ماه رجب اهمیت بسیاری دارد - ملتزم می‌دانستند.^۱

شاید کسی بگوید که شما طبق مزاج خود، طبابت می‌کنی و بین ماه رجب و ماه جمادی الثانی مثلاً، هیچ فرقی وجود ندارد و هر دو مانند یکدیگرند.

در پاسخ می‌گوییم: این چنین نیست، ائمه هدی علیهم‌السلام در لسان روایات نسبت به

روزه بدارد، درهای هشتگانه بهشت به روی او باز می‌گردد و هر کسی که پانزده روز، روزه بگیرد، حاجتی که دارد برآورده می‌شود و کسی که بیشتر [از این] روزه بدارد، خداوند پاداش او را افزون‌تر خواهد کرد.

- قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْكَاظمِ عليه السلام: رَجَبٌ نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ مَنْ صَامَ يَوْماً مِنْ رَجَبٍ سَقَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ذَلِكَ النَّهْرِ. (همان) رَجَب، نام نهری است در بهشت که از شیر سپیدتر و از عسل شیرین‌تر است کسی که يك روز از ماه رجب را روزه بگیرد خداوند متعال از [زلزال جاری] آن رود به او می‌نوشاند.

- قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْكَاظمِ عليه السلام: رَجَبٌ شَهْرٌ عَظِيمٌ يُضَاعَفُ اللَّهُ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَيَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتُ مَنْ صَامَ يَوْماً مِنْ رَجَبٍ تَبَاعَدَتْ عَنْهُ النَّارُ مَسِيرَةَ مِائَةِ سَنَةٍ وَمَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. (همان) ماه رجب، ماه بزرگی است که در آن [پاداش] حسنات چند برابر است و گناهان [آدمی] در آن آمرزیده می‌شود. کسی که يك روز در ماه رجب روزه بگیرد، آتش جهنم به اندازه يك صد سال از او فاصله می‌گیرد و کسی که سه روز [در این ماه] روزه بگیرد، بهشت برای او واجب می‌شود.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَلَا إِنَّ رَجَبًا شَهْرُ اللَّهِ الْأَصَمِّ وَهُوَ شَهْرٌ عَظِيمٌ وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْأَصَمَّ لِأَنَّهُ لَا يُقَارِبُهُ شَهْرٌ مِنَ الشُّهُورِ حُرْمَةً وَفَضْلاً عِنْدَ اللَّهِ وَكَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُعَظِّمُونَهُ فِي جَاهِلِيَّتِهَا فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا تَعْظِيماً وَفَضْلاً أَلَا إِنَّ رَجَبًا شَهْرُ اللَّهِ وَشَعْبَانَ شَهْرِي وَرَمَضَانَ شَهْرُ أُمَّتِي. (همان) آگاه باشید! که ماه رجب ماه ساکت خداوند است و آن ماه بزرگی است و به این خاطر «اصم» نامیده شده است که هیچ يك از ماهها نزد خداوند در حرمت و فضیلت به آن نمی‌رسد و مردم جاهلیت نیز آن را در دوران خود بزرگ می‌شمردند و هنگامی که اسلام آمد، تنها بر عظمت و فضیلت آن افزود. آگاه باشید! رجب ماه خدا و شعبان ماه من و رمضان ماه امت من است.

برخی از ایام، عنایت ویژه‌ای داشته اند؛ از این رو باید از این موقعیت ها، در جنبه تکامل و رشد معنوی خود خیلی استفاده کنیم.

۵. دعا به درگاه الهی؛ دعا از پشتوانه بسیار محکم قرآنی و روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام برخوردار است^۱ و ما نباید این معنا را فراموش کنیم. همیشه و در همه حال - خصوصاً در آن حالاتی که انسان احساس می‌کند حال معنوی خوبی برایش پیدا شده است - امور مهمی را از خداوند متعال بخواهد.

یکی از دعاهایی که لازم است آن را در رأس دعاهاى خود قرار دهید، این است که از خداوند متعال بخواهید، این جمهوری اسلامی نو پا را از شر ابرقدرتها حفظ کند، مخصوصاً با این شرایط حساس کنونی که در آن قرار داریم؛ ابرقدرت‌های دنیا برای کوبیدن ما، بلکه کوبیدن اسلام تصمیم قاطعی گرفته‌اند؛ چرا که متوجه شده‌اند، ایران و انقلاب ریشه بیداری دیگر مسلمانان و فریاد حق‌خواهی ایشان است و تصمیم دارند به هر وسیله‌ای که شده جلوی رشد ما را بگیرند و نگذارند صدای انقلاب از این مملکت خارج شود؛ به تصور باطل خودشان قصد دارند جلوی آب را از سرچشمه بگیرند و شجره طیبه را از ریشه قطع کنند.

۱. «وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». (غافر، آیه ۶۰) پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا [دعای]

شما را بپذیرم!

- عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَيُ الْعِبَادَةِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَنْ يُسْتَلَّ وَيُطْلَبَ مِمَّا عِنْدَهُ وَ مَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّنْ يُسْتَكْبَرُ عَنِ عِبَادَتِهِ وَ لَا يُسْأَلُ مَا عِنْدَهُ. (کافی، ج ۲، ص ۴۶۶) سدير گوید: به امام باقر عليه السلام عرض کردم: کدام عبادت بهتر است؟ فرمود: چیزی نزد خدای عز و جل بهتر از آن نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد او است خواسته شود و کسی نزد خدای عز و جل مبعوض‌تر نیست از آن کس که از عبادت او سرپیچی کند و آنچه نزد او است درخواست نکند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: ادْعُ وَ لَا تَقُلْ قَدْ فُرِغَ مِنَ الْأَمْرِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». وَقَالَ: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». (همان) حماد بن عیسی می‌گوید: شنیدم از حضرت صادق عليه السلام که می‌فرمود: دعا کن و مگو کار از کار گذشته است؛ زیرا دعا همان عبادت است و خدای عزوجل می‌فرماید: «آنان که از عبادت من تکبر ورزند زود است که سرافکنده به دوزخ درآیند» (مؤمن، ۶۰ آیه) و نیز فرموده است: (مرا بخوانید تا اجابت کنم) (این آیه نیز ابتدای همان آیه پیشین است).

شما دیده و شنیده‌اید که صهیونیست چه شکنجه‌هایی را بر مردم بیچاره و مسلمان فلسطین اعمال می‌کند که تاریخ کمتر نظیرش را دیده است و فلسطینیان هم مبارزه کرده، از خودشان مقاومت نشان می‌دهند.

بحمدالله تعالی به برکت انقلاب اسلامی، توفیقات بزرگی نسبت به مسائل اساسی اسلام به دست آورده‌ایم و خداوند متعال پیروزی‌های چشم‌گیری نصیب ما کرده است؛ که امیددارم با عنایت الهی این توفیقات، تکامل پیدا کند و به حد کافی و لازم برسد.

اما برخی افراد به خاطر این پیروزی‌ها مغرور شده‌اند و می‌گویند: نظام ما که نظام اسلام است، دیگر ضرورتی ندارد به مستحبات بپردازیم!

این طرز فکر باعث شده است مقداری از مسائل فرعی اسلامی — که اهمیت زیادی نیز دارد —^۱ فاصله بگیریم. و شاید بتوان گفت که متأسفانه خانواده‌ها از امور

۱. قال الصادق عليه السلام: داوم علی تخلیص المفروضات (المفترضات) و السنن، فإنهما الاصل، فمن أصابهما و أدهما بحقهما فقد أصاب الكل. (مصباح الشریعة، ص ۱۱۱) پیوسته برای بجا آوردن واجبات و وظایف دینی و مستحبات آن اهتمام کرده و کاملاً مراقبت نما که عبادات تو صحیح و خالص و بی‌عیب باشد و متوجه باش که پایه بندگی و اساس سلوک به سوی خداوند همان انجام وظایف واجب و مستحب دینی است و اگر کسی بتواند آن‌گونه که باید و شاید این وظایف و سنن را به جا آورد؛ البته به حقیقت بندگی و به تمام وظایف و آداب عبودیت عمل کرده است.

— عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: كَانَ فِيمَا وَعَظَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام أَنْ قَالَ لَهُ يَا عَيْسَى... وَاجْعَلْ ذِكْرِي لِمَعَادِكَ وَتَقَرَّبْ إِلَيَّ بِالنَّوْافِلِ. (أمالی الصدوق، المجلس الثامن و السبعون، ص ۵۱۴) خداوند در پندهای خود به عیسی بن مریم ۸ می‌فرماید: ای عیسی!... یادم را ذخیره معادت کن و با نوافل به من تقرب بجوی.

— قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْقَلْبَ يَحْيَا وَيَمُوتُ فَإِذَا حَيًّا فَادَّبَهُ بِالنَّطْوَعِ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۳، ص ۱۹۰) دل می‌میرد و زنده می‌شود، وقتی زنده است آن را با عبادت‌های مستحب تأدیپ کن.

— قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: قَالَ اللَّهُ: مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا إِذَا دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِذَا سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۳، ص ۱۳) رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: بندگان می‌توانند با انجام واجبات،

معنوی و مستحبات، در حال دور شدن هستند؛ در حالی که این امور در زمان طاغوت، از طرف خانواده‌ها رعایت می‌شد.

پشتوانه حقیقی جوانهای متعهد و نیروهای ارزشمند ما، قدرت خداوند تبارک و تعالی است و آن کسی که ما را به اینجا رسانده، او است؛ به همین جهت مبادا هرگز فکر کنیم که دیگر نیاز ما برطرف شده و به لطف و عنایت خدای متعال و کمک او نیاز نداریم.

ما همواره باید به این پشتوانه الهی توجه داشته باشیم. باید بدانیم که تنها قدرت خداوند تبارک و تعالی است که از ما پشتیبانی می‌کند و قدرت او ما فوق همه قدرتهاست.^۱

به همین دلیل از سروران مکرم تقاضای جدی دارم که از این موقعیت چند روزه کاملاً استفاده کنید، به این امید که با عنایت خداوند تبارک و تعالی و با استمداد از قدرت مطلقه او، بتوانیم با ابرقدرت‌هایی که برابر اسلام ایستاده‌اند مقابله کنیم و اسلام را در سطح جهان گسترش و توسعه بدهیم.

به حق این ایام و این ماه پر ارزش، به حق موالید آن - که در دعای رجبیه می‌خوانیم «اللهم انی اسئلك بحق مولودین فی رجب» - ، به حق امیرالمؤمنین علیه السلام و به حق مبعث که در این ماه واقع می‌شود، از خداوند متعال که قدرت مطلقه و ما فوق همه قدرتهاست، بخواهیم که این جمهوری اسلامی را و همه مسلمان‌ها را - به ویژه کسانی را که گرفتار جاه‌طلبی شده‌اند - از شر این توطئه‌ها، نقشه‌ها و

خود را نزد من محبوب کنند و هر کس واجبات را انجام دهد نزد من از همگان محبوب‌تر است. بنده من می‌خواهد با انجام مستحبات خود را نزد من محبوب کند و هر گاه من او را محبوب خود قرار دهم در این هنگام گوش او خواهم شد که با آن می‌شنود و دیدگان او می‌شوم که با آن خواهد دید و زبان او خواهم شد که با آن سخن خواهد گفت. من دست او خواهم شد که با آن هر چیزی را برمی‌دارد و پاهایش می‌شوم که به هر جا می‌رود هر گاه مرا بخواند اجابت می‌کنم و اگر از من چیزی بخواهد عطا می‌کنم و در قبض روح مؤمن همواره مردد هستم، او از مرگ کراهت دارد و من هم نمی‌خواهم او ناراحت گردد.

۱. ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾. (فتح، آیه ۱۰) دست خداوند بالای دست آنان است.

ماه رجب و امور معنوی / ۱۶۷

قدرت‌ها حفظ فرماید.

از خداوند بخواهید به قدرت کامله خودش، تمام قدرت‌هایی را که بر ضد مسلمانان و منافع ایشان است نابود کرده و از بین ببرد - ان شاءالله تعالی - .
والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

درس بیست و سوم^۱ رابطه معرفت و تقوا

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «مَنْ سَكَنَ قَلْبَهُ الْعِلْمُ بِاللَّهِ سَكَنَهُ الْغِنَى عَنِ خَلْقِ اللَّهِ».^۲

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در این روایت، که ریشه قرآنی دارد می‌فرماید: کسی که قلب خود را ظرف و جایگاه معرفت خداوند متعال - که اساس همه امور است - قرار دهد، آرامش پیدا می‌کند.

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۳

خداوند متعال برای تبیین این معرفت الهی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۴ ای ليعرفون؛^۵ یعنی اساس و غایت خلقت، معرفت و شناسایی خداوند

-
۱. این درس در جلسه ششصد و چهل و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
 ۲. هر کس علم و معرفت به خداوند در دلش جای گیرد، در آن قلب، بی‌نیازی از خلق خداوند جای خواهد گرفت. (غررالحکم، ص ۸۲)
 ۳. تنها با یاد خداوند است که دل‌ها آرامش می‌یابد. (رعد، آیه ۲۸)
 ۴. من جن و انس را نیافریدم جز برای این که مرا عبادت کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند). (ذاریات، آیه ۵۶)
 ۵. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْنُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ لَنَعْمُوا

بمعرفة الله جلَّ وعزَّ وتلذذوا بها تلذذ من لم يزل في روضات الجنان مع أولياء الله إن معرفة الله عزَّ وجلَّ أنس من كلِّ وحشةٍ وصاحب من كلِّ وحدةٍ ونور من كلِّ ظلمةٍ وقوة من كلِّ ضعفٍ وشفاء من كلِّ سقمٍ ثم قال عليه السلام: «وقد كان قبلكم قومٌ يقتلون ويحرقون وينشرون بالمنشير وتضيق عليهم الأرض برحبها فما يردُّهم عما هم عليه شيء مما هم فيه من غير ترة وتروا من فعل ذلك بهم ولا أذى بل ما نقموا منهم إلا أن يؤمنوا بالله العزيز الحميد فاسألوا ربكم درجاتهم واصبروا على نوائب دهركم تدركوا سعيهم». (کافی، ج ۸، ص ۲۳۱) اگر مردم می دانستند در معرفت و شناخت خداوند چه فضیلتی نهفته است هرگز به رونق زندگی دنیا و نعمتهای دنیوی که خداوند به دشمنان خود داده نظر نمی کردند و دنیای دشمنان در نگاه ایشان زیبون تر از چیزی بود که اینان زیر پای خود لگد می کنند. این مردم به معرفت و شناخت خدای عز و جل بهره مند هستند و به آن شادکام می باشند مانند شادکامی کسانی که همیشه در باغهای بهشت با اولیای خدای متعال به سر می برند. بدرستی که شناخت خدای عز و جل، انیس هر وحشت، و یار و همدم هر گونه تنهایی و روشنائی بخش هر ظلمتی و نیرو رسان هر ناتوان و درمان هر دردی است، سپس فرمود: همانا پیش از شما مردمی بودند که کشته شده و به آتش کشیده می شدند و با اره تکه تکه شده و زمین با تمام پهناوری اش بر ایشان تنگ می شد و تمام این شرایط آنان را از باوری که داشتند بر نمی گرداند و کسانی که بر سر آن مؤمنان چنین بلاهایی می آوردند به سبب مطالبه خون یا آزاری که از آنان می دیدند نبود، بلکه تنها از آن جهت از ایشان انتقام می کشیدند که به خداوند ایمان داشتند. پس، از پروردگارتان درجات ایشان را طلب کنید و بر ناگواریهای روزگار خود شکبیا باشید تا به پیامدهای تلاش آنان دست یابید.

قال ابن عباس: جاء أعرابي إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله! علمني من غرائب العلم. قال: ما صنعت في رأس العلم حتى تسأل عن غرابته؟ قال الأعرابي: وما رأس العلم يا رسول الله؟ قال: معرفة الله حق معرفته. فقال الأعرابي: ما معرفة الله حق معرفته؟ قال: أن تعرفه بلا مثل ولا شبه ولا ندأ وأنه واحد أحد ظاهر باطن أول آخر لا كقول له ولا نظير له فذلك حق معرفته. (التوحيد للصدوق، باب ۴۰، ص ۲۸۵)

از ابن عباس نقل شده که یکی از اعراب خدمت رسول اکرم صلى الله عليه وآله رسید و عرض کرد: یا رسول الله! از نوادر علم چیزی به من بیاموز، حضرت فرمود: از اصل علم چه فرا گرفته ای که اکنون از نوادر آن می پرسی؟ اعرابی پرسید: اصل علم چیست؟ رسول اکرم فرمود: معرفت خداوند و شناختن صفات او. مرد عرب پرسید: معرفت واقعی و حقیقی خداوند چیست؟ فرمود: شناخت واقعی خداوند این است که برای او مانند و همتایی معتقد نباشی و این که خداوند یکی است و شریکی ندارد، برای او ابتدا و پایانی نیست، در ظاهر و باطن وجود دارد، مانند و همتایی ندارد، هر کس خداوند را اینچنین بشناسد خداوند را به حقیقت شناخته است.

در جام هوا شراب غفلت نخورم	یا رب سببی که آب حسرت نخورم
تا نان خسان به زهر منت نخورم	از نعمت معرفت غنی ساز مرا
علم همه انبیات معلوم شود	یک لحظه اگر نفس تو محکوم شود
در آینه فهم تو مفهوم شود	آن صورت غیبی که جهان طالب اوست

تبارک و تعالی است.

بدون شک، این معرفت، تأثیر بسزایی روی اعمال انسان خواهد داشت. ریشه هر معصیت و تخلف از فرامین الهی در نقصان معرفت است؛ چراکه ممکن نیست شخصی معرفت کامل داشته باشد، ولی در عین حال از دستورات خداوند تبارک و تعالی سرپیچی کند.

معرفت کامل با تقوا و اطاعت کامل توأم خواهد بود؛ به عنوان مثال، ائمه اطهار علیهم السلام، که از مقامات بسیار بلندی در معرفت خداوند متعال برخوردارند، با دنیا به صورتی برخورد می‌کردند که گویی «لَوْ لَا الْآجَالُ الَّتِي كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ»^۱، اگر مهلت‌هایی که خداوند برای آنان نوشته است نبود، روحشان حاضر نبود لحظه‌ای در این جسم باقی بماند، آنان به عالم دیگری توجه داشتند و در جملات خود مکرر می‌فرمودند: «خدایا! کی از این تن حاکی جدا می‌شویم و به تو ملحق شده و به لقای تو می‌رسیم».

معرفت خداوند یک امر اساسی است که همه - به‌ویژه روحانیت - باید در این رابطه سعی و تلاش بیشتری داشته باشیم. مبدا اعمال ما حاکی از این باشد که مبدء

۱. رُوی أَنَّ صَاحِبًا لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ هَمَامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِدًا فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صَفِّ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ... ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا بَعْدُ... (نهج البلاغه، ۱۹۳، ص ۳۰۳) یکی از یاران پرهیزکار حضرت به نام همام گفت: ای امیرمؤمنان! پرهیزکاران را برای من آنچنان وصف کن که گویی آنان را با چشم می‌نگرم... سپس حضرت فرمودند:...

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَعَنَى نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ قَالُوا: يَا أَبَانَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ لَأَنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَتُوا فَكَانَ سَكُوتُهُمْ ذِكْرًا وَنَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَنَطَقُوا فَكَانَ نَطَقُهُمْ حِكْمَةً وَمَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَهٌ لَوْ لَا الْآجَالُ الَّتِي كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَشَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ. (أمالی الصدوق، المجلس الثاني و الثمانون، ص ۵۵۳) رسول اکرم ﷺ فرمود: هر کس خداوند را شناخت و او را بزرگ دانست زبان خود را از سخن و شکمش را از طعام نگه می‌دارد و به روزه و نماز و پرستش روی می‌آورد. گفتند: یا رسول الله! پدران و مادرانمان به فدایت این‌ها اولیای خداوند هستند. فرمود: اولیای خداوند سکوت می‌کنند؛ اما سکوتشان تفکر است و سخن می‌گویند در حالی که سخنشان ذکر خداوند است، نظر آنان از روی عبرت و پند و سخنشان حکمت و دانش است میان مردم راه می‌روند؛ ولی مردم از ایشان برکت می‌جویند، اگر نه این بود که برای آنان سرآمدی معین شده بود، هر آینه روح آنان از ترس عذاب و شوق ثواب از بدن مفارقت می‌کرد.

و معاد را - کما هو حقّه - نشناخته و به آن معتقد نشده ایم.

اگر معاد را به صورت صحیح و درست بشناسیم، حالت آن جوان را پیدا می‌کنیم که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح از او پرسیدند: چه گونه شب را به روز آوردی؟ عرض کرد: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا»، در حال یقین صبح کردم. رسول خدا ﷺ فرمود: علامت یقین تو چیست؟ عرض کرد: علامت من این است که گویا الآن بهشت و جهنم را می‌بینم و ناله افراد معذب در جهنم را می‌شنوم.^۱

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ مُصْفَرًّا لَوْنُهُ قَدْ نَحَفَ جَسْمُهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانٌ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا. فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ: إِنَّ لِكُلِّ يَتِيمٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَتِيمِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَتِيمِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنْتَنِي وَأَسْهَرَ لَيْلِي وَأَظْمَأَ هَوَا جَرِي فَعَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَخُشِرَ الْخَلَائِقُ لَذَلِكَ وَأَنَا فِيهِمْ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ وَعَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ. فَقَالَ الشَّابُّ: ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَرْزُقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ. فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ فَاسْتُشْهِدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ. (كافي، ج ۲، باب حقیقه ایمان و یقین، ص ۵۲) حضرت صادق عليه السلام فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از این که نماز صبح را ادا کرد متوجه شد جوانی لاغر اندام و زرد چهره در مسجد نشسته و چرت می‌زد و سرش را بالا و پایین می‌برد، رنگش زرد بود و تنش لاغر و دیده‌هایش به گودی فرو رفته بود، رسول اکرم فرمود: ای حارث! چه گونه شب را به روز آوردی؟ عرض کرد: یا رسول الله! در حال یقین صبح کردم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سخنان او در شگفت شدند و فرمودند: هر یقینی حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو در چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! همان یقین مرا به غم و اندوه کشانده و شب‌ها خواب را از دیدگان من ربوده و روز گرم مرا به تحمل تشنگی (روزه) واداشته و دلم از دنیا و آنچه در آن است به تنگ آمده و روی گردان است تا آنجا که گویی می‌بینم عرش پروردگارم برای رسیدن به حساب برپا است و همه مردم برای آن محشور شدند و من در میان آنان هستم، گویی به اهل بهشت می‌نگرم که در نعمت‌اند و در بهشت با هم تعارف می‌کنند و بر پشتیها تکیه زده‌اند و گویی به دوزخیان می‌نگرم که در آن زیر شکنجه‌اند و فریاد می‌کشند، گویی هم اکنون نعره آتش دوزخ را می‌شنوم که در گوشم می‌چرخد. رسول خدا به اصحابش فرمود: این بنده‌ای است که خدا دلش را با نور ایمان روشن کرده است، سپس به او فرمود: ای جوان! با همین عقیده باقی باش. عرض کرد: یا رسول الله برای من دعا کن که به همراه تو شربت شهادت بنوشم، رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش دعا کرد و چیزی نگذشت که در یکی از غزوات پیامبر به جبهه جهاد رفت و پس از نه تن دیگر شهید شد، و او نفر دهم بود.

البته خداوند متعال هم در مقابل این معرفت و شناخت صحیح، عنایت بزرگی به انسان کرده و نیاز او را به مردم کم ساخته و باعث آرامش او می‌شود.

بیان امیر المؤمنین علیه السلام برگرفته از این آیه شریفه است:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۱

بی‌شک؛ تقوا بدون معرفت محقق نمی‌شود و معرفت کامل ملازم تقوا است. این مطلب مضمون دعایی نیست که مناقشه‌ای در صدور آن باشد، بلکه مفاد آیه شریفه قرآن کریم است که می‌فرماید: اثر تقوا علاوه بر آن پاداشهایی که در آخرت دارد این است که خداوند ﴿يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ راه را برای انسان می‌گشاید ﴿وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ و از جاهایی که به خواب هم نمی‌بیند و ذهنش به آنجاها توجه پیدا نمی‌کند، عنایت کرده و او را به سر حد بی‌نیازی می‌رساند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱. و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد. (طلاق، آیه ۲)

هر کس از محرمات الهی به خاطر خداوند و ترس از او پرهیزد و حدود او را نشکند و حرمت شریعت را هتک نکرده و به آن عمل کند ﴿يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾؛ خدای متعال برایش راه نجاتی از تنگنای مشکلات زندگی فراهم می‌کند؛ چون شریعت او فطری است و خداوند بشر را به وسیله شرایع به چیزی دعوت می‌کند که فطرت او اقتضای آن را دارد و نیاز فطرتش را بر آورده می‌کند و سعادت دنیایی و آخرتی‌اش را تأمین می‌کند و از همسر و مال و هر چیز دیگری که مایه خوشی و پاکی زندگی او باشد، از راهی که خودش هم احتمال آن را نمی‌دهد و انتظارش را ندارد روزی می‌فرماید، پس مؤمن این ترس را به خود راه نمی‌دهد که اگر از خداوند بترسد و حدود او را محترم بشمارد و از محرمات کام نگیرد، خوشی زندگی او تأمین نشود و به تنگی معیشت دچار گردد، خیر، چنین نیست، چرا که رزق از ناحیه خداوند ضمانت شده و خدای متعال قادر است که از عهده ضمانت خود برآید. (المیزان، ج ۱۹، ص ۳۱۳)

درس بیست و چهارم^۱ نتیجه اتتماد به خداوند

روي عن الإمام أبي محمد الحسن بن علي صلوات الله تعالى عليهما: «مَنْ اتَّكَلَّ عَلَى حُسْنِ الْاِخْتِيَارِ مِنَ اللَّهِ لَهُ لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي اخْتَارَهَا اللَّهُ لَهُ»^۲.

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: کسی که کار خود را به خداوند واگذار کند و تسلیم خواست او باشد، هرگز آرزویی غیر از وضعیتی که خدای متعال برایش انتخاب کرده، نخواهد داشت.

شرایط، وضعیت و جهات مختلف زندگی انسان؛ رزق، سلامتی و نعمتهایی که خداوند متعال به او عنایت کرده؛ همه طبق مصلحت اندازه گیری شده است. ولی گاهی اوقات انسان با خود می گوید: ای کاش در برخی از این شرایط قرار نگرفته بود! ای کاش در وضع دیگری غیر از وضع فعلی قرار می گرفت! ای کاش شرایط و امکانات بهتری - چه در جنبه های فردی و چه در جنبه های اجتماعی - برای او به وجود می آمد! ولی او از این نکته غافل است که شرایط زندگی از سوی خداوند متعال اختیار و تعیین شده است.

۱. این درس در جلسه بیست و چهارم بحث قطع درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است. (سیری کامل در اصول فقه، ج ۹، ص ۳۳۷، چاپ اول)
۲. تحف العقول، ص ۲۳۳.

خداوند متعال در بعضی از آیات قرآن به این مطلب اشاره می‌فرماید: «وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ».^۱

خداوند برخی را نسبت به برخی دیگر در رزق برتری داده است.

این عمل منسوب به خداوند متعال و اراده و اختیار او است. ما در رابطه با اختیار خداوند تبارک و تعالی چه حسابی باز کرده‌ایم؟! آیا این اختیار را مطابق با مصلحت و خالی از هر گونه عیب و نقص می‌دانیم یا - خدای ناکرده - در این رابطه شک و تردید داریم؟! که در این صورت وای به حال ما!

اگر بنا بر روایات اهل بیت علیهم السلام و برهان عقلی، معتقدیم که اختیار خداوند متعال مطابق با مصلحت واقعی و متصف به حُسن است، دیگر چرا غیر از وضعیت موجود زندگیمان چیزی را تمنا کنیم؟!^۲

انسان گاهی از اوقات با دیدن زندگی دیگران تصور می‌کند که آنان در شرایط

۱. نحل، آیه ۷۱.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: الْإِيمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ تَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (بحار الأنوار، ج ۶۵، باب ۲۷، ص ۳۴۰) ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خداوند، واگذاری امور به او، خشنودی به قضای پروردگار و تسلیم امر او بودن.

توضیح علامه مجلسی: ایمان، پایدار نشود، مگر به آن چهار چیز: «التوکل علی الله» یعنی اعتماد به خدا در تمام امور و مهمات و صرف نظر از وسایل ظاهری، اگر چه در ظاهر باید از آن وسایل استفاده کرد، ولی کسی که یقینش کامل باشد و خداوند را بر همه چیز قادر و سبب‌ساز بداند بر اسباب ظاهری اعتماد نکند بلکه بر سبب آنها یعنی خدای متعال تکیه دارد. «وتفویض الامر الی الله» یعنی واگذاری امور به پروردگار عالم در پیشگیری از دشمنهای ظاهری و باطنی، همانند مؤمن آل فرعون که امور خویش را به خداوند وا گذاشت و خداوند نیز او را از شر گناهان و نیرنگهای فرعونیان محفوظ داشت و شکی نیست که توکل به خدا، و تفویض امر به خدا، نتیجه ایمان قوی و نیز موجب یقین زیاد است. «والرضا بقضاء الله» یعنی راضی بودن به قضای الهی در سختی و راحتی و گرفتاری و سلامتی، و این خوی نیز نتیجه ایمان به خدای متعال می‌باشد چرا که او مالک سود و زیان بندگان است، و در مورد بندگان جز آنچه بیشتر به صلاح آنان است انجام ندهد، و همچنین موجب یقین کامل است. «والتسليم لأمر الله» یعنی سر به فرمان او بودن در هر چه فرمان داده و نهی کرده است و همچنین اطاعت از پیامبر او و جانشینانش در گفتار و رفتاری که از آن بزرگواران سرزند و دخالت این خوی در ایمان و تکمیل آن، روشن‌تر از آن است که نیازمند بیان باشد. و الله المستعان.

بسیار مطلوبی زندگی می‌کنند! در حالی که اگر به عمق زندگی و مشکلات واقعی آنان پی ببرد، خواهد گفت: چه بهتر که ما دارای چنین زندگی سخت و طاقت‌فرسایی نیستیم.

انسان ظاهر و باطن زندگی خودش را با هم ملاحظه می‌کند؛ اما در مورد دیگران فقط ظاهر را می‌بیند و نمی‌داند که پشت این ظاهر و در عمق و باطن این چهره شاداب و با نشاط که هیچ اثری از گرفتاریها در آن پیدا نیست، چه مشکلاتی گریبان آن بیچاره‌ها را گرفته است.

این حوادث و مرگهای ناگهانی که برای جوانان پیش می‌آید، کسالتها و بیماریهای صعب‌العلاج یا خدای ناکرده غیر قابل درمان؛ که حتی برای ثروتمندان - که از نظر امکانات مادی دستشان باز است - پیش می‌آید؛ باید ما را به این نکته رهنمون سازد که حقیقت، آن چیزی نیست که او درباره دیگران تصور می‌کند!

از این رو فرمایش حضرت امام مجتبی علیه السلام اشاره به این دارد که وقتی خداوند حکیم شرایط و وضعیتی را برای کسی انتخاب کرد و از طرفی هم او را بر خلاف مصالح، تحت فشار قرار نمی‌دهد، انسان باید به شرایط موجود زندگی فردی‌اش کاملاً راضی باشد.^۱

سیره بزرگان دین نیز چنین بوده است، کسی که در آستانه شهادت و در قتلگاه است و با شهادت جز زمان اندکی فاصله ندارد می‌فرماید: «صبراً علی قضائک لا اله سواک یا غیاث المستغیثین مالی رب سواک و لا معبود غیرک صبراً علی حلمک...»^۲ با

۱. عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾. قَالَ: التَّسْلِيمُ الرِّضَا وَالْقَنُوعُ بِقَضَائِهِ. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۲۶، ص ۲۰۴) حضرت باقر عليه السلام در تفسیر آیه ۶۵ سوره نسا

می‌فرماید: مراد از: ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ تسلیم و فرمانبری در شئون زندگی و کارها است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ التَّحِيَّةُ وَالتَّسْلِيمُ: الْإِيْمَانُ فِي عَشْرَةِ: الْمَعْرِفَةِ وَالطَّاعَةِ وَالْعِلْمَ وَالْعَمَلَ وَالْوَرَعَ وَالْاجْتِهَادَ وَالصَّبْرَ وَالْيَقِينَ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمَ فَإِنَّهَا فَقَدْ صَاحِبُهُ بَطَلَ نَظَامُهُ (بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۲، ص ۱۷۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان ده بخش است: شناخت، اطاعت، علم، عمل، پرهیزکاری، عبادت، صبر، یقین، رضا و تسلیم هر کدام از آنها نباشد رشته از هم گسیخته می‌گردد.

۲. مقتل الحسین عليه السلام مقرر، ص ۲۸۳.

تمامی مشکلات، به آنچه برایش پیش آمده راضی است و تسلیم امر خداوند است. درست است که آنان امام معصومند و مقایسه خود با امام معصوم صحیح نیست،^۱ ولی با یک درجه تنزل از معصومین علیهم السلام، ما نیز باید این چنین باشیم. وقتی ابن زیاد به حضرت زینب علیها السلام می گوید: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ؟!»، دیدی که خداوند با شما چه معامله ای کرد؟! آن حضرت در جواب فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا».^۲ آیا این بانوی بزرگ اسلام فقط برای این که پاسخی داده باشد این جواب را بیان کرد یا اعتقاد حقیقی خود را اظهار کرده است؟! این انسان های بلند مرتبه با این نگاه به اراده خداوند تبارک و تعالی می نگرستند! بنابراین، ما نباید با یک گرفتاری مختصر - خدای ناکرده - به مبدء اعلا دهن کجی کرده و تصور کنیم به ما جفا شده است! باید بدانیم مصالحی هست و انتخاب خداوند متعال هم انتخاب حسن و نیکویی است و به این انتخاب نیکو اعتماد داشته باشیم. اگر اعتماد پیدا کردیم، به شرایط موجود و وضعیت خود کاملاً راضی خواهیم بود و دیگر تمنای تغییر آن حالت در ما به وجود نخواهد آمد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱. قال امیرالمؤمنین علیه السلام: أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ أَعْيُنِي بَوْرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ. (إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۴) بدانید که شما قدرت و نیرو ندارید که مانند ما باشید ولی مرا با پرهیزکاری و کوشش و... یاری کنید.

عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ علیه السلام: ... يَا جَابِرُ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ... (بحار الأنوار، ج ۴۶، باب ۵، ص ۲۷۴) هیچ کس با ما اهل بیت سنجیده و مقایسه نمی شود.

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۷ و كشف اليقين فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام، ص ۱۹۱)

۲. لهوف، المسلك الثالث، ص ۱۶۰.

درس بیست و پنجم^۱ روش موعظه

قَالَ الْإِمَامُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ»^۲.

در فرهنگ اسلامی مانند قرآن و روایات بر موضوع پند و نصیحت و موعظه سفارش شده است. و برای آن قیود و شرایطی نیز قرار داده شده است.

حضرت امام عسکری علیه السلام در این روایت می‌فرماید: هرکس برادر مؤمن خود را در خلوت و به دور از دید دیگران موعظه کند او را وزین ساخته و از سبک شدن او جلوگیری کرده است؛ اما اگر او را در حضور دیگران و به صورت آشکار موعظه و نصیحت کند به او اهانت کرده و مقام او را پایین آورده و چهره بدی به او پوشانده است.

بنابراین، تبلیغ، هدایت، موعظه و نصیحت نیز باید در شرایطی انجام گیرد که نه تنها شخصیت‌ها حفظ شود و هیچ اهانتی از آن برداشت نشود؛ بلکه به عکس، ضمن این‌که هدایت و موعظه و نصیحت تحقق پیدا می‌کند به طرف مقابل شخصیت ببخشد؛ یعنی هم موعظه شود و هم به او ارزش داده شود؛ اما اگر در کنار موعظه، شخصیت طرف خرد شود، چنین موعظه‌ای علاوه بر این‌که مذموم است، معلوم نیست نقش و اثری هم

۱. این درس در جلسه نهم خارج اصول بحث قطع ایراد گردیده است.

۲. تحف العقول، ص ۴۸۶.

داشته باشد و اگر اثری هم بر آن مترتب شود به یقین اثری اندک خواهد بود. نه تنها موعظه بلکه بسیاری از امور خیر دیگر نیز اثر آشکار و پنهانش متفاوت است. توجه کنید که اسلام به چه میزان به این امور و نکات ریز دقت دارد. مثلاً گاهی انسان در حضور دیگران به نیازمندی کمک می‌کند، اگرچه آن نیاز او را برطرف کرده ولی در کنار آن موجب تحقیر او شده و آبروی او از بین رفته است. به همین منظور نوع کمک‌ها و مساعدت‌های ائمه معصومین ما علیهم السلام در تاریکی شب بوده؛ به گونه‌ای که نه تنها دیگران متوجه نمی‌شدند بلکه خود آن نیازمند هم متوجه نمی‌شد که این مساعدت از کجا و از سوی چه کسی انجام گرفته است. از این رو، پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که عدّه زیادی از فقرا فهمیدند که این مساعدت‌ها از ناحیه آن حضرت بوده است.

از این جا معلوم می‌شود که حفظ حیثیت مؤمن در اسلام چقدر مورد اهتمام بوده^۱ و با نظر اهمیت به آن نگاه شده است؛ ولی متأسفانه گاهی مشاهده می‌شود که به حیثیت افراد توجه نمی‌شود، حتی شنیده‌هایی، که روی آن بررسی و تحقیق نشده، را اشاعه داده و برای دیگران نقل می‌کند و این شرعاً مسئولیت دارد، حتی به همین مقدار که انسان به رفیقش بگوید: شنیدم فلانی سوء استفاده مالی کرده است و لو این که به طور قطع و به صورت خبر مطرح نشده است؛ اما همین مقدار در لکه‌دار شدن حیثیت و آبروی یک مسلمان می‌تواند نقش مؤثری داشته باشد.

حفظ حیثیت مؤمن امر بسیار مهمی است که باید حتی المقدور برای آن تلاش کرد مگر در مواردی که با مصلحت مهمتری مصادف باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي بِلَادِهِ خَمْسُ حُرْمٍ: حُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ حُرْمَةُ آلِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ حُرْمَةُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ حُرْمَةُ كَعْبَةِ اللَّهِ وَ حُرْمَةُ الْمُؤْمِنِ. (الكافی، ج ۸، ص ۱۰۷) برای خداوند در زمین پنج مورد دارای حرمت است: حرمت پیامبر و حرمت آل او و حرمت کتاب خداوند و حرمت کعبه و حرمت مؤمن.

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حُرْمَاتٍ - حُرْمَةَ كِتَابِ اللَّهِ وَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله - وَ حُرْمَةَ بَيْتِ الْمَقْدَسِ وَ حُرْمَةَ الْمُؤْمِنِ. (بحار الأنوار، ج ۷۱، باب ۱۵، ص ۲۳۲) برای خدای تعالی حرمت‌هایی وجود دارد: حرمت قرآن، حرمت رسول الله، حرمت بیت المقدس و حرمت مؤمن.

درس بیست و ششم^۱ انگیزه‌های تعلّم

قال رسول الله ﷺ: «من تعلّم العلم للتكبر مات جاهلاً ومن تعلّم القول دون العمل مات منافقاً ومن تعلّم العلم للمناظرة مات فاسقاً ومن تعلّم العلم لكثرة المال مات زنديقاً ومن تعلّم العلم للعمل مات عارفاً (مؤمناً)».^۲

نبی مکرم اسلام ﷺ می فرماید: هر کس دانش را به خاطر برتری جویی نسبت به دیگران فراگیرد، نادان می‌میرد و هر کس گفتاری را بدون عمل کردن یادگیرد، منافق می‌میرد و هر کس دانش را برای جدال و بحث بیاموزد، گناهکار می‌میرد و هر کس دانش را برای افزونی مال فرا گیرد، زندق

۱. این درس در جلسه «چهارصد و بیستم» و «چهارصد و بیست و پنجم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. (الحکم الزاهرة، فضل طالب العلم، ص ۵۴؛ الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة، ص ۱۴) قریب به این مضمون روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است: «من کلام النبی ﷺ: من تعلّم العلم للتکبر فمات، مات جاهلاً، و من تعلّم العلم للقول دون العمل فمات، مات منافقاً، و من تعلّم العلم للعمل فمات، مات عارفاً. (الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة، ص ۱۴) هر کس دانش را به خاطر برتری جویی بیاموزد نادان می‌میرد و هر کس دانش را به خاطر گفتن بدون عمل یاد گیرد منافق می‌میرد و هر کس دانش را برای مناظره بیاموزد گناهکار می‌میرد و هر کس برای عمل، علم بیاموزد مؤمن خواهد مرد.

می‌میرد و هرکس علم را برای عمل بیاموزد، عارف (مؤمن) خواهد مُرد.

این روایت شریف، که برخی از تعبیرات آن هم خیلی غلیظ و شدید است، انگیزه های تعلّم را تقسیم می‌کند، از این رو کاملاً متناسب با نیاز روحانیت است. رسول اکرم ﷺ پنج انگیزه و غایت و هدف برای یادگیری علم بیان می‌کند و تنها یکی از این هدفها را مفید و مؤثر می‌داند و آن یادگیری علم صرفاً به منظور عمل کردن به آن است.^۱ یعنی انسان علم را در راه عمل به احکام خداوند و تقوا به کار گیرد.

۱. عن النبي ﷺ قال: إنَّ العِلْمَ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۳۳) علم و دانش عمل را صدا می‌زند، پس اگر عمل آن را پاسخ داده و پذیرفت فهو المطلوب وگرنه علم کوچ کرده و از آن جدا می‌شود.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این که حضرت می‌فرماید: علم عمل را صدا می‌زند یعنی علم طالب و خواهان عمل است و آدمی را به سوی خود می‌خواند، پس اگر آدمی به آنچه علم و مقتضای آن خواسته است عمل نکرده است، علم از او جدا می‌شود.

- عن النبي ﷺ: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَلَمْ يَعْمَلْ بِمَا فِيهِ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى وَمَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ رِيَاءً وَسُمْعَةً يُرِيدُ بِهِ الدُّنْيَا نَزَعَ اللَّهُ بَرَكَتَهُ وَضَيَّقَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ وَكَوَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَمَنْ وَكَوَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَقَدْ هَلَكَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (كهف، آیه ۱۱۰). (بحار الأنوار، ج ۷، باب ۵، ص ۱۰۲) ای پسر مسعود! هر کس علم را یاد بگیرد و به آنچه در آن است عمل نکند، خدا او را در روز قیامت کور برانگیزد و هر کس علم را برای خودنمایی بیاموزد و بدان وسیله اراده دنیا کند، خداوند برکتش را بر می‌دارد و زندگی او را تنگ و محدود می‌کند و او را به خودش واگذارد می‌کند و هر کس به خودش واگذاشته شود نابود می‌گردد، خداوند متعال فرمود: هر کس به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند! (كهف: آیه ۱۱۰)

- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَعَمِلَ لِلَّهِ وَعَلَّمَ لِلَّهِ دُعَى فِي مَلَكَوَاتِ السَّمَوَاتِ عَظِيمًا. فَقِيلَ: تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَعَمِلَ لِلَّهِ وَعَلَّمَ لِلَّهِ. (الكافي، ج ۱، ص ۳۶) هر کس برای خدای بزرگ علم بیاموزد و برای خدا عمل کند و برای خدا به آموختن علم به دیگران پردازد، در ملکوت آسمانها بزرگ خوانده می‌شود در آنجا می‌گویند: او برای خدا آموخت، و برای خدا عمل کرد، و برای خدا به آموختن آن به دیگران پرداخت.

- وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِيَمَارِي بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِي بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يَصْرِفَ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ لِيُعْظَمُوهُ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. (بحار الأنوار، ج ۷، باب ۷، ص ۱۴۹) هر کس دانشی بیاموزد تا با سفیهان مجادله کند یا بر علما مباحث کند یا مردم را به سوی خود متوجه سازد، جایگاهش در آتش است.

- عن عيسى بن مريم عليه السلام: لَيْسَ بِنَافِعِكَ أَنْ تَعْلَمَ مَا لَمْ تَعْمَلْ إِنَّ كَثْرَةَ الْعِلْمِ لَا يَزِيدُكَ إِلَّا جَهْلًا إِذَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ. (مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ج ۱، باب العتاب، ص ۶۴) اگر به علمی که می‌آموزی عمل

اما اگر کسی - خدای ناکرده - انگیزه‌های دیگری داشته باشد و آن علم را برای تکبر و این‌که موقعیت و سطح خودش را بالاتر از دیگران ببیند و به آنان عظمت و بزرگی بفروشد یاد بگیرد، حضرت می‌فرماید: «... مات جاهلاً»؛ این شخص در حقیقت جاهل است.

چنین شخصی که خودنمایی می‌کند و برای خودش موقعیت ممتازی قائل است، راه جهالت را - که نقطه مقابل علم است - پیموده است؛ چراکه علم وسیله‌ای برای متخلق شدن به فضائل اخلاقی است نه این‌که زمینه‌ای برای ایجاد یک رذیله اخلاقی به نام «تکبر» باشد.^۱ تکبر به قدری مذموم است^۲ که به نظر من بهترین دلیل برای

نکنی فایده‌ای به حال تو ندارد؛ زیرا زیادی علم تا وقتی که عمل نکنی چیزی جز نادانی بر تو نمی‌افزاید.

- عن النبي ﷺ: تَعَلَّمُوا مَا شِئْتُمْ أَنْ تَعَلَّمُوا فَلَنْ يَنْفَعَكُمْ اللَّهُ بِالْعِلْمِ حَتَّى تَعْمَلُوا بِهِ فَإِنَّ الْعُلَمَاءَ هَمَّتُهُمُ الرَّعَايَةُ وَالسَّفَهَاءُ هَمَّتُهُمُ الرَّوَايَةُ. (همان) هر چه می‌خواهید بیاموزید؛ اما اگر چیزی آموختید، خداوند هرگز تنها به علم و دانش به شما سودی نمی‌دهد تا زمانی که به آن علم عمل کنید؛ زیرا دانشمندان بر عمل و دقت همت می‌گمارند؛ اما همت نادان تنها به نقل و روایت محدود است.

- عن أميرالمومنين عليه السلام: عَلَى الْعَالِمِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَا عِلْمٌ يَطْلُبُ تَعَلَّمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. (تصنيف غررالحكم و درر الكلم، ص ۴۵) بر عالم است که به آن چه می‌داند عمل کند، بعد آموختن آنچه را نمی‌داند طلب کند.

- عن أميرالمومنين عليه السلام: إِنَّكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِمَا عَلِمْتُمْ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى تَعَلُّمِ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعَلَّمُونَ. (تصنيف غرر الحكم ودرر الكلم، ص ۱۵۲) به درستی که شما به عمل کردن به آنچه می‌دانید محتاج‌ترید تا یاد گرفتن آنچه نمی‌دانید.

- عن أميرالمومنين عليه السلام: مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِلْعَمَلِ بِهِ لَمْ يُوحِشْهُ كَسَادُهُ. (همان) هر که علم را برای عمل بیاموزد کسادى آن او را غمناك نمی‌کند.

۱. عن أميرالمومنين عليه السلام: التَّوَّاضِعُ رَأْسُ الْعَقْلِ وَالتَّكَبُّرُ رَأْسُ الْجَهْلِ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، فضيلة التواضع، ۲۴۸) فروتنی رأس عقل است و تکبر رأس جهل و نادانی است؛ زیرا فروتنی باعث خشنودی خدا و خلق می‌شود و تکبر نفعی ندارد و سبب خشم خدا و دشمنی خلق می‌گردد؛ بنابراین، عاقل باید فروتنی کند و آدمی تا جاهل نباشد تکبر نخواهد کرد.

۲. وصية موسى بن جعفر عليه السلام لهشام: ... يَا هِشَامُ! إِنَّ الرِّزْقَ يَنْبِتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبِتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ أَلْمُ تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ شَمَخَ إِلَى السَّقْفِ بِرَأْسِهِ شَجَهُ وَ مَنْ خَفَضَ رَأْسَهُ اسْتَظَلَّ

مذمومیت آن، عبارت معروف «التکبر مع المتکبرین عبادة»^۱ است. گاهی برخی افراد خودشان را از یک نژاد برتر و بالاتر می‌دانند، خصوصاً با چند کلمه درس خواندن و یادگرفتن تعدادی اصطلاح، فکر می‌کنند که دیگر به قول فرعون: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۲ هستند به همین دلیل است که حضرت می‌فرماید: «هذا ليس بعالم و اذا مات على هذه الحالة، مات جاهلاً» نکته دیگر: «من تعلم القول دون العمل مات منافقاً».

تعبیر رسول خدا ﷺ این است که اگر کسی علم را فقط برای این‌که بتواند خوب منبر برود و سخنرانی کند، خوب اصطلاحات را به کار ببرد و مطالب علمی را ابراز کند؛ اما خودش از دایره عمل به آن علم بیرون باشد، غیر واقعیت را به جای واقعیت به دیگران ارائه کرده است.

زیرا برداشت مردم از روحانی این است که او به احکام خداوند عمل می‌کند و

تَحْتَهُ وَ أَكْنَهُ وَ كَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَتَوَاضَعْ لِلَّهِ خَفَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَوَاضَعْ لِلَّهِ رَفَعَهُ. (تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۹۶) حضرت کاظم عليه السلام در وصیتی به هشام فرمودند که: ... ای هشام! همان‌گونه که کشت و زراعت بر روی خاک می‌روید نه بر روی سنگ سخت، حکمت هم در قلب متواضع قرار می‌گیرد و در دل متکبر ستمگر جای نمی‌گیرد؛ زیرا خداوند تواضع را ابزار عقل قرار داده و تکبر را ابزار جهل. آیا نمی‌دانی کسی که سر را تا سقف بلند کند مجروح می‌شود و هر که سر بزیر باشد در سایه آن سقف قرار گرفته و جای می‌گیرد، همچنین هر کس برای خداوند تواضع نداشته باشد خدای متعال او را به زمین می‌زند و هر که تواضع داشته باشد خداوند بلندش می‌کند.

عن أميرالمؤمنين عليه السلام: التَّكْبَرُ يُظْهِرُ الرَّذِيلَةَ. (تصنيف غرر الحکم و درر الکلم، آثار التکبر، ص ۳۱۰) تکبر کردن فرومایگی انسان متکبر را ظاهر می‌سازد.

عن أميرالمؤمنين عليه السلام: الْكِبْرُ دَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ. (همان) تکبر باعث می‌شود که صاحب آن در گناهان زیاد بیفتد.

۱. قال النبي ﷺ: تواضعوا مع المتواضعين؛ فإنَّ التواضع مع المتواضعين صدقة و تكبروا مع المتكبرين؛ فإنَّ التكبر مع المتكبرين عبادة. (الحکم الزاهرة، آثار الکبر، ص ۵۷۸) با اهل تواضع متواضع باشید که این فروتنی صدقه است و با گردنکشان بزرگی کنید که این تکبر عبادت است.

قال أميرالمؤمنين عليه السلام: التَّكْبَرُ عَلَى الْمُتَكَبِّرِينَ هُوَ التَّوَاضِعُ بَعِينَهُ. (بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۶) تکبر کردن با افراد متکبر، خود عین تواضع است.

۲. و فرعون گفت: من پروردگار برتر شما هستم! (نازعات: ۲۴)

خودسازی‌اش تمام شده و اینک در مقام ساختن دیگران است. ظاهر روحانی و راه و بیان او این چنین شهادت می‌دهند. اگر واقعیت غیر از این باشد؛ این همان نفاق و مغایرت ظاهر با باطن است.

فراز بعدی روایت این است که: «ومن تعلّم العلم للمناظرة مات فاسقاً».

حضرت از کسی که علم را صرفاً برای مناظره^۱ و کوبیدن دیگران یاد بگیرد و قصدش این باشد که در بحث با دیگری او را محکوم کند و خدای ناکرده در مقابل دیگران حیثیت و آبرویی برای او باقی نگذارد، فاسق می‌میرد؛ چراکه هدف چنین شخصی، از بین بردن حیثیت دیگران و محکوم کردن یک مسلمان در انظار دیگران است و چه فسقی از این بالاتر که انسان در صدد مخدوش و لکه دار کردن حیثیت و آبروی دیگران باشد.

یک غیبت کوچک - با این که واقعیت هم دارد - به دلیل این که به حیثیت و آبروی شخص غیبت شونده لطمه زده، موجب فسق می‌شود. این همه روایات که در مذمت غیبت وارد شده و آیه شریفه قرآن^۲ - که تشبیه بسیار مهمی هم کرده - در حالی است که آن مطلب واقعیت داشته و آن صفتی که ذکر می‌شود در شخص غیبت شونده وجود دارد.

حال؛ انسان علم را یاد بگیرد تا در حضور عده‌ای آن رفیق بیچاره‌اش را از صحنه بیرون کند و با مناظره و مباحثه ثابت کند که او بی‌سواد است، درست درس نخوانده و عمرش را به بطالت گذرانده به طوری که دیگر حیثیتی برای او باقی نماند - حتی اگر هم واقعیت داشته باشد - موجب فسق است و فرمایش حضرت: «و مات فاسقاً» در اینجا محقق می‌شود.

۱. معنای مناظره در این روایت کوبیدن دیگران است. (این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی می‌باشد.)

۲. «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ». (حجرات، آیه ۱۲) و هیچ يك از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ [به یقین] همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «من تعلم العلم لكثرة المال مات زنديقاً». البته در این جهت مقصود از این علم، علم دین است، نه سایر علوم؛ مانند تجارت، کسب، صنعت، زراعت و امثال آن؛ چرا که در این علوم این امور مطرح نبوده و بحثی در آنها نیست.^۱

حضرت می‌فرماید: اگر کسی علم را صرفاً برای ارتزاق و گردآوری مال فرا گیرد و آن را وسیله‌ای برای رسیدن به مسائل رفاهی بیشتر قرار دهد، «مات زنديقاً».^۲

در واقع این تعبیر از عبارات گذشته مانند: «مات جاهلاً» و «مات منافقاً» هم بالاتر است؛ زیرا کسی که علم دین را برای مال‌اندوزی، یاد می‌گیرد دو نکته در او وجود دارد:

- ۱- توهم می‌کند ارتزاق او در گرو تحصیل علوم دینی است. یعنی در قدرت خداوند و رزاقیت او خدشه داشته و در نتیجه توحید فعلی خداوند را باور ندارد.
- ۲- باتوجه به این که مراد از این علم، علم دین است نه سایر علوم، اگر کسی علم دین را وسیله گردآوری مال قرار داد، در حقیقت مسائل و علم الهی را بازیچه و ملعبه خود قرار داده و این اهانتی بسیار بزرگ به علم دین و در حقیقت اهانت به قوانین الهی است.

این اهانت و آن تردید در توحید، عنوان «زندیق»^۳ را تحقق می‌بخشد؛ به همین

۱. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الكَاظِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامَ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطْفَأُوا بَرَجُلٍ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَامَةٌ فَقَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعْلَمَ النَّاسُ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمَهُ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ. (الكافي، ج ۱، ص ۳۲) رسول خدا علیه وآله السلام وارد مسجد شدند و مشاهده کردند که جماعتی اطراف مردی را گرفته‌اند، فرمود: چه خبر است؟ گفتند: او علامه است. فرمود: علامه یعنی چه؟ گفتند: داناترین مردم به دودمان عرب و حوادث ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی است. حضرت فرمود: این‌ها علمی است که نادانش زیان نمی‌بیند و عالمش سودی نمی‌برد، همانا علم سه چیز است: علم اصول عقاید، آموزه‌های اخلاقی و احکام شریعت (مسائل حلال و حرام) و غیر این‌ها فضل است.

۲. زندیق: کسی است که به توحید و ربوبیت خداوند و آخرت ایمان ندارد. (العین، ج ۵، ص ۲۵۵؛ لسان

العرب، ج ۱۰، ص ۱۴۷، مصباح المنیر، المتن، ص ۲۵۶)

۳. قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُصَبْ مِنْهُ بَابًا إِلَّا أزدَادَ فِي نَفْسِهِ ذُلًّا وَ لِلنَّاسِ تَوَاضَعًا وَ لِلَّهِ خَوْفًا وَ فِي الدِّينِ اجْتِهَادًا فَذَلِكَ الَّذِي يَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ فَيَتَعَلَّمُهُ وَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلدُّنْيَا وَ

جهت این تعبیر از تمامی تعبیرات گذشته مهم‌تر و بدتر است. رسول خدا ﷺ در پایان می‌فرماید: اگر کسی علم را به منظور عمل و اجرا کردن احکام الهی در خود و دیگران یاد بگیرد چنین کسی در حالی که عارف به خداوند و حق علم است می‌میرد؛ چرا که علم را در جایگاه خودش شناخته است. این به آن معنا است که علم موضوعیت ندارد، بلکه راهی برای عمل و اجرای احکام الهی است. اگر کسی با چنین انگیزه‌ای در پی تحصیل علم باشد، در حالی از دنیا می‌رود که خداوند متعال را شناخته و به جایگاه علم آگاه است، آگاه به آن هدفی است که علم برای آن هدف وضع شده و برای رسیدن به آن هدف مقرر شده است. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

الْمُنزَلَةَ عِنْدَ النَّاسِ وَالْخُطْوَةَ عِنْدَ السُّلْطَانِ لَمْ يُصَبْ مِنْهُ بَابًا إِلَّا اِزْدَادَ فِي نَفْسِهِ عَظَمَةً وَعَلَى النَّاسِ اسْتِطْلَاقًا وَبِاللَّهِ اغْتِرَارًا وَفِي الدِّينِ جَفَاءً فَذَلِكَ الَّذِي لَا يَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ فَلْيَكْفُفْ وَ لِيَمْسِكْ عَنِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَ النَّدَامَةَ وَ الْخِزْيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۵۲، ص ۱۸۷) هر کس برای خشنودی خداوند به تحصیل علم پردازد، برای هر بابی که فرا می‌گیرد، فروتنی در دلش زیاد می‌شود و مردم برایش تواضع می‌کنند و خوف و کوشش او برای خداوند و در دین زیاد می‌شود، پس این عالم است که خود بهره می‌برد و به مردم بهره می‌رساند و هر کس برای مال دنیا و کسب مقام در نزد سلطان در پی دانش باشد، هر بابی که فرا گیرد، بر تکبرش می‌افزاید و خواری او نزد مردم زیاد می‌گردد و در مقابل خداوند مغرور می‌شود و طغیان می‌کند و به دین جفا می‌کند و چنین کسی نفعی از علم نمی‌برد و در قیامت جز ندامت نصیبی ندارد و علمش بر ضد او حجّت می‌شود.

و من کلام أميرالمومنين عليه السلام لكميل بن زياد بعد اشياء ذكرها: ... يَا كَمِيلُ! الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَالْمَالُ تَفْنِيهِ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَرْكُوزُ عَلَى الْإِنْفَاقِ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ.... (تحف العقول، ص ۱۶۹) كميل! علم از مال بهتر است، زیرا علم نگهبان تو است ولی تو نگهبان مال هستی. هزینه کردن مال، از آن می‌کاهد ولی نشر علم، بر آن می‌افزاید. علم حاکم است و مال محکوم (با علم درباره مال قضاوت می‌کنند).

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام جَلِيسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَدْ وَعَى عِلْمًا كَثِيرًا فَاسْتَأْذَنَ مُوسَى فِي زِيَارَةِ أَقْرَابٍ لَهُ فَقَالَ لَهُ مُوسَى: إِنَّ لَصَلَةَ الْقَرَابَةِ لِحَقًّا وَلَكِنْ إِيَّاكَ أَنْ تَرَكْنَ إِلَى الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَمَلَكَ عِلْمًا فَلَا تَضِيعُهُ وَتَرَكْنَ إِلَى غَيْرِهِ.... (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۴۰) حضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله عليه السلام همنشین دانشمندی داشت، روزی از حضرت اجازه خواست که به دیدار نزدیکان خود برود. حضرت به او فرمود: همانا برای خویشاوندان، حقی هست؛ ولی بپرهیز از این که به دنیا اعتماد کنی؛ زیرا خدای تعالی تو را حامل علم قرار داده؛ مبادا آن را ضایع کنی و به دیگران تکیه کنی.

درس بیست و هفتم^۱ فضایل علم

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «يَا طَالِبَ الْعِلْمِ! إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ: فَرَأْسُهُ التَّوَاضُعُ وَعَيْنُهُ الْبِرَاءَةُ مِنَ الْحَسَدِ وَأُذُنُهُ الْفَهْمُ وَ لِسَانُهُ الصِّدْقُ وَ حَفْظُهُ الْفَحْصُ وَ قَلْبُهُ حُسْنَ النِّيَّةِ وَ عَقْلُهُ مَعْرِفَةُ الْأَشْيَاءِ وَ الْأُمُورِ وَ يَدُهُ الرَّحْمَةُ وَ رِجْلُهُ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ وَ هَمَّتُهُ السَّلَامَةُ وَ حَكْمَتُهُ الْوَرَعُ وَ مُسْتَقَرُّهُ النَّجَاةُ وَ قَائِدُهُ الْعَافِيَةُ وَ مَرْكَبُهُ الْوَفَاءُ وَ سَلَاحُهُ لِينُ الْكَلِمَةِ وَ سَيْفُهُ الرِّضَا وَ قَوْسُهُ الْمُدَارَاةُ وَ جَيْشُهُ مُحَاوَرَةُ الْعُلَمَاءِ وَ مَالُهُ الْأَدَبُ وَ ذَخِيرَتُهُ اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ وَ زَادَهُ الْمَعْرُوفُ وَ مَاؤُهُ الْمَوَادَعَةُ وَ دَلِيلُهُ الْهُدَى وَ رَفِيقُهُ مَحَبَّةُ الْأَخْيَارِ»^۲.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: ای دانش پژوه! همانا علم و دانش امتیازات بسیاری دارد، که اگر آن را به انسان کاملی تشبیه کنیم، تواضع سر او است، بی‌رشکی و دوری از حسد چشم، فهمیدن گوش، راست گفتن زبان،

۱. این درس در جلسه «دویست و بیست و چهارم» و «دویست و بیست و هشتم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبِ بْنِ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِيِّ عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ عُرْوَةَ ابْنِ أَخِي شُعَيْبِ بْنِ الْعَرَفِيِّ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: (كافي، ج ۱، باب النوادر، ص ۴۸)

کنجکاوی و بررسی حافظه، حسن نیت قلب، معرفت امور عقل و خرد، مهرورزی و رحمت دست، دیدار علما و دانشمندان پا، سلامت همت، ورع و پرهیزکاری حکمت، نجات و رستگاری قرارگاه، عافیت جلودار، وفا مرکب، نرمش سخن اسلحه، رضا شمشیر، مدارا کمان، گفتگوی با علما لشکر، ادب ثروت، دوری از گناهان پس انداز، احسان و نیکی توشه، سازگاری آشامیدنی، هدایت رهبر و رهنما و دوستی نیکان رفیق او می‌باشد.

این حدیث حقیقتاً یک اعجاز و کرامت است، چنین معارفی باید از بیت مرتبط با وحی صادر شود و گرنه امکان ندارد افراد عادی بتوانند چنین مطالبی را به این زیبایی بیان کنند.

چند جمله از این روایت مفصل و جالب را توضیح می‌دهم:
از کلمه «گان»، حالت استمرار و تعدد استفاده می‌شود، از این رو معلوم می‌شود این مطلب مورد عنایت امیرالمؤمنین بوده که حضرت آن را مکرر بیان کرده‌اند.
حضرت می‌فرماید: جوینده علم با یادگرفتن تعدادی اصطلاح به حقیقت آن دست پیدا نمی‌کند بلکه علم با فضیلت‌های زیادی همراه است و زمانی که آن فضایل محقق شد می‌توان گفت که شخص با تلاش و کوشش آن را به دست آورده است.
حضرت امیر علیه السلام با لطافت خاصی، علم را به بدن انسان تشبیه کرده است و با تعبیرهای جالبی، سر، چشم، گوش، زبان، دست، پا و سایر اعضای این بدن را مشخص می‌کند.

انسان در جسم مادی از نعمتهای زیادی برخوردار است، به طوری که اگر در هر یک از این نعمتهای الهی کمی اختلال پیدا شود چه بسا زندگی او مختل شود و گاهی - خدای ناکرده - به دلیل از بین رفتن حتی یک عضو، خصوصاً اعضای مهم و حساس، خطرات بزرگی او را تهدید خواهد کرد.

به همین دلیل نبی اکرم صلی الله علیه و آله در دعای معروفی که منسوب به ایشان است می‌فرماید: خدایا! چشم و گوش من را - که اعضای مهم بدن من هستند - وارث من قرار بده!^۱

۱. عن الباقر علیه السلام قال: كان النبي صلی الله علیه و آله إذا رمد هو، أو أحد من أهله؛ أو من أصحابه؛ دعا بهذه الدعوات:

در آن دعا از خداوند می‌خواهد که خودش وارث چشمش نباشد، بلکه چشم وارث او باشد؛ مقصود حضرت آن است که تا من هستم، از این نعمتها محروم نشوم - به‌ویژه چشم - این نعمت بزرگ الهی که برای اهل علم، نقش حیاتی دارد تا انسان حیات دارد، وجود داشته باشد.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روایت معروف می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱.

اللَّهُمَّ متعنی بسمعی، و بصری، و اجعلهما الوارثین منی، و انصرنی علی من ظلمنی، و ارنی فیہ تأری. (سنن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ملحقات فی الاموات و ما یتعلق بها، ص ۲۰۷) هنگامی که رسول خدا یا یکی از کسان یا اصحابش به درد چشم مبتلا می‌شد، آن حضرت برای استشفای این دعا را می‌خواندند: خدایا مرا از گوش و چشم بهره مند گردان و آن دو را وارث من قرار ده و مرا بر کسی که به من ستم‌کند نصرت ده و انتقامم را از او بگیر.

أَبُو حَرْبُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَدِمْتُ الرِّبْدَةَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي ذَرٍّ جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ فَحَدَّثَنِي أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ: دَخَلْتُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي صَدْرِ نَهَارِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَسْجِدِهِ فَلَمَّ أَرَفِي الْمَسْجِدَ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ إِلَّا رَسُولَ اللَّهِ وَ عَلَى إِلَى جَانِبِهِ جَالِسٌ فَأَغْتَمَمْتُ خَلْوَةَ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَوْصِنِي بِوَصِيَّةٍ يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهَا فَقَالَ: نَعَمْ وَ أَكْرَمُ بِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ! إِنَّكَ مَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِنِّي مُوَصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا فَإِنَّهَا جَامِعَةٌ لَطَرُقِ الْخَيْرِ وَ سَبِيلُهُ فَإِنَّكَ إِنْ تَحْفَظْهَا كَانَ لَكَ بِهَا كَفْلٌ... يَا أَبَا ذَرٍّ! نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ الصَّحَّةُ وَ الْفِرَاقُ يَا أَبَا ذَرٍّ! اغْتَمَمْتُ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ غَنَاكَ قَبْلَ فُقْرِكَ وَ فِرَاقَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ.

(مجموعه ورام، ج ۲، الجزء الثاني، ص ۵۲) ابوالاسود گوید: در ربذه بر ابوذر وارد شدم، ابوذر برایم نقل کرد که روزی اول وقت در مسجد خدمت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرفیاب شدم که هیچ کس جز رسول اکرم و علی عَلِيٌّ که در کنار او نشسته بود در مسجد دیده نمی‌شد، از خلوت مسجد استفاده کردم و عرضه داشتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت ممکن است مرا وصیت سودمندی بفرمایید فرمود: ای اباذر! - که در نزد ما محترم و از اهل بیته - من اینک تو را وصیتی می‌کنم که این وصیت جامع همه راههای خیر و سعادت است و اگر آن را به کار بندی کفیل تو خواهد بود، پس نگهبان آن باش. ای اباذر! دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن مغبون می‌شوند: سلامت و فراغت. ای ابا ذر! پنج چیز را قبل از پنج چیز مغتتم شمار: جوانی را قبل از پیری و سلامت را قبل از بیماری و ثروت را قبل از نداری و فراغت را قبل از گرفتاری و زندگی را پیش از مرگ.

۱. قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَهُوَ الْإِخْلَاصُ. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۹، ص ۳۲) هر کس خود را شناخت پروردگارش را شناخته است، پس [از شناختن پروردگار از روی علم و دانش] بر تو باد به علم و دانشی که جز به وسیله آن، عمل و کار درست نمی‌شود، و آن اخلاص و پاکدلی است [عمل از روی علم و دانش؛ یعنی از روی

لازم نیست که «نفس» به «روح» تفسیر شود که به وسیله روح، خداوند شناخته شود؛ بلکه هر کدام از این نعمتهای جسمی ظاهری، دلیل و راهنمای خوبی برای معرفت خداوند تبارک و تعالی است و انسان زمانی که این نعمتها را از دست داد ارزش آنها را درک می‌کند.^۱

امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این روایت می‌فرماید: علم همانند بدن انسان است، همان‌گونه که انسان اعضا و جوارحی دارد و هر کدام از آنها نقشی را ایفا می‌کند و نیازی از او را بر طرف می‌کند، علم نیز ملزوماتی دارد که هر کدام از آنها برای وجود علم ضروری است.

«فَرَأْسُهُ التَّوَّاضُعُ»؛ سر علم تواضع است.

حضرت می‌فرماید: ارزش و حقیقت علم به این است که همراه با تواضع باشد. این نکته بسیار مهمی است؛ چراکه سر نسبت به بقیه اعضا از اهمیت بیشتری برخوردار است و رکن بدن محسوب می‌شود. در حقیقت اگر بدن سر نداشته باشد دیگر چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟!^۲

از این تعبیر مشخص می‌شود که علم بدون تواضع؛ مانند بدن بی‌سر ارزشی ندارد. کسانی که بهره‌ای از دانش برده‌اند ولی به جای تواضع، تکبر می‌ورزند و چون چند کلمه و اصطلاح یاد گرفته‌اند توهم می‌کنند که حسابشان از دیگران جدا

اخلاص به جا آورده شود، نه از روی ریا و خودنمایی].

۱. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ: نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ. (الخصال، ج ۱، ص ۳۴) ارزش دو نعمت از نظر مردم پوشیده است: امنیت و تندرستی.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا الْأَمْنُ وَصِحَّةُ الْجَسْمِ وَتَمَامُ النُّعْمَةِ فِي الْآخِرَةِ دُخُولُ الْجَنَّةِ وَمَا تَمَّتِ النُّعْمَةُ عَلَى عَبْدٍ قَطُّ لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ. (معانی الأخبار، باب نوادر المعانی، ص ۳۷۹) نعمت در دنیا امنیت و سلامت جسم است و تمام نعمت در آخرت ورود به بهشت است و تا بنده‌ای داخل بهشت نشود هرگز نعمتی بر او کامل نمی‌گردد.

۲. قَالَ اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ:... وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَأَ رَأْسٍ لَهُ (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۱۶، ص ۱۱۵) ... و بدنی که سر نداشته باشد هیچ استفاده‌ای در آن نخواهد بود. این تشبیه ائمه معصومین علیهم السلام نسبت به صبر، تقیه و... می‌باشد.

شده و باید از خط ویژه عبور کنند نه از مسیر عمومی، بی‌شک تصور این افراد صحیح نیست؛ چرا که این تکبر باعث می‌شود که ارزش علم از دست برود و دارنده چنین علمی از دیده و احترام مردم بیافتد؛ چراکه تکبر موجب تنفر مردم می‌شود. هیچ کس حاضر نیست زیر بار متکبر برود اگرچه فضایل زیادی هم داشته باشد.

علم به تنهایی و به عنوان گنجینه‌ای در نهاد انسان ارزش چندانی ندارد. این علم، درست به آن می‌ماند که مبلغ زیادی اسکناس در گاوصندوق باشد و هرگز از آن استفاده نشود، در این صورت این علم و ثروت چه فایده‌ای خواهد داشت؟!

ارزش علم در به کارگیری آن و بهره‌برداری از آن است به طوری که در خدمت جامعه قرار گیرد؛ همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرَةٌ»^۱ یعنی چیزی که علم را تزکیه کرده و آلودگی آن را می‌زداید انتشار آن در جامعه و بهره‌مند کردن مردم از آن است. و این زکات علم است.

به همین جهت علم را باید در اختیار جامعه گذاشت تا جامعه از آن استفاده کند. این استفاده مردم است که به علم ارزش می‌دهد. از طرفی هم استحکام علم بر مبنای تواضع است و اگر عالم تواضع نداشته باشد جامعه زیر بار تکبر او نمی‌رود، به همین جهت از او بهره نمی‌برد و در نتیجه علم او ارزش خود را از دست می‌دهد. حضرت در فراز بعد می‌فرماید: «عَيْنُهُ الْبِرَاءَةُ مِنَ الْحَسَدِ»؛ چشم علم، دوری از

۱. عن أميرالمؤمنين عليه السلام: بكثره التكبر يكون التلف. تكبر بسیار، نابودی به همراه دارد. (غرر الحکم، ص ۳۳۴)
 عن أميرالمؤمنين عليه السلام: التكبر عين الحماسة. (تصنيف غرر الحکم و درر الکلم، الکبر و ذمه، ص ۳۰۹)
 تکبر کردن بر مردم عین حماقت و کم خردی است.
 ظاهراً وجه آن این است که تکبر از صفاتی است که نزد خداوند و خلق او مذموم است و اصلاً نفع و لذتی در آن قابل تصور نیست.

۲. عن أميرالمؤمنين عليه السلام: زكاة العلم نشره و بدله لمستحقه و إجهاد النفس في العمل به. (الحياة، ج ۶، ص ۴۱۰) زکات علم نشر و یاد دادن آن به شایستگان، و وادار کردن خود به عمل به آن است.
 و قال النبي صلى الله عليه وآله: «زكاة العلم تعليمه من لا يعلمه» زکات علم تعلیم آن به نادان است. (بحار الأنوار، ج ۲، باب ۸، ص ۲۵)

عن أبي جعفر عليه السلام قال: زكاة العلم أن تعلمه عبادة الله (الكافي، ج ۱، باب بذل العلم...، ص: ۴۱) زکات علم این است که آن را به بندگان خداوند بیاموزی.

حسد^۱ است.

یعنی اگر عالم بخواهد در مسیر علمش حرکت کند، به چشم نیاز دارد؛ چراکه انسان کور نمی‌تواند راه را از چاه تشخیص بدهد. اگر خدای ناکرده علم با حسد توأم شد به گمراهی و انحطاط ختم می‌شود. و بر حسب روایات زیاد و با توجه به واقع، متأسفانه جایگاه حسد در میان علما - با این‌که مقام و رتبه علمی بالایی دارند - بیش از دیگران است^۲.

این روایت به مطلب مهمی اشاره می‌کند که: اگر عالمی بخواهد بصیرت داشته باشد و واقعیات و حقایق را ببیند، باید از حسد دور باشد. در غیر این صورت این شخص چشم ندارد که واقعیات را ببیند از این رو دچار انحطاط و گمراهی می‌شود؛ چون نتوانسته حسد را از خودش دور کند و خالی از این رذیله اخلاقی نیست. تعبیراتی که در باب حسد وارد شده، بسیار عجیب است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^۳.

وقتی که آتش با چوب روبه رو شود، چوب را می‌بلعد و چیزی باقی نمی‌گذارد،

۱. حسد آن است که کسی آرزو کند نعمت شخص دیگری از بین برود، ولی اگر مثل آن نعمت را برای خود آرزو کند دیگر به آن حسد گفته نمی‌شود بلکه آن غبطه است. و اگر آن نعمتی که آرزو کرده امری باشد که - مانند علم - رجحان دینی دارد، غبطه آن پسندیده است، از این رو است که حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در روایت فضیل بن عیاض فرموده است: به درستی که مؤمن غبطه می‌خورد و حسد نمی‌برد و منافق حسد می‌برد و غبطه ندارد.

۲. قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سَتَّةٌ تَدْخُلُ النَّارَ بَسْتَةً أَشْيَاءُ؛ السُّلْطَانُ بِالْجُورِ، وَ الْعَرَبُ بِالْعَصْبِيَّةِ، وَ الدَّهَاقِينُ بِالْكَذْبِ، وَ التَّاجِرُ بِالْخِيَانَةِ، وَ أَهْلُ الْقُرَى بِالْجَهْلِ، وَ الْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ. (تحریر المواعظ العددية، فصل ۲، ص ۴۲۷) شش گروه به خاطر شش گناه به دوزخ می‌روند: پادشاهان به خاطر ستم، بیابانی‌ها به خاطر تعصب، دهقانان به خاطر دروغ، بازرگانان به خاطر خیانت، دهنشینان به خاطر نادانی، و دانشمندان به خاطر حسد.

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَالِمًا حَتَّى لَا يَكُونَ حَاسِدًا لِمَنْ فَوْقَهُ وَ لَا مُحَقَّرًا لِمَنْ دُونَهُ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۲، ص ۱۶۲) هیچ بنده‌ای عالم [کامل و حقیقی] نمی‌باشد تا آن‌که نسبت به کسی که برتر از اوست حسد نرزد و آن را که عقب مانده و هنوز به مقام او نرسیده تحقیر نکند و او را کوچک نشمارد.

۳. رشک بردن و حسد، ایمان آدمی را می‌سوزاند و می‌خورد، چونان که شعله آتش، هیزم خشک را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند. (کافی، ج ۲، باب الحسد، ص ۳۰۶)

حضرت می فرماید: حسد همین کار را با ایمان می کند.

عنوان «اَکَل» در روایت آمده، نمی خواهد بگوید: اینها با هم ضدیت دارند بلکه اَکَل و مَأْكُولند. حسد عنوان خورنده دارد و ایمان عنوان معدوم شونده، به طوری که بعد از تحقق اَکَل از مَأْكُول - که ایمان است - اثری باقی نخواهد ماند.

این که از یک سو حسد، خورنده ایمان است و از سوی دیگر بیشترین جایگاه را در اهل علم دارد، به ما هشدار می دهد که باید سعی کنیم در کنار تحصیل علم هر چه بیشتر از این رذیله اخلاقی و این خورنده ایمان دور شویم، به ویژه افرادی که در مراتب و مدارج علمی بالایی هستند؛ چرا که اگر این رذیله اخلاقی را از خود دور نکنند به کارهای عجیب و غریبی دست می زنند که مسلماً مورد نهی و تحریم الهی است.

حسد یکی از خطرات عظیم و مهلکات است. حسد انسان را راحت نمی گذارد، همواره سعی می کند از راههای گوناگون موجبات سقوط و انحطاط رقیبش را فراهم کند. اهل علمی که حسد را از خودش دور نکرده باشد، نمی تواند موقعیت اجتماعی و علمی دیگران را تحمل کند. بر او گران می آید که مثلاً در نظام جمهوری اسلامی افرادی به مقامهای شامخی رسیده اند، در حالی که واقعیت مسأله چیز دیگری است و او به خاطر حسد نمی تواند واقعیت را ببیند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا هَبَطَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ أَتَاهُ إِبْلِيسُ فَقَالَ لَهُ: مَا فِي الْأَرْضِ رَجُلٌ أَكْبَرُ مِنْكَ عَلَى مَنْكَ دَعَوْتَ اللَّهَ عَلَى هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ فَأَرْحَتَنِي مِنْهُمْ أَلَا أَعْلَمُكَ خَصْلَتَيْنِ؟ إِيَّاكَ وَالْحَسَدَ فَهُوَ الَّذِي عَمِلَ بِي مَا عَمِلَ وَإِيَّاكَ وَالْحِرْصَ فَهُوَ الَّذِي عَمِلَ بِأَدَمَ مَا عَمِلَ. (الخصال، ج ۱، ص ۵۰) چون نوح از کشتی فرود آمد، شیطان نزد او آمد و گفت: در روی زمین کسی که منت او بر من بیشتر از تو باشد نیست، از خداوند خواستی که این فاسقان را هلاک کند و مرا از آنان راحت کردی. آیا می خواهی دو خصلت را به تو یاد بدهم؟ از حسد کردن پرهیز که آن همان چیزی است که بر سر من آن بلا را آورد (مرا به این ذلت رسانید) و از حرص نیز پرهیز که آن همان چیزی است که بر سر آدم آن بلا را آورد.

قال أميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَالْحَسَدَ فَإِنَّهُ شَرُّ شَيْمَةٍ وَأَفْحَجُ سَجِيَّةٍ وَخَلِيقَةُ إِبْلِيسَ. (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۲۹۹) از حسد دوری کن، به درستی که آن بدترین خصلت و زشت ترین خلق و خوی شیطان است.

قال أبي الحسن الثالث عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَالْحَسَدَ فَإِنَّهُ يَبِينُ فِيكَ وَلَا يَعْمَلُ فِي عَدُوِّكَ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۸، ص ۳۶۵) از حسد پرهیز که این خوی زشت در تو آشکارا دیده می شود بی آن که اثری در دشمنت بگذارد.

درس بیست و هشتم^۱

جمع قرآن در زمان رسول اکرم ﷺ

قرآن خودش را به عنوان کتاب معرفی کرده است^۲ و لازمه‌اش این است که ترتیب آیات آن به دستور رسول خدا ﷺ و برخاسته از وحی الهی باشد. اگر کسی بخواهد کتابی تألیف کند، ولی تمام مطالب آن را به صورت یادداشت تهیه کرده باشد، تا زمانی که این یادداشتها تنظیم نشده باشد و تقدیم و تأخیر مطالب به دست خود نویسنده مشخص نشده باشد، خود نویسنده هم نمی‌گوید: من کتابی تألیف کرده‌ام؛ بلکه می‌گوید: من یادداشتهایی دارم و می‌خواهم آنها را به صورت کتاب درآورم. وقتی این یادداشتها تنظیم شد و تقدیم و تأخیر مطالب محقق شد، عنوان کتاب برای او صحیح است و «یصدق علیه الكتاب».

۱. این درس در جلسه پانصد و نود و دوم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾. (بقره، آیه ۲) آن کتاب با عظمتی است که در [حقانیت] آن تردیدی نیست؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است
﴿نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ﴾ (آل عمران، آیه ۳) (همان کسی که) کتاب را به حق بر تو نازل کرد، که با نشانه‌های کتب پیشین، منطبق است؛ و «تورات» و «انجیل» را نیز نازل کرد.
﴿إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ (اعراف، ۱۹۶) ولی و سرپرست من، خدایی است که این کتاب را نازل کرده؛ و او همه صالحان را سرپرستی می‌کند.

با توجه به این نکته، آیا می‌توان ادعا کرد که از سویی قرآن، خود را به عنوان کتاب معرفی کرده باشد و از سوی دیگر - همان طور که مفسر بزرگ، علامه طباطبایی ره به آن ملتزم شده است^۱ - آیات قرآن که بر رسول خدا ﷺ نازل شده به صورت متفرق نوشته شده، اما جمع، تنظیم، تقدیم و تأخیر این آیات هیچ ارتباطی به ایشان و وحی نداشته است؟

ظاهراً این چنین نیست، بلکه همین عنوان قرآنیّت و کتاب بودن با قطع نظر از شواهد و ادله دیگری که در این رابطه وجود دارد، بر این دلالت دارد که جمع آوری قرآن و به صورت کتاب درآمدن آن به دستور رسول اکرم ﷺ و آن هم برخاسته از وحی الهی بوده است.

البته جمع آن قرآنی که شامل مواردی از قبیل: شأن نزول آیات و تفسیر و تأویل آنها است، منحصر به امیرمؤمنان علی علیه السلام است و ایشان تنها کسی است که همه مسائل مربوط به قرآن را - در جمیع ابواب و جوانبش - نوشته و ثبت کرده است؛ اما به هیچ ملاکی نمی‌توان جمعی را که مربوط به اصل قرآن به عنوان کتاب الله تعالی است - با قطع نظر از شأن نزول، تأویل و تفسیر - به غیر رسول اکرم ﷺ نسبت داد.

طبق ظاهر آنچه رسول خدا ﷺ در خطبه «حجه الوداع» و دیگر بیاناتشان فرموده‌اند ایشان تمامی احکام را - از اول تا آخر، تمامی عمومات با تمامی مخصّصات، تمامی مطلقات با تمامی مقیداتش و حتی آرش خدش را - بیان فرمودند^۲ و حضرت علی علیه السلام تمام آن را نوشتند و ثبت و ضبط کردند و بعد از

۱. مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: وضعیت قرآن کریم در عصر رسول خدا ﷺ به این صورت بوده است که هنوز تألیف و جمع‌آوری نشده بود، آیات و سوره‌های آن در دست مردم متفرق بود. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۷۷)

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ. (الكافي، ج ۲، باب الطاعة والتقوى، ص ۷۳) رسول خدا ﷺ در حجة الوداع سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! به خدا قسم چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند، جز آن که شما را به آن دستور دادم و چیزی نبود که شما را از بهشت دور و به دوزخ نزدیک کند، جز آن که از آن نهیتان کردم.

رسول اکرم ﷺ به مردم ارائه دادند^۱ ولی حکومت وقت با شعار «حسبنا کتاب الله»^۲

۱. عن أمير المؤمنين (عليه السلام):.... فَمَا نَزَلَتْ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْتُهَا وَأَمَلَّهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا وَدَعَا اللَّهُ أَنْ يُعْطِنِي فَهَمَّهَا وَحَفَظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَلَا عَلِمًا أَمَلَّاهُ عَلَيَّ وَكَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللَّهُ لِي بِمَا دَعَا وَمَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ وَلَا أَمْرٍ وَلَا نَهْيٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَلَا كِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَيَّ أَحَدٌ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَحَفَظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفًا وَاحِدًا ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيَّ صَدْرِي وَدَعَا اللَّهُ لِي أَنْ يَمَلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَفَهْمًا وَحُكْمًا وَنُورًا فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! بَأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي مُنْذُ دَعَوْتَ اللَّهُ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئًا وَلَمْ يَفْتِنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ أَفَتَتَخَوَّفُ عَلَيَّ النَّسِيَّانَ فِيمَا بَعْدُ؟ فَقَالَ: لَا لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النَّسِيَّانَ وَالْجَهْلُ. (الكافي، ج ۱، باب اختلاف الحديث، ص ۶۲).... و بر رسول خدا هیچ آیه قرآنی نازل نمی شد جز این که برایم می خواند و املا می کرد و به خط خود می نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من می آموخت و از خدا خواست که به من فهم و نیروی حفظ عطا کند، آیه ای از قرآن را که به من آموخت و علمی را که به من املا کرد و نوشتم فراموش نکردم، از آن گاه که برای من این درخواست را از خدا کرد، هیچ علمی نماند که درباره حلال و حرام و امر و نهی که باشد و هیچ کتاب نازل بر یکی از پیامبران پیش از خود درباره طاعت و معصیت نماند که به من نیاموزد، همه را به من آموخت و من حفظ کردم و یک حرفش را از یاد نبردم، سپس دست بر سینه من نهاد و از خدا خواست که دلم را پر از علم و فهم و حکمت و نور سازد، من گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت! از آن وقت که درباره من دعا کردی چیزی را فراموش نمی کنم و آنچه را که ننویسم هم از دستم نمی رود، آیا پس از این بیم از فراموشی برایم داری؟ فرمود: خیر، من از فراموشی و نادانی نسبت به تو بیمی ندارم.

۲. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتِ النَّبِيَّ ﷺ الْوَفَاةُ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا. فَقَالَ عُمَرُ: لَا تَأْتُوهُ بِشَيْءٍ فَإِنَّهُ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَاخْتَصَمُوا فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَوْمُوا يَكْتُبُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ فَلَمَّا كَثُرَ اللَّغْطُ وَالْاِخْتِلَافُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَوْمُوا عَنِّي. قَالَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ: الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَنَا ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اِخْتِلَافِهِمْ وَلِعَظَمِهِمْ. (أمالی المفید، المجلس الخامس، ص ۳۷) عبد الله بن عباس چنین می گوید: چون زمان رحلت رسول خدا ﷺ فرا رسید گروهی - که عمر بن خطاب نیز میان آنان بود - در خانه حضور داشتند، رسول خدا ﷺ فرمود: بیایید نامه ای برای شما بنویسم تا پس از آن هرگز گمراه نشوید. عمر گفت: چیزی نیاورید که درد بر او غلبه کرده و قرآن نزد شما هست و کتاب خدا ما را کافی است. میان اهل خانه اختلاف افتاد و به مخاصمه پرداختند، عده ای می گفتند: برخیزید [کاغذ بیاورید] تا رسول خدا برایتان بنویسد و عده ای دیگر سخن عمر را می گفتند. چون سر و صدا بلند شد و اختلاف بالا گرفت رسول خدا ﷺ فرمود: از نزد من برخیزید

– آن هم به آن مقداری که نزد آنان بود – نگذاشت مردم به آن معارف بلند دسترسی پیدا کنند و بپذیرند.

آنان برای این که حق مشروع حضرت علی علیه السلام را در خلافت غصب کنند باید به چیزی تمسک می کردند؛ لذا حدیث «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَايَا^۱» را مطرح کردند و در مورد احکام و معارف «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» را مطرح کردند تا فکر مردم را از مسیر صحیح منحرف کنند، با این که همه صحابه و مردم می دانستند که علم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و احکام خداوند متعال نه تنها در سینه امیرالمؤمنین علیه السلام بلکه در صحیفه او مضبوط و ثبت است.^۲ والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

و مرا تنها بگذارید. عبید الله بن عبد الله بن عتبہ گوید: ابن عباس همیشه می گفت: تمام مصیبت ها از همان وقتی آغاز شد که با اختلاف و شلوغ کاری خود مانع از آن شدند که رسول خدا آن مطالب را برایمان بنویسد.

۱. از نبی مکرم اسلام نقل شده است که فرمود: امت من بر خطایی اتفاق نمی کند.
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ فَأَخْبِرَ أَنْ جَمِيعَ مَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ كُلُّهَا حَقٌّ هَذَا إِذَا لَمْ يُخَالَفَ بَعْضُهَا بَعْضًا. (تحف العقول، ص ۴۵۸) امت من همه با هم گمراه نمی شوند و خبر داده که آنچه مورد اجماع امت باشد حق است، به شرط این که هیچ اختلافی در میان نباشد.

۲. ثم قد رَوَا أَهْلَ الْعِلْمِ وَ التَّوَارِيخِ بِلَا خِلَافٍ بَيْنَهُمْ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَامَ عَلَى الْمَنبَرِ وَقَالَ: أَقْبَلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ. وَ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ إِكْرَاهٍ أَحَدٌ لَهُ عَلَى الْخَلْعِ وَ لَا خَوْفٌ مِنَ الْقَتْلِ. (الطوائف، ج ۲، ص: ۴۹۶ – در بحر مناقب، ص ۷۶) اهل علم و مورخان بدون هیچ اختلافی (غیر از آنچه در روایت ابن حسنویه حنفی موصلی آمده است) نقل کرده اند که ابوبکر خطاب به حضرت علی علیه السلام کرد و گفت: یا کاشف الکریات انت یا علی فارح الهم آن گاه بدون هیچ اکراه و ترس از قتل و خوفی بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! بیعت خود را از من بردارید و مرا از خلافت عزل کنید؛ زیرا تا علی در میان شما است من بهترین شما نیستم.

زین الفتی در تفسیر سوره هل اتی: عاصمی از عمر نقل می کند که چنین اعتراف کرده است: هذا اعلم نبینا و بکتاب نبینا. علی بن ابی طالب اعلم و آگاه تر از صحابه به پیامبر ما و به کتاب پیامبر ما است. همچنین از عثمان نقل می کند که چنین گفت: «لولا علی لهلک عثمان» اگر علی نبود عثمان هلاک می شد.
كان معاوية يكتب فيما ينزل به ليسأل له علي بن أبي طالب علیه السلام عن ذلك فلما بلغه قتله قال: ذهب الفقه و العلم بموت ابن أبي طالب، فقال له أخوه عتبة: لا يسمع هذا منك أهل الشام فقال له: دعني عنك. (فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۳۰۶)

ابن عبدالبر در «استيعاب» روایت می کند که عادت معاویه آن بود که هرگاه پیشامدی برای او اتفاق می افتاد، نامه ای به یکی از همدستانش می نوشت و غیر مستقیم پاسخ آن را از حضرت علی علیه السلام

➔
می‌گرفت! هنگامی که حضرت علی ع شهید شد و او اطلاع یافت - با همه عداوتهایی که نسبت به آن حضرت ابراز می‌داشت - گفت: «ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب»؛ فقه و علم با مرگ پسر ابو طالب از میان رفت. به دنبال این اظهار تأسف، برادرش عتبه گفت: مواظب باش که سخن تو و اظهار تأسفی که نسبت به مرگ پسر ابو طالب می‌داری به گوش شامی‌ها نرسد! معاویه گفت: دست از این یاوه‌گویی‌ها بردار مرا به حال خود واگذار. (امام امیرالمومنین علی ع از دیدگاه خلفا، مهدی فقیه ایمانی، ص ۸، ۷۰، ۱۳۱ و ۱۸۲)

درس بیست و نهم^۱

حافظ راست گفتار در نقل حدیث و جمع قرآن

«سلیم بن قیس هلالی» یکی از اصحاب و شاگردان امیرمؤمنان علی علیه السلام بوده و در علم رجال هیچ گونه خدشه‌ای در مورد عظمت او و صحت کتابش از کسی ذکر نشده است؛ به طور مثال «کشی» در رجالش روایاتی از او نقل کرده^۲ و علامه در

۱. این درس در جلسه پانصد و سی و چهارم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. سلیم بن قیس الهلالی: حدیثی محمد بن الحسن البرانی قال: حدثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهيم بن عمر الیمانی عن ابن أذينة عن أبان بن أبي عیاش قال: هذا نسخة کتاب سلیم بن قیس العامری ثم الهلالی دفعه إلى أبان بن أبي عیاش و قرأه و زعم أبان أنه قرأه علی بن علی بن الحسین علیه السلام قال: صدق سلیم (ره) هذا حدیث نعرفه. محمد بن الحسن قال: حدثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهيم عن ابن أذينة عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی قال قلت لأمیر المؤمنین: إني سمعت من سلمان و من مقداد و من أبي ذر أشياء فی تفسیر القرآن و من الروایة عن النبی و سمعت منك بصدق ما سمعت منهم و رأيت فی أیدی الناس أشياء كثيرة من تفسیر القرآن و من الأحادیث عن نبی الله أنتم تخالفونهم و ذکر الحدیث بطوله قال أبان: فقدر لی بعد موت علی بن الحسین إني حججت فلقیت أبا جعفر محمد بن علی علیه السلام فحدثت بهذا الحدیث كله لم أحط منه حرفاً فاغرورقت عیناه ثم قال: صدق سلیم قد أتى أبي بعد قتل جدی الحسین و أنا قاعد عنده فحدثه بهذا الحدیث بعینه فقال له أبي: صدقت قد حدثنی أبي وعمی الحسن بهذا الحدیث عن أمیر المؤمنین فقالا لك: صدقت قد حدثك بذلك و نحن شهود ثم حدثنا أنهما سمعا ذلك من رسول الله ثم ذکر الحدیث بتمامه. (رجال الكشي، ص ۱۰۴)

«خلاصه» به عدالت او تصریح کرده است.^۱

چنین شخصیتی روایتی را در باب موقعیت و کیفیت نقل روایات رسول اکرم صلی الله علیه و آله از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل می کند^۲ که آثار صدق آن از مفادش آشکار و هویدا

۱. سلیم - بضم السین - بن قیس الهلالی: روی الکشی أحادیث تشهد بشکره و صحة كتابه و فی الطريق قول و قد ذکرناها فی کتابنا الكبير. و قال النجاشي: سلیم بن قیس الهلالی یکنی أبا صادق، له کتاب أخبرنی علی بن أحمد القمی قال: حدثنا محمد بن الحسن بن الولید قال: حدثنا محمد بن أبی القاسم ماجلیوه عن محمد بن علی الصیرفی عن حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی قال حماد بن عیسی و حدثنا إبراهیم بن عمر الیمانی عن سلیم بن قیس: بالکتاب. و قال السید علی بن أحمد العقبی: کان سلیم بن قیس من أصحاب أمير المؤمنين علیه السلام طلبه الحجج لبقته فهرب و أوی إلى أبان بن أبی عیاش. فلما حضرته الوفاة قال لأبان: إن لك علي حقاً و قد حضرني الموت یا ابن أخي إنه كان من الأمر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله کیت و کیت و أعطاه کتاباً فلم یرو عن سلیم بن قیس أحد من الناس سوى أبان بن أبی عیاش. و ذکر أبان فی حدیثه قال: کان شیخاً متعبداً له نور یعلوه. و قال ابن الغضائری: سلیم بن قیس الهلالی العامری روی عن أبی عبد الله و الحسن و الحسين و علی بن الحسين: و ینسب إليه هذا الكتاب المشهور و کان أصحابنا یقولون: إن سلیماً لا یعرف و لا ذکر فی خبر و قد وجدت ذكره فی مواضع من غیر جهة كتابه و لا رواية أبان بن أبی عیاش. و قد ذکر له ابن عقدة فی رجال أمير المؤمنين علیه السلام أحادیث عنه و الكتاب موضوع لا مرية فيه و علی ذلك علامات تدل علی ما ذکرنا. [منها] ما ذکر أن محمد بن أبی بکر وعظ أباه عند الموت. [و منها] أن الأئمة ثلاثة عشر و غیر ذلك و أسانید هذا الكتاب تختلف تارة برواية عمر بن أذينة عن إبراهیم بن عمر الصنعانی عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم و تارة یروی عن عمر عن أبان بلا واسطة. و الوجه عندي: الحكم بتعديل المشار إليه و التوقف فی الفاسد من كتابه. (الخلاصة للحلی، ص ۸۳)

۲. عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ الْمُقَدَّادِ وَ أَبِي ذَرٍّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ أَحَادِيثَ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصَدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ رَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَ تَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ بَاطِلٌ أَ فَتَرَى النَّاسَ يَكْذِبُونَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ مُتَعَمِّدِينَ وَ يُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِأَرَائِهِمْ قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: قَدْ سَأَلْتُ فَأَفْهَمَ الْجَوَابَ: إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلاً وَ صِدْقاً وَ كَذِباً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَ عَامَماً وَ خَاصّاً وَ مُحْكَمَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ حَفْظاً وَ وَهْمَماً وَ قَدْ كَذَبَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيَّ عَهْدُهُ حَتَّى قَامَ خَطِيباً فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كَذَبَ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةِ لَيْسَ لَهُمْ خَاسِمٌ: رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَّصِعاً بِالْإِسْلَامِ لَّا يَتَأْتَمُّ وَ لَّا يَنْحَرِجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ مُتَعَمِّداً فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا: هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ وَ رَأَهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ لَّا يَعْرِفُونَ خَالَهُ - وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ صَفَّهُمْ بِمَا

است؛ علاوه بر این که سلیم بن قیس و کتابش مورد اعتماد است.

روزی سلیم از حضرت امیر علیه السلام سؤال جالبی می پرسد که حضرت در پاسخ راه‌های گوناگونی را باز می کند. سلیم می گوید: از حضرت سؤال کردم: چرا وقتی ما از سلمان و ابوذر و مقداد روایات یا مطالبی در مورد تفسیر قرآن می شنویم و بعد به

وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ﴾ ثُمَّ بَقَا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةِ الضَّلَالَةِ وَالِدَعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْكَذِبِ وَالْبُهْتَانِ فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَحَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَآكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالِدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ. فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ. وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَوَهْمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِبًا فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيُرْوِيهِ فَيَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهْمٌ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهْمٌ لَرَفَضَهُ. وَرَجُلٌ تَالَتْ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ. - وَ آخِرَ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فِجَاءً بِهِ كَمَا سَمِعَ - لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَ عَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَ رَفَضَ الْمَنْسُوخَ فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ مِثْلَ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ خَاصٌّ وَ عَامٌّ وَ مُحْكَمٌ وَ مُشَابِهٌ قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الْكَلَامُ لَهُ وَ جِهَانٌ: كَلَامٌ عَامٌّ وَ كَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلَ الْقُرْآنِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: ﴿مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فَيَسْتَبْتُهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَمْ يَذَرِ مَا عَنِ اللَّهِ بِهِ وَ رَسُولُهُ وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ وَ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَ لَا يَسْتَفْهَمُهُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لِيَحْتَبُونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَ الطَّارِئُ فَيَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى يَسْمَعُوا وَ قَدْ كُنْتُ أَذْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَةٌ وَ كُلُّ لَيْلَةٍ دَخَلَةٌ فَيُخَلِّبُنِي فِيهَا أَدُورٌ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ وَ قَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي فَرَبَّمَا كَانَ فِي بَيْتِي يَا نَبِيَّ - رَسُولُ اللَّهِ أَكْثَرُ ذَلِكَ فِي بَيْتِي وَ كُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ أَخْلَانِي وَ أَقَامَ عَنِّي نِسَاءَهُ فَلَا يَبْقَى عِنْدَهُ غَيْرِي وَ إِذَا آتَانِي لِلْخُلُوةِ مَعِيَ فِي مَنْزِلِي لَمْ تَقُمْ عَنِّي فَاطِمَةٌ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي وَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتَهُ أَجَابَنِي وَ إِذَا سَكَتَ عَنْهُ وَ فَنَيْتُ مَسَائِلِي ابْتَدَأَنِي فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَ أَمْلَأَهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُشَابِهَهَا وَ خَاصَهَا وَ عَامَهَا وَ دَعَا اللَّهُ أَنْ يُعْطِيَنِي فَهَمَّهَا وَ حَفِظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عَلِمًا أَمْلَأَهُ عَلَيَّ وَ كَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللَّهُ لِي بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْيٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَ لَا كِتَابَ مُنْزَلَ عَلَيَّ أَحَدٌ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمْتَنِي وَ حَفِظْتَهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفًا وَاحِدًا ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيَّ صَدْرِي وَ دَعَا اللَّهُ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حُكْمًا وَ نُورًا فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهُ! بَابِي أَتَتْ وَ أُمِّي مُنْذُ دَعَوْتَ اللَّهَ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئًا وَ لَمْ يَفُتْنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ أَفْتَتَخَوْفُ عَلَى النَّسِيَانِ فِيمَا بَعْدُ؟ فَقَالَ: لَا لَسْتُ أَنْخَوْفُ عَلَيْكَ النَّسِيَانِ وَ الْجَهْلُ. (الكافي، ج ۱، باب اختلاف الحديث، ص ۶۲)

حافظ راست گفتار در نقل حدیث و جمع قرآن / ۲۰۱

شما مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم همه اخبار آنان روایاتی است که شما از رسول اکرم ﷺ نقل کرده اید و مطالب تفسیری‌شان همان مطالب تفسیری شما است؛ ولی وقتی به مردم مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که مردم روایات بسیاری را از رسول اکرم ﷺ و مطالبی را در مورد تفسیر قرآن نقل می‌کنند که با آن مطالبی که سلمان و مقداد و ابوذر و شما نقل می‌کنید مخالف است؟! سرّ این اختلاف چیست؟

در حقیقت سؤال ایشان این است که آیا مردم در این کار تعمّد دارند و با توجه و التفات، به رسول خدا ﷺ افترا و دروغ می‌بندند؟!

امیر مؤمنان علیؑ در پاسخ فرمودند: سلیم! سؤال نیکویی کردی پس جواب را پذیرا باش.

اولاً؛ بدان که در زمان حیات رسول اکرم ﷺ عده زیادی بر حضرت دروغ می‌بستند و کثرت آن دروغ‌ها در حدی بود که عنوان «کذاب» پیدا کردند؛ یعنی کسانی که زیاد به حضرت دروغ می‌بندند.

به همین جهت روزی رسول خدا ﷺ بر منبر رفتند و فرمودند: افرادی که بر من دروغ می‌بندند فراوان شده‌اند. هر کسی بر من دروغ ببندد، جایگاه خودش را از آتش انتخاب می‌کند و هیچ راه فراری ندارد و جایش حتماً در آتش است.

ولی این بیان رسول خدا ﷺ موجب نشد این باب مسدود شود. حتی بعد از آن نیز افرادی بودند که دروغ گفته و مسائلی را به ایشان نسبت می‌دادند. پس از ایشان افرادی که در مقام نقل حدیث برآمدند، چهار طایفه بودند که پنجمی هم ندارند:

طایفه اول: منافقانِ نفوذی

آنهایی که اظهار ایمان می‌کردند و خود را مسلمان جلوه می‌دادند و از این‌که به رسول خدا دروغ ببندند هیچ باکی نداشتند؛ ولی مردم نمی‌دانستند و می‌گفتند: اینان صحابه رسول الله ﷺ هستند و محضر آن بزرگوار را درک کرده‌اند؛ مگر می‌شود کسی صحابه رسول خدا ﷺ باشد و به او دروغ ببندد؟!

بعد حضرت «آیه چهارم سوره مبارکه منافقون»^۱ را تلاوت فرمودند؛ یعنی این

۱. «وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ». (منافقون: آیه ۴) هنگامی که آنان را می‌بینی، جسم و قیافه ایشان تو را در شگفتی فرو می‌برد.

افراد خودشان را به صورتی نشان می‌دهند و به گونه‌ای صحنه سازی می‌کنند که وقتی حرف می‌زنند، شما باور می‌کنید و نمی‌توانید در آن خدشه وارد کنید. مهم‌تر این‌که آنان به علت نفاقشان با زعمای ضلال و پیشوایان دوزخیان، تباخی و زد و بند کردند، و قدرت را به دست گرفته و برگردۀ مردم سوار شدند؛ لذا هم قدرت پیدا کردند و هم به خاطر این‌که در هیأت صحابه رسول خدا ﷺ بودند، مردم حرفشان را قبول و به روایاتشان اعتماد می‌کردند. البته اگر مردم می‌دانستند که آنان منافقند و به خداوند متعال و رسول او دروغ می‌بندند، روایاتشان را باور نمی‌کردند و حرف‌های آنان را نمی‌شنیدند؛ اما مردم از کجا بفهمند که آنان منافقند.

طایفه دوّم: اشتباه کاران

عدّه‌ای قصدشان دروغ بستن به رسول خدا ﷺ نبود و از این کار اجتناب می‌ورزیدند؛ اما اشکالشان این بود که نمی‌توانستند بیان حضرت را حفظ و به طور صحیح نقل کنند. مطالبی دست و پا شکسته در ذهن آنان باقی می‌ماند، علاوه بر عدم تحفظ، وهم و خیال خودشان، به اشتباه فکر می‌کردند که رسول خدا ﷺ مسأله را آن‌گونه که خودشان تصور کرده‌اند بیان می‌فرمود و همان را به صورت روایت در اختیار مردم می‌گذاشتند؛ در حالی که رسول خدا ﷺ طور دیگری فرموده بود. مردم بیچاره هم ندانسته قبول می‌کردند.

البته این عدّه چون انسانهای بدی نبودند اگر می‌فهمیدند که اشتباه کرده‌اند و بیان رسول خدا ﷺ چیز دیگری بوده است به روایات خود ترتیب اثر نداده و آن را رها می‌کردند.

طایفه سوم: ناآگاهان حدیث ناشناس

عدّه‌ای که دروغگو و منافق نبودند و حافظه خوبی هم داشتند ولی از طرفی به دلیل این‌که کلام رسول خدا ﷺ همانند قرآن دارای عموم و خصوص، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه بود، اینان روایات منسوخ رسول اکرم ﷺ را می‌شنیدند و ضبط می‌کردند؛ اما ناسخش را که مثلاً شش ماه بعد توسط حضرت، در جلسه‌ای بیان می‌شد نمی‌شنیدند؛ چون در آن جلسه حضور نداشتند؛ به همین دلیل در مقام

حافظ راست گفتار در نقل حدیث و جمع قرآن / ۲۰۳

روایت، همان منسوخ را بیان می کردند. یا این که مثلاً دلیل عامی را از نبی اکرم صلی الله علیه و آله می شنیدند، خوب هم حفظ می کردند؛ ولی بدون این که بدانند این عامّ مخصّصاتی داشته بدون کم و زیاد آن را نقل می کنند؛ چرا که آنان مخصّصات را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشنیده بودند تا آن را نقل کنند. اشکال این گروه این بود که در تمامی اوقات که رسول خدا صلی الله علیه و آله معارف و احکام را بیان می فرمود، در محضر ایشان حاضر نبودند.

طایفه چهارم: حافظان راست گفتار

امیرمؤمنان علی علیه السلام عنوان این گروه را به صورت عام نقل می کند؛ ولی از قسمت آخر روایت معلوم می شود که مصداق منحصر به فرد آن عنوان، خود حضرت است. حافظ راست گفتار کسی است که تحفظ کامل دارد، منافق نیست، تمامی احکام و ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص را به همان کیفیت که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده، بیان کرده است.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: برنامه ای که من در تمامی ایام با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتم این بود که روز و شب با حضرت ملاقات خصوصی داشتم. تمام اصحاب از این مطلب خبر داشتند و می دانستند که ایشان این امتیاز را فقط برای من قرار داده و احدی از آنان دارای چنین مزیتی نبود. ترتیب ملاقات ما هم به این کیفیت بود که اکثراً من به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفتم و وقتی وارد می شدم دیگر هیچ یک از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله حق نشستن در آن جلسه را نداشت و می بایست از جلسه خارج می شد و گاهی از اوقات هم این ملاقات در منزل ما واقع می شد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به منزل ما تشریف می آوردند؛ در حالی که زهرای مرضیه سلام الله تعالی علیها و حسنین علیهم السلام در مجلس شرکت داشتند و هیچ گونه منعی برای شرکت در این جلسه نداشتند.

مطالبی که در این جلسات مطرح می شد این بود که حضرت هر آیه ای را که نازل شده بود برای من قرآن قرائت می کرد و بعد املا می کردند و من تمام خصوصیات مربوط به آن آیه را می نوشتم. علاوه بر آن، سؤالاتی را مطرح می کردم و ایشان پاسخ می دادند و اگر سؤالاتم تمام می شد، خود ایشان مطالبی را طرح می کردند.

نکته جالبی را که حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید این است: هر آیه‌ای را که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من تعلیم می‌دادند و من یادداشت می‌کردم، دعا می‌فرمود که: خداوند این آیه را به من تفهیم کند و علاوه بر آن در حافظه‌ام باقی بماند و بر اثر دعای ایشان جمیع آیات از آن زمان تاکنون در حافظه‌ام باقی مانده و هیچ نکته‌ای از آن‌ها فراموش نشده و همه نزد من حاضر است.

در این جا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام قضیه را به صورت کلی مطرح کرده و می‌فرماید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این ملاقاتها آنچه را که خداوند متعال از حلال و حرامش تا روز قیامت به او تعلیم کرده، ایشان نیز به من تعلیم کرد و من همه آنها را حفظ کردم و مورد توجه من است.

آنچه در بحث «جمع قرآن» به آن رسیدیم این است که قرآن مکتوب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام امتیاز خاص و مهمی دارد که احدی از صحابه در این امتیاز با ایشان شریک نیستند. در قرآن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام جمیع خصوصیات مربوط به هر آیه‌ای از آغاز تا پایان و از «باء» «بسم الله» سوره فاتحه تا آخر قرآن ثبت و ضبط بوده است. سؤالی که این جا مطرح می‌شود آن است که آنچه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می‌نوشته‌اند، آیا صحیفه‌ای جدای از قرآن مکتوب ایشان است و یا این که مطالب در ذیل همین آیات بوده است؟

در پاسخ باید گفت: هر دو احتمال وجود دارد.

بعضی از صحابه مانند ابن مسعود و... قسمتی از این خصوصیات را در ذیل قرآن ثبت کرده‌اند؛ ولی تنها کسی که تمامی این خصوصیات را یادداشت کرده، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بوده است.

در عین حال، اصل قرآن و آنچه به عنوان وحی نازل شده است بدون این که کم و کاست یا اضافه‌ای نسبت به این قرآن موجود داشته باشد همین قرآنی است که الآن می‌بینیم و در دست ما است و با آن سر و کار داریم.^۱

۱. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ». (حجر: آیه ۹) ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگهدار آن هستیم.

برای توضیح بیشتر نسبت به بحث تحریف قرآن به فرمایشات محققان بزرگوار حضرات آیات

حافظ راست گفتار در نقل حدیث و جمع قرآن / ۲۰۵

البته شاید از یک جهت تفاوتی داشته باشد و آن ترتیب در سوره‌ها است؛ مثلاً شاید سوره بقره در قرآن نوشته شده امیرالمؤمنین علیه السلام سوره پنجم قرار گرفته باشد؛ اما سوره همین سوره موجود است و سوره آل عمران همین سوره آل عمران است بدون اندکی کم یا زیاد حتی یک «واو».

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مرحوم امام، محقق خویی، علامه طباطبایی، علامه امینی و... مراجعه کنید. (تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۱۶۵؛ البیان، ص ۲۱۵-۲۵۴؛ المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۶ - ۱۳۷؛ الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۱)

درس سی ام^۱ قرآن معجزه جاودانی

قال الله الحكيم في كتابه الكريم: ﴿قُلْ لَنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۲

این آیه و امثال آن^۳ هنوز هم پشتوانه قرآن است؛ یعنی دعوتی که از جن و انس

-
- این درس در جلسه ششصد و هفتاد و پنجم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
 - [ای پیامبر!] بگو: اگر همه جن و انس گرد آیند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را کمک کنند. (اسراء: آیه ۸۸)
 - سؤال: آیا قرآن به مقابله دعوت کرده است؟

پاسخ: قرآن در چند سوره به مقابله به مثل فراخوانده است از جمله:
﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. (البقره: آیه ۲۳) و اگر درباره آنچه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده ایم شك و تردید دارید، [دست کم] يك سوره همانند آن بیاورید و گواهانتان - از غیر خدا - را [برای این کار] فرا خوانید؛ اگر راست می گوئید.
﴿قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. (هود، آیه ۱۳)
بگو: «اگر راست می گوئید، شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید؛ و تمام کسانی را که می توانید - از غیر خدا - [برای این کار] دعوت کنید!»
﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. (یونس: ۴)

برای آوردن مثل قرآن شده است فقط مخصوص زمان نزول آن نبوده، بلکه آن تحدی قرآنی هم اکنون نیز به قوت خود باقی است و همواره فریاد قرآن بلند است که اگر می‌توانید یک سوره مانند آن بیاورید.

آنجا که می‌فرماید: اگر در مورد حقانیت و اعجاز این کتاب شک و تردید دارید

﴿فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾^۱

آیه ۳۸) می‌گویند بر خداوند افترا بسته، بگو سوره‌ای همانند آن بیاورید و هر کس - از غیر از خدا را می‌توانید [به یاری] بخوانید، اگر راست می‌گویید. همان طور که ملاحظه می‌شود قرآن با صراحت و قاطعیت بی‌ظنیری دعوت به مبارزه کرده است، صراحت و قاطعیتی که نشانه زنده حقانیت قرآن است. قرآن با بیان بسیار قاطع و صریح تمام جهانیان را که در پیوند قرآن با مبدأ جهان آفرینش تردید داشتند نه تنها به مقابله به مثل فراخوانده است، بلکه آنها را به مبارزه تشویق و تحریک نیز کرده است و کلماتی در این آیات به کار برده که به اصطلاح به غیرت آنها برخورد کند. این کلمات عبارت‌اند از:

﴿إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ اگر راست می‌گویید.
﴿فَاتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ﴾؛ ده سوره ساختگی مثل آن بیاورید.
﴿قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ... إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ اگر راست می‌گویید يك سوره مانند آن بیاورید.
﴿وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛ از غیر خداوند هر کس را می‌توانید فرا بخوانید.
﴿قُلْ لئن اجتمعت الإنسُ و الجنُ﴾؛ اگر همه جهانیان دست به دست هم بدهند....
﴿لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ﴾؛ نمی‌توانند مانند آن را بیاورند....
﴿فَاتَقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ و الحجارة﴾؛ از آتشی بترسید که هیزم آن بدنهای مردم [گنجهکار] و سنگها است.

﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا و لَنْ تَفْعَلُوا﴾؛ اگر مثل آن را نیاورید، و حال آن‌که هرگز نخواهید توانست.... با این تحریکها و تشویقها و با این‌که می‌دانیم این مبارزه تنها يك مبارزه ادبی یا مذهبی نبود بلکه يك مبارزه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود، مبارزه‌ای بود که همه چیز حتی موجودیت آنان در گرو آن بود و به عبارت دیگر: يك مبارزه حیاتی محسوب می‌شد که مسیر و سرنوشت زندگی و مرگ آنان را روشن می‌ساخت اگر پیروز می‌شدند همه چیز داشتند و اگر مغلوب می‌شدند، باید از همه چیز خود دست بشویند. با این حال می‌بینیم که آنان در مقابل قرآن زانو زده‌اند و نتوانستند همانند آن را بیاورند و این معجزه بودن قرآن را می‌رساند. قابل توجه این‌که این آیات منحصر به زمان و مکان خاصی نیست و تمام جهانیان و مراکز علمی دنیا را به این مبارزه فرا می‌خواند و هیچ‌گونه استثنایی در آن وجود ندارد و هم اکنون نیز به تحدی خود ادامه می‌دهد.

۱. [دست کم] يك سوره همانند آن بیاورید. (بقره: آیه ۲۳)

این تحدیّی حتیّ سوره کوثر را - که کوچک‌ترین سوره قرآن بوده و آیاتش بسیار کوتاه است - در بر می‌گیرد و ﴿لَنْ تَعْلَمُوا﴾؛^۱ یک سوره کوچک مانند سوره کوثر هم نمی‌توانید بیاورید.

هم اکنون نیز این ندای قرآن بلند است و بشر با رشد و کمالی که در مسائل علمی، ادبی، فصاحت و بلاغت داشته و خواهد داشت برای همیشه از ارائه آن عاجز و ناتوان است.^۲

کسانی هم که در مقام تعارض بر آمده‌اند و به ادعای خودشان چیزهایی به هم بافته‌اند فقط مورد ریشخند متخصصان قرار گرفته‌اند^۳ و پاسخشان چیزی جز

۱. و هرگز نخواهید کرد. (بقره: آیه ۲۴)

۲. اقوالی در دلایل اعجاز قرآن:

متکلمان در چگونگی اعجاز قرآن هفت گروه شده‌اند:

- نخستین سخن از «سید مرتضی» است که گفته است: وجه اعجاز قرآن در این است که خداوند مردم را از معارضه با آن باز داشته و علم به چگونگی نظم و فصاحت آن را از مردم گرفته است و اگر خداوند آنان را باز نمی‌داشت می‌توانستند با آن معارضه کنند.

- شیخ مفید = فرموده است: مردم به این جهت نتوانستند با قرآن معارضه کنند که قرآن در مرتبه خارق‌العاده فصاحت بوده و مراتب بلاغت حد و مرزی دارد، و سخنی که از آن حد گذشت، معجزه و خارق‌العاده می‌شود.

- عده‌ای گفته‌اند: اعجاز قرآن از جهت معنای صحیح و پیوسته و موافق عقل بودن آن است.
- جماعتی هم آن را از جهت عدم اختلال و تناقض در قرآن که هیچ کتابی عادتاً نمی‌تواند خالی از آن باشد، معجزه دانسته‌اند.

- عده‌ای هم آن را از جهت این‌که شامل اخبار از غیب است معجزه می‌دانند.
- برخی دیگر نیز گفته‌اند: قرآن معجزه است؛ چون نظم مخصوص به خود را دارد که مخالف معهود است.

- اکثر معتزله گفته‌اند: تألیف و نظم قرآن معجزه است نه به جهت این‌که خدا خلقش را از آوردن مثل آن عاجز کرده که در این صورت ممکن بود خداوند این را برطرف کند و مردم بر آن قادر می‌شدند، بلکه محال بودن وقوع آن از آنان است، مانند محال بودن ایجاد اجسام و رنگها و مانند درمان کسی که به مرض پیسی و برص گرفتار است، بدون دارو و دوا.

اگر بگوییم که همه این وجوه هفتگانه هر کدام يك وجه قرآن است، بهتر است.
۳. گواهی دیگران درباره قرآن: در اینجا لازم است چند جمله از گفته‌های بزرگان و حتی کسانی را که متهم به مبارزه با قرآن هستند درباره عظمت قرآن نقل کنیم:

– ابوالعالی معری – متهم به مبارزه با قرآن – می‌گوید: «این سخن میان همه مردم – اعم از مسلمان غیر مسلمان – مورد اتفاق است که کتابی که محمد ﷺ آورده است، عقلها را در برابر خود مغلوب ساخته و تا کنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد، سبک این کتاب با هیچ يك از سبکهای معمول میان عرب، اعم از خطابه، رجز، شعر و سجع کاهنان شباهت ندارد.

امتیاز و جاذبه این کتاب به قدری است که اگر يك آیه از آن، میان کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستاره‌ای فروزان در شب تاریک می‌درخشد!»

– ولید بن مغیره مخزوم مردی که به حسن تدبیر میان عرب شهرت داشت و برای حل مشکلات اجتماعی از فکر و تدبیر او در زمان جاهلیت استفاده می‌کردند و به همین جهت او را «ریحانه قریش» (گل سر سبد آنان!) می‌نامیدند. پس از این‌که چند آیه از اول سوره «غافر» را از پیامبر اکرم ﷺ شنید در محفلی از طایفه بنی مخزوم حاضر شد و چنین گفت: به خدا سوگند! از محمد سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان: «إن له لحلاوة وإن علیه لطلاوة وإن اعلاه لثمر وإن اسفله لمغدق وإنه یعلو ولا یعلی علیه»؛ گفتار او شیرینی خاص و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه‌های درختان برومند) پر ثمر، و پایین آن (مانند ریشه‌های درختان کهن) پرمایه است، گفتاری است که بر همه چیز پیروز می‌شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد.

– کارلایل، مورخ و دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن می‌گوید: «اگر يك بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقایق برجسته و خصائص اسرار وجود به گونه‌ای در مضامین جوهره آن پرورش یافته است که عظمت و حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان است و این خود مزیت بزرگی است که تنها به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی‌شود. آری! خواندن برخی از کتابها تأثیر عمیقی در ذهن انسان می‌گذارد؛ ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست، از این جهت باید گفت: مزایای اولیه قرآن و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسته مسایل و مضامین مهم آن است که هیچ گونه شك و تردید در آن راه نیافته و پایان تمام فضایل را که موجد تکامل و سعادت بشری است در بر داشته و آنها را به خوبی نشان می‌دهد.

– جان دیون پورت مؤلف کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می‌نویسد: «قرآن به اندازه‌ای از نقائص مبرا و منزّه است که نیازمند کوچک‌ترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا آخر آن خوانده شود بدون آن‌که انسان کمترین ملالتی از آن احساس کند. و باز می‌نویسد: همه این را قبول دارند که قرآن با بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین لسان و به لهجه قبیله قریش که نجیب‌ترین و مؤدب‌ترین عربها هستند نازل شده... و مملو از درخشنده‌ترین اشکال و محکم‌ترین تشبیهات است...».

– گوته، شاعر و دانشمند آلمانی می‌گوید: قرآن اثری است که [احیاناً] به دلیل سنگینی عبارت آن، خواننده در ابتدا رمیده و سپس شیفته جاذبه آن می‌گردد و بالاخره بی اختیار مجذوب زیباییهای متعدد آن می‌شود.

و در جای دیگر می‌نویسد: سالیانی دراز کشیشان از خدا بی‌خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن

پوزخند نبوده است.^۱

مقدس و عظمت آورنده آن محمد ﷺ دور نگاه داشته بودند؛ اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده‌ایم پرده‌های جهل و تعصب نابجا از بین می‌رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر، جهان را به خود جلب کرده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان گذاشته است. و سرانجام محور افکار مردم جهان می‌گردد! هم او می‌گوید: «ما در ابتدا از قرآن روی گردان بودیم؛ اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب کرد و ما را دچار حیرت ساخت تا آن جا که در برابر اصول و قوانین علمی و بزرگ آن سر تسلیم فرود آوریم».

- ویل دورانت مورخ معروف می‌گوید: قرآن در مسلمانان آن چنان عزت نفس و عدالت و تقوایی به وجود آورده که در هیچ يك از مناطق جهان... شبیه و نظیر نداشته است.

- ژولابوم اندیشمند و نویسنده فرانسوی در کتاب تفصیل آیات می‌گوید: دانش و علم برای جهانیان از سوی مسلمانان به دست آمد و مسلمانان علوم را از قرآنی که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند....

- دینورت مستشرق دیگری می‌نویسد: واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج گرفت عموماً از برکت تعلیمات قرآنی است و ما مدیون مسلمانان هستیم؛ بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است.

- بانو دکتر لوراواکسیا واگلیری استاد دانشگاه ناپل در کتاب پیشرفت سریع اسلام می‌نویسد: کتاب آسمانی اسلام نمونه‌ای از اعجاز است... قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد، نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات سابقه ندارد، تأثیری که این سبک در روح انسان ایجاد می‌کند ناشی از امتیازات و برتریهای آن است... چطور ممکن است این کتاب اعجاز آمیز ساخته محمد ﷺ باشد؛ در صورتی که او یک نفر عرب درس نخوانده‌ای بود؟... ما در این کتاب گنجینه‌هایی از علوم می‌بینیم که فوق استعداد و ظرفیت باهوش‌ترین اشخاص و بزرگ‌ترین فیلسوفان و قوی‌ترین رجال سیاست و قانون است. به همین دلیل است که قرآن نمی‌تواند کار یک فرد تحصیل کرده و دانشمند باشد. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۲۵)

۱. سؤال: از کجا معلوم که دیگران سوره‌ای مانند قرآن نیاورده‌اند؟

پاسخ: نظری به تاریخ اسلام پاسخ این سؤال را روشن می‌سازد؛ زیرا در داخل کشورهای اسلامی در زمان پیامبر ﷺ و پس از او حتی در خود مکه و مدینه مسیحیان و یهودیان سر سخت و متعصبی می‌زیسته‌اند که برای تضعیف مسلمانان از هر فرصتی استفاده می‌کردند. به علاوه در میان مسلمانان جمعی مسلمان‌نما که قرآن مجید آنان را منافق نامیده زندگی می‌کردند که نقش جاسوسی بیگانگان را داشتند (مانند آنچه درباره ابو عامر راهب و همدستان او از منافقان مدینه و چگونگی ارتباط آنان با امپراطور روم در تواریخ نقل شده که به ساختن مسجد ضرار در مدینه انجامید و آن صحنه عجیبی را که قرآن در سوره توبه به آن اشاره کرده است به وجود آورد). مسلماً این دسته از منافقان و آن عده از

بنابراین، نه تاکنون کسی توانسته است در مقابل فریاد مبارزطلبی قرآن به مبارزه برخیزد، و نه از این پس خواهد توانست.^۱

دشمنان متعصب و سرسخت که به دقت مراقب اوضاع مسلمانان بودند و از هر جریانی که به زیان مسلمانان بود استقبال می‌کردند اگر به سوره‌ای که ساخته بشر یا سایر مخلوقات است دست یافته بودند برای درهم شکستن مسلمانان تا آنجا که می‌توانستند آن را نشر می‌دادند یا لا اقل در حفظ و نگهداری‌اش می‌کوشیدند. لذا می‌بینیم حتی افرادی که به احتمال ضعیفی ممکن است به معارضه با قرآن برخاسته باشند، تاریخ نام آنها را ضبط کرده است، از جمله:

نام عبد الله بن مفعف را برده‌اند که او کتاب «الدرة الیتیمة» را به همین منظور نوشته است. در صورتی که کتاب مزبور هم اکنون در اختیار ما است و چندین بار چاپ شده و کوچک‌ترین اشاره‌ای در آن کتاب به این مطلب نشده است و نمی‌دانیم چطور این نسبت را به او داده‌اند؟ نام متنبی احمد بن حسین کوفی شاعر را نیز در این زمره ذکر کرده‌اند که ادعای نبوت کرده است؛ در صورتی که قرائن زیادی نشان می‌دهد که انگیزه او بیشتر بلندپروازی، محرومیت‌های خانوادگی و حس جاه‌طلبی بوده است.

ابو العلامی معری نیز متهم به این امر شده است، گرچه از او سخنان زنده‌ای نسبت به اسلام نقل شده اما هیچ وقت داعیه مبارزه با قرآن را نداشته است بلکه جملات جالبی درباره عظمت قرآن گفته است. ولی مسیلمه کذاب از مردم یمامه مسلماً از کسانی است که به مبارزه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آیاتی آورده است که جنبه تفریحی آن بیشتر است. ذکر چند جمله از آنها در اینجا جالب است:

در برابر سوره ذاریات، این جمله‌ها را آورده است:

و المبذرات بذرا و الحاصدات حصدا و الذاریات قمحا و الطاحنات طحنا و العاجنات عجنا و الخایزات خبزا و الثاردات ثردا و اللاقمات لقما اهالة و سمننا؛ قسم به دهقانان و کشاورزان، قسم به درو کنندگان، قسم به جدا کنندگان کاه از گندم، قسم به جدا کنندگان گندم از کاه، قسم به خمیر کنندگان، قسم به نان‌پزندگان، قسم به ترید کنندگان، قسم به آن کسانی که لقمه‌های چرب و نرم بر می‌دارند!

- یا ضفدع بنت ضفدع، نقی ما تنقین، نصفك فی الماء و نصفك فی الطین، لا الماء تکدرین و لا الشارب تمنعین.

ای قورباغه دختر قورباغه! آنچه می‌خواهی صدا کن! نیمی از تو در آب و نیمی دیگر در گل است، نه آب را گل آلود می‌کنی و نه کسی را از آب خوردن جلوگیری می‌کنی.. (إعلام الوری بأعلام الهدی، فصل فی ما ظهر بعد بعثته، ص: ۱۹)

۱. سؤال: حضرت رسول ﷺ از معاصران خود فصیح‌تر بوده و دیگران چون فصاحت و بلاغتشان به اندازه او نبوده است، از این جهت نتوانستند مانند کلام او را بیاورند یا این که چون پیامبر ﷺ مدت کمی در دنیا زندگی کرد، لذا فرصت پیدا نشد تا با او معارضه نمایند.

معجزه‌هایی^۱ از قبیل: اژدها شدن عصا، زنده کردن مرده‌ها، نجات دادن ﴿الْأُكْمَةَ وَ

پاسخ: دو نظریه فوق‌مردود است و توسل به عدم فصاحت مخالفان و تنگی وقت موردی ندارد. الف- نبی اکرم با تمام فصحای عرب که در حجاز و نجد و سایر نواحی شبه جزیره عربستان زندگی می‌کردند تحدی کرده و آنان را به معارضه با قرآن دعوت فرموده است ممکن است فصحای زمان حضرت رسول ﷺ در تمام موارد نمی‌توانستند با قرآن معارضه کنند و مانند آن را بیاورند؛ اما در يك مورد خاص که می‌توانستند با آن معارضه کنند. پیامبر با زبان و لغت قومش با آنان سخن می‌گفت و مخالفان خود را به آوردن يك سوره مانند قرآن دعوت می‌کرد و می‌فرمود: اگر يك سوره مانند قرآن بیاورید من از دعوت خود دست برمی‌دارم، قاعده طبیعی این است که با شخص فصیح در همه موارد فصاحت نمی‌توان معارضه کرد ولی در يك مورد به خصوص این قاعده مستثنا است. ما می‌گوییم فلان شاعر در قرن چهارم از همه شاعران فصیح‌تر است و کسی مانند آن شعر نسروده است؛ ولی در قرن پنجم شاعر دیگری به ظهور رسیده که در يك مورد خاص از آن شاعر بهتر شعر سروده است. مخالفان پیامبر ﷺ نیز اگر قدرت داشتند لاقلاً در يك مورد می‌توانستند با آن جناب معارضه کنند؛ بنا بر این معلوم است که قرآن در تمام موارد معجزه است و کسی را یارای آوردن مانند آن نیست.

ب- اما در مورد دوم که می‌گویند: پیامبر ﷺ مدت کمی در دنیا زندگی کرد و مخالفان فرصت نکردند با قرآن معارضه کنند، جواب این است که مخالفان می‌توانستند در زمان‌های بعد با قرآن معارضه کنند، قرآن هنوز هم فریاد می‌زند که يك سوره مانند من بیاورید، پس هرگاه ثابت شد که قرآن خرق عادت کرده است این از دو جهت بیرون نیست: یا قرآن با فصاحت خود فصحای عرب را از آوردن مانند آن ناتوان ساخته است یا این‌که خداوند آنان را از معارضه آن باز داشته است. در هر دو صورت، صحت نبوت حضرت رسول ﷺ و اعجاز قرآن ثابت است؛ زیرا خداوند هیچ دروغگویی را تصدیق نمی‌کند و برای مدعیان به باطل خرق عادت نمی‌فرماید.

۱. چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند؟

منصب نبوت و پیامبری بزرگ‌ترین منصبی است که به عده‌ای از پاکان عطا شده است؛ زیرا مناصب و مقام‌های دیگر معمولاً بر جسم افراد جامعه حکومت می‌کنند؛ ولی منصب نبوت منصبی است که بر جان و دل جامعه‌ها حکومت می‌کند؛ لذا به همان نسبت که ارزش بیشتری دارد مدعیان کاذب و افراد شیاد بیشتری، ادعای داشتن چنین منصبی را می‌کنند و از آن سوء استفاده می‌کنند. در این‌جا مردم یا باید ادعای هر کس را که چنین ادعایی می‌کند بپذیرند و یا دعوت همه را رد کنند، اگر همه را بپذیرند، پیدا است که چه هرج و مرجی به وجود می‌آید و دین خدا به چه صورت جلوه خواهد کرد. و اگر هیچ کدام را نپذیرند آن هم نتیجه‌اش گمراهی و عقب‌ماندگی است؛ بنابراین همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را الزامی می‌شمارد می‌گوید پیامبران راستین باید نشانه‌ای همراه خود داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین و سند حقانیت آنان باشد. به خاطر همین اصل، لازم

الْأَبْرَصُ^۱ و... که در زمان دیگر انبیای عظام مانند حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیهم السلام بوده، قابلیت بقا و ماندگاری را ندارد. امکان تحقق و دوام این معجزات تا زمانی است که آن پیامبر و صاحب معجزه، زنده است؛ اما پس از رحلت آن پیامبر، معجزات او نیز به اتمام خواهد رسید و دیگر امکان بقا نخواهد داشت. ولی اسلام دین همیشگی و جاودانه است و باید تا روز قیامت باقی بماند و دینی که هدفش دوام و بقا است، می‌بایست معجزه‌ای همیشگی داشته باشد. از این رو، چیزی جز کتاب این خصوصیت را ندارد.^۲

است هر پیامبری معجزه‌ای بیاورد تا گواه صدق رسالت او باشد و همان‌گونه که از لفظ «معجزه» پیدا است، پیامبر باید قدرت بر انجام اعمال خارق‌العاده‌ای داشته باشد که دیگران از انجام آن عاجز باشند.

۱. کور مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی]. (آل عمران: آیه ۴۹)

۲. فلسفه گوناگون بودن معجزات پیامبران ﷺ:

می‌گویند: خداوند متعال معجزه هر پیامبری را از جنس چیزی که قومش در آن پیشرفت کرده‌اند قرار می‌دهد؛ چنانچه در زمان حضرت موسی علی نبینا و ﷺ «سحر» مورد توجه غالب مردم بود و خداوند هم معجزه او را از این قبیل قرار داد و در دست آن حضرت «عصا» را به «مار» تبدیل کرد و برای او «ید بیضاء» و معجزات دیگری قرار داد، پس مردم آن زمان فهمیدند که این سحر نیست و به او ایمان آوردند و همچنین در زمان حضرت عیسی ﷺ «طب» رایج بود و معجزه او نیز از این قبیل بود و خداوند به دست او مرده را زنده کرد و کور و مرض پیسی را شفا داد؛ از این رو، مردم آن زمان فهمیدند که با طب رایج نمی‌شود به این کارها دست یافت؛ لذا به حضرت عیسی ﷺ ایمان آوردند.

و در زمان پیامبر اکرم ﷺ فصاحت و بلاغت رواج داشت. در حدی که تنها بدان وسیله به یکدیگر فخر فروشی می‌کردند، خداوند متعال هم معجزه پیامبر را در فصاحت و بلاغت قرار داد و قرآنی بر او فرستاد که فصیحان فهمیدند که این کلام از جنس کلام بشر نیست و به آن ایمان آوردند؛ از این رو، فصیحان و شاعرانی مانند قیس بن زهیر و کعب بن زهیر به قرآن ایمان آوردند و «اعشی» هم آمد و رسول خدا ﷺ را به قصیده معروفش مدح کرد و خواست ایمان بیاورد؛ ولی قریش نگذاشتند و بدترین چیزها را که می‌توانستند در حق او روا می‌داشتند و می‌گفتند: «اسلام»، زنا و شرابخواری را برای تو حرام و ممنوع می‌کند. او گفت: من پیر شدم و به زنا نیازی ندارم. آن گاه از او خواستند شعری را که در مدح پیامبر سروده است برای آنان بخواند، او هم خواند. قریشیان گفتند: اگر این شعر را بخوانی پیامبر از تو نمی‌پذیرد، کوشیدند تا این که مانعش شدند. اعشی گفت: به یمامه می‌روم و امسال را در آنجا می‌مانم، رفت و مدت کمی زندگی کرد و از دنیا رفت. «لبید» نیز آمد و به پیامبر ایمان آورد و برای احترام به قرآن، شعر گفتن را ترك کرد. به او گفتند: دو بیت قصیده‌ای که گفته‌ای چه شد؟ در پاسخ گفت: خداوند به عوض آن سوره بقره و آل عمران را به من داده است.

کتاب است که می‌تواند باقی باشد، خصوصاً کتابی که معجزه است و تحدی^۱ آن

علت این که قرآن به عنوان سند زنده حقایق پیامبر اسلام ﷺ و معجزه بزرگ او از میان تمام معجزاتش برگزیده شده این است که قرآن معجزه‌ای گویا، جامع، جاودانی، جهانی و روحانی است. پیامبران پیشین می‌بایست همراه معجزات خود باشند و برای اثبات اعجاز آنها مخالفان را دعوت به مقابله به مثل کنند؛ در حقیقت معجزات آنان زبان نداشت و گفتار پیامبران آن را تکمیل می‌کرد، این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر اسلام ﷺ غیر از قرآن نیز صادق است؛ ولی قرآن معجزه‌ای گویا است و نیازی به معرفی ندارد، خودش به سوی خود دعوت می‌کند، مخالفان را به مبارزه می‌خواند، محکوم می‌سازد و پیروز میدان مبارزه، می‌شود. به همین، دلیل پس از گذشت قرن‌ها از وفات پیامبر ﷺ - همانند زمان حیات او - به دعوت خود ادامه می‌دهد، هم دین است و هم معجزه، هم قانون است و هم سند قانون. قرآن مرز زمان و مکان را در هم شکسته و ما فوق زمان و مکان قرار گرفته است، به خاطر این که معجزات پیامبران گذشته و حتی معجزات خود پیامبر اسلام - غیر از قرآن - در برهه‌ای از زمان، و در نقطه مشخصی از مکان و در برابر عده خاصی صورت گرفته است، سخن گفتن نوزاد مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ و زنده کردن مردگان و مانند آن توسط عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ در زمان و مکانی خاص و در برابر اشخاص معینی بوده و چنان که می‌دانیم، اموری که رنگ زمان و مکان به خود گرفته باشند، به همان نسبت که از آنها دورتر شویم، کمرنگ‌تر جلوه می‌کنند و این از خواص امور زمانی است؛ ولی قرآن، بستگی به زمان و مکان ندارد و هم چنان به همان قیافه‌ای که ۱۴۰۰ سال قبل در محیط تاریخ حجاز تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می‌کند بلکه گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش به ما امکاناتی داده که بتوانیم استفاده بیشتری از آن ببریم. پیدا است هر چه رنگ زمان و مکان به خود نگیرد تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت، بدیهی است که پیامبر خاتم که رسالتش جهانی و شریعتش جاودانی است باید یک سند حقایق جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

۱. «تحدی» به معنای تعجیز عمومی و جهانی و دعوت به مبارزه برای آوردن همانندی برای چیزی می‌باشد. پیامبری که دارای معجزه است لازم است مردم را به مقابله به مثل دعوت کند، او باید معجزه خویش را علامت و نشانه درستی ادعای نبوت خود معرفی کند تا اگر دیگران می‌توانند همانند آن را بیاورند، این کار را در اصطلاح «تحدی» می‌گویند. معجزات حضرت رسول ﷺ که پس از بعثت و اظهار نبوت ایشان به ظهور رسیده بر دو نوع است: اول قرآن کریم است که پیامبر اکرم ﷺ بدان وسیله تحدی کرده است. دوم معجزات دیگری است که از ایشان به معرض بروز و ظهور رسیده است. حضرت رسول ﷺ به وسیله این قرآن با عرب تحدی کرد و در تمام دوران زندگانی خود مردم را به آوردن مانند آن فراخواند. اعراب نتوانستند با قرآن معارضه کنند؛ زیرا از معارضه و آوردن مثل آیات شریفه قرآن عاجز بودند، این عدم معارضه و عجز آنان بزرگ‌ترین دلیل بر اعجاز قرآن است، مقصود از تحدی به قرآن این است که آن حضرت می‌فرمود: جبرئیل بر من

اختصاص به یک برهه از زمان ندارد بلکه تا همیشه تاریخ خواهد بود.^۱
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

➤
نازل می‌شود و کلماتی را از طرف خداوند بر من قرائت می‌کند، اینک اگر شما قادرید، مانند آن را بیاورید. و همچنین آیات قرآن صراحت دارند که آن حضرت به قرآن تحدی کرده است،... دلیل عدم معارضه از این جا معلوم است که در این مورد چیزی نقل نشده است، اگر اعراب با قرآن معارضه کرده بودند، گفته‌های آنان برای ما نقل می‌شد و چون نقل نگردیده پیدا است که معارضه‌ای در کار نبوده است. (إعلام الوری بأعلام الهدی، فصل فی ما ظهر بعد بعثته، ص ۱۹)

۱. امور خارق‌العاده‌ای که از پیامبران پیشین به عنوان گواه صدق ادعای نبوت آنان دیده شده معمولاً جنبه جسمانی دارد؛ از جمله شفای بیماران غیر قابل علاج، زنده کردن مردگان، سخن گفتن کودک نوزاد در گاهواره و... که همگی جنبه جسمی دارند و چشم و گوش انسان را تسخیر می‌کنند؛ ولی الفاظ قرآن که از همین حروف و کلمات معمولی ترکیب یافته در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، روح او را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد، افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می‌کند و معجزه‌ای است که تنها با مغزها و اندیشه‌ها و ارواح انسانها سر و کار دارد. به یقین برتری چنین معجزه‌ای بر معجزات جسمانی احتیاج به توضیح ندارد.

درس سی و یکم^۱ مطالعه و بحث قرآن

ائمه معصومین علیهم السلام برای قرآن مقامی رفیع و ارجمند قائل اند و به همین دلیل است که در مسائل فقهیه، فراوان به قرآن استناد و استشهاد کرده‌اند؛^۲ بنابراین، نمی‌شود با کتابی که به این مقدار مورد توجه اهل بیت علیهم السلام است نا آشنا و یا کم آشنا بود.^۳

از این رو، یکی از سفارشات بسیار مهم و همیشگی بنده، آشنا شدن کامل با قرآن مجید است؛ ولی متأسفانه این امر مهم، هنوز به‌طور شایسته و بایسته، جامعه عمل نبوشیده است.

۱. این درس در جلسه «پانصد و پنجاه» و «چهار صد و سوم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: عَنَرْتُ فَأَنْقَطَعَ ظُفْرِي فَجَعَلْتُ عَلَيَّ إِصْبَعِي مَرَارَةً فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ؟ قَالَ: يُعْرَفُ هَذَا وَأَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ أَمْسَحَ عَلَيْهِ. (الكافي، ج ۳، باب الجباير و...، ص ۳۲) عبدالاعلی چنین نقل می‌کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: پایم به سنگ برخورد و ناخنم شکست. روی آن مرحم گذاشتم. برای وضو چه کنم؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: پاسخ این مسأله و امثال آن، از کتاب خدا روشن می‌شود: خداوند در مقررات دین بر شما سخت نمی‌گیرد، روی همان مرحم مسح بکش.
۳. عن أميرالمؤمنين عليه السلام: وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غَنَى. (نهج البلاغه، ص ۲۵۲) ... و بدانید کسی که با قرآن کریم است بی نیاز است و کسی که بی قرآن است بی نیاز نیست....

مطالعه قرآن نورانیت و برکت زیادی دارد. یکی از خصوصیات قرآن این است که حتی قرائتش به تنهایی باعث نورانیت است حتی اگر قاری به معنای آن هم آگاهی پیدا نکند؛^۱ تا چه رسد به این که انسان در قرآن دقت، تدبّر و تفکّر کرده و بحث قرآنی داشته باشد که بی شک عامل نورانیت و معنویت خاصی برای او خواهد بود.

کسانی که روی قرآن کار کرده‌اند و با آن سر و کار دارند ادعا می‌کنند: برای ما روشن است که کار با قرآن نه تنها برای ما معنویت و نورانیت ایجاد کرده است، بلکه مشکلات زندگی و مادی ما هم در سایه ارتباط با قرآن یا کاسته شده و یا به کلی برطرف شده است. و واقعیت همین است.^۲

۱. عن أنس: قال لي رسول الله ﷺ: يا ابن ام سليم! لا تغفل عن قراءة القرآن صباحاً و مساءً فإن القرآن يحيي القلب الميت و ينهي عن الفحشاء و المنكر. (شرح نهج البلاغة ابن ابي الحديد، ج ۱۰، ص ۲۲؛ میزان الحکمه، ح ۱۶۴۹۷) ای پسر ام سلیم! از خواندن قرآن غافل مشو؛ زیرا قرآن دل را زنده می‌کند و از فحشا و کارهای زشت و ستم باز می‌دارد.

۲. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ احْطُطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا ثَقُلَ الْأَوْزَارُ، وَ هَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْأَبْرَارِ، وَ اقْفُ بِنَا آثَارَ الَّذِينَ قَامُوا لَكَ بِهِ أَنَاءَ اللَّيْلِ وَ اطْرَافَ النَّهَارِ حَتَّى تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ بَطْهَيْرِهِ، وَ تَقْفُو بِنَا آثَارَ الَّذِينَ اسْتَضَاءُوا بِنُورِهِ، وَ لَمْ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ بِخُدْعِ غُرُورِهِ. (صَحِيفَةُ السَّجَادِيَّةِ، وَ كَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ خْتَمِ الْقُرْآنِ) خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست و به برکت قرآن بار سنگین گناهان را از دوش ما بردار و صفات و خصال نیکوی نیکوکاران را به ما ارزانی دار و ما را پیرو نشانه‌ها و راه‌های کسانی گردان که در بامدادان و شامگاهان قرآن را برای تو به پا داشتند و در خواندن و عمل به آن می‌کوشیدند. تا بدان وسیله ما را از هر پلیدی پاک سازی و پیرو نشانه‌های کسانی گردانی که راه خود را با روشنایی و راهنمایی قرآن روشن کردند و آرزوی طول عمر و جمع مال و مانند آن، آنان را از کار و بندگی باز نداشته که به فریب‌های گوناگونش آنان را فرا گرفته، تباہ و بدبخت گرداند.

علامه افندی در شرح حال مرحوم طبرسی می‌گوید: از شگفتی‌های روزگار بلکه از کرامت‌های مرحوم طبرسی - قدس الله روحه - داستانی است که نزد همه مردم شهرت یافته است و آن این‌که: وی سگته کرد و مردم تصور کردند او از دنیا رفته است؛ و او را دفن کردند. پس از دفن در قبر به هوش آمد و چون هیچ چاره‌ای نداشت و نمی‌توانست از کسی کمک بجوید، در آن حالت نذر می‌کند که اگر خداوند او را نجات دهد کتابی در تفسیر قرآن بنویسد. اتفاقاً دزدی برای دزدیدن کفن او می‌آید و شروع به نبش قبر می‌کند، ناگهان طبرسی از داخل قبر دست دزد را می‌گیرد، ترس و وحشت، دزد را فرا می‌گیرد. طبرسی می‌گوید: نترس! من سگته کردم و اطرافیان چون تصور کردند مرده‌ام، مرا دفن کردند، سپس برخاست و دزد او را کمک کرده و به دوش گرفت و به منزل آورد، در آن هنگام مرحوم طبرسی کفن را به همراه اموال زیادی به دزد داد و او نیز به دست مرحوم طبرسی

عنایت به این کتاب عزیز تنها در رشد معنوی انسان اثر ندارد، بلکه نیازهای زندگی انسان را هم تأمین می‌کند.^۱

البته سفارش بنده در مورد بطن قرآن کریم نیست. بطن قرآن را اهل آن، - که ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند - می‌فهمند؛ بلکه مقصودم درک ظواهر و دستورات و معارف ظاهری قرآن است.

قرآن کلامی است که بسیاری از بحثها و تحقیقها در آن راه ندارد؛ از این قبیل: راوی این روایت ثقة است یا غیر ثقة، معتبر است یا غیر معتبر،^۲ این واوی که راوی

توبه کرد و از افراد صالح گردید، سپس مرحوم طبرسی برای وفای به نذر خود، تفسیر «مجمع البیان» را تألیف نمود و خداوند او را موفق به اتمام آن گرداند. مرحوم خوانساری این داستان را از کتاب «ریاض العلماء» نقل کرده است و سپس می‌گوید: برخی این داستان را به ملا فتح الله کاشانی نسبت داده و گفته‌اند: وی تفسیر «منهج الصادقین» را پس از نجات از چنین مهلکه‌ای نوشت. به هر حال اگر این داستان درباره مرحوم طبرسی صحیح باشد، باید مرحوم طبرسی هنگام آن سکنه، حدود شصت سال داشته باشد که خداوند به برکت قرآن کریم او را نجات داده و پس از آن حدود سی سال دیگر در خدمت قرآن و زیر پرچم تفسیر زندگی کرد.. (الأداب الدینیة للخزانة المعینیة، ص ۲۱۰)

۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَلَيْكَ بِتْلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ ذَكَرُكَ لَكَ فِي السَّمَاءِ وَ نُورٌ فِي الْأَرْضِ. (مکارم الأخلاق، فصل ۵، ص ۴۵۸) تلاوت قرآن را از دست مده و خداوند را بسیار یاد کن که تو را در آسمان یاد کنند و در زمین نورانی باشی.

عن أميرالمؤمنين عليه السلام: تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصَّدُورِ وَ أَحْسَنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ. (نهج البلاغة، خ ۱۱۰، ص ۱۶۴)

قرآن بیاموزید که بهترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که بهار دلها است. از نور آن شفا و بهبودی بخواهید که شفای دلها است و قرآن را نیکو تلاوت کنید که سود بخش‌ترین داستانها است.

قرآن به این اعتبار بهار دلها است که بهار باعث نشو و نمای گیاهان و شکفتگی و خرمی می‌شود، خواندن قرآن نیز باعث شکفتگی و خرمی دلها می‌شود و این که قرآن شفای دلها است به این دلیل است که تدبّر و تفکر در معانی آیات قرآن و بهره‌مندی از آن باعث پاک شدن روح و روان از آلودگی‌ها و رذایل اخلاقی می‌شود و همچنین انس با قرآن باعث می‌شود انسان از بسیاری از وسوسه‌ها نجات پیدا کند.

۲. القرآن قطعی السند، و قطعی المتن. (الرسائل الفقهية «للوحد البهبهاني»، ج ۱، ص ۲۱۰)

هكذا الكتاب قطعی السند كالتواتر. (مجمع الأفكار و مطرح الأنظار، ص ۱۰)

ولكن القرآن الكريم قطعی السند و ظنی الدلالة، و فيه محكمات و آخر متشابهات. (القصاص علی ضوء القرآن و السنة، ج ۱، ص ۴۵۱)

نقل کرده، امام فرموده یا راوی آنرا به روایت افزوده است. الحمد لله تعالی این مسائل در مورد قرآن روشن است، آنچه در قرآن مطلوب می‌باشد، دقت در فهم و استنباط معارف و حکم خداوند از آیات آن است. باید در استدلالات فقهی نسبت به آیات الاحکام توجه بیشتری داشته باشیم، همچنین در مسائلی که می‌توان از آیات قرآنی استفاده شود و دلیل آن را از آیات قرآن بیان کرد، بیشتر تأمل کنیم، که روشن است این مهم جز با توجه و تمرین حاصل نمی‌شود.

هر زمان که به تلاوت قرآن موفق می‌شوم، این فکر به ذهنم خطور می‌کند:

اگر کسی از طلبه‌ای که چندین سال در حوزه علمیه است - در صورتی که تمام وقت خود را صرف درس و بحث کرده و وقت خود را به بطالت نگذرانده باشد - پرسد که: شما پس از این همه سال تعلّم ادبیات عرب، مسائل فقهی و اصولی و امثال آن، آیا مجموعه فرمایشات خداوند متعال در قرآن کریم را درک کرده‌ای؟! قرآن کریم از اوّل تا آخر می‌گوید؟!؛ پاسخ این طلبه چیست؟!

برخی از ما ممکن است سرمان را با شرمندگی پایین بیندازیم و بگوییم: هنوز حتی ترجمه الفاظ برخی از آیات قرآن کریم را هم نمی‌دانیم! مجموعه قرآن را که نفهمیده‌ایم هیچ، شاید بخشی از آن را هم درک نکرده‌ایم! ما حقیقتاً از این کتاب نورانی فاصله گرفته‌ایم!

طلبه‌ای که سالیان زیادی از عمرش گذشته با قرآن و کتاب خداوند آشنایی نداشته باشد، چگونه می‌تواند، به تعبیر امام بزرگوار، ادعا کند یک روحانی است و به اسلام ناب محمدی علیه و آله السلام خدمت می‌کند؟!

حال؛ آیا ما مجموعه قرآن مجید را در همین سطح فهمان ملاحظه کرده‌ایم؟! آیا قرآن را از اول تا آخر - مانند بعضی از کتاب‌هایی که به آنها علاقه‌مندیم و چه بسا از اوّل تا آخر آن را مطالعه می‌کنیم یا یک دوره فقهی را که به صورت کامل

۱. عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: رسول الله عليه وآله السلام: أنا أوّل وأفد على العزيز الجبار يوم القيامة وكتابه وأهل بيته ثمّ أمّتي ثمّ أسألهم ما فعلتم بكتاب الله وبأهل بيته. (الكافي، ج ۲، كتاب فضل القرآن، ص ۵۹۶) من نخستین کسی هستم که در روز قیامت با کتاب خداوند و اهل بیت بر خدای عزیز جبار وارد می‌شوم، سپس امتم [وارد می‌شوند]، سپس از ایشان می‌پرسم که با کتاب خدای متعال و اهل بیت من چه کردید؟!

ملاحظه می‌کنیم - مورد دقت نظر و بررسی و مطالعه قرار داده‌ایم یا این‌که هنوز برای روشن شدن معنای لغات و مقصود جملات قرآن باید به کتب تفسیر و لغت رجوع کنیم؟!

مدتی پیش یک بحث فقهی راجع به این‌که اشعار یکی از راههای احرام در حج قرآن است، داشتیم. آنجا به «بُذْنَه» (شتر) تعبیر شد، و در بعضی از عبارات به صورت جمع آمده است. مردد بودم که جمع آن، «بُذُون» است یا «بُذْن»؛ ناگهان متوجه شدم که این مطلب در قرآن وجود دارد آنجا می‌فرماید: ﴿وَالْبُذْنُ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾^۱

من به عنوان پدر، شما را به مباحثه‌های قرآنی سفارش و وصیت می‌کنم؛ اگرچه در شبانه روز یک یا دو ساعت باشد. برای قرآن وقت بگذارید، بحثهای قرآنی را رها نکنید؛ یک ساعت به مطالعه، یک ساعت هم به مباحثه قرآن پردازید و بقیه اوقات را در علوم مختلف دیگر مانند: فقه، اصول، فلسفه و... صرف کنید؛ ولی برای قرآن حساب خاصی باز کنید. مگر درس خارج، فقط مخصوص فقه و اصول است؟! مگر قرآن که مقامش بالاتر از این علوم است، احتیاج به درس خارج ندارد؟!

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. و شترهای چاق و فربه را [در مراسم حج] برای شما از شعائر الهی قرار دادیم. (حج: آیه ۳۶)

درس سی و دوم^۱ تدبر در قرآن

در تفسیر آیات قرآن، همانند مسائل فقهیه، اختلاف اقوال زیاد است. مفسران بزرگ روی حجیت ظواهر و معانی ظاهر قرآن بسیار تکیه می‌کنند؛ ولی با این حال در ظهور یک آیه در فلان مطلب و معنا، اختلاف دارند؛ به عنوان مثال در مجمع البیان نسبت به برخی آیات، تا ده قول مختلف نقل می‌شود و این یکی از مؤیدات قوی برای سفارشات لزوم تدبر در قرآن است.^۲

باید در آیات قرآن بسیار تدبر کنیم تا بتوانیم به اندازه فهم خود از آن استفاده کنیم. این درست نیست که آیات قرآن به طور سطحی مورد بررسی قرار گیرد. نتیجه همین ساده‌انگاری و سطحی‌نگری است که موجب فهم نادرست از قرآن می‌شود.

به عنوان مثال، بعضی به اشتباه، در مورد آیه تطهیر می‌گویند: به دلیل این‌که

۱. این درس در جلسه «پانصد و نود و دوم» و «چهار صد و سوم» درس خارج اصول معظم له ایراد شده است.

۲. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلْقُرْآنِ تَأْوِيلٌ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَكَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ فَإِذَا جَاءَ تَأْوِيلٌ شَيْءٍ مِنْهُ وَقَعَ فَمِنْهُ مَا قَدْ جَاءَ وَمِنْهُ مَا يَجِيءُ. (بحار الأنوار، ج ۲۳، باب ۴، ص، ۷۶) قرآن دارای تأویلهایی است که مانند شب و روز و حرکت خورشید و ماه در حال جریان است، وقتی زمان هریک از آنها فرا برسد، اتفاق خواهد افتاد که برخی از آنها به وقوع پیوسته و برخی در آینده به وقوع خواهد پیوست.

نصف آیه تطهیر و آیه بعد از آن، در مورد زنان پیامبر ﷺ است^۱، پس این آیه شریفه درباره ایشان است؛ و به همین دلیل، کلام فخرالدین رازی را که در تفسیرش می‌گوید: «هذه الآیه مربوط بأزواج النبی»^۲ صحیح می‌دانند. و انصافاً هم اگر کسی بخواهد با آیات قرآن سطحی برخورد کند آن سخن را درست می‌پندارد؛ زیرا با توجه به این که چند آیه قبل و چند آیه بعد و حتی قسمت اول آیه تطهیر مربوط به زن‌های پیامبر ﷺ است، نتیجه می‌گیرد که این نصف آیه هم باید در مورد آنان باشد؛ لذا یکی از مفسران بزرگ، که دارای مقام ارجمندی هم هست، ناچار شده در کتاب تفسیرش بگوید: آیه تطهیر متعلق به اینجا نیست و به

۱. «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا» (الأحزاب: آیه ۳۳ - ۳۴) و در خانه‌های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین [در میان مردم] ظاهر نشوید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد و آنچه را در خانه‌هایتان از آیات خدا و حکمت تلاوت می‌شود، یاد کنید که خدا باریک بین و آگاه است.

۲. ثم إن الله تعالى ترك خطاب المؤمنات و خاطب بخطاب المذكورين بقوله: «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» ليدخل فيه نساء أهل بيته و رجالهم، و اختلفت الأقوال في أهل البيت، و الأولى أن يقال: هم أولاده و أزواجه و الحسن و الحسين منهم و على منهم لأنه كان من أهل بيته بسبب معاشرته ببنت النبي ﷺ و ملازمته للنبي. (مفاتيح الغيب، فخر رازی، ج ۲۵، ص ۱۶۸)

۳. شاید منظور معظم له، استاد بزرگوارشان مرحوم علامه طباطبایی است که فرموده اند: ... فإن قيل: هذا مدفوع بنص الكتاب على شمولها لهن كوقوع الآية في سياق خطابهن. قلنا: إنما الشأن كل الشأن في اتصال الآية بما قبلها من الآيات فهذه الأحاديث على كثرتها البالغة ناصة في نزول الآية وحدها، و لم يرد حتى في رواية واحدة نزول هذه الآية في ضمن آيات نساء النبي و لا ذكره أحد حتى القائل باختصاص الآية بأزواج النبي كما ينسب إلى عكرمة و عروة، فالآية لم تكن بحسب النزول جزءاً من آيات نساء النبي و لا متصلة بها و إنما وضعت بينها إما بأمر من النبي ﷺ أو عند التأليف بعد الرحلة. (الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص ۳۱۱) و اگر کسی بگوید: آن روایات باید به خاطر ناسازگاری‌اش با صریح قرآن طرح شود، چون روایت هر قدر هم صحیح باشد، وقتی پذیرفته است که با نص صریح قرآن منافات نداشته باشد و روایات مذکور مخالف قرآن است، برای این که آیه مورد بحث دنبال آیاتی قرار دارد که خطاب در همه آنها به همسران رسول خدا است، پس باید خطاب در این آیه نیز به ایشان باشد. در پاسخ می‌گوییم: همه حرفها در همین است که آیا آیه مورد

جای دیگری تعلق دارد و به اشتباه اینجا قرار داده شده است؛ یعنی با عوض شدن جای آیه، یک تحریف صورت گرفته است!

ولی ما به توفیق الهی در بحثی که درباره آیه تطهیر داشتیم، به این نتیجه رسیدیم که این آیه شریفه به خمس طیبیه اختصاص دارد و سیاق و چینش آیات هم به همین صورت صحیح است و حتی اگر این قسمت از آیه در جای دیگر قرآن ذکر شده بود، دیگر آن هدف اصلی خداوند تبارک و تعالی در مسأله تطهیر خمس طیبیه حاصل نمی‌شد.^۱

یا در این آیه شریفه ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۲ خداوند متعال می‌فرماید: سخن و حرف خوب که واقعیت داشته باشد، به سوی خدای تبارک و تعالی بالا می‌رود.

در نگاه اول تصور می‌شود بالا رفتن برای کلام و سخن طیب مزیت و امتیاز خاصی محسوب می‌شود، در حالی که با توجه به فراز بعد که می‌فرماید: ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ روشن می‌شود که این، عمل صالح است که موجب رفعت و امتیاز سخن طیب می‌شود.

- کلام طیب و نیکو برای بالا رفتن نیاز به پشتوانه دارد که با وجود این پشتوانه، رفعت یافته و بالا می‌رود و گرنه علت دیگری برای صعود آن وجود ندارد و در صورت بالا رفتن، این صعود برای سخن نیکو و طیب فضیلت و امتیاز نیست.

بحث متصل به آن آیات و تتمه آنها است یا خیر؟ چون روایاتی که به آنها اشاره شد، همین را منکر است و می‌فرماید: آیه مورد بحث به تنهایی و در يك واقعه جداگانه نازل شده است. و حتی در میان این هفتاد روایت، يك روایت هم وجود ندارد، که بگوید آیه شریفه دنبال آیات مربوط به همسران رسول خدا نازل شده است، و حتی احدی از مفسران هم این حرف را نزده‌اند، حتی کسانی هم که گفته‌اند آیه مورد بحث مخصوص همسران رسول خدا است، مانند عکرمه و عروه، نگفته‌اند که آیه در ضمن آیات نازل شده است، پس آیه مورد بحث از جهت نزول جزو آیات مربوط به همسران رسول خدا و متصل به آن نیست، حال یا به دستور رسول خدا دنبال آن آیات قرارش داده‌اند یا بعد از رحلت آن حضرت اصحاب هنگام تألیف آیات قرآنی در آنجا نوشته‌اند.

۱. مشروح این مطلب در کتاب «چهره‌های درخشان در آیه تطهیر» نوشته معظم له ذکر شده است.

۲. سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح را بالا می‌برد. (فاطر: آیه ۱۰)

در حقیقت سخن خوب باید به انتظار بنشیند تا یک عمل صالح آن را تأیید کند و به دنبال کلم طیب بیاید، در آن صورت است که عمل صالح علاوه بر موقعیت والای خود، معیار ارزش بوده و به کلمه طیب هم ارزش می‌بخشد.^۱

۱. «الكلم الطيب» به معنای سخنان پاکیزه است و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن بستگی دارد و پاکیزگی محتوا به خاطر مفاهیمی است که بر واقعیت‌های عینی پاک و درخشان تطبیق می‌کند و چه واقعیاتی بالاتر از ذات پاک خداوند و آیین حق و عدالت او و نیکان و پاکانی که در راه نشر آن گام بر می‌دارند! به همین جهت «الكلم الطيب» را به اعتقادات صحیح در مورد مبدأ و معاد و آیین خداوند تفسیر کرده‌اند. آری! چنین عقیده پاک‌ی است که به سوی خدا اوج می‌گیرد و دارنده‌اش را نیز پرواز می‌دهد تا در جوار قرب حق تعالی قرار گیرد و غرق در عزت خداوند عزیز شود. مسلماً از این ریشه پاک شاخه‌هایی می‌روید که میوه آن عمل صالح است، هر کار شایسته و مفید و سازنده، چه دعوت به سوی حق باشد، چه حمایت از مظلوم، چه مبارزه با ستمگر، چه خودسازی و عبادت، چه آموزش و پرورش و خلاصه هر چیز که در این مفهوم وسیع و گسترده داخل است اگر برای خدا و به خاطر رضای او انجام شود آن هم اوج می‌گیرد و به آسمان لطف پروردگار عروج می‌کند و مایه معراج و تکامل صاحب آن و برخورداری از عزت حق می‌شود. این همان چیزی است که در سوره ابراهیم آیه ۲۴ به آن اشاره شده: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذَنُ رَبُّهَا»؛ آیا ندیدی خداوند چگونه برای سخن پاکیزه، مثالی زده است؟ همانند درختی پاک که ریشه آن ثابت و برقرار و شاخه آن در آسمان افراشته است، هر زمان میوه‌های خود را به اذن پروردگارش به مشتاقان می‌دهد.

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْكَلِمُ الطَّيِّبُ قَوْلُ الْمُؤْمِنِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ وَكَانَ اللَّهُ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَقَالَ: وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ الْأَعْتِقَادُ بِالْقَلْبِ إِنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَا شَكَّ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۰، ص ۱۸) «كلم طيب» گفتار مؤمن است که می‌گوید: لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله و خليفه رسول الله، فرمود: عمل صالح اعتقاد به دل است به این که معتقد باشد این مسأله حق است و از جانب خداوند آمده و شکی در حقیقت آن نیست.

در بعضی از روایات «الكلم الطيب و العمل الصالح» به ولایت اهل بیت علیهم السلام یا مانند آن تفسیر شده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ قَالَ: وَلَا يَتَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَوَكَّلْنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا. (بحار الأنوار، ج ۲۴، باب ۵۰، ص ۱۷۳) عمار بن يقظان اسدی از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ سؤال کرد. حضرت در جواب فرمود: ولایت ما خانواده است - اشاره به سینه خود کردند - هر کس ولایت ما را نداشته باشد عمل صالحی از او پذیرفته نیست. اسدی در آیه: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» گفت: یعنی در آل محمد، منظور این است که دوست آنان و دوستانشان هستیم تا روز قیامت و با دشمنان‌شان دشمنانیم تا قیامت.

معنای کلمه «یصعد» با «یرفع» فرق دارد؛ چراکه «إليه یصعد» مانند صعود به منبر است که به تنهایی موقعیت و ویژگی خاصی ندارد بلکه باید دید محصولش چیست؟! از این رو، در این آیه نفرمود «یرفع الکلم الطیب»؛ چراکه نگاه به دنبال و نتیجه آن است. بنابراین، کلمه طیب به سوی خداوند بالا می‌رود؛ اما آنچه به او ارزش می‌دهد عمل صالح است.

از این رو، باید به این نکته توجه کرد که فهم قرآن به تدبر بالاتری نسبت به تدبری که در مورد روایات فقهی صورت می‌گیرد، نیاز دارد.^۱

گاهی برای درک صحیح یک روایت فقهی باید در پنج جلسه آن را مورد بررسی قرار داد. مطمئناً اگر آن روایت، آیه قرآن بود باید ده جلسه و حتی بیشتر، مورد دقت و بررسی قرار می‌گرفت؛ چرا که روایت، کلام معصوم علیه السلام بوده و قرآن کلام خداوند متعال است و میان کلام خداوند و کلام امام فاصله زیادی وجود دارد.^۲ به

همه از قبیل بیان مصداقهای روشن برای آن مفهوم وسیع و گسترده است و محدودیتی در مفهوم آن ایجاد نمی‌کند؛ چرا که هر سخنی که محتوای پاک و عالی داشته باشد همه در این عنوان جمع است. به هر حال همان خداوندی که به مقتضای آیه گذشته زمین مرده را با قطره‌های حیاتبخش باران زنده می‌کند، کلام طیب و عمل صالح را نیز پرورش می‌دهد و به جوار قرب و رحمت خود می‌رساند. تفسیر القمی: «إليه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» قال: کلمة الإخلاص و الإقرار بما جاء به من عند الله من الفرائض و الولایة یرفع العمل الصالح إلى الله. (بحار الأنوار، ج ۶۶، باب ۳۰، ص ۱۸) امام علیه السلام در تفسیر «إليه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» فرمود: مقصود کلمه اخلاص و اقرار به واجباتی است که از سوی خدا نازل شده است و ولایت عمل صالح را به طرف خداوند می‌برد.

۱. «أفلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب أفلها» (محمد، آیه ۲۴) آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند، یا بر دلهاشان قفل نهاده شده است؟

«کتاب أنزلناه إليك مبارک، لیدبروا آیاته، ولیتذکر أولوا الألباب». (ص، آیه ۲۹) کتابی فرخنده بر تو فرو فرستادیم تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان از آن پند گیرند. «ولقد یسرنا القرآن للذکر، فهل من مدکر» (قمر، آیه ۱۷ - ۲۲ - ۳۲ - ۴۰) هر آینه قرآن را برای یاد کردن [خداوند] آسان قرار دادیم آیا کسی هست که یاد کند؟

۲. «أفلا یتدبرون القرآن» (نساء، آیه ۸۲) پس آیا در قرآن نمی‌اندیشند و تدبر نمی‌کنند؟... قال أمير المؤمنين علیه السلام:... و کلام الله و تأویلہ لا یشبہ کلام البشر کما لیس شیء من خلقه یشبہه كذلك لا یشبہ فعله تبارک و تعالی شیئاً من أفعال البشر و لا یشبہ شیء من کلامه کلام البشر فکلام الله تبارک

همین نسبت از نظر اهمیّت و مطلب نیز میان کلماتشان فاصله وجود دارد؛ به همین دلیل، اگر ما در روایات به این مقدار تدبّر می‌کنیم، باید در قرآن بیشتر تدبّر کنیم. قرآن خیلی عمیق و دقیق است. اگر شخصی قرآن را با تدبّر مطالعه کند، در هر بار مطالعه، مطلب تازه‌ای به ذهنش خطور می‌کند که در نوبت قبل به آن مطلب پی نبرده بود^۱ و این نشان از آن است که قرآن بیشترین زمینه را برای تدبّر دارد و چیزی فراتر یا همپای قرآن، موقعیّت و زمینه چنین تدبری را ندارد.^۲

حیف است و جفای به عمر که عمری بر انسان بگذرد و تفسیر قرآن را به صورت جامع و با دقت ملاحظه نکند؛ خصوصاً طلبه و روحانی شیعه که از طریق

و تَعَالَى صَفْنَهُ وَ كَلَامَ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ فَلَا تُشَبِّهُ كَلَامَ اللَّهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكَ وَ تَضِلْ. (توحید صدوق، ص ۲۶۴) قرآن کلام خداوند است و تأویل آن همچون کلام بشر نیست. همان گونه که چیزی از آفریده‌هایش با او همانند نیست، فعل او نیز به چیزی از افعال بشر شباهت ندارد و هیچ سخن او به سخن بشر شبیه نیست. کلام خدای متعال صفت او است و کلام بشر افعال ایشان. پس سخن خداوند را به سخن بشر تشبیه نکنید که گمراه و هلاک می‌شوید.

۱. عن امیرالمؤمنین علیه السلام: ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تَطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَ... وَ بَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ وَ... (نهج البلاغة، ص ۳۱۵) امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:... سپس قرآن را بر نبی مکرم نازل فرمود: قرآنی که نورش خاموشی ندارد... و دریایی است که ژرفای آن درک نشود و...

۲. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَ التَّمَسُّوا غَرَائِبَهُ. (بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷) قرآن را درست بخوانید و در جستجوی شگفتی‌های آن باشید.

و قَالَ امیرالمؤمنین علیه السلام: الْقُرْآنُ ظَاهِرُهُ أُنْبَقُ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَ لَا تُكْشِفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِه فَتَفَكَّرُوا. (إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۸) قرآن ظاهرش شگفت‌انگیز و باطنش دریایی ژرف و بی‌پایان از حقایق است، شگفتیهای قرآن تمام شدنی نیست و اسرارش به پایان نمی‌رسد تاریکی‌ها برطرف نمی‌شود مگر به واسطه قرآن، پس اندیشه کنید.

الامام السجاد علیه السلام: فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَةً لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ... حَتَّى تُوَصِّلَ إِلَيْنَا قُلُوبِنَا فَهَمَّ عَجَائِبِهِ. (الصحيفة السجادية، ص ۱۷۸، و كان من دعائه علیه السلام عند ختم القرآن) خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و قرآن را وسیله رسیدن ما به شریف‌ترین منزلگاههای کرامت قرار ده... تا فهم شگفتیهای قرآن را نصیب دل‌های ما گردانی.

قَالَ الامام الحسين بن علي علیه السلام: كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ اللَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلنَّبِيَّاءِ. (جامع الأخبار، فصل ۲۴، ص ۴۱) کتاب خدای عزوجل (قرآن) دارای چهار خصوصیت است: عبارت ظاهر، اشاره، لطایف و حقایق. عبارت ظاهر برای عوام است و اشاره برای خواص و لطایف برای اولیا و حقایق برای انبیا.

تدبّر در قرآن / ۲۲۷

ارشادات اهل بیت علیهم التحیه و السلام می تواند بسیاری از معارف بلند قرآن را به دست آورد.

در مجمع البحرین در ماده «الثوره» روایتی کوتاه را نقل می کند؛ ولی دریایی از معنا است: «من أراد العلم فليثور القرآن»؛ کسی که طالب علم است قرآن را زیر و رو کرده و در آن تدبّر و دقت نماید؛ نمی فرماید: «من أراد التقوی» یا «من أراد الهدایه» بلکه کرده می فرماید: «من أراد العلم»؛ چراکه تأمل و تفکر در قرآن، از لحاظ علمی به انسان رشد می دهد، چه رسد به مسائل اعتقادی، اخلاقی و...

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. (ثور):.... و فی الخبر «من أراد العلم فليثور القرآن» أي لينقر عنه و يفكر في معانيه و تفسيره و قراءته.

(مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۳۸)

عن أبي إبراهيم عليه السلام: مَنْ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ كُفِيَ إِذَا كَانَ لَهُ يَقِينٌ. (عدة الداعي و نجاح الساعي، القسم الثاني في الاستكفاء، ص ۲۹۳) هرکس قرآن را برای خود کافی بداند وقتی یقین داشته باشد از مشرق و مغرب بی نیاز می شود.

درس سی و سوم^۱ عمل به قرآن

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ رِوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَإِنَّ رِعَايَةَ قَلِيلٌ وَكَمْ مِنْ مُسْتَنْصَحٍ لِلْحَدِيثِ مُسْتَعْشٍ لِلْكِتَابِ فَالْعُلَمَاءُ يَحْزَنُهُمْ تَرْكُ الرِّعَايَةِ وَالْجُهَّالُ يَحْزَنُهُمْ حِفْظُ الرِّوَايَةِ فَرَاعَ يَرَعَى حَيَاتَهُ وَرَاعٍ يَرَعَى هَلَكَتَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ اخْتَلَفَ الرَّاعِيَانِ وَتَغَايَرَ الْفَرِيقَانِ»^۲.

مرحوم کلینی در باب فضیلت علم کتاب اصول کافی، حدیث شریفی نقل کرده، که از نظر لفظ و معنا، بهترین شاهد و دلیل بر این است که روایت از امام معصوم و حضرت صادق علیهما السلام صادر شده است.

۱. این درس در جلسه چهارصد و سیام درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. علی بن ابراهیم عن ابيه عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام... (کافی، ج ۱، ص ۴۸) همانا روایت کنندگان قرآن بسیارند و رعایت کنندگانش اندک، چه بسا مردمی که نسبت به حدیث خیرخواه بوده و نسبت به قرآن خیانتگرند، علما از رعایت نکردن غمگین و جاهلان از این که نتوانند روایت را حفظ کنند غمگین هستند، یکی در پی حفظ حیات خود و دیگری در پی هلاکت خویش است، اینجا است که دو گروه رعایت کننده اختلاف پیدا می کنند و از هم جدا می شوند. در صورتی که به حسب ظاهر و در نظر مردم جاهل، هر دو دسته ستایش می شوند. توضیح این که: روایت کردن قرآن در اینجا به معنی تصحیح الفاظ و تجوید و قرائت و از برکردن آن است و مراد از خیر خواهی هم همین است و مراد از «رعایت» فهمیدن معنا و تفکر و تدبیر در آن و عمل کردن به مقتضای آن است.

حضرت می‌فرماید: «إِنَّ رِوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَإِنَّ رِعَايَتَهُ قَلِيلٌ» برخی از مردم روی ظاهر قرآن تکیه دارند و ارتباطشان در محدوده قرائت، الفاظ و جهات لفظی آن، مانند تجوید، نصب، رفع و وقف و... می‌باشد یا یک مقدار بالاتر رفته و حداکثر همت خود را در مسأله حفظ قرآن به کار می‌بندند.

خلاصه این‌که، تمام تلاش این گروه در مورد کتاب خداوند همین است، شبیه آن چه در نقل احادیث هم مطرح است؛ چراکه تمام همت یک راوی و محدث صرفاً بر چگونگی نقل و ضبط الفاظ معصوم علیه السلام، به همان کیفیتی است که از منبع و مصدر آن صادر شده است، حفظ آن چیزی است که از مشایخ حدیث به او رسیده، و نقل آن برای شاگردان حدیثی خود است. آنچه بسا سطح علمی بسیاری از محدثان به این درجه نیست که کاملاً در معانی روایات دقت کنند، به همین جهت راویان همانند فقهای بزرگ که کاملاً در مفهوم احادیث دقت و تأمل می‌کنند - نیستند.

حضرت می‌فرماید: چه بسیارند کسانی که با قرآن چنین برخوردی داشته؛ ولی کسانی که قرآن را از نظر علمی مورد دقت، تفکر و تدبیر قرار داده و از جهت عمل

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الْقُرَاءُ ثَلَاثَةٌ: قَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ لِيَسْتَدِرَّ بِهِ الْمُلُوكَ وَيَسْتَطِيلَ بِهِ عَلَى النَّاسِ فَذَلِكَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَقَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَضَبَعَ حُدُودَهُ فَذَلِكَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَقَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَأَسْتَرَّ بِهِ تَحْتَ بُرْسِهِ فَهُوَ يَعْمَلُ بِمُحْكَمِهِ وَيُؤْمِنُ بِمُشَابِهِهِ وَيُقِيمُ فَرَائِضَهُ وَيَحِلُّ حَلَالَهُ وَيُحَرِّمُ حَرَامَهُ فَهَذَا مِمَّنْ يُنْقِذُهُ اللَّهُ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَيَشْفَعُ فِيْمَنْ شَاءَ. (الخصال، ج ۱، ص ۱۴۲) تلاوت کنندگان قرآن مجید سه گروه‌اند: گروهی آن را برای تقرب به درگاه بزرگان و سروری بر مردمان فرا گرفته‌اند که آنان اهل دوزخ اند و گروهی آن را آموخته و الفاظ آن را حفظ کرده‌اند؛ اما به داوری‌های آن کاری ندارند اینان نیز اهل دوزخ اند. گروهی دیگر آن را یاد گرفته‌اند و در مطالب آن تعقل و تدبیر می‌کنند و به محکومات آن عمل می‌کنند و به متشابهات آن ایمان دارند و به واجبات آن رفتار و از محرّمات آن اجتناب می‌کنند اینان اهل بهشت‌اند و شفاعت ایشان درباره هرکس که بخواهند به درگاه خداوند پذیرفته است.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَوْمَ مَنْى فَقَالَ: نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاَهَا وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَكَمْ مِنْ حَامِلٍ فَقِهِ غَيْرِ فَقِيهِ - وَكَمْ مِنْ حَامِلٍ فَقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. (أمالی المفید، ص ۱۸۶، المجلس الثالث والعشرون) رسول خدا صلى الله عليه وآله در سرزمین منی سخنرانی کرد، فرمود: خداوند روی بنده‌ای را خرم و شاد کند که سخن مرا بشنود و خوب فرا گیرد و به آن کس که نشنیده است برساند، چه بسا کسانی که بار فقه با خود می‌کشند؛ ولی فقیه نیستند و چه بسا کسانی که فقه را به کسانی انتقال می‌دهند که از خود حاملان بهتر می‌فهمند.

و پیاده کردن در زندگی مورد عنایت قرار می‌دهند، اندکند.
طبق فرمایش حضرت صادق علیه السلام می‌توان در رابطه با کتاب خداوند - که به عنوان ثقل اکبر میان امت اسلامی باقی است^۱ - ادعا کرد که در بُعد روایتی و مرحله لفظ، قرائت، تجوید و حتی حفظ، دامنه توجّه به قرآن گسترده است؛ اما در مرحله رعایت علمی و عملی متأسفانه راعیان و ناظران قرآن بسیار اندکند! و این یک واقعیت است!

به یاد دارم که استاد بزرگوار ما مرحوم آیت الله بروجردی اعلی الله تعالی مقامه الشریف در مورد ارتباط با قرآن این مثال را بیان می‌کردند: اگر پزشک متخصص، مرض فرد بیماری را تشخیص دهد و دارو و درمان او را هم بنویسد؛ ولی بیمار به جای این‌که به محتوای نسخه عمل کند، برای آن نسخه یک قاب بسیارگران قیمت تهیه کرده و نسخه را داخل آن قاب قرار دهد و در اتاقش نصب کند، عثلاً درباره این بیمار چه نظری دارند؟! به او می‌گویند: آیا تو برای این به دکتر مراجعه کردی که نسخه‌اش را قاب کنی و هر روز که چشمت به آن افتاد برایش احترام قائل شوی یا هدف عمل به مضمون آن است؟!^۲

این برخوردی که امروز با کتاب الله تعالی انجام می‌گیرد کاملاً مانند برخورد بیماری است که آن گونه با نسخه دکتر برخورد می‌کند و هیچ عاقلی نمی‌تواند این را بپذیرد.^۲

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا وَهُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. (أمالی الصدوق، ص ۴۱۵، المجلس الرابع والستون) من میان شما دو چیز گران‌بها را - که کتاب خدای عز و جل و خاندانم باشند - به جا می‌گذارم آگاه باشید! هر دوی آنها خلیفه بعد از من هستند و از هم جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض نزد من آیند.
۲. قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾: يُرْتَلُونَ آيَاتِهِ وَ يَتَفَقَّهُونَ فِيهِ وَ يَعْمَلُونَ بِأَحْكَامِهِ وَ يَرْجُونَ وَعْدَهُ وَ يَخَافُونَ وَعِيدَهُ وَ يَعْتَبِرُونَ بِقِصَصِهِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِأَمْرِهِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنِ نَوَاهِيهِ. مَا هُوَ وَ اللَّهُ حَفِظَ آيَاتِهِ وَ دَرَسَ حُرُوفَهُ وَ تَلَاوَةَ سُورَتِهِ وَ دَرَسَ أَعْشَارَهُ وَ أَحْمَاسَهُ حَفِظُوا حُرُوفَهُ وَ أَضَاعُوا حُدُودَهُ وَ إِنَّمَا تَدَبَّرَ آيَاتِهِ وَ الْعَمَلُ بِأَحْكَامِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...﴾ (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۱۹، ص ۷۸) حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾ فرمود: آیات قرآن را تلاوت می‌کنند و در آن تفکر می‌کنند و به احکام آن عمل می‌کنند و به بشارت‌های آن امیدوارند و از تهدیدهای آن می‌ترسند

این که در روایت آمده است: «وَأِنَّ رُغَاةَ قَلِيلٍ» مراد هم از نظر علمی و هم از نظر عملی است؛ بنابراین، ما به عنوان عالمان دین، علاوه بر این که باید با قرآن و کتاب خدای متعال آشنایی کامل داشته باشیم^۱ و روی فهم معانی و معارف آن دقت لازم و کافی را به کار گیریم،^۲ می‌بایست با قرآن رابطه برقرار کرده، و آن را در صحنه عملی زندگی خود وارد سازیم و در مورد عمل به آن همت لازم را به کار بندیم.^۳

و از مثال‌ها و قصص [پیشینیان در] آن عبرت می‌گیرند، و اوامر آن را انجام می‌دهند و خود را از منہیاتش باز می‌دارند. به خدا قسم! قرآن برای این نیست که آیاتش را حفظ کنند و حروف آن را فراگیرند و سوره‌های قرآن یا بخشی از آن را بخوانند و حدود آن را ضایع کنند بلکه برای تدبیر در آیات آن و عمل کردن به احکام آن است چنان که حق جل شانه می‌فرماید: قرآن مجید کتابی است عظیم الشأن که بر تو نازل کردیم تا امت تو در آیاتش تدبیر و تفکر کنند....

۱. أَقْبَلَ النَّاسُ عَلَيَّ عَلِيًّا فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنْبَأْنَا بِالْفَقِيهِ قَالَ: نَعَمْ أَنْبَأْتُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ... وَ لَمْ يَدْعِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً إِلَىٰ غَيْرِهِ أَلَّا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَا تَدَّبَّرُ. (مشكاة الأنوار، فصل ۸، ص ۱۳۲) مردم نزد حضرت علي عليه السلام آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان! فقیه را به ما بشناسان، فرمود: بلی، فقیه حقیقی را به شما می‌شناسانم، فقیه واقعی کسی است که: ... و قرآن را - به خاطر گرایش به غیر قرآن - ترک نمی‌کند، بدانید که در قرائتی که تدبیر در آن نیست خیری نیست.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَىٰ خَلْقِهِ فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَأَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً. (الكافي، ج ۲، باب فی قراءته، ص ۶۰۹) حضرت صادق عليه السلام فرمودند: قرآن مجید سفارشنامه‌ای است که از سوی خداوند به مردم ابلاغ شده است. پس شایسته است که مسلمان در این نامه سفارشی بنگرد و ببیندش و هر روزه پنجاه آیه از قرآن تلاوت کند.

۳. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ. (نهج البلاغه، و من وصيته للحسن والحسين، ص ۴۲۱) خدا را! خدا را! درباره قرآن، مبادا دیگران در عمل کردن به دستورات قرآن از شما پیشی گیرند.

عن أمير المؤمنين عليه السلام: حَسُنُوا تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ وَاسْتَشْفُوا بِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ. (تصنيف غرر الحکم و درر الکلم، تلاوة القرآن، ص ۱۱۲) قرآن را نیکو بخوانید و قرائت شما با تأمل و تدبیر باشد و بر این کار مواظبت شود، به درستی که قرآن سودمندترین حدیث و گفتگو است و از آن طلب شفا کنید و به آن عمل کنید که آن شفای سینه‌ها است.

تلاوت یعنی قرائت همراه با طمأنینه به طوری که حروف و کلمات، واضح و شمرده پشت سر هم ادا گردد. این گونه قرائت هم برای شنونده قابل درک است که می‌تواند در معنای کلام ببیندش و هم برای قاری که با تدبیر در معانی، قلب خود را صیقلی سازد. این دستور تلاوت - مانند تلاوت ادعیه - به مسلمانان عربی زبان صادر شده است که ضمن تلاوت در معانی دعا و قرآن بهتر تدبیر کنند و قهراً

علاوه بر آن، با ملاحظه روایات فقهی، می‌بینیم که ائمه اطهار علیهم‌السلام به قرآن کریم استشهاد می‌کرده‌اند؛^۱ بنابراین، غیر از آن دو وظیفه ای که بیان شد، می‌بایست در مسائل فقهی که آیات قرآن شاهد و دلیل آنها است، از آن آیات استفاده کرد؛ لذا فقها باید در مقام استدلال‌های فقهیه به آیات الاحکام - که جنبه فقهی دارد - تکیه کنند. جمله دوم حضرت این است: «كَمْ مِنْ مُسْتَنْصِحٍ لِلْحَدِيثِ مُسْتَعِشُّ لِلْكِتَابِ ظَاهِرًا». در این عبارت، حدیث در مقابل کتاب و قرآن نیست، بلکه حدیث همان حدیث کتاب است؛ یعنی همان تعبیر قبل: «روایة الكتاب».

حضرت می‌فرماید: چه بسیارند افرادی که وقتی مسئله روایت کتاب و ظاهر قرآن مطرح می‌شود حالت نصیحت، اعتماد و دلسوزی زیادی در آنان احساس می‌شود و ناصحانه و خیرخواهانه برخورد می‌کنند؛ اما وقتی مسئله عمل به قرآن مطرح می‌شود، در کارشان خیانت دیده می‌شود^۲ و از مصادیق «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ

مسلمانان غیر عرب را شامل نمی‌شود، بلکه مسلمانان غیر عرب باید علاوه بر تلاوت متن آیات قرآن به تلاوت ترجمه‌های قرآن و ادعیه نیز بپردازند و گرنه لقلقه زبانی بیش نخواهد بود. بدیهی است در مواردی که باید قرآن و دعا در نماز تلاوت شود، متن قرآن و دعا تلاوت می‌شود نه ترجمه آن. منتها افراد غیر عرب باید پیش از تلاوت با معنای قرآن و ترجمه آن آشنا شوند.

۱. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَقُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَبَعْضِ الرَّجُلَيْنِ؟ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ: يَا زُرَّارَةُ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ، لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ. ثُمَّ قَالَ: «وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمِرْفَاقِ» ثُمَّ فَصَلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ: «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ» فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ: «بِرُءُوسِكُمْ» أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ... ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ لِلنَّاسِ فَضَيَّعُوهُ. (الكافي، ج ۳، باب مسح الرأس، ص ۲۹) زراره نقل می‌کند که به حضرت باقر عليه السلام گفتم: آیا مرا از راز این مطلب با خبر نمی‌سازید که از کجا دانسته‌اید مسح کردن قسمتی از سر و قسمتی از پشت پا کفایت می‌کند؟ حضرت تبسم کردند و فرمودند: جدم رسول خدا صلى الله عليه وآله چنین فرموده است و آیه قرآن نیز در این باره نازل شده است؛ خداوند عز و جل می‌گوید: «صورت‌های خود را بشوید». از این عبارت دانستیم که تمام صورت باید شسته شود. بعد از آن فرمود: «دست‌های خود را تا آرنج بشوید»، ما دانستیم که تمام دست‌ها تا آرنج باید شسته شود. آن‌گاه فصل تازه‌ای گشود و گفت: «و به سرهای خود مسح بکشید». و از آن جا که گفت: «به سرهای خود»، به خاطر همین کلمه «باء»، دانستیم که مسح کردن قسمتی از سر کافی است. و این دو فصل را رسول خدا عملاً در سنت خود تفسیر کرد، ولی مردم تفسیر رسول خدا را تباه کرده و ضایع گذاشتند.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَآثَرَ عَلَيْهِ حُبُّ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا اسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ فِي الدَّرَجَةِ مَعَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى الَّذِينَ يَنْبِذُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ. (بحار الأنوار،

بِعْضٍ^۱ هستند و به صورت انتخابی به آیات عمل می‌کنند.

این روایت ناظر به این است که انسان باید جایگاه و موقعیت هر چیزی را بشناسد و آن را درک کند؛ البته نه این‌که به ظاهر قرآن توجهی نداشته باشیم، بلکه باید بدانیم هر چیزی جایگاه خاص خود را دارد. جایگاه ظاهر قرآن چیست؟! و جایگاه واقعیت و اهداف آن کجا است؟! وما در قبال هر کدام از این جایگاهها چه وظیفه‌ای داریم!؟

متأسفانه ما نسبت به شناخت و تعیین جایگاه هر چیز و واکنش شایسته در برابر آن جایگاه، درست عمل نمی‌کنیم؛ به عنوان مثال، اگر جوانی را ببینیم که خدای ناکرده در کوچه و خیابان به نامحرم نگاه می‌کند، این عمل در نظر ما واقعاً زشت و زننده است؛ اما اگر دیدیم کسی از صبح تا غروب صد بار غیبت می‌کند^۲ اهمیت

ج ۷۳، باب ۶۷، ص ۳۲۸) هر کس قرآن را بیاموزد و به آن عمل نکند و دوستی دنیا و آرایشهای آن را بر عمل به قرآن ترجیح دهد، شایسته خشم خدای بزرگ خواهد شد و در درجه همسان یهود و نصارا قرار خواهد گرفت که کتاب خدا را پشت سرافکنده و نادیده گرفتند.

۱. به بعضی ایمان می‌آوریم، و بعضی را انکار می‌کنیم. (نساء: آیه ۱۵۰)
 ۲. قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَحَبِّكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مَثَلُ الْحَدَّةِ وَالْعَجَلَةَ فَلَا وَالْبُهْتَانَ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ. (کافی، ج ۲، باب الغيبة، ص ۳۵۶) «غیبت» آن است که درباره برادر مسلمان چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته است و اما چیزی که ظاهر است مانند «تندخویی» و «عجله» داخل در غیبت نیست. و «بهتان» آن است که چیزی را بگویی که در برادر مسلمان وجود ندارد.

«غیبت» چنان‌که از اسمش پیدا است آن است که در غیاب کسی سخنی بگویند، البته سخنی که عیبی از عیوب او را فاش کند، خواه این عیب جسمانی باشد یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند آن. بنابراین اگر کسی صفات ظاهری و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود. مگر این‌که قصد مذمت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل این‌که در مقام مذمت بگوید: آن مرد نابینا یا کوتاه قد یا سیاه‌رنگ یا کوسه است. به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه. همه اینها در صورتی است که این صفات واقعاً در آن فرد باشد؛ اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد داخل در عنوان «تهمت» خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است.

نمی‌دهیم. غیبتی که در تعبیرات قرآنی به اکل میته تشبیه شده است: ﴿أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾؛^۱ این در حالی است که آیات تحریم در قرآن زیاد است؛ همانند: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخُنْزِيرِ﴾؛^۲ ولی در رابطه با محرّمات کمتر به تشبیه برمی‌خوریم؛ از این رو، وقتی قرآن برای حرّامی تشبیه بیان می‌کند علاوه بر کشف حکم حرمت، اهمّیت آن قضیه نیز فهمیده می‌شود.

اهمیت بحث غیبت به این خاطر است که غیبت از مؤمن و هتک کردن حیثیت و از بین بردن آبروی او به منزله این است که جزئی از پیکره او قطع و جدا شود.^۳

از اینجا روشن می‌شود عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت کردن می‌آورند قابل اعتنا نیست؛ مثلاً گاهی غیبت کننده می‌گوید: این غیبت نیست، بلکه در او هست! در حالی که اگر آن صفت در او نباشد تهمت است نه غیبت. یا این که می‌گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می‌گوییم، در حالی که گفتن آن پیش روی آن فرد نه تنها از گناه غیبت نمی‌کاهد بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین‌تری را به بار می‌آورد.

۱. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! [به یقین] همه شما از این امر کراهت دارید. (الحجرات: آیه ۱۲)

مفسران نقل کرده‌اند: جمله ﴿وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾ درباره دو نفر از اصحاب رسول الله ﷺ است که در مورد سلمان غیبت کردند؛ زیرا او را خدمت پیامبر ﷺ فرستاده بودند تا غذایی برای آنان بیاورد، پیامبر ﷺ سلمان را سراغ اسامه بن زید - که مسئول «بیت المال» بود - فرستاد. اسامه گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر غیبت «اسامه» را کردند و گفتند: او بخل ورزیده است، و درباره سلمان گفتند: اگر او را سراغ چاه سمیحه [که چاه پر آبی بود] بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بروند و درباره موضوع کار خود تجسس کنند. پیامبر ﷺ فرمود: من آثار خوردن گوشت را در دهان شما می‌بینم، عرض کردند: ای رسول خدا! ما امروز مطلقاً گوشت نخورده‌ایم. فرمود: آری! گوشت سلمان و اسامه را می‌خوردید. آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد. (تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۳)

۲. گوشت مردار، خون و گوشت خوک بر شما حرام شده است. (مائده: آیه ۳)

۳. غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است. سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است و هر چیز این سرمایه را به خطر بیندازد مانند آن است که جان طرف مقابل را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم‌تر خواهد بود و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت آن است که سرمایه بزرگ آبروی مومن بر باد نرود و حرمت اشخاص در هم نشکند و حیثیت آنان را لکه‌دار نسازد. و این مطلبی است که اسلام آن را بسیار با

اهمیت تلقی می‌کند.

نکته دیگر این که «غیبت»، «بدبینی» می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد. می‌دانیم اسلام برای مسأله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است و هر چیزی که این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است و هر چه آن را تضعیف کند منفور است و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است. گذشته از این‌ها «غیبت» بذر کینه و عداوت را در دل‌ها می‌نشانند و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد. خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیرات بسیار تکان دهنده‌ای در این زمینه دیده می‌شود که نمونه‌ای از آن را ذیلاً می‌آوریم: پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: *إِنَّ الدَّرَهَمَ يُصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبِّ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْخَطِيئَةِ مِنْ سِتٍّ وَثَلَاثِينَ زَنْبَةً يَزْنِيهَا الرَّجُلُ وَإِنَّ أَرْبَى الرَّبِّا عَرَضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ!* «درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورد گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگ‌تر است و مهم‌تر از هر ربا آبروی مسلمان است!» (بحار الأنوار، ج ۷۲، باب ۶۶، ص ۲۲۰). این مقایسه به خاطر آن است که «زنا» هر اندازه قبیح و زشت است جنبه «حق الله» دارد ولی رباخواری و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت یا غیر آن، جنبه «حق الناس» دارد. در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: *«مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ مُصْرٌّ عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ!»*؛ کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می‌گردد. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۵۲، ص ۱۸۷) و نیز در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم: *«الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ»*؛ تأثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریع‌تر است. (کافی، ج ۲، ص ۳۵۶) این تشبیه نشان می‌دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می‌خورد و متلاشی می‌کند به سرعت، ایمان انسان را بر باد می‌دهد و با توجه به این که انگیزه‌های غیبت اموری همچون: حسد، تکبر، بخل، کینه‌توزی، انحصارطلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می‌شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان این چنین ایمان انسان را بر باد می‌دهد. روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است. امام صادق عليه السلام می‌فرماید: *«مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يَرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ - وَ هَدَمَ مَرْوَتَهُ لَيْسَتْ مِنْ أَغْيَنِ النَّاسِ - أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ»*؛ کسی که به منظور عیبجویی و ریختن آبروی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده و به سوی ولایت شیطان می‌فرستد و شیطان هم او را نمی‌پذیرد. (بحار الأنوار، ج ۷۲، باب ۵۷، ص ۱۴۷) تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است و نیز به خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در

مهم آن است که انسان جایگاه هر چیزی را بشناسد و تشخیص دهد. آیا مسأله غیبت مهم‌تر است یا یک نظر به نامحرم؟! پس چرا گناه نظر به نامحرم این قدر میان ما بزرگ و با اهمیّت است؛ ولی غیبت چنین اهمیتی ندارد؟!

این روایت نیز در حقیقت ناظر به این معنا است و می‌فرماید: برخی افراد نسبت به نقل و قرائت کتاب خداوند متعال حساسیت خاصی دارند که اگر کسی یک اعراب آن را زیر و رو کند، داد و فریاد می‌کنند؛ اما وقتی نوبت به عمل به دستورات قرآن در صحنه زندگی می‌رسد، در تزامم منافع زندگی با عمل به قرآن، از عمل به آن سرباز می‌زنند و آن را توجیه می‌کنند و تا آنجا که بتوانند به کتاب خدای متعال خیانت می‌کنند. مثل رژیم طاغوت که قرآن را با بهترین خط، بهترین چاپ، بهترین تصحیح و جلد چاپ می‌کرد؛ اما تیشه به ریشه قرآن می‌زد و می‌گفت: روح اسلام آن چیزی است که من درک می‌کنم. اگر طاغوت دو سه سال دیگر مانده بود، یقین داشته باشید که یک رساله عملیه هم می‌نوشت و می‌گفت: مردم باید طبق این رساله عمل کنند؛ چراکه من بهتر از روحانیت روح قرآن را درک می‌کنم.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «فَالْعُلَمَاءُ يَحْزَنُهُمْ تَرْكُ الرَّعَايَةِ وَالْجُهَالُ يَحْزَنُهُمْ حِفْظُ الرُّوَايَةِ»؛ آنچه علما را دچار حزن و اندوه می‌کند آن است که قرآن کمتر رعایت شده و کمتر به آن عمل می‌شود؛ اما وقتی به جهال مراجعه می‌کنی ترک «حِفْظُ الرُّوَايَةِ» موجب ناراحتی‌شان شده و می‌گویند: چرا قرآن را حفظ نیستید؟! چرا زیر و زبر آن را درست و آن‌گونه که باید باشد نمی‌دانید؟! چرا با قرائت قرآن آن طوری که نازل شده آشنا نیستند؟! اما نسبت به عمل به قرآن و بی‌اعتنایی به آن هیچ احساس نگرانی و ناراحتی نمی‌کنند.

در حقیقت این علما هستند که موقعیت قرآن را درک می‌کنند. آنان می‌دانند که این کتاب، کتاب عمل است؛ کتابی است که باید در شئون مختلف زندگی از آن استفاده

وحدت جامعه و اعتماد متقابل و پیوند دل‌ها دارد. و از آن بدتر این‌که غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشا در سطح اجتماع؛ چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود. (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۸۸)

کرد؛ کتابی است که در پرتو آن همه گمراهان عالم، داخل وادی نور می‌شوند.^۱

دشمنان اسلام این مطلب را خوب فهمیده‌اند؛ به همین دلیل برای مبارزه با اسلام، توجه به ظاهر قرآن را تقویت می‌کنند و مسلمانان را از توجه به باطن قرآن باز می‌دارند. آنان با خود می‌گویند: اگر بخواهیم بر مسلمانان سیطره پیدا کنیم، باید قرآن را از میانشان به حاشیه ببریم، نه این‌که چاپ آن را متوقف کنیم؛ لذا شما می‌بینید که تعداد چاپ قرآن واقعاً زیاد است. سعودی، یک میلیون قرآن چاپ می‌کند و به آذربایجان و شوروی می‌فرستد؛ ولی در همین زمان، مفتی آنها فتوا می‌دهد «أَنَّ الشَّيْعَةَ مُرْتَدَّةٌ»؛ جایز نیست کسی از قصاب شیعه گوشت بخرد و ذبیحه آنها حلال نیست، بلکه بالاتر از این، بعضی از فضلاء عربستان سعودی جزوه‌ای را برای من آورده‌اند^۲ که در دبیرستانهای آنها تدریس می‌شد و اسمش را «التوحید» گذاشته بودند. در آن نوشته شده بود: دو جور شرک داریم؛ شرک اکبر و شرک اصغر. شرک اکبر شرکی است که شیعیان به آن مبتلا هستند. که برای علی و اولاد علی: موقعیت خاصی قائل‌اند و در نتیجه آنها را در ردیف خداوند قرار داده و در مواقع و مواقف خاص و حساس آنها را می‌خوانند و به درگاهشان التجا و تضرع می‌کنند.^۳

۱. «فَدَّ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». (مانده، آیه ۱۵ و ۱۶) همانا از جانب خدا برای (هدایت) شما نوری (عظیم) و کتابی آشکار آمد. کتابی که خدا بوسیله آن پیروان خوشنودی خویش را به راههای سلامت هدایت می‌کند، و آنان را به اذن خود از ظلمت‌ها به سوی نور خارج ساخته و به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.

۲. عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا فَخْتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخْتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ - إِلَى أَنْ قَالَ - : فَجَعَلَهُ النَّبِيُّ عَلِمًا بَاقِيًا فِي أَوْصِيَائِهِ فَتَرَكَهُمُ النَّاسُ وَ هُمُ الشَّهَدَاءُ عَلَى أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ حَتَّى عَانَدُوا مِنْ أَظْهَرِ وَلِيَّةٍ وَوَلَاةِ الْأَمْرِ وَ طَلَبَ عُلُومَهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ ضَرَبُوا الْقُرْآنَ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ... وَ لَمْ يَعْرِفُوا مَوَارِدَهُ وَ مَصَادِرَهُ إِذْ لَمْ يَأْخُذُوهُ عَنْ أَهْلِهِ فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا. (وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۲۰۱)

۳. فرقه «وهابیت» اظهار می‌دارند که هر کس، غیر خدا را بخواند، مشرک می‌شود؛ زیرا خداوند فرموده است: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»، بنا بر این کسانی که در حال توسل، اولیای خدا را صدا می‌زنند، مشرکند! اما این آیه: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قصص: آیه ۸۸) توضیح می‌دهد که مشرک، کسی است که غیر خدا را به عنوان خدای

البته چیز دیگری هم اضافه کرده بودند که موقعیت ضعیف علمی آنها را مشخص می‌کرد؛ نوشته بود: یکی از چیزهایی که انسان را به شرک اکبر مبتلا می‌کند این است که اگر انسان از مرده وحشت کند همین وحشت موجب شرک اکبر است و در نتیجه مال، جان و عرض شیعیان حلال است.^۱

دیگر بخواند: «لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» و ناگفته پیدا است که شیعیان هیچ مقامی را به عنوان خدا صدا نمی‌زنند، بلکه به عنوان کسی که نزد خداوند آبرو دارد او را صدا می‌زنند، آن هم آبرویی که از طرف خداوند به او داده شده است، مانند انبیا و اولیای الهی، نه هر شفیع و آبرومند موهومی؛ زیرا بت پرستان نیز در دنیای خیال خود تصور می‌کردند که بت‌ها در درگاه خداوند آبرومند هستند. در این آیه، شرک‌زدایی با عبارات مختلفی بیان شده است:

الف- خدای دیگری را با «اللَّهُ» مخوانید. ب- معبودی جز الله نیست. ج- همه چیز جز او نابود شدنی است. د- حاکمیت، تنها از آن اوست. ه- تنها به سوی او باز می‌گردید.

پادشاه کشور سعودی هر سال روز عید قربان علمای فرقه‌های اسلامی را میهمان می‌کند. در یکی از سالها علامه سید الدین جبل عاملی (از علمای برجسته لبنانی) به مهمانی دعوت می‌شود. علامه همین که وارد جلسه شد، قرآنی را که جلد چرمی داشت به شاه هدیه کرد. شاه آن را گرفت و بوسید. علامه گفت: تو مشرک هستی! شاه ناراحت شد که چرا چنین تهمتی می‌زنی؟ علامه گفت: چون شما چرمی را بوسیدی که پوست حیوان است و احترام به پوست حیوان شرک است! شاه گفت: من هر پوستی را نمی‌بوسم، کفش من هم از چرم و پوست حیوان است؛ ولی هرگز آن را نمی‌بوسم، این قطعه چرم، جلد قرآن قرار گرفته است برای همین آن را بوسیدم. علامه فرمود: ما نیز هر آهنی را نمی‌بوسیم، آهنی را می‌بوسیم که صندوق یا ضریح و درب و پنجره قبر پیامبر یا امامان معصوم باشد. آری! شرک آن است که ما کسی یا چیزی را در برابر خدا علم کنیم و برای او قدرتی مستقل قائل شویم، در حالی که شیعه قدرت اولیای خدا را مستقل نمی‌داند، بلکه قدرتی وابسته به قدرت الهی می‌داند و اگر گنبد و بارگاهی می‌سازد به خاطر آن است که به مردم اعلام کند در این جا مردی از اهل توحید دفن شده است. کسی که در اینجا دفن شده در راه خدا شهید گشته و فدا و فناء توحید شده است. پس گنبد و بارگاه، یعنی مرکزی که زیر آن فریاد توحید بلند است، نه مرکزی در برابر مسجد.

مام رضا علیه السلام فرمودند: «وجه الله» پیامبر خدا و حجّت‌های او در زمین هستند که به وسیله آنان به خداوند، دین و معرفت او توجه می‌شود. در دعای ندبه درباره امام زمان علیه السلام می‌خوانیم: «أین وجه الله الذی یؤتی» و نیز می‌خوانیم: «أین وجه الذی یتوجه الاولیاء».

۱. عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ أَفْهَمُوا آيَاتَهُ وَ مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ فَوَاللَّهِ لَهُوَ مُبِينٌ لَكُمْ نُورًا وَ أَحَدًا وَ لَا يُوضِّحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَ مُصْعَدُهُ إِلَيَّ وَ شَائِلٌ بَعْضُهُ وَ مُعَلِّمُكُمْ أَن مَن كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ هُوَ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّي.... (روضة

عمل به قرآن / ۲۳۹

خلاصه این که؛ نمی توان با کتابی که از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام دارای مقام رفیعی است ناآشنا یا کم آشنا بود. یکی از بحث های خودتان را به قرآن اختصاص بدهید و در شبانه روز یک ساعت مطالعه تفسیر قرآن و یک ساعت هم مباحثه قرآنی داشته باشید؛^۱ و مهم تر از آن دغدغه عمل به این کتاب نورانی را داشته باشید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

→

الواعظین، ج ۱، مجلس فی ذکر الإمامة و إمامة علی ابن ابی طالب و أولاده صلوات الله علیهم أجمعین، ص ۸۸) ای گروه مردم! در مورد قرآن تدبیر کنید و آیات محکم آن را خوب بفهمید و هرگز از آیات متشابه پیروی نکنید و به خدا سوگند! هرگز کسی دشواریها و تفسیر آن را برای شما روشن نمی کند جز همین کسی که من دست او را می گیرم و به سوی خود می آورم و بازویش را بر می افرازم و به شما اعلام می کنم که هر کس من مولای اویم این علی مولای او است! یعنی علی بن ابی طالب که برادر و وصی من است.

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَيُّهَا النَّاسُ! تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ الْمَجِيدَ فَقَدْ دَلَّكُمْ عَلَى الْأَمْرِ الرَّشِيدِ. (إرشاد القلوب، ج ۱، باب ۲۰، ص ۸۰) ای گروه مردم! در قرآن مجید بسیار تدبیر و تفکر کنید؛ زیرا تنها قرآن است که شما را به راه راست راهنمایی می کند.

قال علی بن الحُسَین علیه السلام: آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خَزَائِنًا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا. (كافي، ج ۲، ص ۶۰۹) آیات قرآن گنجینه های علم هستند هر گاه گنجینه ای گشوده شود شایسته است که به آنچه در آن است نظر کنی.

درس سی و چهارم^۱ نیاز به مصالح جهانی

ما بر حسب آیات و روایات متعدّد معتقدیم که خداوند متعال موجود پاکی را برای گرایش بشریت به سوی عدل و داد و رهایی از ظلم و تجاوز، ذخیره کرده است.^۲ آیات، روایات و ادله‌ای که در این خصوص وارد شده در جای خود محکم و مسلّم است و - بحمد الله تعالی - هیچ جای شبهه و تردیدی در آنها نیست؛ همانند:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.^۳

و اگر ما دلیلی هم از آیات و روایات نداشتیم، شرایط و خصوصیات زمان ما

۱. این درس در جلسه صد و یازدهم خارج فقه (مکاسب محرمه) معظم له ایراد گردیده است.
۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ. (کافی، ج ۸، ص ۲۶۷) امام باقر علیه السلام درباره آیه ۸۱ سوره مبارکه اسراء فرمود: هنگامی که حضرت قائم علیه السلام قیام کند دولت باطل از میان می‌رود.
عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا تَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. (بحار الأنوار، ج ۶۵، باب ۲۴، ص ۲۲۵) هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، زمینی نمی‌ماند مگر آن‌که ندای توحید و شهادت لا اله الا الله، محمد رسول الله ﷺ از آن زمین برمی‌خیزد.
۳. او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند! (توبه: آیه ۳۳؛ صف: آیه ۹)

اقتضا می‌کرد که خداوند تبارک و تعالی یک مصلح جهانی و دادگستر مطلق را برای نجات مردم ذخیره و آماده کرده باشد.

به عبارت دیگر، گویی خود این مقطع زمانی که در آن قرار گرفته ایم، این معنا را ثابت می‌کند.

جهت این مطلب آن است که جهان امروز از نظر علمی و صنعتی پیشرفت قابل توجهی داشته و روز به روز تکامل بیشتری پیدا می‌کند تا جایی که گاهی انسان از پیدایش یک صنعت و علم جدید متعجب می‌شود، و نمی‌تواند آن را باور کند؛ ولی پس از مشاهده آن از نزدیک، چاره‌ای جز اذعان و تصدیق ندارد.

اما تأسف اینجا است که به موازات پیشرفت و ترقی علوم و صنایع، ظلم و زیاده خواهی در جهان بیشتر می‌شود و حکومت‌های بزرگ‌تر و قوی‌تر نسبت به حکومت‌ها و ملت‌های کوچک‌تر و ضعیف‌تر ظلم و تعدی می‌کنند.

قدرت‌های بزرگ در پرتو مبارزه با تروریسم به ممالک اسلامی هجوم می‌برند، آنها را آواره و خانه‌هایشان را بر سرشان خراب می‌کنند و جوانان و حتی بچه‌ها، پیرزنها و پیرمردهایشان را بدون هیچ واژه و هراسی به شهادت می‌رسانند.

جالب این است که ستمگری‌های خود را در لباس‌های فریبنده و در قالب الفاظی زیبا و پرجاذبه انجام می‌دهند؛ ولی اگر با دقت به باطن و حقیقت آنها توجه شود، چیزی جز ظلم و زیاده خواهی در کار نیست؛ تا جایی که استکبار جهانی با این که داعیه دار قدرت منحصره روی زمین است؛ ولی نسبت به دیگران تهدیدها، تعدی‌ها، الفاظ و ادبیاتی به کار می‌برد که از یک چوپان هم انتظار نمی‌رود! گویی تابع هیچ منطقی نیستند و اصلاً منطبق به گوش آنها نخورده است که هر چه به ذهنشان می‌رسد در استضعاف و استثمار ملل ضعیف به کار می‌برند، و دلیلشان این است که جهان تک قطبی است و آنها تنها قدرت منحصره در زمین هستند. از این رو، می‌بینید که ملت‌های کوچک‌تر را به شیوه‌های گوناگون تهدید می‌کنند و حتی وارد عمل شده، در امور داخلی آنها دخالت می‌کنند.^۱

۱.... فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ فَأَظْهَرَ اللَّهُمَّ لَنَا وَ لِيكَ وَ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتَّى لَا يَطْفُرَ بَشِيءٌ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرْقَهُ وَ يَحِقَّ الْحَقُّ وَ

بنابراین، توجّه به این جهت ما را به فکر وامی‌دارد که خداوند باید قدرتی بالاتر از این ابرقدرتها ذخیره کرده باشد تا تمام ملل، زیر چتر این قدرت با عدل و داد او از ظلم و تعدی مصون و محفوظ باشند.^۱

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

➔

يُحَقِّقُهُ... (بحار الأنوار، ج ۵۳، باب ۲۹، ص ۳۹) فرازی از دعای عهد:... زیرا خود گفته‌ای و گفته‌ات راست است. فساد مردم در دریا و خشکی آشکار گشته است. خداوندا! ولی خود و فرزند دختر پیامبرت را که هم نام پیامبرت می‌باشد، ظاهر گردان تا به هر باطلی که می‌رسد آن را به هم زده و از میان بردارد و حق را بر جای خود استوار و آشکار سازد....

۱. عَنْ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ: أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَكَنِّي لَسْتُ بِالَّذِي أَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَكَيْفَ أَكُونُ ذَلِكَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ بَدَنِي وَإِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّبُوحِ وَ مَنَظَرِ الشُّبَّانِ قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ حَتَّى لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا وَ لَوْ صَاحَ بَيْنَ الْجِبَالِ لَتَدَكَّدَكَتْ صَخُورُهَا يَكُونُ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ ذَلِكَ الرَّابِعُ مَنْ وُلِدَى يُعَيِّبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَ ظَلَمًا. (كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۰) ریان بن صلت می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: شما صاحب الامر هستید؟ حضرت فرمود: من هم صاحب الامر هستم؛ ولی آن صاحب الامر که زمین را آن چنان که پر از ستم شده است پر از عدالت می‌کند نیستم و چگونه او باشم؟ من با این ضعف بدنی هرگز نمی‌توانم صاحب الامر باشم، هر گاه قائم ظهور کند از نظر سن و سال پیر است، ولی از جهت رخسار جوان است. صاحب الامر از نظر قوای بدنی بسیار نیرومند است تا جایی که می‌تواند با یک حرکت درختی را از ریشه بکند و اگر میان کوه‌ها فریاد بکشد سنگ‌های آنها از هم جدا خواهد شد. عصای موسی و خاتم سلیمان همراه او است او چهارمین فرزند من است. خدا تا وقتی که بخواهد او را پشت پرده خود دارد، سپس او را ظاهر می‌کند تا زمین را آن چنان که پر از جور و ستم شده است پر از عدل و داد کند.

قال علي بن موسى الرضا عليه السلام: لو لم يبق من الدنيا إلا يومٌ واحدٌ لطوّلَ اللهُ عزَّ و جَلَّ ذلكَ اليومَ حتّى يخرجَ فيمَلَأُ الأرضَ عدلاً كما مُلِئْتُ جوراً و أمّا متي؟ فأخبرنا عن الوقت. فقد حدّثني أبي عن أبيه عن أبائه ع أن النبي ص قيل له: يا رسول الله! متى يخرج القائم من ذريتك؟ فقال عليه السلام: مثله مثل الساعة التي لا يجلبها لوقتها إلا هو ثقلت في السماوات و الأرض لا تأتيكم إلا بغتة. (همان) اگر از دنیا يك روز باقی بماند خداوند همان روز را طولانی خواهد کرد تا او ظهور کند و آن را پر از عدالت کند چنانچه پر از ستم شده است و اما این که آن روز چه روزی است؟ این خبر دادن از وقت است. و همانا پدرم از پدرش از پدران‌ش نقل کرد که از پیامبر اکرم ﷺ سوال شد: قائم از فرزندان کی خروج می‌کند؟ فرمود: مثل او مثل ساعت قیامت است که خداوند متعال وقت آن را آشکار نمی‌کند تا شما ناگهان آن را ببینید.

درس سی و پنجم^۱

خیر کثیر؛ «زهرای اطهر»^۲

سوره مبارکه کوثر - که بر وزن فاعل و به معنای خیر کثیر است - در باره صدیقه طاهره، حضرت فاطمه زهرا^{علیها السلام} نازل شده است.

اگرچه احتمالات زیادی در این باره وجود دارد، ولی آیاتی که ذیل آیه اول آمده است شاهد بر این مطلب است؛ خصوصاً وقتی می فرماید: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾، آن کسی که تو را در معرض شین و بدگویی قرار می دهد و پشت سر تو می گوید: «هذا رَجُلٌ أَبْتَرٌ» بدان که خودش این چنین است و فرزندی نداشته و اثری از او نخواهد ماند؛ اما ما به تو کوثر عطا کردیم.^۲ پس معلوم می شود که کوثر با ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ

۱. این درس در جلسه چهارم و پنجم خارج اصول (قطع) معظم له ایراد گردیده است. (سیری کامل در اصول فقه، چاپ اول، ج ۹، ص ۴۸۳)

۲. اعجاز این سوره: این سوره سه پیشگویی بزرگ را در بردارد:

- از يك سو اعطای خیر کثیر را به پیامبر^{صلی الله علیه و آله} نوید می دهد اگرچه «اعطینا» به صورت فعل ماضی است، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان شده است. و «خیر کثیر» تمام پیروزیها و موفقیتهایی را که بعداً نصیب پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} شد و هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود، شامل می شود.

- از سوی دیگر، خبر می دهد که پیامبر^{صلی الله علیه و آله} بدون عقبه نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت.

- از سوی سوم خبر می دهد که دشمنان او ابتر و بی دنباله خواهند بود، این پیشگویی نیز تحقق یافت،

و چنان دشمنانش تار و مار شدند که امروز اثری از آنان باقی نمانده است، در حالی که طوایفی همچون بنی امیه و بنی عباس که به مقابله با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرزندان او برخاستند، روزی آنقدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندانشان قابل شماره نبودند؛ ولی امروز اگر هم چیزی از آنها باقی مانده باشد هرگز شناخته شده نیست.

درباره زخم زبان زدن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر نداشتن اولاد ذکور و نزول سوره کوثر، به این روایات توجه کنید:

در (الدر المثور، ج ۶، ص ۴۰۳) آمده است که ابن سعد و ابن عساکر از طریق کلبی از ابی صالح از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به ترتیب عبارتند از: قاسم، زینب، و عبدالله، ام کلثوم، فاطمه و رقیه. قاسم اولین فرزند آن جناب بود که در مکه از دنیا رفت و بعد از او عبدالله از دنیا رفت. عاص بن وائل سهمی گفت: نسل پیامبر قطع شد، پس او ابتر و بی‌دنباله است، خدای تعالی در پاسخ او این آیه را فرستاد که خود عاص بن وائل ابتر و بی‌دنباله است. در همان کتاب است که زبیر بن بکار و ابن عساکر، از جعفر بن محمد از پدرش روایت کرده‌اند که فرمود: قاسم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه از دنیا رفت و بعد از دفن جنازه او رسول خدا صلی الله علیه و آله به عاص بن وائل و پسرش عمرو برخورد کرد، عاص وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دور دید گفت: الآن زخم زبانی به او می‌زنم، همین که آن جناب نزدیک شد، گفت: چه خوب شد که اجاقش کور شد، در پاسخ او این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.

و نیز در همان کتاب است که ابن ابی حاتم از سدی روایت کرده که گفت: رسم قریش چنین بود که وقتی فرزند ذکور کسی می‌مرد می‌گفتند: «بتر فلان» و چون فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت عاص بن وائل گفت «بتر» یعنی فرزند ذکورش مرد و این فرد (رسول خدا صلی الله علیه و آله) از همه بیشتر بتر شد (چون هیچ فرزند ذکور برایش نماند). همچنین در بعضی از تواریخ آمده است که شماتت‌کننده ولید بن مغیره بوده و در برخی دیگر آمده که ابو جهل بوده و در برخی دیگر آمده که عقبه بن ابی معیط بوده و در بعضی آمده که کعب بن اشرف بوده؛ ولی معتبر همان است که می‌گوید: عاص بن وائل بوده است. (روح المعانی، ج ۳۰، ص ۲۴۸) مؤید آن، روایتی است که مرحوم طبرسی آن را در احتجاج از حسن بن علی رضی الله عنه نقل کرده که آن جناب در حدیثی که روی سخنش با عمرو بن العاص است، فرموده است: تو در بستری مشترک متولد شدی (مادرت هم با عاص بن وائل هم بستر می‌شده و هم با دیگران) و وقتی متولد شدی عده‌ای از رجال قریش بر سر تو نزاع کردند، ابو سفیان بن حرب گفت: این پسر از نطفه من است. ولید بن مغیره گفت: از من است. عثمان بن حارث و نضر بن حارث بن کلد و عاص بن وائل هر یک ادعا کردند که از من است تا آن‌که از میان همه آنان لثیم تر و بی‌حسب و نسبت‌تر و خبیث‌تر و ستمکارتر و زناکارترشان عاص بن وائل زورش بر سایرین چربید و تو را به خود ملحق ساخت. و نیز این تو بودی که برای بر شمردن افتخاراتت به خطبه ایستادی و گفتمی این منم که محمد را زخم زبان می‌زنم و عاص بن وائل گفت: محمد مردی ابتر است؛ یعنی اولاد ذکوری ندارد، اگر از دنیا برود نامش از صفحه روزگار محو می‌شود و خدای تعالی در پاسخش

الأبتر مرتب است و در رابطه با بقای نسل و ذریه طاهره رسول خدا ﷺ است. همچنان که که «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» نیز بر همین معنا دلالت می کند، زیرا در مقابل هدیه خداوند متعال که اعطای کوثر است دو تکلیف متوجه شخص رسول اکرم ﷺ می شود؛ اولاً: باید به خاطر این عطیه الهی، نیایش و سپاس گزاری داشته باشد و ثانیاً: عبادت عملی به تنهایی کفایت نمی کند؛ بلکه باید گذشت مالی هم داشته باشد. معمولاً در عبادات یکی از این دو جهت وجود دارد: بعضی از عبادات، منحصر به جنبه مالی است؛ مثل: زکات و خمس و مانند اینها، و برخی از عبادات، مرکب از دو جهت است؛ یعنی هم به عمل و هم به بذل مال نیاز دارد؛ مانند: حج و... خصوصیت این آیه اقتضا می کند با توجه به این که «إِنَّ شَانِئَكَ» مختص به رسول اکرم ﷺ بوده و ایشان مورد شین واقع می شده، «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» هم چیزی در رابطه با شخص رسول خدا ﷺ در برابر آن هدیه الهی باشد که باید هم ستایش و نیایش و هم بذل مال انجام پذیرد. یکی از احتمالات ضعیفی که درباره «وَانْحَرْ» داده شده این است که در نماز دستش را تا محاذی نحر و بالای سینه و پایین گردنش بالا برده که این صرف احتمال است. ظاهر این آیه روشن است و اینها قرینه می شود بر این که مسأله کوثر درباره شخص رسول اکرم ﷺ است. نکته قابل توجهی که در این آیه وجود دارد، تغییر از صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام به کوثر است.^۱

فرمود: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ...» تا آخر حدیث.

۱. «کوثر» یک معنای جامع و وسیع دارد و آن «خیر کثیر و فراوان» است و مصادیق آن زیاد است؛ ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه روشن ترین مصداق آن را وجود مبارک «فاطمه زهرا علیها السلام» دانسته اند؛ چرا که با توجه به شأن نزول آیه که در متن بیان شد، استنباط می شود که این «خیر کثیر» همان فاطمه زهرا علیها السلام است؛ زیرا نسل و ذریه پیامبر ﷺ به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت، نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیامبر بودند، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ کردند، نه تنها امامان معصوم علیهم السلام که جایگاهی ویژه دارند، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه علیها السلام در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنان علمای بزرگ و نویسندگان و فقها و محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظیمی بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیده اند.

کلمات درباره اشخاص خیلی فرق می‌کند؛ یک وقت دو بقال درباره این که پول زیاد چه مقدار است با هم صحبت می‌کنند و یک وقت دو تاجر و یک وقت دو میلیارد در این خصوص بحث می‌کنند و یک وقت یک رئیس جمهور می‌گوید: این پروژه پول زیادی لازم دارد. این «پول زیادی» که او می‌گوید، غیر از آن پول زیادی است که آن دو بقال می‌گویند. مقام هرچه بالاتر رود و عنوانی ممتاز پیدا کند، تعابیر و الفاظ - هرچند یکی باشد - باید متناسب با گوینده معنا شود.

در مورد «عطیه» هم مطلب همین است. عطیه‌ها هم از لحاظ دهنده و هم از لحاظ گیرنده فرق می‌کند، چه مقامی و به چه کسی عطیه می‌کند. گاهی انسان می‌خواهد چیزی را به یک فقیر هدیه کند و گاه می‌خواهد به یک شخصیت بارز هدیه بدهد، همچنین این که هدیه دهنده چه کسی است نیز در نوع هدیه اثر خواهد داشت.

خداوندی که می‌فرماید: ﴿مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾^۱ از این عطیه به کوثر تعبیر کرده است که به مراتب از کثیر بالاتر است و این تعبیر مفهوم و محتوای زیادی دارد. در اینجا عطیه کننده ذات اقدس الهی است که در آن آیه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾^۲ طرف مقابل و شخصیتی هم که به او عطیه می‌شود، اشرف ممکنات و افضل مخلوقات جهان آفرینش، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و خداوند متعال نیز از عطیه به کوثر تعبیر کرده است که به نظر من بالاتر از این نمی‌توان چیزی تصور کرد.

در دوران صدر اسلام، آینده جهان اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام برای مسلمانان درست روشن نبود؛ ولی بحمد الله تعالی برای ما روشن است. ما دیدیم که از این

در اینجا به بحث جالبی از فخر رازی برخورد می‌کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف «کوثر» می‌گوید: قول سوم این است که این سوره به عنوان رد بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خرده می‌گرفتند؛ از این رو معنای سوره این است که خداوند به او نسلی می‌دهد که در طول زمان باقی می‌ماند، ببینید چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند! در عین حال جهان مملو از آنها است، این در حالی است که از بنی امیه که دشمنان اسلام بودند شخص قابل ذکری در دنیا باقی نماند.

۱. سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است. (نساء: آیه ۷۷)

۲. و گنجینه‌های همه چیز، تنها نزد ما است. (حجر: آیه ۲۱)

کوثر الهی «سیدنا شباب أهل الجنة»^۱، امام مجتبی و سالار شهیدان علیه السلام که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: - «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۲ - به وجود آمدند که زنده کننده دین هستند و سرانجام هم منتقم حقیقی از ذریه همین کوثر و عطیه الهی است.^۳

۱. قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ عَلِيًّا وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ابْنَتِي وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. (أمالی الصدوق، ۵۷، المجلس الثالث عشر) علي علیه السلام وصی و خلیفه من و فاطمه که بانوی زنان جهانیان است دختر من و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند.

۲. عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّةٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ. (بحار، ج ۳، ۴۳، باب ۱۲، ص ۲۶۱) حسین از من است و من از حسین ام.

۳. عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ علیه السلام يَقُولُ: أَتَى يَهُودِي النَّبِيَّ فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَحْدُ النَّظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا يَهُودِي! مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: أَنْتَ أَفْضَلُ أُمَّ مُوسَى بْنِ عَمْرَانَ النَّبِيِّ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ وَ الْعَصَا وَ فَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَ أَظْلَهُ بِالْغَمَامِ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ: إِنَّهُ يُكْرَهُ لِلْعَبْدِ أَنْ يُرَكِّي نَفْسَهُ وَ لَكِنِّي أَقُولُ: إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَصَابَ الْخَطِيئَةَ كَانَتْ تَوْبَتُهُ أَنْ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي فَغَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ وَ إِنَّ نُوحًا لَمَّا رَكِبَ فِي السَّفِينَةِ وَ خَافَ الْغَرَقَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي مِنَ الْغَرَقِ فَجَاءَهُ اللَّهُ عَنْهُ وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا أَلْقَى فِي النَّارِ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي مِنْهَا فَجَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ إِنَّ مُوسَى لَمَّا أَلْقَى عَصَاهُ وَ أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا آمَنْتَنِي فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى. يَا يَهُودِي! إِنَّ مُوسَى لَوْ أَدْرَكْتَنِي ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِي وَ بِنُبُوتِي مَا نَفَعَهُ إِيمَانُهُ شَيْئًا وَ لَا نَفَعَتْهُ النَّبُوءَةُ. يَا يَهُودِي! وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِي إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام لِنَصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَ صَلَّى خَلْفَهُ. (بحار الأنوار، ج ۲۶، باب ۷، ص ۳۱۹) يك يهودی خدمت پیامبر رسید و با دقت به آن حضرت نگاه می کرد، پیامبر فرمود: ای یهودی! چه درخواستی داری؟ عرض کرد: شما بهتری یا موسی بن عمران پیامبری که خدا با او سخن گفت و بر او تورات و عصا فرستاد و دریا را برایش شکافت و با ابر بر سرش سایه انداخت؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خوب نیست کسی از خود تعریف کند؛ ولی من می گویم: وقتی آدم دچار خطا شد توبه اش این بود که گفت: خدایا! از تو درخواست می کنم به حق محمد و آل محمد مرا ببخشی و خداوند او را بخشید. نوح وقتی سوار کشتی شد و از غرق شدن ترسید گفت: خدایا! به حق محمد و آل محمد مرا از غرق شدن نجات بخش و خداوند او را نجات داد. ابراهیم هنگامی که در آتش افکنده شد گفت: خدایا! درخواست می کنم به حق محمد و آل محمد مرا از این آتش نجات ببخشی و خدا آن را بر او سرد و سلامت کرد. هنگامی که موسی عصایش را انداخت و در دل ترسید گفت: خدایا! به حق محمد و آل محمد مرا در امان قرار ده و خداوند فرمود: نترس تو برتر و پیروزی، ای یهودی! اگر موسی مرا درک می کرد و به من و نبوتم ایمان نمی آورد، نه ایمانش به او سودی می بخشید و نه نبوت برایش فایده داشت، ای یهودی! از ذریه من مهدی است، هنگامی که ظهور کند عیسی بن مریم برای یاری او

از اینجا پی می‌بریم که چه خیر کثیری - بر اثر عنایت و عطیه الهی - به اسلام و مسلمانان عنایت شده است. هرچند این لطف در آغاز شامل حال پیامبر خدا ﷺ گردید.

و در این دوران دیدیم که یکی از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام یعنی امام بزرگوار علیه السلام - که ولادت ایشان مقارن با میلاد پربرکت صدیقه طاهره علیها السلام می‌باشد - معجزه قرن را به وجود آورد.

ولی متأسفانه ما نمی‌دانیم امام بزرگوار در احیای اسلام و ایجاد حکومت اسلامی در دنیای پر آشوب فعلی که تمام زر و زورها در اختیار استعمارگران و مخالفان اسلام است چه نقش اساسی را ایفا نمود شاید آیندگان این فضاها را درست تحلیل کنند و به ژرفای آن پی ببرند!

واقعاً وقتی انسان با گوشه‌هایی از مبارزات این جوانان آشنا می‌شود اصلاً باورش نمی‌شود که اینان بودند که آن شجاعتها، فداکاری‌ها و ایثارگری‌ها را از خود نشان دادند.

مدتی قبل در یکی از برنامه‌های تلویزیون در شرح حال برخی از آنان می‌گفت: بعد از این که به طرف دیگر اروندرود رسیدند با سیم‌های خاردار مواجه شدند؛ به همین دلیل کسی نمی‌توانست از این سیمها عبور کند. جوانی پیش قدم شد و خود را روی سیم خاردار انداخت تا دیگران از روی او عبور کنند!

هنوز هم تصور این کار برای من مشکل است که این قدر زجر بکشد تا دیگران

می‌آید و او را امام قرار می‌دهد و پشت سرش نماز می‌خواند.

عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: سَأَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ: إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي مِنَ الْعَتَرَةِ فَقَالَ: أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَثَمَةُ التُّسَعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَأْسَعُهُمْ مَهْدِيُّهُمْ وَقَائِمُهُمْ لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ حَوْضَهُ. (بحار الأنوار، ج ۲۳، باب ۷، ص ۱۰۴) از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کردند: معنای فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «انی مخلف فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی» چیست و عترت آن جناب چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و امامان نه‌گانه از فرزندان حسین که نهمی ایشان مهدی و قائم آنان است از کتاب خدا جدا نمی‌شوند و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نخواهد شد تا وقتی در کنار حوض بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شوند.

بتوانند از روی او عبور کنند! کجای تاریخ می‌توان سراغ داشت که کسی برای این که حکومت و انقلاب اسلامی مورد تجاوز و خدشه قرار نگیرد و زحمات امام بزرگوار به نتیجه کامل برسد، چنین زجری را تحمل کند! چه کسی این جوان را به این حالت رسانده است؟! کدام نَفَسی او را این چنین دگرگون ساخته است؟ و کدام قدرتی این جوان را از مسائل شهوانی و بهترین لذات کنار زن و فرزندش جدا ساخته است که در لحظه خطر، خودش را کاملاً برای مرگ و شهادت - آن هم چنین شهادتی - آماده سازد؟!!

برادران من! به اندازه درک و فهم خود از مسائلی که در جریان آنها قرار دارم، بدون تعصب عرض می‌کنم: ما این درس، بحث، حوزه‌ها و امثال آن را به برکت همین انقلابی که امام برای این کشور انجام داد، داریم. بحمدالله تعالی مسئولان - به ویژه مقام بزرگوار رهبری - برای تداوم راه امام کاملاً مشغول فعالیت هستند. شما نیز هرگز بی تفاوت نباشید و تلاش امام را فراموش نکنید. تصور نکنید انقلاب یک حادثه ای بود که گذشت؛ چراکه ما هر لحظه از سوی دشمن در مخاطره هستیم. دشمن همیشه در کمین است و برای رسیدن به اهداف شومش انواع و اقسام توطئه‌ها و تهاجم‌ها را دارد. انگلیس و آمریکا تصور می‌کردند که مردم، دیگر از انقلاب بریده‌اند و مشکلی برای ضربه زدن به انقلاب بر سر راهشان وجود ندارد، ولی متوجه شدند روحیه مردم همان روحیه سابق است، جوانها همان جوانها و شجاعتها همان شجاعتها است؛ لذا با کمال شرمندگی عقب‌نشینی می‌کنند.

من و شما نباید اجازه دهیم در مجالس و مجتمع های عمومی افرادی علیه انقلاب صحبت کنند، مخصوصاً بعضی از خواص - که حمل بر صحت آن، این است که بگوییم: ناآگاهند - . نگذارید این نغمه‌ها شیوع پیدا کند که اگر این چنین شد همه چیزمان بر باد خواهد رفت و حوزه‌ها، حکومت و انقلاب اسلامی متزلزل خواهد شد؛ البته این به آن معنا نیست که هیچ مشکلی در این نظام وجود ندارد؛ به طور قطع مشکلاتی در نظام هست. مگر در زمان رسول اکرم ﷺ یا امیرالمؤمنین علیؑ همه مشکلات مردم حل شده بود؟! هر حکومتی به خصوص چنین حکومتی که مانند یک نقطه درخشان بر صفحه تمام سیاه زمین می‌درخشد با بعضی از مشکلات

مواجهه است. پیدا است که همه قدرتها برای از بین بردن آن سعی و تلاش می‌کنند. این من و شما مییم که باید در برابر تهاجمات آنها - خصوصاً تهاجم فرهنگی - احساس وظیفه کنیم. این مسئولیت تنها در یک زمان و مخصوص من و شما نیست؛ بلکه به خاطر تهاجم های سنگین و متراکم دشمن، مسئولیت روز به روز سنگین تر و بیشتر می‌شود تا این اسلام را - که امام بزرگوارمان به دست من و شما داد - با گسترش روزافزون و کیفیت بهتر به نسل آینده برسانیم. ان شاء الله تعالی.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس سی و ششم^۱ مصالحه در بیان احکام

مجموعه احکام اسلام در زمان پیامبر مکرم حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در طول ۲۳ سال به وسیله وحی بر ایشان نازل و تبیین شد^۲. و چنین نبود که به مجرد بعثت آن حضرت همه احکام مطرح و مردم به رعایت آن ملزم شوند. به عنوان مثال، روزه که در ادیان الهی گذشته نیز بر مردم واجب بوده است، پس از گذشت چند سال از بعثت حضرت، واجب شد.

حتی حرمت شرب خمر پس از مقداری فاصله از بعثت حضرت نازل شد؛ در حالی که بر حسب روایات، در هیچ دینی از ادیان الهی، شرب خمر نه تنها حلال نبوده، بلکه حرام بوده است.

این تدریج و تدرج در ظرف ۲۳ سال در زمان رسالت را چگونه تحلیل می‌کنیم؟ ظاهراً باید این چنین تحلیل کرد که در لوح محفوظ، همه این احکام الهی ثابت و همه آنها به عنوان حکم اسلام مطرح بوده است؛ اما مصالح اقتضا می‌کرده که اینها به صورت تدریجی مطرح شود.

۱. این درس در جلسه هفتصد و هشتم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾. (بقره: آیه ۱۸۵) خداوند، راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را.

در روز اول به همان «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» که مربوط به نفی صلاحیت بت‌ها برای عبادت و همچنین انحصار این صلاحیت در خداوند تبارک و تعالی است، بسنده شده است و هر زمانی مصلحت اقتضا می‌کرد که حکمی نازل و اجرا شود، در آن زمان حکم می‌آمده است.^۱

۱. رسول خدا ﷺ برای تمامی بشر مبعوث بود، بدون این که دینش انحصاری و دعوتش به قوم یا به مکان و زمان معینی اختصاص داشته باشد. دلیل این عمومیت، آیات قرآن مانند این آیه است که می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم، خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن او است. (اعراف، آیه ۱۵۸)

خدای سبحان به ایشان دستور می‌دهد برای این که زیر بار سنگین رسالت از پای در نیایند، طریق رفق و مدارا را پیش بگیرد و به تدریج به سوی هدف قدم بر دارد تا هم دعوتش و هم دین خدا که به سوی دعوت می‌کند بهتر پیش برود و هم مردمی که آنان را دعوت می‌کند پذیراتر شوند. به همین دلیل پیامبر گرامی اسلام ﷺ راه رفق و مدارا و تدریج را در پیش گرفت. برای این حقیقت، در سیره رسول خدا ﷺ و ائمه طاهرين  مظاهر بسیاری دیده می‌شود و پروردگارش نیز او را به همین روش دستور داده است. ایشان این دستور را از سه جهت صادر فرموده اند:

اول؛ از جهت معارف حقیقی و قوانین تشریح شده: مسأله زودن عقاید باطل يك ملت و جایگزین کردن عقاید حقه در میان آنان، از دشوارترین کارها است، مخصوصاً وقتی آن عقاید باطل در اخلاق و اعمال آنان ریشه دوانده و عادات و رسوم بر آن عقاید مستقر شده باشد و مردم - نسل در نسل - قرن‌ها دارای اخلاق، اعمال، عادات و رسوم باشند که همه از عقایدی باطل منشأ گرفته باشند، خصوصاً زمانی که دعوت دین، عمومی باشد و بخواهد در تمامی شئون زندگی آن ملت بروز کند و آنقدر فراگیر باشد که همه حرکات و سکنات ظاهر و باطن، شب و روز، فقیر و غنی افراد جامعه را بدون استثنا فرا گیرد، همچنان که دعوت اسلام چنین است و معلوم است که تصور ایجاد چنین انقلابی در آنان چقدر دهشت آور است!

دوم؛ از جهت اعمال: انس و عادت بشر به رفتار خود و نیازش به آن، زیادتر و مقدم بر اعتقادات او است، علاوه بر این که عمل برای او محسوس‌تر است و چنانچه عقاید و اعمالش رو به روی یکدیگر قرار گیرند، اگر اعمالش با شہواتش مطابق باشد، عمل را بر عقاید مقدم می‌دارد؛ مثلاً فلان زنای لذتبخش را و هر چند با عقایدش سازگار نباشد - مرتکب می‌شود، به همین جهت است که می‌بینیم دین اسلام در همان روزهای اول همه عقاید حقه را يك جا پیشنهاد کرد و هیچ ترسی به خود راه نداد؛ ولی قوانین و شرایع مربوط به اعمال را یکجا بیان نکرد، بلکه در طول بیست و سه سال نزول وحی، به تدریج بیان فرمود. دشواری این امر و مشقت آن در اعمال بیشتر از اعتقادات است.

به عنوان مثال، تحریم می‌گساری توسط شارع مقدس اسلام تدریجی بوده است: مردم به خاطر

غرائزی که دارند همواره متمایل به لذائذ و شهوات هستند و این تمایل، اعمال شهوانی را بیشتر از حق و حقیقت در میان آنان شایع می‌سازد و قهراً به ارتکاب آنها عادت کرده و ترکش هر چند که مقتضای سعادت انسانی باشد برایشان دشوار می‌شود، به این دلیل خدای سبحان مبارزه با این گونه عادت‌ها را تدریجاً در میان مردم آغاز کرد، و آنها را با رفق و مدارا تکلیف فرمود. یکی از این عادات زشت و شایع میان مردم می‌گساری بود که شارع اسلام به تدریج تحریم آن را شروع کرد و این مطلب با تدبیر در آیات مربوط به این تحریم که می‌بینیم چهار بار نازل شده است کاملاً به چشم می‌خورد.

آیات قرآنی در القای معارف و قوانین، مختلف است، برخی از آنها در مکه نازل شده است که نوعاً مطالب را به طور اجمال و سر بسته بیان کرده است و برخی در مدینه، که مطالب را به طور تفصیل و شکفته بیان کرده و به جزئیات همان احکامی که در مکه نازل شده بود پرداخته و مجملات آنها را بیان می‌کند و با این حال خود آیات مدنی هم خالی از این تدرج و چند مرحله‌ای نیست و چنین نیست که تمامی احکام و قوانین دینی در مدینه منوره یک روزه نازل شده باشد بلکه در مدینه هم به تدریج نازل گردیده است.

اگر کسی در وسعت معارف و قوانین اسلام دقت کند و در نظر بگیرد که در ایام نزول قرآن و بعثت رسول اکرم ﷺ، دنیا در چه وضعی به سر می‌برد و ظلمت جهل و پلیدی فساد و ظلم تا چه حد رسیده بود، هیچ تردیدی برایش باقی نمی‌ماند که در آن روز ممکن نبوده که اسلام یکباره شرک و فساد را از دنیا ریشه کن کند. و تصدیق می‌کند که لازم بوده دعوت را میان بعضی از طوائف ساکنان زمین، شروع کند و به ناچار این طایفه همان قوم خود رسول الله ﷺ باشد، آن گاه پس از آن که دین خدا میان عرب جای خود را باز کرد به تدریج میان غیر عرب هم راه یابد، هم چنان که همین طور شد.

مراحل مختلف دعوت و رعایت تدریج در کیفیت دعوت و مراحل آن:

خداوند عزوجل به رسول گرامی‌اش دستور داد تا بعد از قیام به اصل دعوت، نخست از عشیره و قوم خود آغاز کند و فرمود: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ انذار را نخست از عشیره خود، آن هم نزدیک‌ترین آنان، شروع کن (سوره شعراء، آیه ۲۱۴)، آن گاه دستور داد که دعوت خود را توسعه داده، به غیر عشیره‌اش هم برساند و همچنین از اهل شهر خودش به شهرهای اطراف ببرد و در این باره فرمود: ﴿وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾ این قرآن به من وحی شد تا شما را و هر کسی را که ندایم به او برسد انذار کنم. (سوره انعام، آیه ۱۹)، خدای تعالی سپس به آن جناب دستور داد که دعوتش را در تمامی دنیا و همه مردم (چه صاحبان ادیان و چه غیر آنان) توسعه دهد.

رعایت تدریج در دعوت و طرز ارشاد و کیفیت اجرا و عملی کردن دعوت:

مرحله نخست دعوت با زبان: طریقه‌ای که از تمامی قرآن کریم استفاده می‌شود؛ زیرا به وضوح می‌بینیم که خدای سبحان به آن حضرت دستور داده تا با ملاحظت و نرمی دعوت خود را به گوش مردم برساند: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [ای پیامبر!] بگو من نیز بشری هستم مثل شما، با این تفاوت که به من وحی می‌شود. (کهف، آیه ۱۱۰) و نیز به رسول خدا دستور داد که در «دعوت زبانی» فنون بیان را به کار ببرد؛ یعنی در هر جا به مقتضای فهم و استعداد شنونده سخن بگوید: ﴿ادْعُ

وقتی زمان رسول خدا ﷺ را از فاصله بعثت تا زمان رحلت ایشان (۲۳ سال) ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم چنین نبود که تا حضرت مبعوث شد، مجموعه احکام اسلام را به صورت یک قانون مدون و لازم‌الاجرا در همان روز اول برای مسلمانان بیان کرده باشد، حتی بعضی از احکام در سال آخر مطرح شد؛ مانند حج تمتع که در

إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. مرحله بعد کناره‌گیری از معاشرت و سخن گفتن با کفار: خداوند متعال به مؤمنان دستور داد در دین و رفتار خود از کافران کناره‌گیری کنند و در تشکیل مجتمع اسلامی کفار را جزو خود ندانند و دین هیچ کس دیگر را که معتقد به توحید نیست با دین خود مخلوط نسازند و عمل هیچ غیر مسلمان را- البته اگر معصیت یا رذیله‌ای از رذائل اخلاقی باشد- با اعمال خود مخلوط نکنند مگر آن مقداری را که ضرورت زندگی آن را ایجاب کند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ، تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ، وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ...﴾، و ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ، وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ، أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾، ﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن خدا و دشمن خود را دوست خود مگیرید، آیا دست دوستی به آنان می‌دهید با این که نسبت به دین حقی که برای شما آمده کفر می‌ورزند؟... خدای تعالی شما را از این عمل نهی نمی‌کند که نسبت به کسانی که کافر نیستند ولی نه با شما قتال کردند و نه شما را از دیارتان بیرون نمودند، خوبی کنید و به عدالت رفتار نمایید، خدای تعالی عدالت‌پیشگان را دوست می‌دارد، تنها شما را از این عمل نهی می‌کند که نسبت به کفاری که با شما قتال کردند و از دیارتان بیرون کردند و در بیرون کردن شما یکدیگر را کمک کردند، دوستی کنید و از شما هر کس آنان را دوست بدارد، خود او نیز ستمکار است. (سوره ممتحنه، آیه ۱-۹) و آیات قرآنی در معنای تبری و کناره‌گیری از دشمنان دین بسیار است که در واقع معنای تبری و کیفیت و خصوصیت آن را بیان می‌کند.

مرحله سوم جهاد و توسل به زور - که همان جهاد اسلامی است - این سه مرحله یکی از خصایص دین اسلامی و از افتخارات آن است و مرتبه اول که همان دعوت زبانی بود لازمه دو مرحله دیگر و مرحله دوم که کناره‌گیری بود لازمه مرحله سوم است، همچنان که می‌بینیم سیره و رفتار رسول خدا ﷺ در هر جنگی، اول دعوت و موعظه به زبان بود و این دستوری بود که خدای تعالی به او داد: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ﴾؛ اگر روی گرداندند بگو: من به طور عادلانه به شما اعلام می‌کنم. (سوره انبیا، آیه ۱۰۹) و یکی از سخنان بسیار نادرست تهمت‌ی است که به اسلام زده‌اند و گفته‌اند: اسلام دین زور و شمشیر است، نه دین دعوت. با این که قرآن کریم و سیره رسول خدا ﷺ و تاریخ به مراحل سه‌گانه دعوت اسلام، شهادت می‌دهد و آن را روشن می‌کند. (ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۲۴۷)

حجة الوداع مطرح شد، درحالی که فاصله حجة الوداع با زمان رحلت رسول

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ لَمْ يُحِجْ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ - ﴿وَأَدْنَى فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوْكَرُجًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ فَأَمَرَ الْمُؤَدِّنِينَ أَنْ يُؤَدِّنُوا بِأَعْلَى أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ يُحِجُّ فِي عَامِهِ هَذَا فَعَلَمَ بِهِ مَنْ حَضَرَ الْمَدِينَةَ وَأَهْلُ الْعَوَالِي وَالْأَعْرَابِ وَاجْتَمَعُوا لِحَجِّ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنَّمَا كَانُوا تَابِعِينَ يَنْظُرُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَيَتَّبِعُونَهُ أَوْ يَصْنَعُ شَيْئًا فَيَصْنَعُونَهُ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ فِي أَرْبَعِ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى ذِي الْحُلَيْفَةِ زَالَتْ الشَّمْسُ فَأَغْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ الَّذِي عِنْدَ الشَّجَرَةِ فَصَلَّى فِيهِ الظُّهْرَ وَعَزَمَ بِالْحَجِّ مُفْرَدًا وَخَرَجَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْبَيْدَاءِ عِنْدَ الْمَيْلِ الْأَوَّلِ فَصَفَّ لَهُ سَمَاطَانَ فَلَبَّى بِالْحَجِّ مُفْرَدًا وَسَاقَ الْهَدْيَ سِتًّا وَسِتِّينَ أَوْ أَرْبَعًا وَسِتِّينَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَكَّةَ فِي سَلْخِ أَرْبَعٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ عَادَ إِلَى الْحَجَرِ فَاسْتَلَمَهُ وَقَدْ كَانَ اسْتَلَمَهُ فِي أَوَّلِ طَوَافِهِ ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ فَأَبْدَأَ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا يَنْظُرُونَ أَنَّ السَّعْيَ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ شَيْءٌ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: - ﴿إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ ثُمَّ أَتَى الصِّفَا فَصَعِدَ عَلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَ الرُّكْنَ الْيَمَانِي فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَدَعَا مَقْدَارًا مَا يَقْرَأُ سُورَةَ الْبَقَرَةِ مُتْرَسِّلًا ثُمَّ انْحَدَرَ إِلَى الْمَرْوَةِ فَوَقَفَ عَلَيْهَا كَمَا وَقَفَ عَلَى الصِّفَا ثُمَّ انْحَدَرَ وَعَادَ إِلَى الصِّفَا فَوَقَفَ عَلَيْهَا ثُمَّ انْحَدَرَ إِلَى الْمَرْوَةِ حَتَّى فَرَغَ مِنْ سَعْيِهِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ سَعْيِهِ وَهُوَ عَلَى الْمَرْوَةِ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ بِوَجْهِهِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا جِبْرِئِيلُ وَأَمَّا بِيَدِهِ إِلَى خَلْفِهِ يَا مَرْمِي أَنْ أَمْرٌ مِنْ لَمْ يَسْقُ هَذَا أَنْ يُحِلَّ وَ لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ لَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا أَمَرْتُمْ وَ لَكِنِّي سَقْتُ الْهَدْيَ وَ لَا يَنْبَغِي لِسَائِقِ الْهَدْيِ أَنْ يُحِلَّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيَ مَحَلَّهُ قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: لَنَخْرُجَنَّ حُجَّاجًا وَ رِءُوسَنَا وَ شَعُورُنَا تَقَطَّرُ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: أَمَا إِنَّكَ لَنْ تَوْمِنَ بِهَذَا أَبَدًا. فَقَالَ لَهُ سِرَافَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمِ الْكِنَانِيِّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلَّمْنَا دِينَنَا كَأَنَّا خَلَقْنَا الْيَوْمَ فَهَذَا الَّذِي أَمَرْتَنَا بِهِ لَعَامِنَا هَذَا لِمَا يَسْتَقْبَلُ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: بَلْ هُوَ لِلْأَبَدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ وَقَالَ: دَخَلَتِ الْعُمْرَةُ فِي الْحَجِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. قَالَ: وَقَدِمَ عَلَيَّ مِنَ الْيَمَنِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ بِمَكَّةَ فَدَخَلَ عَلَيَّ فَاطِمَةُ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ هِيَ قَدْ أَحَلَّتْ فَوْجَدَ رِيحًا طَيِّبَةً وَ وَجَدَ عَلَيْهَا ثِيَابًا مَصْبُوغَةً فَقَالَ: مَا هَذَا يَا فَاطِمَةُ؟ فَقَالَتْ: أَمَرْنَا بِهَذَا رَسُولُ اللَّهِ. فَخَرَجَ عَلَيَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مُسْتَفْتِيًا فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي رَأَيْتُ فَاطِمَةَ قَدْ أَحَلَّتْ وَ عَلَيْهَا ثِيَابٌ مَصْبُوغَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنَا أَمَرْتُ النَّاسَ بِذَلِكَ فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ! بِمَا أَهْلَلْتُ؟ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِهْلَالًا كِإِهْلَالِ النَّبِيِّ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: قَرَّ عَلَيَّ إِحْرَامُكَ مَنَلِي وَ أَنْتَ شَرِيكِي فِي هَدْيِي. قَالَ: وَ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ بِمَكَّةَ بِالْبَطْحَاءِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ وَ لَمْ يَنْزِلِ الدُّورَ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَغْتَسِلُوا وَ يُهْلُوا بِالْحَجِّ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ: ﴿فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ فَخَرَجَ النَّبِيُّ وَ أَصْحَابُهُ مُهْلِينَ بِالْحَجِّ حَتَّى أَتَى مِنْهُ فَصَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَ الْفَجْرَ ثُمَّ غَدَا وَ النَّاسُ مَعَهُ وَ كَانَتْ قُرَيْشٌ تُفِيضُ مِنَ الْمَزْدَلِفَةِ وَ هِيَ جَمْعٌ وَ يَمْنَعُونَ النَّاسَ أَنْ يُفِيضُوا مِنْهَا فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَ قُرَيْشٌ تَرَجُّوا أَنْ تَكُونَ إِفَاضَتُهُ مِنْ حَيْثُ كَانُوا يُفِيضُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ

خدا ﷺ، دو ماه و اندی بود و حتی خود حضرت به علت این که سوق هدی کرده بودند، حج ایشان به حج تمتع انتقال پیدا نکرد؛ چراکه دستور تمتع برای کسانی بود که سوق هدی کرده بودند؛ زیرا حضرت در طول عمر خود حتی یک بار هم حج تمتع انجام ندادند؛ ولی به منظور اجرا و پیاده شدن حج تمتع وحی بر ایشان نازل شد و این کار مشروعیت یافت.^۱

استغفروا لله ﷻ یعنی إبراهيم و اسماعيل و إسحاق في إفاضتهم منها و من كان بعدهم فلما رأته قریش أن قبه رسول الله ص قد مضت كأنه دخل في أنفسهم شيء للذي كانوا يرجون من الإفاضة من مكانهم حتى انتهى إلى نمره و هي بطن عرته بحيال الأراك فضربت قبه و ضرب الناس أخبيبتهم عندها فلما زالت الشمس خرج رسول الله و معه قریش و قد اغتسل و قطع التلبية حتى وقف بالمسجد فوعظ الناس و أمرهم و نهاهم ثم صلى الظهر و العصر بأذان و إقامتين ثم مضى إلى الموقف فوقف به فجعل الناس يتدرون أخفاف ناقتة يقفون إلى جانبها فنحاهم ففعلوا مثل ذلك فقال: أيها الناس ليس موضع أخفاف ناقتي - بالموقف ولكن هذا كله و أوما بيده إلى الموقف فتفرق الناس و فعل مثل ذلك بالمزدلفة فوقف الناس حتى وقع القرص قرص الشمس ثم أفاض و أمر الناس بالدعة حتى انتهى إلى المزدلفة و هو المشعر الحرام فصلى المغرب و العشاء الآخرة بأذان واحد و إقامتين ثم أقام حتى صلى فيها الفجر و عجل ضعفاء بني هاشم بليل و أمرهم أن لا يرموا الجمره - جمره العقبة حتى تطلع الشمس فلما أضاء له النهار أفاض حتى انتهى إلى منى فرمى جمره العقبة و كان الهدى الذي جاء به رسول الله أربعة و ستين أو ستة و ستين و جاء على بأربعة و ثلاثين أو ستة و ثلاثين فنحر رسول الله ستة و ستين و نحر على أربعة و ثلاثين بدنة و أمر رسول الله أن يؤخذ من كل بدنة منها جذوة من لحم ثم تطرح في برمة ثم تطبخ فأكل رسول الله و على و حسوا من مرقها و لم يعطيا الجزارين جلودها و لا جلالها و لا قلاندها و تصدق به و حلق و زار البيت و رجع إلى منى و أقام بها حتى كان اليوم الثالث من آخر أيام التشريق ثم رمى الجمار و نفر حتى انتهى إلى الأبطح فقالت له عائشة: يا رسول الله! ترجع نسأوك بحجة و عمرة معا و أرجع بحجة فأقام بالأبطح و بعث معها عبد الرحمن بن أبي بكر إلى التنعيم فأهلت بعمرة ثم جاءت و طافت بالبيت و صلت ركعتين عند مقام إبراهيم و سعت بين الصفا و المروة ثم أتت النبي فارتحل من يومه و لم يدخل المسجد الحرام و لم يطف بالبيت و دخل من أعلى مكة من عقبة المدينيين و خرج من أسفل مكة من ذي طوى (الكافي، ج ٤، باب حج النبي، ص ٢٤٤)

۱. اما حضرت زهرا سلام الله تعالى عليها که در خدمت پدر بودند، چون سوق هدی نکرده بودند، حجشان به حج تمتع تبدیل شد؛ لذا بعد از ورود به مکه و طواف و سعی و تقصیر، برای ایشان حالت احلال و تحلل پیدا شد، به طوری که در روایات فراوان چنین آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن سفر از یمن وارد مکه شد، وقتی بر حضرت زهرا سلام الله عليها وارد شد، ملاحظه کرد حضرت

در همین حجة الوداع وقتی پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جریان نزول جبرئیل و مسأله مشروعیت حج تمتع و لزوم انتقال به حج تمتع را مطرح کرد، مورد اعتراض بعضی قرار گرفتند: «فَقَالَ لَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ^۱ مِنَ الْقَوْمِ لَنُخْرِجَنَّ حُجَّاجًا وَرُءُوسَنَا وَشُعُورُنَا تَقَطَّرُ؛ ما چطور می‌توانیم این معنا را بپذیریم که در حال حج و عبادت خداوند باشیم، از احرام عمره تمتع بیرون آمده با زنان خودمان مجامعت کنیم و غسل جنابت هم انجام دهیم و قطرات آب غسل جنابت از سر و ریش ما ترشح کند؟! چطور می‌شود این معنا با عبادت و حج جمع شود؟! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جواب او فرمودند: «أَمَّا إِنَّكَ لَنْ تُؤْمِنَ بِهَذَا أَبَدًا؛ تو هرگز این حکم تمتع را نخواهی پذیرفت.

از این رو، در عصر خلافت خود با کمال صراحت و وقاحت گفت: «متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وأنا أحرمهما وأعاقب عليهما: متعة الحج و متعة النساء».^۲

زهراسلام الله علیها از حالت احرام بیرون آمده، لباس رنگین پوشیده و طیب و عطر استعمال کرده است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام متعجب شده، فرمودند: چه شده است؟ چطور شما از احرام بیرون آمدید؟ ایشان گفتند: جریان از این قرار است که مشروعیت حج تمتع به وسیله جبرئیل نازل شد و من چون جزو کسانی بودم که سوق هدی نکرده بودم، وظیفه شرعی این شد که عمره تمتع را انجام دهم و بعد از عمره تمتع، از احرام بیرون بیایم. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیدند و از ایشان توضیح بیشتری خواستند، حضرت نیز مسأله را بیان کردند. (این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی است.)

۱. با توجه به آخر روایت و دیگر روایات، ظاهراً منظور خلیفه دوم عمر بن الخطاب (علیه ما علیه) است.
۲. این جمله اشاره به اصول بدعت‌هایی است که خلیفه‌های ناحق بعد از رحلت پیامبر در دیانت پدید آوردند و بسیاری از قوانین قرآن و مقررات پیامبر اسلام را دگرگون ساختند، و از آن جمله: تصویب نامه‌ای از شورای اصحاب بود که عمر در دوران خود آن را مقرر کرده بود و برخی احکام و مقررات را به مشورت صحابه می‌گذاشت و طبق نظر اکثریت آنها اجرا می‌کرد و اکثریت هم از میل و رغبت او پشتیبانی می‌کردند، عمر در دوران تصدی امر خلافت از این گونه مقررات بسیار به وجود آورد که جزء سنت حکومت اسلامی شد، مانند حکم به بریدن دست دزد از میچ دست و پا از مفصل پا، با این‌که پیامبر فقط انگشتان دست را می‌برید و انگشتان پا را و خود کف دست و قسمت عقب پاها را بجا می‌گذاشت، و مانند حکم سه طلاق به یک صیغه، و مانند این‌که فروش ام الولد را منع کرد. اگر چه فرزند او بمیرد، و خودش گفت: من چنین در نظر گرفتم و این رأی من است و آن را بر مردم اجرا کرد، و مانند حکم به این‌که گواهی موالی یعنی تازه مسلمانان جز نژاد عرب را در محاکم نپذیرند.

حال آیا این مسأله مشروعیت حج تمتع که در حجة الوداع مطرح شد، معنایش این است که در ۲۲ سال قبل، حج تمتع جزو احکام اسلام نبوده است و یا این که مصلحت اقتضا نمی کرده مشروعیت حج تمتع بیان گردد و بر رسول خدا ﷺ وحی نازل شود؟! اینها همه گویای این است که مصالحی در کار بوده که اقتضا می کرده احکام الهی به صورت تدریجی پیاده شود.

شاهد دوم ما بر این مطلب، ظهور و بروز بعضی از روایات و احادیث، هنگام ظهور حضرت بقیه الله الاعظم روحی له الفداء، و تبیین و معرفی یک سری از احکام واقعی اسلام در آن زمان به مردم و مرحله اجرا و پیاده کردن آنها است.^۱ این به آن معنا است که تا پیش از ظهور، جامعه آمادگی درک این مسائل را ندارد و پذیرای پیاده شدن آن نیست؛ ولی زمانی که حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کنند، عقول بشر رشد کرده و حقانیت حضرت کاملاً روشن است و مردم پذیرای همه احکام اسلام هستند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



و دیگر همین اعلامیه عمر است که گفت: دو متعه در زمان پیامبر حلال بودند و من آنها را حرام کردم و بر آنها کیفر می کنم: حج تمتع و متعه زنان. (نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۸۲ و ۵۲۵؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۷۴؛ الکافی، ج ۸، ص ۶۱؛ علی نقل صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۵؛ سنن البیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶؛ علی ما حکاه الغدیر، ج ۶، ص ۲۱۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۲)

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيدًا وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرٍ قَدْ دُنِيَ فَضَّلَ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرٍ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ وَ سُمِّيَ بِالْقَائِمِ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ. (الإرشاد، ج ۲، فصل سيرة الإمام المهدي عليه السلام، ص ۳۸۲) چون قائم آل محمد ظهور کند مردم را به اسلام تازه دعوت می کند و آنها را به آناری که بر اثر ظلم و بیدادگری از میان رفته و کهنه شده و مردم از آنها بی خبر مانده رهبری می فرماید و قائم را از آن نظر مهدی گفته اند که مردم را به آیینی که مسلمانان از دست داده اند هدایت می کند و او را به آن جهت قائم خوانده اند که برای ابراز حق و ظهور آن قیام می کند.

رَوَى أَبُو خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بُدْوِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ. (همان) چون قائم آل محمد ظهور کند دستور تازه می آورد چنانچه پیامبر اکرم ﷺ در آغاز اسلام، دستور تازه آورد.

درس سی و هفتم^۱ آشنایی و مبارزه با وهابیت

طرح مسأله وهابیت و نقد آن اهمیت و ضرورت بسیار زیادی دارد^۲ و شاید بتوان

۱. این درس در جلسه سیصد و بیست و چهارم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
 ۲. برای شناخت وهابیت و آگاهی از خطرات آنها نسبت به دین اسلام، باید این مسلک انحرافی را از زوایای مختلف مورد مطالعه و بررسی قرار داد، از جمله: نحوه پیدایش و به وجود آمدن این فرقه و طرز تفکر آنها نسبت به دین و اولیای الهی و شعائر اسلامی و عملکرد آنها در حوزه اجتماع و سیاست و....
- الف- مسلک وهابیت، منسوب به محمد بن عبدالوهاب نجدی است و علت این که آن را به خود شیخ محمد نسبت نداده‌اند و نگفته‌اند «محمدیه» به این جهت بوده است که مبدا پیروان این مذهب، نوعی شرکت در نام پیامبر پیدا کنند.
- محمد بن عبدالوهاب، در سال ۱۱۱۵ هجری قمری در شهر «عیینه» چشم به جهان گشود. از کودکی به کتاب‌های تفسیر، حدیث و عقاید، علاقه داشت و از همان دوران جوانی، اعمال مذهبی مردم «به خدا» را زشت می‌شمرد، وی به مدینه رفت و در آن جا توسل مردم به پیامبر را ناپسند شمرد. محمد بن عبدالوهاب، بعد از مرگ پدر، افکار و عقاید خود را - که قبلاً از سوی ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم پی‌ریزی شده بود - اظهار کرده و به تبلیغ و ترویج و رسمیت دادن آن همت گماشت.
- ب- وهابیان معتقدند: هیچ انسانی، نه موحد است و نه مسلمان؛ مگر این که اموری را ترک کند. این امور عبارت است از:
- به وسیله هیچ یک از اولیای خدا و رسولان به خدا توسل نجوید و در صورت توسل در راه شرك گام نهاده و مشرك است.

– زائران به قصد زیارت به آرامگاه رسول خدا نزدیک نشوند و بر قبر آن حضرت دست نگذارند و در آن جا دعا نخوانند و نماز نگزارند و ساختمان و مسجد روی قبر نسازند.

– از پیامبر ﷺ طلب شفاعت نکنند.

– زیارت قبور و ساختن گنبد و بارگاه برای آنان، شرك است.

– وهابیان بر این باورند که مسلمانان، در گذر روزگار از آیین اسلام منحرف شده‌اند.

۶. هر گونه مراسم تشییع جنازه و سوگواری حرام است.

این منطق خشک و بی‌پایه، در تقابل با منطق وحی قرار دارد؛ چرا که قرآن در موارد یاد شده نظراتی صریح و مخالف وهابیت دارد:

– ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾؛ بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان [یعنی اهل بیت] نمی‌خواهم. (شوری: آیه ۲۳)

یکی از مصادیق ابراز علاقه به خاندان رسالت و اهل بیت و ذوی القربی، قبرهای آنان و تعمیر قبرهای ایشان است. این راه و رسم در میان ملت‌های جهان وجود دارد و یک نوع سنت عرفی به حساب می‌آید.

– ﴿فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا﴾؛ گفتند: ساختمانی روی [جایگاه] آنان بنا کنید [تا از دیده‌ها پنهان بمانند] البته پروردگارشان به آنان داناتر است.

– ولی آنان که بر کارشان [نسبت به اصحاب کهف] پیروز شدند، گفتند: به یقین مسجدی روی [جایگاه] آنان بنا خواهیم کرد. (کهف: آیه ۲۱)

هنگامی که وضع اصحاب کهف بر مردم آن زمان روشن شد و مردم به دهانه غار آمدند، درباره مدفن آنان دو نظر ابراز داشتند. آیه شریفه متذکر آن می‌شود و انتقاد یا لحن اعتراضی نسبت به نظر آنان ندارد. با توجه به آیه شریفه، هرگز نمی‌توان تعمیر قبور اولیای الهی و صالحان را عملی حرام یا حتی مکروه قلمداد کرد، بلکه آیه شریفه، به نوعی تشویق می‌کند که برای بزرگداشت اولیا و صالحان و حفظ قبرهای آنان، باید کوشید.

– ﴿وَاسْتَغْفِرْ لَذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾؛ برای گناه خود و مؤمن و مؤمنان استغفار کن. (محمد، آیه ۱۹)

– ﴿صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾؛ بر آنان دعا کن زیرا دعای تو مایه آرامشی برای آنان است. (توبه، آیه ۱۰۳)

– ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾؛ و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، به یقین خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند. (نساء، آیه ۶۴)

این آیات بیانگر این است که طلب آمرزش پیامبر در حق افراد، کاملاً مؤثر و مفید است و موضوع شفاعت پیامبر و دعای آن حضرت، نه تنها در آیات صریح، بلکه در احادیث عامه و خاصه و سیره صحابه نیز مشهود است.

ج) وهابیان قائل به جنگ با دیگر فرقه‌ها و مذاهب اسلامی هستند و مدعی‌اند که یا باید به آیین وهابیت درآیند یا جزیه دهند. آنان مخالف خود را متهم به کفر و شرک می‌کنند و اموال، نفوس و ناموس آنان را حلال می‌دانند. خلاصه این که، آیات قرآنی وارده درباره شرک و کفر را بر مسلمانان مخالف خود منطبق می‌کنند و این بزرگ‌ترین ضربه به پیکر جامعه اسلامی و مسلمانان است. با این تفکر بسته و خشک وهابیت بود که وقتی سعودی‌ها در سال ۱۳۴۴ هجری قمری بر مکه و مدینه و اطراف آن تسلط یافتند، مشاهد متبرکه بقیع و آثار خاندان رسالت و صحابه پیامبر را در هم شکسته و از بین بردند.

برای اطلاع از نحوه عملکرد و کارهایی که وهابیت در حوزه اجتماع و سیاست انجام داده‌اند و نگرش آنان نسبت به مسائل اجتماعی، باید به کتاب‌های تاریخی مراجعه کرد. چهره خشن و متعصب وهابیت، در عرصه سیاست، حکومت و مردم‌داری، همان بود که طالبان در عمر موقت سیاسی خود در کشور افغانستان به منصفه ظهور نشانده‌اند. خون مردم مسلمان را بی محابا به زمین ریختند. عرض و ناموس مسلمانان را هتک کردند و از اسلام يك چهره زشت، خشن و عقب مانده برای جهانیان ترسیم کردند.

بنابراین وهابیت، هم در نحوه پیدایش و انعقاد تفکر، میغوض علمای فرقه‌های مختلف مسلمانان بوده است و هم در نگرش نسبت به مسائل دینی مورد رد عالمان قرار گرفته است. حتی اولین کتابی که در رد وهابیت نگاشته شده (الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه) توسط برادر محمد بن الوهاب (سلیمان بن عبدالوهاب) نوشته شده است.

این فرقه در عرصه سیاست نیز جاده صاف کن دشمنان دین و اسلام بوده‌اند؛ این آیین و مسلک، ساخته و پرداخته انگلیسی‌ها است و چه ضربه و ضرری محکم‌تر و بیش از این بر اسلام و مسلمانان می‌توان تصور کرد.

چند عامل را می‌توان در ارتباط با گسترش این فرقه نام برد:

- تشدید فعالیت‌های تبلیغاتی و فرهنگی وهابیت در داخل ایران و حوزه‌های مسلمان نشین خارجی (نظیر حوزه قفقاز، بالکان و سایر کشورهای مجاور ایران) که آمادگی بیشتری برای تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی ایران در آنها مشاهده می‌شود، وهابیت به عنوان جریانی انحرافی در جهان اسلام و وابسته به استعمارگران، وظیفه جلوگیری از تداوم و گسترش جریان اسلام‌گرایی اصیل را که به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در سطح جهانی در حال پیشرفت است بر عهده داشته و از این رو تخریب و ایجاد تزلزل در مبانی فکری و اعتقادی شیعیان به عنوان محور اصلی این جریان را دنبال می‌کند؛ از این رو، در سالهای اخیر در جهت همسویی با تهاجم فرهنگی و نظامی آمریکا علیه کشورهای اسلامی و به خصوص ایران، فعالیت‌های تبلیغی خود را در ایران توسعه بخشیده است؛ البته در مقابل این تهاجم، حوزه‌های علمیه و نظام اسلامی، اقدامات و تدابیر امنیتی و فرهنگی مناسبی را - هر چند ناکافی - به کار گرفته‌اند.

- وهابیت به دلیل افکار اعتقادی خاصی که در باب شفاعت، توسل، شرک و مانند آن دارد در

گفت که در این زمینه مسامحه شده یا مقدّماتش فراهم نبوده است. به یاد دارم که چند ماه قبل از ارتحال حضرت امام علیه السلام برای ارائه گزارش مسائل حوزه علمیه خدمت ایشان رسیدم. ایشان، که همیشه پنجاه سال آینده را قبل از دیگران می‌دید، در آن موقع فرمودند: خوب است بلکه لازم است که مسأله وهابیت و نقد افکار و جواب‌های شافی و کافی به شبهات آنها در حوزه مطرح و تدریس شود و طلبه‌ها در جریان مسائل آن قرار بگیرند.^۱

با قطع نظر از اخباری که از کشورهای مختلف اسلامی خصوصاً از پاکستان - که آینده بسیار خطرناکی دارد - می‌رسد که متأسفانه نه تنها میان روحانیت اهل تسنن بلکه میان روحانیت شیعه نیز دو گروه به نام وهابی و غیروهابی ایجاد شده است؛ در حالی که نفس عنوان وهابی برای یک روحانی شیعه شرم‌آور است.^۲

تعارض کامل با مذهب شیعه است؛ هر چند اکثریت فرقه‌های اهل سنت با تفکرات این گروه مخالفند؛ از این رو، گروه یاد شده همواره در تلاش است تا با تبلیغات سازمان یافته (اعم از کتاب، مقاله، سخنرانی و مانند آن) شیعه را بیشتر بکوبد.

- خطر بزرگ‌تر این گروه، روش‌های دور از منطق اسلامی است که در برخورد با دنیا پیش گرفته است؛ از جمله، ظهور گروه طالبان و القاعده (به رهبری ملا عمر و اسامه بن لادن) - که سبب بهانه جویی غربی‌ها شد - که مسلمانان را به تروریسم و خشونت و مخالف تمدن معرفی کنند تا جایی که دست قدرت‌های استعماری غرب به خصوص آمریکا را در منطقه باز گذاشته و زمینه دخالت‌های نظامی و سیاسی آنان در کشورهای اسلامی را فراهم ساخته است؛ افغانستان و عراق دو نمونه بارز این دخالت‌ها به شمار می‌آیند.

۱. زمانی که ما در شورای مدیریت بودیم احساس کردیم برای دوستان و طلباب در سطح عموم و طلباب خارجی به طور خاص باید برنامه فشرده‌ای برای آشنایی با مسائل و شبهات وهابیت و جواب آنها - مخصوصاً با آن تأکید امام بزرگوار - در دوازده سیزده جلسه داشته باشیم؛ لذا از برادر و دوست عزیزمان آیت الله سبحانی تبریزی، که به نظر ما بیشتر از دیگران در این رابطه مطالعه، تحقیق، مقاله و کتاب داشته و هم در دوره‌های متعدّد در جاهای مختلف این بحث را مطرح کرده‌اند، تقاضا کردیم که بحثی را پیرامون این موضوع داشته باشند، ایشان هم پذیرفتند و بحث را شروع کردند. (این حاشیه از متن فرمایشات مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی است.)

۲. سؤال: آیا وهابیت ارتباطی با شیعه و سنی دارد؟ سیر تشکیل آن چیست؟ پاسخ: فرقه وهابیت ربطی به تشیع ندارد، حتی علمای اهل تسنن نیز این فرقه را قبول ندارند و حتی در رد آن از طرف دانشمندان سنی و شیعی رساله‌های متعددی نگاشته شده است.

یکی از دوستان اهل علم که اخیراً به کشور آذربایجان رفته بود نقل می‌کرد که در بخشی به نام قره باغ در کشوری که تازه می‌خواهد از زیر بار کمونیست خارج می‌شود، حوزه علمیه‌ای از شیعه با امکانات بسیار ضعیف، در حدود سیصد طلبه دارد؛ اما در مقابل این مدرسه در همانجا حوزه‌ای از وهابیت - با حدود ده هزار طلبه - دایر است.

ببینید وهابیت چقدر توانسته در آنجا نقش پیدا کند، البته درست است که ما فاقد آن امکانات و پولهای گزافی که آنها صرف تبلیغ این مکتب سرتاپا سیاسی و استعمارگرانه می‌کنند، هستیم؛ اما نباید از لحاظ امکانات علمی و تبلیغی و مبارزه علمی و تبلیغی محرومیت داشته باشیم.

این خطر بزرگی است که اینها در بسیاری از مرزهای ما - در سیستان و بلوچستان، در استان هرمزگان و بخشی از اطراف گرگان و گنبد - رسماً مشغول تبلیغات سوء هستند و امکانات عجیب و غریبی هم در اختیار مبلغان خود قرار داده‌اند.^۱



وهابی‌گری بر اساس سلفی‌گری استوار است که با هر نوع تجدد و دگرگونی حتی در زندگی مخالف است و علاوه بر آن این مکتب جعلی را محمد بن عبدالوهاب به وجود نیاورده است بلکه این تفکر در قرن هشتم توسط احمد بن تیمیه پایه‌گذاری و توسط او و شاگردش ابن قیم جوزی تقویت گردیده است. و مخالفت‌هایی که از سوی فرقه‌های مختلف مسلمانان - خصوصاً نقدها و ردیه‌هایی که دانشمندان اهل سنت بر آن کردند - موجب شد که این مکتب مطرود و منزوی شود تا این که در قرن دوازدهم توسط محمد بن عبدالوهاب حنبلی، این فرقه دوباره جان گرفت و از حالت انزوا بیرون آمد؛ اما این بار با زور و قدرت شمشیر محمد بن سعود (جد آل سعود) همراه گشت.

۱. سؤال: چرا عقاید وهابیت در جامعه ما به راحتی گسترش می‌یابد و هیچ مسئول یا ارگانی برای جلوگیری از پیشرفت آن اقدام نمی‌کند؟

پاسخ: چند عامل را می‌توان در ارتباط با این موضوع نام برد:

- متأسفانه علی‌رغم اقدامات فوق، آن گونه که شایسته است به این مسأله توجه جدی - به ویژه از سوی دستگاه‌های فرهنگی کشور نشده است و علاوه بر ناهماهنگی‌هایی که میان این مراکز با حوزه‌های علمیه مشاهده می‌شود به رواج اختلافات جناحی و حزبی و سیاسی شدن مسائل و غفلت از مسائل اساسی، فضای مساعدی را برای سوء استفاده دشمنان فراهم ساخته است.

- وجود مشکلات و معضلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - به ویژه در مناطق اهل تسنن - باعث



امیدوارم خداوند تبارک و تعالی همه ما را در راه تبلیغ و ترویج دین، مورد تأیید و توفیق خود قرار دهد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بهره‌برداری و هابیت و ترویج عقاید موهوم خود با استفاده از امکانات مالی فراوان شده است. مسلماً هرگونه برخورد در جهت مقابله با این جریان باید ضمن توجه اساسی به زمینه‌های فوق و کوشش دولت در بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی جامعه همراه باشد، باید اولویت را به راهکارهای فکری و فرهنگی داد و با تقویت مبانی فکری و اعتقادی جوانان شیعه، آنان را در برابر شبهات فکری و عقیدتی و هابیت، واکسینه کرد. البته دستگاه‌های امنیتی و انتظامی نیز می‌توانند با زیرنظر داشتن کلیه تحرکات و هابیت و جلوگیری از اقدامات مرموز آنان، به انجام هر چه بهتر وظایف خود همت بگمارند.

درس سی و هشتم^۱ درس اخلاق در حوزه

مناسب است که روزهای چهارشنبه همه اساتید بزرگوار، یک آیه، روایت یا مطلبی اخلاقی را بیان کنند و این به صورت یک سنت جاریه، در درسها مطرح شود - ان شاء الله تعالی - .

البته، آقایان طلاب هم از بعضی اساتید بزرگوار که شاید توجهی ندارند تقاضا کنند که در هفته - هر چند و لو یک ربع ساعت - درباره مسائل اخلاقی صحبت بفرمایند. و این از سفارشهای امام بزرگوار علیه السلام است. هرگاه ما در رابطه با امور حوزه خدمت ایشان شرفیاب می شدیم و گزارشاتی را عرض می کردیم، از ایشان می خواستیم که رهنمودی داشته باشند. شاید اگر همه اوقات این چنین نبود، غالباً ایشان در رابطه با مسائل اخلاق در حوزه، خیلی تأکید داشتند حتی با این که در رابطه با هیچ درسی، استاد تعیین نمی کردند گاهی به بعضی از اساتید هم اشاره می فرمودند که خوب است فلان شخص در حوزه، درس اخلاق داشته باشد. این تأکیدها از اهتمام ایشان به این امر خبر می دهد.

یکبار که خدمت رهبر بزرگوارمان حضرت آیت الله خامنه ای زید عزه رسیده بودیم، ایشان مطلبی را گفتند که من آن را نشنیده بودم. می فرمودند: ما در مشهد در

۱. این درس در جلسه صد و شصت و هفتم ایراد گردیده است.

درس مرحوم آیه الله آقای میلانی رحمه الله تعالی شرکت می‌کردیم، ایشان هر شب کتاب «تحف العقول» را سر درس می‌آوردند و اول یک روایتی را می‌خواندند، اگر این روایت احتیاجی به بیان نداشت، به همان خواندنش اکتفا می‌کردند، اگر به توضیح احتیاج داشت، مقداری درباره آن روایت توضیح می‌دادند، بعد هم وارد درس اصلی می‌شدند.

اولین چیزی که جامعه در برخورد با یک روحانی به آن توجه می‌کند اخلاق است. البته نه به آن معنای عرفی خاص که عبارت است از خوش‌رویی و خوش‌برخورد با مردم که البته این خود یک مرحله است. معنای اخلاق این است که طلبه به عنوان یک فرد متعبد به جمیع دستورات اسلام و مجموعه فضائل اخلاقی در جامعه تجسم داشته به این عنوان که وجهه اصلی همت او اسلام و مسائل اخروی است و مسائل دنیوی برای او به عنوان غایت و هدف اصلی واقع نشده است، مطرح باشد.

اگر خدای ناکرده مسائل مادی، زرق و برق دنیا، مسائل انحرافی و کارهای غیر مشروع در جامعه و روحانیت ما شیوع پیدا کند و ما آن حیثیت اصلی را از دست بدهیم آن روز، روزی است که روحانیت سیر نزولی خود را طی خواهد کرد.

برادران! من نمی‌گویم خود، عامل به این حرفها هستم؛ ولی به این امور اعتقاد دارم. دعا کنید من هم مثل شما، همگی بتوانیم یک سرباز واقعی، یک خدمتگذار و روحانی مورد رضای حضرت بقیه الله روحی له الفداء باشیم. امیدوارم خداوند روح پر فتوح امام بزرگوار رحمه الله تعالی را با اجداد گرامش محشور بفرماید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس سی و نهم^۱ تأثیر درس اخلاق

هنگامی که ما تازه طلبه شده بودیم، امام بزرگوار علیه السلام در روزهای جمعه، یک ساعت مانده به غروب در مدرسه فیضیه - شبستان زیر کتابخانه - سالها درس اخلاق می فرمودند و علاوه بر طلاب و فضلا، عده‌ای از بازاریهای آگاه، متدین و علاقه‌مند هم در درس ایشان شرکت می کردند. و عجیب این است که، می بینیم کسانی که در درس اخلاق امام حاضر بودند، هنوز از یک حالت خاصی برخوردارند^۲ همان تربیت‌ها و جلسات چند ساله، اینها را برای همیشه تربیت کرده است.

در زمان زعامت مرحوم آیت الله آقای بروجردی علیه السلام مدتی هم مرحوم آیت الله میرزا علی آقای شیرازی علیه السلام - که ساکن اصفهان بودند و به مسائل دنیوی بی اعتنا بوده و توجه کامل به مسائل اخروی داشتند و شهید مطهری رحمه الله تعالی در بعضی از کتابهایشان از شخصیت این مرد بزرگ تجلیل زیادی می کنند^۳ - به قم تشریف

۱. این درس در جلسه سیمصد و هشتاد و چهارم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قَالَتِ الْخَوَارِجُ لِعِيسَى: يَا رُوحَ اللَّهِ! مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَتُهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنَاطِقُهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ. (كافي، ج ۱، باب مجالسة العلماء وصحبهم، ص ۳۹) خواریین به عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام گفتند: یا روح الله! با که بنشینیم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خداوند اندازد و سخنش دانش شما را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت تشویق کند.
۳. سیری در نهج البلاغه، ص ۱۱ - ۱۴.

آوردند، ما کم و بیش در جلسات ایشان حضور پیدا می‌کردیم و انصافاً یک حال خوبی برای ما به وجود می‌آمد. ولی متأسفانه مدت آن کوتاه بود و در حقیقت حوزه علمیه قم نتوانست - آن گونه که شاید و باید - از ایشان استفاده کند و ایشان هم نتوانستند در قم سکونت داشته باشند.

تربیت، این چنین محقق می‌شد نه با صرف گفتن یکسری اصطلاحات و...، بلکه به معنای واقعی تربیت بود. به هر حال مُدرّس اخلاق غیر از استاد فقه، اصول، فلسفه و سایر علوم است. باید در او ویژگی‌هایی باشد و واقعاً خودش به تربیت اخلاقی تربیت شده باشد.

آنچه مهم می‌باشد این است که برای تربیت چنین افرادی برای آینده حوزه چه راهی را باید انتخاب کرد و چگونه می‌توان به این هدف رسید؟ برای تربیت استاد در موارد دیگر، راه خیلی آسان و معمولی است و خود طلاب نوعاً این راه را با ذوق و شوق طی می‌کنند و بحمدالله تعالی بسیاری هم موفق می‌شوند؛ اما در رابطه با اخلاق، اتخاذ یک نظر و پیشنهاد برای تربیت تعدادی مربی اخلاق در جهت استفاده و بهره‌کامل حوزه در آینده، بسیار مشکل است.

هم اکنون بعضی از بزرگان هستند که امام بزرگوار هم به بعضی از آنها اشاره کرده‌اند و می‌فرمودند: از ایشان استفاده اخلاقی کنید، اما ایشان یا به علت کهولت سن یا دلایل دیگر، معمولاً در اختیار حوزه و طلبه‌ها نیستند و کمتر از وجودشان استفاده می‌شود. بالاخره هم جهات اخلاقی برای طلبه‌ها و هم تربیت مربی اخلاق برای آینده حوزه، یکی از مشکلات بزرگی است که ما با آن روبرو هستیم و راه قابل توجهی هم برای آن پیدا نکرده‌ایم.

اما از باب این که گاهی اوامر اضطراریه هم به جای اوامر اختیاریه مطرح می‌شود، من و امثال من هم می‌آییم و مباحثی را به عنوان اخلاق مطرح می‌کنیم، بالاخره اهمیت معارف اخلاقی بسیار مهم است - به ویژه برای روحانیت - چراکه روحانیت، با عمل و اخلاق، با کیفیت معاشرت و برخوردش و با اجتناب از معاصی، بیشتر از بیانش می‌تواند در جامعه نفوذ کند.

عمل یک روحانی در صورتی که فریبکاری نباشد بکله واقعی و خالی از نقایص اخلاقی باشد، جاذبه زیادی داشته و نقش بسزایی دارد و من در مواردی - از جمله

در بعضی از مسافرتها - امتحان کرده‌ام. البته می‌خواهم این را به عنوان مثال عرض کنم نه این‌که این جاذبه در من وجود دارد:

اوایل ماه شعبان به بندر لنگه تبعید شدم، صاحب آن حسینیه ای که در آن سکونت داشتم، کسی را از مشهد دعوت کرده بود تا در ماه رمضان منبر برود. آن آقا شب اول یا یک شب قبل از اول ماه رمضان، وارد شد. جوانی نسبتاً فاضل بود و بعد که منبرش را دیدم، منبرش هم بسیار جالب و خوب بود. ایشان هم در آن حسینیه با ما ساکن شد، هیچ‌گونه آشنایی قبلی با هم نداشتیم، من او را قطعاً ندیده بودم، او هم اگر مرا دیده بود از نزدیک با من صحبتی نکرده بود. ماه رمضان شروع شد و با هم آنجا بودیم و بالاخره با هم مأنوس شده بودیم. دهه دوم ماه رمضان پیش آمد، این بیچاره مجبور بود به علت گرمی زیاد هوا، روزی چند نوبت در آب سرد حوضی که در آن حسینیه بود، برود، و آب آنجا هم از آب دریا و پر از نمک و... بود، بالاخره به گوش درد عجیبی مبتلا شد، به طوری که از شدت ناراحتی فریاد می‌زد، او را به بیمارستانی که آنجا بود بردیم، دستوری به او دادند، آمد و این دستور را عمل کرد و یکی دو روزه حالش بهتر شد، ولی مجدداً به گوش درد شدیدتری مبتلا شد، به طوری که من بر حال او متأثر می‌شدم. تقریباً اواخر دهه دوم بود، به او گفتم: فلانی! من اگر جای تو بودم دیگر اینجا نمی‌ماندم، ما تبعیدی هستیم و مجبوریم؛ اما تو با این شرایط، مجبور نیستی اینجا باشی، او هم تأملی کرد. به ذهنم خطور کرد که نکند ایشان به علت مسائل مالی حاضر نیست برگردد، از این رو، به او گفتم: اگر شما روی این جهت فکر می‌کنید، من حاضرم با صاحب مجلس صحبت کنم و از او بخواهم تمام آن پولی را که بنا است در یک ماه به شما بدهد، همین حالا بدهد، شما هم پول را بگیر و برو و به معالجه خودت پرداز. خب دیگر حرفی از این روشن‌تر و بالاتر نبود. ایشان گفت: خیر، بحث پول نیست، گفتم: پس چیست؟ گفت: مسأله این است که من حساب کردم اگر ده روز دیگر پیش شما بمانم بهتر از این است که الآن بروم. این اخلاق خوش و قدرت جذب یک روحانی است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس چهارم^۱ اخلاق در خانواده

اخلاق و رفتار نسبت به خانواده، بسیار حساس و مهم است. انسان باید در طرز سلوک با خانواده مراقبت زیادی داشته باشد.^۲

طلبه باید از وقت خودش حداکثر استفاده را ببرد و حتی یک لحظه از فرصت‌ها را تلف نکند و جداً به خودش اجازه ندهد که حتی یک لحظه بیکار بماند؛ ولی گردش و تفریح، حق خانواده است و جزو برنامه‌هایی است که در جای خودش ضرورت دارد.

من و شما در این رابطه با افراد عادی تفاوت زیادی داریم. اخلاق شما در خانواده باعث می‌شود آنان فکر کنند که همه طلبه‌ها از جهت اخلاق چنین‌اند و با زن و بچه خود این‌گونه رفتار می‌کنند.

من و شما که عهده‌دار حفظ اعتقادات مذهبی جامعه هستیم، قبل از جامعه باید عقاید زن و بچه خودمان را در رابطه با اسلام و روحانیت حفظ کنیم؛ به طوری که

۱. این درس در جلسه یکصد و پنجاه و یکم و درس خارج اصول معظم له و درس دویستم سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۱۸۹ بیان شده است.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ طَاهِراً مُطَهَّراً فَلْيَلْقَاهُ بِزَوْجَتِهِ. (نوادر راوندی، ص ۱۲) هر کس می‌خواهد خداوند را در حالی ملاقات کند که پاکیزه و پاک از گناه باشد، باید که با همسر خویش به ملاقات خدا برود.

همسر یک اهل علم بفهمد که چه مزیتی دارد، یعنی ببیند طرز سلوک شوهرش با اهل خانواده - به عنوان این که یک روحانی است - با دیگران فرق دارد نه این که طوری با آنان رفتار کنیم که مردم عوام با همسرانشان برخورد می کنند.

اخلاق و رفتار من و شما باید به تمام معنا اسلامی بوده به طوری که جامعه از ما انتظار دارد و همین سبب می شود که فرزندانمان راه ما را ادامه دهند.

از این رو، باید توجه داشته باشیم که همگام به تحصیل علم - هر مقدار هم که به علم علاقه داریم - باید حقوق خانواده، حق تربیت فرزند را - که عمده اش همان تربیت عملی و کیفیت رفتار پدر در رابطه با فرزند است - رعایت کنیم. پس از آن، تربیتهای قوی در کنار تربیتهای عملی، می تواند مؤثر باشد. بزرگان ما در این رابطه بهترین اسوه و الگو هستند.

متأسفانه بسیار زیاد دیده می شود که از چند پسر فلان اهل علم حتی یکی هم حاضر نیست رشته پدر را دنبال کند و اصلاً علاقه مند نیست! که در اکثر موارد باید اشکال را در پدر دید، اگر پدر به عنوان یک روحانی جاذبه داشت، لااقل یکی دونفر از فرزنداناش علاقه مند می شدند^۱. اینها مسائل جزئی نیست، جای تأسف است.

من ولادتم در قم بوده و والده مکرمه ما هم قمی است، از این رو نسبت به مسائل قم با اطلاع هستم. در همین قم بیوتات بسیار مهمی از علما وجود داشته که الان حتی یک روحانی در تمام فامیلشان وجود ندارد. در حالی که شاید سی سال قبل، سی یا چهل نفرشان اهل علم بودند. اگر ما این موضوع را ریشه یابی کنیم می بینیم مقداری از مسئولیت متوجه پدران بوده است؛ چون جاذبه نداشتند و نتوانستند بچه ها و اقوامشان را جذب کنند.

همین اواخر شنیدم که امام بزرگوار تا همان روزهای آخر حاضر نبود بدون

۱. جاذبه و روش صحیح مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی موجب شد که خلف صالحی را برای اسلام، عالم تشیع و حوزه های علمیه به یادگار بگذارند. حضرت آیت الله استاد محمد جواد فاضل لنکرانی یکی از اساتید مبرز خارج حوزه علمیه قم می باشند و درس باشکوهی داشته و آثار و برکاتی که از والد معظمشان باقی مانده است مانند مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام را با همان کیفیت ادامه می دهند.

همسرش حتی یک مرتبه غذا بخورد. ببینید این کار چقدر می‌تواند در روح یک همسر اثر داشته باشد.^۱

حال؛ اگر زوج جوان باشند، شاید همان حضور سر سفره باعث التذاذ است، اما در آن سنین که دیگر این حرفها مطرح نیست، این رفتار از روی عواطف انسانی و رعایت حق او است.

کسی که مقامش به جایی رسیده بود که دنیا آن هم دنیای ابر قدرت، او را به عظمت، لیاقت، شوکت و به علو همت می‌شناخت و در برابرش سر تعظیم فرود می‌آورد، با این حال در رابطه با مسائل داخلی و خانوادگی، این قدر مراقب بود و حدود و حقوق آن را رعایت می‌کرد.

ما نیز باید تا لحظه آخر مواظب حقوق همسرمان باشیم و تربیت و آداب اسلامی را پیاده کنیم.^۲

۱. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: هَلْ لَكَ مِنْ زَوْجَةٍ؟ قَالَ: لَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا أَحَبُّ إِلَيَّ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَأَنْ أُبَيْتَ لَيْلَةً وَلَيْسَ لِي زَوْجَةٌ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَكْعَتَيْنِ يُصَلِّيَهُمَا رَجُلٌ مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ عَزَبَ يَوْمٌ لَيْلَةً وَيَصُومُ نَهَارَهُ. (مكارم الأخلاق، فصل ۱، ص ۱۹۷) از امام هفتم عليه السلام منقول است: مردی خدمت امام باقر عليه السلام آمد، حضرت به او فرمود: همسر گرفته‌ای؟ گفت: خیر، امام عليه السلام فرمود: دوست ندارم که همه دنیا از من باشد ولی يك شب بدون همسرم بخوابم، و بعد فرمود: دو رکعت نماز همسر دار بهتر است از این که فرد مجردی شب را نماز گزارد و روز را روزه دار باشد.

۲. عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ...لَا غَنَى بِالزَّوْجِ عَنْ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ زَوْجَتِهِ وَهِيَ: الْمُوَافَقَةُ لِيَجْتَلِبَ بِهَا مُوَافَقَتَهَا وَمَحَبَّتَهَا وَهَوَاهَا وَحُسْنَ خُلُقِهِ مَعَهَا وَاسْتِعْمَالَهُ اسْتِمَالَةَ قَلْبِهَا بِالْهَيْئَةِ الْحَسَنَةِ فِي عَيْنِهَا وَتَوْسِعَتُهُ عَلَيْهَا وَ لَا غَنَى بِالزَّوْجَةِ فِيمَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ زَوْجِهَا الْمُوَافَقَ لَهَا عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ وَهِيَ: صَيَانَةُ نَفْسِهَا عَنْ كُلِّ دَنَسٍ حَتَّى يَطْمَئِنَّ قَلْبُهُ إِلَى الثَّقَةِ بِهَا فِي حَالِ الْمَحْجُوبِ وَالْمَكْرُوهِ - وَحِيَاطَتُهُ لِيَكُونَ ذَلِكَ عَاطِفًا عَلَيْهَا عِنْدَ زَلَّةٍ تَكُونُ مِنْهَا وَ إِظْهَارَ الْعَشْقِ لَهُ بِالْخِلَابَةِ وَ الْهَيْئَةِ الْحَسَنَةِ لَهَا فِي عَيْنِهِ. (بحار الأنوار، ج ۷۵، باب ۲۳، ص ۱۹۰) مرد باید در ارتباط با زن و همسر خود حتماً این سه خصوصیت را داشته باشد: ۱. موافقت و خوش اخلاقی با همسر که موجب جلب توافق همسر نیز می‌شود و محبت و علاقه او را تحکیم می‌کند. ۲. قیافه و ظاهر آراسته داشته باشد که موجب تمایل بیشتر همسرش گردد. ۳. وسعت به او ببخشد (در خورد و خوراک و پوشاک). و هر زنی باید میان خود و شوهری که با او توافق دارد سه خصوصیت داشته باشد: ۱. از هر پلیدی خود را نگه دارد تا شوهرش در حال خوشی و ناخوشی به او اطمینان پیدا کند. ۲. نگهداری و مراقبت از شوهر (پیوسته

اخلاق در خانواده / ۲۷۳

وظیفه این است که اعتقادات و معارف اسلامی ابتدا داخل خانواده روحانیت حفظ شود و بعد از آن نوبت به دیگران برسد، نه این که انسان تمام همتش خارج از منزل باشد و نسبت به خانواده، کوتاهی کند که در نتیجه به اعتقادات خانواده و به وجهه روحانیت لطمه وارد شود.

من این توصیه را در درجه اول به خودم و بعد به شما برادران می‌کنم. امید دارم که خداوند تبارک و تعالی ما را داخل و خارج منزل، متخلق به اخلاق واقعی اسلامی بفرماید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



نیازمندیهای شوهر را متوجه باشد و در رفع آنها بکوشد) که این خود موجب محبت و علاقه شوهر می‌شود و از لغزش همسرش اگر پیش‌آید چشم‌پوشی می‌کند. ۳. و اظهار عشق نسبت به او با سخنان محبت‌انگیز، و خود را برای شوهر با شکل و قیافه‌ای بیاراید که جلب توجه او کند.

درس چهل و یکم^۱ مطالعه حالات ائمه علیهم السلام و بزرگان

حالات و روش زندگی ائمه هدی علیهم السلام الگوی ما در اخلاق است^۲ و الگو برداری از آن، تأثیر زیادی در زندگی ما خواهد داشت. اولین مرحله برای استفاده هر چه بهتر از این الگوها، مطالعه و تحقیق درباره شیوه زندگی، رفتار و اخلاق آن بزرگواران است. البته ممکن است کسی پس از مطالعه و تفکر در خصوص مناقب، فضیلت ها و عظمت ائمه اطهار علیهم السلام بگوید: آنان معصوم هستند و مقام و درجه ایشان بسیار بلند و رفیع است؛ بنابراین، ما نباید انتظار داشته باشیم بلکه نمی توانیم حالات آن بزرگوران را داشته باشیم، آنان کجا و ما کجا!! همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از این که روش زندگی خود را بیان می کند که از چه نوع غذا و لباسی استفاده می کند، می فرماید:

۱. این درس در جلسه سیصد و هشتاد و نهم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است .
۲. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (أحزاب: آیه ۲۱) مسلماً زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی برای شما است، برای آنان که به رحمت خداوند و روز رستاخیز امید دارند و خداوند را بسیار یاد می کنند.
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: ... لِي بَابَائِي أُسْوَةٌ. مِنْ أَسْوَةِ مَنْ زَكَاةً وَرُحْمًا يُدْرِكُونَ أَعْنَاقَهُمْ وَيُكَلِّمُونَ أَعْيُنَهُمْ بِذُنُوبٍ كَثِيرَةٍ بَعِيدَةٍ. (بحار الأنوار، ج ۴۸، باب ۱۰، ص ۲۵۰)
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ اللَّهُ أُسْوَةٌ أَنْتَ قَدَمًا. (همان) تو از گذشته پیشوای جوانمردان بوده و هستی.

«أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ»^۱.

بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید.

به همین دلیل، این فکر در ذهن انسان ایجاد می‌شود که اگر ما میلیونها سال عمر کنیم و در این سالیان دراز، نهایت زهد و تقوا را داشته باشیم، باز هم ممکن نیست به مقام امام معصوم برسیم. البته شیطان هم این توهم را تقویت می‌کند و در نتیجه چنین شخصی از مرحله تأثیرپذیری دور خواهد شد و نمی‌تواند از اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان بهترین الگوها استفاده کند؛ چرا که وقتی انسان، چنین فاصله دوری را میان خودش و معصومین علیهم‌السلام ملاحظه کرد و تصور کرد که با هیچ تلاش و کوششی نمی‌تواند این فاصله را از میان بردارد و به مقام آنان برسد، دیگر احساس تکلیف برای دسترسی به ایشان نمی‌کند.

در حالی که چنین شخصی ابتدا باید چگونگی زندگی ائمه معصومین علیهم‌السلام و امیرالمومنین علیه‌السلام را مد نظر قرار دهد و سپس بداند که از کدام زاویه از زوایای زندگی ایشان می‌توان الگو برداری کرد. اگر آنان از اول شب تا صبح سجده های طولانی انجام می‌دادند و هر سه روز یک بار قرآن را ختم می‌کردند، او نیز در همین مسیر قدم بردارد و از آن بزرگواران به عنوان الگویی شایسته در زندگی و عبادت سرمشق بگیرد؛ اگرچه به صورت کامل نتوان مانند ایشان بود.

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفَّةٍ وَ سَدَادٍ»^۲.

البته شما توان آن را ندارید مانند من زندگی کنید، اما با پارسایی، تلاش، پاکدامنی و درستی مرا یاری و همراهی کنید.

مرحله دوم، مطالعه و ملاحظه حالات و زندگی بزرگان است؛ البته در این مرحله جای این شبهه نیست که ما کجا و شیخ انصاری کجا! چرا که او نیز مانند ما انسانی عادی است؛ بنابراین مراجعه به حالات بزرگان و مطالعه زندگی آنان می‌تواند برای

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۴۱۶.

۲. همان.

ما آموزنده باشد.^۱

سعی کنید مطالعه حالات و شخصیت بزرگان را - در دوران طلبگی، تحصیل، تدریس، زعامت و جنبه های مختلف دیگری که در زندگی ایشان وجود داشته است - جزو برنامه مستمر خود قرار دهید؛ چراکه واقعاً آموزنده است و نقش به سزایی در بهبود روحیه طلبگی شما خواهد داشت. بحمد الله تعالی کتابهای فراوانی در این رابطه وجود دارد مانند: «اعیان الشیعه» نوشته مرحوم سید محسن جبل عاملی رحمه الله تعالی که بیشتر از چهل جلد می باشد. ایشان در این کتاب شرح حال همه بزرگان شیعه را از ابتدا تا زمان حیات خودشان نوشته اند. یا کتابهایی که مرحوم آقا بزرگ تهرانی رحمه الله تعالی علاوه بر کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» نوشته است که هر کدام اسم خاصی داشته و در شرح حال علما است. یا کتابهای مختصری مانند: «الکنی واللقاب» یا کتاب «فوائد الرضویه» مرحوم محدث قمی رحمه الله تعالی که کتاب بسیار خوبی است یا «روضات الجنات» و کتابهای دیگری که انسان را در مورد زندگی این بزرگان راهنمایی می کند. البته به هر گفته و نوشته ای نمی توان اعتماد کرد و می بایست از کتب مستند و متقن بهره جست.

بی شک مطالعه، نوشتن و مباحث علمی مقداری خستگی را به دنبال دارد؛ اما مطالعه زندگی بزرگان این طور نیست و نه تنها موجب خستگی نمی شود، بلکه به خاطر جاذبه خاصی که دارد، شخص به آن علاقه مند می شود و دوست دارد بداند که در زندگی ایشان چه فراز و نشیبهایی بوده است؟ در جوانی به چه مراحل رسیده؟ و در سنین بالاتر چه وضعیتی برای ایشان پیش آمده است؟ در زمان پیری و کهولت چه حالاتی پیدا کردند؟ چه خدماتی انجام دادند؟ چه تألیفاتی داشتند؟

۱. عن أمير المؤمنين عليه السلام: أَيُّ بُنْيٍّ! إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مِنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَسَرْتُ فِي أَثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ وَنَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ.... (نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۳۹۱) پسرم! درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده ام، اما در کردار آنان نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویی یکی از آنان شده ام، بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویی از اوّل تا پایان عمرشان با آنان بوده ام، پس قسمت های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم و زندگانی سودمندشان را با دوران زینبارش شناسایی کردم.

چه کمکهایی به فقرا و مستضعفین داشتند؟ برخوردشان با حوزه ها و طلبه ها چگونه بوده است؟ و...

یکی از بهترین الگوها امام بزرگوار قدس سره است! واقعاً وقتی زندگی مرحوم امام را از تولد تا آخرین لحظات عمر، مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم چه تحولات عظیمی در زندگی این شخصیت بزرگ به وجود آمده است؟! منشأ این تحولات چه بود؟ عقیده او تا چه حد راسخ و محکم بود! چقدر به مسائل عبادی توجه داشت! گاهی در زندگی ایشان به صحنه‌هایی برخورد می‌کنیم که شاید به صورت طبیعی به راحتی از کنار آنها می‌گذریم.

گاه انسان وقتی کسالت مختصری پیدا می‌کند، دیگر حوصله ندارد حتی نماز واجبش را با آب و تاب و رعایت مستحبات بخواند و صرفاً جهت رفع تکلیف نماز می‌خواند و در این حالت دیگر به یاد نماز شب هم نخواهد بود. اما در آخرین روزهایی که مرحوم امام در بیمارستان بستری بودند، از حالات معنوی ایشان در شب، فیلمبرداری کردند، البته بعداً فرمودند: متوجه دوربین نبودم و الا امکان نداشت اجازه دهم چنین فیلمهایی گرفته شود.

امام با آن کهولت سن، پس از عمل جراحی و در حالی که سرم در دستشان بود نماز شب خود را ایستاده و با توجه و عنایت کامل خواندند. انسان در ابتدا به صورت سطحی از این مسأله می‌گذرد اما با کمی دقت، از این همه تعبّد نسبت به مستحبات اسلامی - خصوصاً نماز شب - متعجب می‌شود. اینها قابل مطالعه و فکر است و انسان باید از این موارد عبرت بگیرد.

من گاهی از مرحوم حاج آقا مصطفی - که رفاقتان از همان دوران طفولیت بود و سالها با هم مباحثه می‌کردیم - در مورد حالات مرحوم امام سؤال می‌کردم و هدفم این بود که ایشان را بیشتر بشناسم.

حاج آقا مصطفی رحمته الله علیه جریان جالبی را برای من نقل کردند. گفتند: یک روز طلبه‌ای نزد من آمد و مرا واسطه کرد تا از امام رحمته الله علیه برای او کمک مالی بگیرم. من رفتم خدمت ایشان و عرض کردم: مثل این که فلان طلبه به کمک مالی شما احتیاج دارد، دیدم ایشان اعتنایی نکردند و حرفی نزدند؛ مدتی گذشت، باز من برای مرتبه

دوم به ایشان عرض کردم که فلان طلبه به کمک مالی شما نیاز دارد و من را واسطه قرار داده است. باز ایشان اعتنا نکردند و هیچ حرفی نزدند، ما هم حرفی نزدیم؛ باز برای مرتبه سوم آن طلبه مراجعه کرد و من مجبور شدم، رفتم خدمت ایشان و به ایشان عرض کردم: آقا! این بار سوم است که من خدمت شما عرض می‌کنم، فلان طلبه به کمک مالی شما نیاز دارد، به ایشان کمکی کنید. ایشان فرمودند: مصطفی!، آن گنجینه مملو از پول است. کلید آن هم نزد من است، این کلید را به تو می‌دهم، هر مقدار که می‌خواهی از آن پول بردار و به او بده؛ اما به شرطی که روز قیامت خودت جوابش را بدهی و کاری به من نداشته باشی؛ اگر می‌توانی جوابش را بدهی این کلید و این هم پول، اما اگر نمی‌توانی، دیگر اصرار نکن. مرحوم حاج آقا مصطفی گفت: ما فهمیدیم که قضیه از چه قرار است. مرحوم امام معتقد بودند که آن طلبه متدین نیست، درس هم نمی‌خواند، طلبه‌ای است که یا مستحق نیست یا دنبال امور دیگری است، حالا از هر طریقی بود امام به وضع او آشنایی کامل داشت؛ ولی ما او را نمی‌شناختیم.

انسان وقتی نظیر این مطالب را می‌شنود یا در کتابها مطالعه می‌کند. بدون شک در روحش اثر خاصی ایجاد می‌شود.

بنابراین، مطالعه حالات معصومین علیهم‌السلام و بزرگان را یکی از برنامه های مطالعاتی خود قرار دهید؛ چراکه انسان بسیار تحت تأثیر حالات پیشوایان قرار می‌گیرد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

درس چهل و دوم^۱

محبت راه نژاد در دکمای مردم

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ بَعُدَ نَسَبُهُ وَالْبَعِيدُ مَنْ بَعَدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ قَرَّبَ نَسَبُهُ لَا شَيْءَ أَقْرَبُ إِلَى شَيْءٍ مِنْ يَدٍ إِلَى جَسَدٍ وَإِنَّ الْيَدَ تَغْلُ فَتُقَطَّعُ وَتُقَطَّعُ فَتُحَسَمُ»^۲.

حضرت امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: شخص نزدیک به انسان کسی است که دوستی او موجب نزدیکی او شده باشد، گرچه فاصله نژادی اش زیاد باشد و بیگانه کسی است که از دوستی دور شده باشد؛ گرچه خویشاوند نزدیک باشد. چیزی از دست به انسان نزدیک تر نیست، دست که خیانت کند قطع می شود، و پس از قطع شدن، آن موضع را می سوزانند و با آهن داغ می کنند تا خون بند آمده و بدن سالم بماند.

در کتاب *وسائل الشیعه*، باب حج، به مناسبت سفر حج، به مطالبی از قبیل وظایف یک مسلمان از نظر جنبه های اخلاقی و اجتماعی و همچنین در معاشرتها - اعم از واجب و مستحب - پرداخته است. جالب این که، این مطالب بیش از نیمی از آن کتاب را به خود اختصاص داده و عناوینی را در این ابواب مطرح می کند که به

۱. این درس در جلسه چهارصد و دهم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. *عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن بعض أصحابه عن صالح بن عقیبة عن سلیمان بن زیاد التمیمی عن أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: قال الحسن بن علي عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۲)*

نظر من مطالعه چه برای خود انسان و چه برای راهنمایی و هدایت دیگران، مفید و مؤثر است، خصوصاً با توجه به این که روایات و سائل الشیعه، مسند بوده و می توان سندهای آن را بررسی کرد.

در ابتدا، ریشه معنای «قرب» و «بعید» را در قرآن بررسی کنیم. نکته ای که در رابطه با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشد این است که خداوند تبارک و تعالی به رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حسب آیه ۲۳ سوره مبارکه شوری بر حسب تفسیر صحیح و مورد قبول فریقین^۱، امر فرمود که: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» ای پیامبر! به مردم بگو: من در برابر این رسالت با عظمتی که خداوند به خاطر آن بر مؤمنان منت گذاشت^۲، پاداشی غیر از دوستی نزدیکان و اهل بیتم از شما نمی خواهم.

۱. «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ»: علی ما أتعاطاه من التبلیغ و البشارة. «أَجْرًا» نفعاً منكم. «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» ای تودونی قربانی منکم، او تودوا قربانی، و قیل الاستثناء منقطع و المعنی: لا أسألكم أجراً قط و لکنی أسألكم المودة و فی القربی حال منها ای إِلَّا الْمَوَدَّةَ ثابته فی ذوی القربی متمکنه فی أهلها، أو فی حق القربا و من أجلها، كما جاء فی الحدیث «الحب فی الله و البغض فی الله». روی: أنها لما نزلت قیل: یا رسول الله! من قربتک هؤلاء الذین وجبت مودتهم علينا؟ قال: «علی و فاطمة و ابناهما».

(أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیضاوی از مفسرین اهل سنت، ج ۵، ص ۸۰)

۲. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (آل عمران: آیه ۱۶۴) خداوند بر مؤمنان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که میان آنان، پیامبری از خودشان برانگیخت.

با بررسی و شناخت زمان بعثت رسول اکرم و وضعیت اسفناک اخلاقی و اجتماعی مردم در زمان جاهلیت گوشه ای از متنی که خداوند بر بندگان خودش به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته مشخص می شود. امیرالمومنین علیه السلام در این رابطه می فرماید: أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعَلَمِ الْمَأْثُورِ... وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ أَنْجَدَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ وَ تَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ وَ اخْتَلَفَ النَّجْرُ وَ تَشَتَّتَ الْأَمْرُ وَ ضَاقَ الْمَخْرَجُ وَ عَمِيَ الْمَصْدَرُ فَالْهُدَى خَامِلٌ وَ الْعَمَى شَامِلٌ عَصَى الرَّحْمَنِ وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ وَ خُذِلَ الْإِيمَانُ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ وَ تَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَ دَرَسَتْ سُبُلُهُ وَ عَفَّتْ شُرُكُهُ أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَ وَرَدُوا مَنَاهِلَهُ بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ وَ قَامَ لَوَاؤُهُ فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا وَ وَطِنَتْهُمْ بِأَطْلَافِهَا وَ قَامَتْ عَلَيَّ سَنَابِكُهَا فَهَمَّ فِيهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ فِي خَيْرِ دَارٍ وَ شَرِّ جِيرَانٍ نَوْمُهُمْ سُهْوٌ وَ كَحْلُهُمْ دُمُوعٌ بَارِضٌ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ. (نهج البلاغه، خ ۲، ص ۴۶)

خداوند زمانی پیامبر اسلام را با دینی آشکار فرستاد که مردم در فتنه ها گرفتار شده، رشته های دین پاره شده و ستون های ایمان و یقین ناپایدار بود. در اصول دین اختلاف داشتند و امور مردم پراکنده بود، راه رهایی دشوار بود و پناهگاهی وجود نداشت، چراغ هدایت بی نور و کور دلی همگان را فرا گرفته بود. خدای رحمان معصیت می شد و شیطان یاری می گردید، ایمان بدون یاور مانده و

با تصور این معنا سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که: اثر مودت و دوستی چیست که رسول خدا ﷺ آن را به عنوان مزد و اجر رسالت مطرح کرده است؟ به یقین، مودت و محبت مردم به اهل بیت معصومین علیهم‌السلام نفعی برای ایشان ندارد. مقام این انسانهای پاک و معصوم آن قدر بالا و والا است که نه مودت مردم برای آن بزرگواران غروری ایجاد می‌کند، آنان را خوشحال می‌کند، و نه عدم محبت به ایشان زیانی به آن بزرگواران می‌رساند.

به نظر می‌رسد، قرآن و رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این دلیل روی این معنا تأکید دارند که مودت، ابزار و وسیله هدایت مردم است. اگر اهل بیت علیهم‌السلام مورد محبت مردم واقع شوند، دیگر دست از دامن آنان بر نمی‌دارند و از هدایت ایشان بهره مند می‌شوند.

این دستور خداوند متعال و تأکید رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در رابطه با اصل مسأله رسالت است؛ چراکه تنها راه و مطمئن‌ترین مسیر، تداوم نبوت و پیوستگی صحیح و واقعی مردم با رسالت و اسلام حقیقی، مودت مسلمانان نسبت به ذوی‌القربی است.

مردم باید ذوی‌القربی و اهل بیت معصومین علیهم‌السلام را دوست داشته و نسبت به ایشان علاقه و محبت داشته باشند، که از پرتو نورانیت آن بزرگواران استفاده کرده و دست از دامن ایشان برندارند.^۱

ستون‌های آن ویران گشته و نشانه‌های آن انکار شده، راه‌های آن ویران و جاده‌های آن کهنه و فراموش گردیده بود. مردم جاهل شیطان را اطاعت می‌کردند و به راه‌های او می‌رفتند و در آبشخور شیطان سیراب می‌شدند. با دست مردم جاهلیت، نشانه‌های شیطان، آشکار و پرچم او برافراشته گردید. فتنه‌ها، مردم را لگد مال کرده و با سم‌های محکم خود نابودشان کرده و پا بر جا ایستاده بود؛ اما مردم حیران و سرگردان، بی‌خبر و فریب خورده، کنار بهترین خانه (کعبه) و بدترین همسایگان (بت پرستان) زندگی می‌کردند. خواب آنها بیداری و سرمه چشمشان اشک بود، در سرزمینی که دانشمندش لب فرو بسته و جاهل گرامی بود.

جعفر طیار برادر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در هجرت به حبشه، در برابر نجاشی، اوضاع دوره جاهلی را چنین ترسیم می‌کند: ما بت‌پرستانی بودیم که در آن روزها مردارخوار و اهل فحشا و فساد بودیم، با بستگان قطع رابطه و با همسایگان بد رفتاری می‌کردیم، قدرتمندان ما حقوق ناتوانان را پایمال می‌کردند تا این که خداوند پیامبرش را مبعوث کرد.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَنْثَمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلَا يَشُكَّنْ أَحَدٌ أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي عِشْرِينَ خَصْلَةً: عَشْرٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَعَشْرٌ فِي الْآخِرَةِ. أَمَّا

بنابراین، هدف بسیاری از خلفای اموی - خصوصاً معاویه^۱ علیهم اللعنة والعذاب

فی الدُّنْيَا: فَالزُّهْدُ وَالْحِرْصُ عَلَى الْعَمَلِ وَالْوَرَعُ فِي الدِّينِ وَالرَّعْبَةُ فِي الْعِبَادَةِ وَالتَّوْبَةُ قَبْلَ الْمَوْتِ وَ النَّشَاطُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَالْحَفِظُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ النَّاسِعَةُ بَعْضُ الدُّنْيَا وَالْعَاشِرَةُ السَّخَاءُ. وَأَمَّا فِي الْأَحْرَةِ: فَلَا يُنْشَرُ لَهُ دِيوَانٌ وَلَا يُنْصَبُ لَهُ مِيزَانٌ وَيُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَ يُكْتَبُ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَيَبْيَضُ وَجْهُهُ وَيُكْسَى مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَيُسْفَعُ فِي مَائَةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَيَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ وَيَتَوَجَّحُ مِنْ تَيْجَانِ الْجَنَّةِ وَالْعَاشِرَةُ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَطُوبَى لِمُحِبِّي أَهْلِ بَيْتِي. (بحار الأنوار، ج ۲۷، باب ۴، ص ۷۳) هر کس که خداوند محبت اهل بیت را قسمتش کند، خیر دنیا و آخرت یافته، و تردیدی نیست که اهل بهشت است؛ چراکه دوستی اهل بیت من بیست خاصیت دارد: ده تا در دنیا و ده تا در آخرت. در دنیا: پارسایی، حرص بر علم، پرهیزگاری در امر دین، تمایل به عبادت، توبه پیش از مرگ، نشاط در نماز شب، ناامیدی از مردم، مراعات امر و نهی خداوند، دشمنی دنیا و سخاوت. در آخرت: نامه عملش گشوده نشود (یعنی اگر گناهی داشته باشد میان مردم شرمند نشود)، میزان عمل برای او نصب نشود، نامه اش را به دست راستش داده شود، برات آزادی از آتش برایش نوشته شود، صورتش سفید باشد، از حله های بهشتی بر او پوشانده شود، شفاعتش درباره صد نفر از بستگانش پذیرفته شود، خداوند نظر رحمت به او می کند، تاج بهشتی بر سرش نهاده شود و بدون حساب وارد بهشت می شود، خوشا به حال دوستان خاندان من.

۱. رُوی أَنَّهُ لَمَّا قَدِمَ مُعَاوِيَةُ بِالْكُوفَةِ قَبِلَ لَهُ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ مَرَّتَعٌ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ، فَلَوْ أَمَرْتُهُ أَنْ يَقُومَ دُونَ مَقَامِكَ عَلَى الْمَنْبَرِ فَتَدْرِكُهُ الْحَدَاثَةُ وَالْعِي فَسَقُطَ مِنْ أَنْفُسِ النَّاسِ وَأَعْيَبَهُمْ فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَأَبَوَا عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَأْمُرَهُ بِذَلِكَ فَأَمَرَهُ - فَمَقَامَ دُونَ مَقَامِهِ فِي الْمَنْبَرِ... فَمَقَامَ مُعَاوِيَةَ فَخَطَبَ حُطْبَةً عَيْبِيَّةً فَاحْشَةً فَسَبَّ فِيهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَامَ إِلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ: وَيْلَكَ يَا ابْنَ آكَلَةِ الْأَكْبَادِ! أَوْ أَنْتَ تَسُبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا مُخَلَّدًا وَلَهُ عَذَابٌ مُقِيمٌ؟ ثُمَّ أَنْحَدَرَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَنْبَرِ وَدَخَلَ دَارَهُ وَلَمْ يُصَلِّ هُنَاكَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا. (الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۱، ص: ۲۷۹) وقتی معاویه به کوفه آمد به او گفتند: حسن بن علی در نظر مردم بلند مرتبه است، اگر او را وادار کنی در پایین منبر خطبه بخواند و سخنرانی کند، دستخوش غم و اندوه شده و در سخنرانی دچار عجز و ناتوانی می گردد و از دیدگان مردم خواهد افتاد. معاویه مخالفت کرد؛ ولی سود نبخشید و ناچار پذیرفت، پس آن حضرت با همان شرایط، شروع به خطبه و سخنرانی کرد... پس معاویه برخاست و خطبه ای سست، ضعیف و فاحشی ایراد کرد و در آن به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام داد! آن گاه امام حسن علیه السلام خطاب به معاویه - که بالای منبر بود - فرمود: ای پسر هند جگر خوار! آیا همچون تویی به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می دهی؟ و حال آن که رسول خدا ﷺ فرموده است: هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده و هر

– که در زمان خود، افراد زیادی را برای سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام و ایجاد بغض و عداوت نسبت به ایشان، گماشته بودند، مسأله شخصی نبود، و هدفشان این نبود که شخص حضرت امیر علیه السلام گرفتار بغض و کینه مردم شود، بلکه می‌خواستند این ارتباط مودّت و محبت و علاقه نسبت به ذوی القربی را از بین ببرند. و اگر این ارتباط از بین رفت دیگر ممکن نیست کسی تحت تأثیر هدایت اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد!

امیرمؤمنان علیه السلام با خوارج بحثها و گفتگوهای فراوانی کردند، و افرادی را فرستادند تا با آنان صحبت کنند؛ ولی به خاطر پندارها باورهای غلط و بغض و عداوتی که از حضرت در دلشان به وجود آمده بود کارشان به جنگ کشید و هزاران نفر کشته شدند و در نهایت خود ایشان هم به دست خوارج و ابن ملجم علیه‌اللعنة و العذاب به شهادت رسید.

مودّت برای روحانیت، سرمایه بزرگی است. از این رو، ما باید برای انجام هرچه بهتر وظیفه و رسیدن به هدفهای روحانی خود، از این راه به عنوان ابزار کار استفاده کنیم. روحانی و مبلغ دین خیلی خوب می‌تواند از این راه به اهداف خودش برسد؛ چرا که مردم اگر مبلغ و روحانی را از صمیم قلب دوست داشته باشند موفقیت این روحانی در امر تبلیغ و بیان معارف الهی بسیار چشمگیر خواهد بود.

معنای اجمالی این فراز از سخنان امام مجتبی علیه السلام که می‌فرماید: «الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ بَعْدَ نَسْبِهِ» این است که: نزدیک به انسان، آن کسی نیست که با انسان خویشاوند باشد؛ بلکه آن کسی است که مودت، او را به انسان نزدیک کند؛ یعنی بزرگ‌ترین عامل برای نزدیک شدن، محبت به دیگران یا مودّت دیگران به انسان است.

برخی از تعبیرات عوامانه مردم به قدری ریشه‌دار و عمیق است که وقتی انسان در آن فکر می‌کند تعجب می‌کند. مردم در مثل‌های خودشان می‌گویند: با زبان خوش، مار را هم می‌توان از سوراخ بیرون کشید؛ یعنی مار که دشمن انسان است و از انسان فرار می‌کند، و در رویارویی با انسان حمله‌ور شده و با نیش سمی‌اش او را از پای

که لب به سبّ خداوند گشاید او را تا ابد در جهنّم مقیم ساخته، برایش غذایی همیشگی خواهد بود، سپس آن حضرت رهسپار خانه‌اش شد و دیگر تا آخر عمر در آن مسجد نماز نگذارد.

درمی آورد، وقتی پای رفاقت و محبت پیش آید آن دشمن خطرناک هم تحت تأثیر قرار گرفته و تسلیم انسان می شود.

سپس، حضرت در مقابل می فرماید: «وَالْبَعِيدُ مَنْ بَعَدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ قُرْبَ نَسْبُهُ»؛ بیگانه آن کسی است که مودت او را دور کرده باشد؛ هر چند نسبش نزدیک باشد. حضرت در این رابطه می فرماید: چیزی از دست انسان به جسم او نزدیک تر وجود ندارد؟ در عین حال، ممکن است این دست، به علتی قطع و از انسان جدا شود مثل این که دست خیانت کند حاکم شرع دستور به قطع آن دهد، که در این صورت پس از قطع جای آن را نیز می سوزانند تا خون بند آید و بدن سالم بماند. دیگر هیچ اثری از وجود چنین انگشت یا دست نخواهد بود. این دشمنی و خیانت، موجب جدایی شد آن را از جسم و تن دور کرد. کانه لم یکن جزء من الانسان، این مثال. در حقیقت برای این است که به ما بفهماند، این قرب و بُعدهای ظاهری و جسمی تداوم و اثری ندارد و این مودت است که ریشه دار و منشأ اثر است. در نتیجه، مودت ذوی القربی، راهی است برای این که انسان در دلها نفوذ کرد، افکار، عقاید و نظرات اسلامی خود را از این راه پیاده کند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس چهل و سوم^۱

راه و روش امام پیغمبر اکرم (ص) و حاکمیت

تردیدی نیست که جامعه و اسلام از ما انتظار دارد و هدف همگی یا اکثر ما در آغاز راه طلبگی این است که خدمتگزار اسلام باشیم و جامعه را به سوی اسلام سوق دهیم، مسائل و مشکلات آن را مطرح کرده، توضیح دهیم و بالأخره زمینه علاقه و گرایش مردم به اسلام را فراهم آوریم.

امام بزرگوارمان همین هدف را داشت و برای همین هدف مقدس بود که پس از قرن‌ها این نظام و حکومت اسلامی را به تاسی از رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع) تشکیل داد.

دایره مأموریت رسول خدا (ص) صرفاً اخذ قرآن کریم از سوی خداوند و در اختیار جامعه قرار دادن آن نبود؛ بلکه مبارزه عملی با شرک و بت پرستی یکی از مأموریت‌های مهم حضرت بود؛ از این رو، یکی دیگر از مأموریت‌های مهم ایشان تشکیل حکومت اسلامی بود.

اگر دایره مأموریت ایشان فقط گرفتن قوانین اسلام و ابلاغ آن به مردم باشد، پس چرا حکومت تشکیل داد؟! چرا بجای این که فقط بفرماید: بت پرستی هم شرک است ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۲ عملاً و با قاطعیت شدید با بت پرستی مبارزه کرد تا

۱. این درس در جلسه یکصد و پنجاه و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. شرک، ظلم بزرگی است. (لقمان، آیه ۱۳)

آن را ریشه‌کن ساخت؟! چرا عملاً در مدینه حکومت اسلامی تشکیل داد؟! رسول مکرم اسلام ﷺ هرگز نفرمود ما فقط موظفیم معارفی را به گوش جامعه برسانیم، و به اصطلاح امروز وظیفه فرهنگی ما این است که مردم را از نظر اعتقادی با استدلال و برهان از بت پرستی دور کرده، قوانین اسلام را هم در اختیارشان بگذاریم؛ ولی این که چه کسی حکومت می‌کند به ما ارتباطی ندارد، هر کس می‌خواهد زمام حکومت جامعه را به دست بگیرد، ما به آن کاری نداریم.

چنین نیست. بلکه تشکیل حکومت نیز به عنوان یکی از مأموریت‌های ایشان مطرح است؛ چرا که باید در اسلام حکومت تشکیل شود؛ زیرا قانون الهی - که تأمین کننده سعادت جوامع تا روز قیامت است - به قدرت نیاز دارد. این چنین نیست که همه مردم تابع منطق و دلیل باشند، و اگر به مردم گفته شود: قمار بازی حرام است، چنین نیست که همه مردم به راحتی از آن اجتناب کنند، و چنین نیست که سایر محرمات را ارائه کنید و مردم خود به خود از آنها دور شوند، بلکه باید قانون و احکام خداوند با قدرت پیاده شود؛ همان گونه که یک پدر در موقعیت‌های مختلف، برای تربیت فرزندش از روش‌های مختلفی استفاده می‌کند. برای این که بچه در مسیر مستقیم قرار بگیرد گاهی ارشاد و موعظه، گاهی برهان و استدلال و گاهی تنبیه لازم است. با موعظه و نصیحت و ارشاد تمام مسائل حل نمی‌شود؛ بلکه پشتوانه قدرت لازم است و قدرت در اسلام برای حفظ و پیاده کردن قوانین اسلام است.

بحمدالله تعالی ما هم اکنون در شرایطی هستیم که کاملاً این مطلب را درک می‌کنیم. اگر قدرت نظام اسلامی در این کشور نباشد یک هزارم قوانین اسلام پیاده نمی‌شود، با قدرت است که قوانین پیاده می‌شود؛ البته به شرط این که اجرای آن مورد دقت و ملاحظه باشد.

قدرت، ارباب، زجر، حبس و... در جای خودش ضرورت دارد و غیر این هم راهی نیست. ضرورت حدود و تعزیراتی که در اسلام به عنوان یک قانون مقرر شده خیلی روشن است. خداوند متعال چرا این قوانین را قرار داده است؟! یک زانی باید در ملاء عام تازیانه بخورد: ﴿وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ تا امنیت عرضی

۱. و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند! (نور، آیه ۲)

برای جامعه به وجود آید و دیگران حساب کار خودشان را بکنند. دلیل و برهان به تنهایی امنیت عرضی ایجاد نمی‌کند. اگر دست چند سارق به آن کیفیت و شرایطی که در اسلام مطرح است بریده شد، امنیت مالی در جامعه پدید می‌آید. معنای بریدن دست این است که نه تنها از این انگشتان بریده شده بی‌بهره است بلکه تا آخر عمر شرمنده است؛ چراکه نمی‌شود دست را برای همیشه پنهان نگاه داشت. این امنیت مالی با ارشاد و موعظه تنها به دست نمی‌آید؛ بلکه به قهر و قدرت نیاز دارد. در اسلام قدرت برای قدرت نیست، بلکه هدف از قدرت حفظ احکام اسلام و پیاده شدن قوانین نورانی قرآن مجید است.

یکی از دوستان اهل علم می‌گفت: در سفری که به اروپا رفته بودم، با یک ایرانی - که متأسفانه کمونیست بود - برخورد کردم، او را متأثر یافتم، گفتم چرا متأثری؟! گفت: من چگونه تحمل کنم که دخترم در اینجا با کمال آزادی و اختیار از منزل بیرون می‌رود و هر وقت دلش می‌خواهد بر می‌گردد؟! اگر نخواهد هم بر نمی‌گردد! با هر کس دلش می‌خواهد ارتباط برقرار می‌کند، من هم جرأت ندارم کلمه‌ای بگویم! این انقلاب، این سعی و تلاشها، این شهادتها و ناراحتیهای مختلف، این گرفتاریهای اقتصادی و به صف ایستادنها برای مسائل جزئی، فقط برای حفظ نظام اسلام است. اگر ما از نظر اقتصادی در محاصره هستیم، خوشحالیم از این که احکام اسلام در جامعه ما پیاده می‌شود؛ خوشحالیم از این که بچه‌های ما وقتی به دبستان و دبیرستان می‌روند با معارف اسلام آشنا می‌شوند، خوشحالیم از این که دختران ما در محیط بیرون از منزل با امنیت فکری مواجه‌اند. بحمد الله تعالی ما در برابر همه این زجرها و فشارها، منافع زیادی را به دست آوردیم.

برادران! پس از رحلت جانشین امام بزرگوار خوشبختانه تمام افکار ایشان در جای خودش محفوظ است، راه و هدف امام مشخص است و این وظیفه ما است که همان راه را ادامه دهیم. مرحوم امام می‌خواست من و شما، روحانیان مفیدی برای اسلام باشیم. روحانی مفید برای اسلام اولاً؛ باید خوب فکر کند و به تعبیر امام: آن افکار تحجرگرایانه را کنار بگذارد؛ شرایط فعلی را خوب بفهمد. بداند از چه راهی باید حرفش را در دنیا مطرح و از آن حمایت کند، بفهمد که یک مسلمان و روحانی

هرگز نباید به خودش اجازه دهد مسائلی را علیه انقلاب مطرح کند، ثانیاً؛ دارای سرمایه علمی و تقوایی باشد و از این لحاظ - خدای ناکرده - دچار کمبود در این سرمایه شود.

اگر داوطلبان ورود به حوزه ها نسبت به سابق بسیار کم شود و توجه مردم به این رشته رو به کاهش گذارد، یکی از دلایلی این است که من و امثال من به گونه‌ای که جامعه از ما انتظار داشته به وظایف خود عمل نکرده‌ایم. آن سرمایه علمی و تقوایی را که فکر می‌کردیم در ما وجود دارد، متأسفانه در من و امثال من وجود نداشت و گرنه معارف اسلامی و تقوا حتی برای غیرمتمقی‌ها مورد بی‌اعتنایی قرار نمی‌گیرد.

باید سعی کنیم در عین حال که خودمان به وظیفه عمل می‌کنیم، در جامعه هم جاذبه به وجود آوریم تا تعداد بیشتری از جوانان به روحانیت جذب شوند و به ورود در حوزه‌ها علاقه‌مند گردند. گرچه در سال ارتحال امام و حیاتی که با رحلتش به اسلام بخشید، باعث شد تعداد داوطلبان ورود به حوزه نسبتاً بیشتر شود؛ ولی این به صورت مقطعی است و باید برای آینده، جاذبه به وجود آورد.

رفتار من و شما و شیوه برخوردمان با جامعه می‌تواند بسیار اثربخش باشد. می‌تواند مردم - به ویژه جوانان - را به سمت روحانیت متمایل سازد، همان گونه که می‌تواند آنان را گریزان کند. ما تصور می‌کنیم برخی از رفتارها و گفتارهایمان جزئی و ناچیز است؛ ولی فکر نمی‌کنیم که جامعه جزئی‌ترین اعمال ما را هم به دقت زیر نظر دارد. یک بی‌اعتنایی به همسایه - مثلاً اگر انسان جواب سلام همسایه‌اش را دیر بدهد - طرز تفکر و بینش او را نسبت به روحانیت تغییر خواهد داد - تا چه رسد به مسائل مهم‌تر. اگر کسی ببیند اهل علمی به جای خانه، کاخ ساخته است، دیگر نمی‌شود در مقابل او نامی از اهل علم برد، و کسی باور نمی‌کند که اینان داعی‌الهی الله تعالی هستند و مردم را برای روز قیامت آماده می‌کنند آری، عمل ما نقش و تأثیر بسزایی دارد.

امام بزرگوار با کمال قداستی که داشت همان زندگی زاهدانه‌اش در دنیا اثر زیادی گذاشت! هر کس می‌آمد با خانه‌ای محقر مواجه می‌شد، می‌گفت: این

شخصیت و این خانه! این شخصیت و این زندگی! وقتی مرحوم امام علیه السلام صورت اموالش را بنابر یکی از اصول قانون اساسی برای شورای عالی قضایی نوشت، همه دیدید و واقعاً افتخار بود. باید این گونه بود. بر فرض که بگوییم ایشان پیرمرد بود و حسابهای دیگری را در نظر داشت؛ اما فرزند او چطور؟! وصیت نامه فرزندش مرحوم حاج آقا مصطفی را بخوانید؛ او که دیگر پیرمرد نبود، او که بر حسب آمال و آرزو دهها سال برای حیات خود پیش بینی می کرد در وصیتنامه اش نوشته است: من از مال دنیا جز یک مقدار کتاب هیچ ندارم، نه خانه ای، نه ملکی، نه سرمایه ای، هیچ و هیچ. این کتابها را هم از سهم امام علیه السلام تهیه کرده ام، اگر بچه من طلبه شد متعلق به او و گرنه وقف کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی علیه السلام در نجف شود.

اینها اگر واقعیت است، پس چرا من طلبه که چند سال بیشتر درس نخوانده ام به خودم اجازه می دهم خانه آن چنانی تهیه کنم؟! چرا؟! او پسر امام علیه السلام بود ولی با این شرایط زندگی می کرد، مگر من کی هستم؟!!

خلاصه این که؛ یکی از عوامل موفقیت مرحوم امام، زهد واقعی او بود، نه تزهد، زهد فروشی و زهد نمایی؛ بلکه زهد واقعی تمام عیار. حتی من شنیدم بعد از رحلت امام جمعیتهایی که آنجا می رفتند و تا آن روز آنجا را از نزدیک ندیده بودند، تصور می کردند آنجا کاخی وجود دارد و حسینیه جماران طلا کاری است؛ اما وقتی رفتند و از نزدیک دیدند، باورشان نمی شد که ایشان در این منزل زندگی می کرده است! اصلاً برایشان قابل پذیرش نبود.

بحمد الله تعالی هیچ نقطه ابهامی در زندگی امام بزرگوار ما وجود نداشت، همه حرفهایش را زد، همه کارهایی را که می بایست انجام بدهد، عملی ساخت. باز برای این که آینده من و شما را حفظ کند وصیت نامه ای به آن طول و تفصیل از خودش بر جای گذاشت.^۱ و آنچه باقی مانده است اندیشه و رفتار من و شما است، راه همان

۱. ... ما نوشته های امام را زیاد دیده ایم؛ ولی به یکبار دیدن اکتفا نکنیم، اگر انسان تمام نوشته های امام را ده بار هم بخواند باز هم باید بخواند. خصوصاً مطالبی را که امام بزرگوار در رابطه با منشور روحانیت و وظیفه من و شما بیان کرده اند و به نظر من لازم است انسان هر ماه یک دفعه از اول تا آخر آن را بخواند تا فراموشش نشود.

راه است یعنی «تحصیل و تقوا و عمل» اینها لازم است تا بتوانیم آن هدف اسلام و امام را - آن هم به مقدار ظرفیت اندکمان - دنبال کنیم و به آن برسیم، غیر از این هم مسأله دیگری وجود ندارد.

به نظر من مهم‌ترین دعا در حق خودمان این است که خداوند ما را از افرادی قرار دهد که به درد دین بخوریم.^۱ ناصر و حامی دین باشیم، نه تنها در لفظ بلکه در گفتار و عمل از دین حمایت کنیم؛ «اللَّهُمَّ جَعَلْنَا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ»^۲ خداوند ما را از کسانی قرار دهد که به وسیله آنان از دین حمایت شود و دین از وجودشان بهره گیرد. این دعا بهترین دعا برای من و شما است و دعایی بالاتر از این نداریم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

(این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه،

ج ۳، ص ۴۹۰، درس ۲۴۲.)

۱. اللَّهُمَّ اسْتَعْمَلْنَا لِدِينِكَ.

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلِ اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي وَآمِدْ لِي فِي عُمْرِي وَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي. (کافی، ج ۲، باب دعوات، ص ۵۷۷)

در نیایش خود بگو: بار خدا! روزی مرا وسعت بخش. بر عمر و عزتم بیفز. از گناهم درگذر. مرا در زمره یاوران و کارگزاران دینت قرار ده و دیگران را جایگزین من مساز.

درس چهل و چهارم^۱ تثبیت به آداب اسلامی

یکی از ویژگیهای امام بزرگوار، تعبّد و تقیّد ایشان به احکام و آداب الهی است، حتی آن مواردی که شاید - از نظر برخی افراد - پیش پا افتاده و بی‌اهمیت باشد. امام راحل عمری را - حتی در همان ایام کسالت در بیمارستان در آن حالت درد و ناراحتی - موفق به خواندن نماز شب بودند. کسی در همان روزها از ایشان سؤال کرد: کجای بدن شما درد می‌کند، ایشان در جواب گفته بودند: سر تا پای بدنم؛ با آن حال ایشان مقیّد بودند که عمامه بر سر داشته باشند، «تحت الحنک» انداخته باشند، مستحبات را رعایت کنند و قرآن قرائت کنند.

اینها سطحی نیست بلکه به عمق مطلب توجه نمی‌شود. گاهی که سر درد مختصری برای انسان پیدا می‌شود، نه تنها دیگر حال مطالعه نداشته، بلکه حتی حال خواندن یک آیه قرآن را هم ندارد، اما در تصاویری - که بدون توجه امام بزرگوار از ایشان گرفته شده بود - می‌بینیم در آن حالت درد و ضعف، قرآن مجید را بر می‌دارد و قرآن تلاوت می‌کند.

در همین رابطه یکی از برادران که اکثر اوقات در خدمت مرحوم امام بود، به من چیزی گفت که مرا شگفت زده کرد. گفت: آیا شما می‌دانید امام در شبانه روز چند

۱. این درس در جلسه یکصد و نود درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

نوبت قرآن می خواند؟ گفتم: خیر، ولی اگر انسان اهل قرائت قرآن باشد معمولاً در شبانه روز یک نوبت قرآن می خواند. ایشان خنده ای کرد و گفت: ایشان در شبانه روز حداقل سه نوبت مقید به خواندن قرآن است. حالا در چه موقعیت و چه شرایطی؟! کسی که در حقیقت رکن نظام اسلامی است، کسی که تمام قدرتها علیه او و نظامی که او به وجود آورده بود، تجهیز شده بودند و برای اسلام و کشور او این قدر مشکل به وجود آوردند به طوری که هنوز هم این تجهیز، به قوت خودش باقی است، با این حال چنان نسبت به انجام مستحبات مقید است و در مقابل خداوند، خودش را موظف می بیند که در شبانه روز سه نوبت کتاب او را قرائت کند. اینها برای من و شما درس است و سبب می شود که ما نسبت به رعایت احکام خداوند بیشتر اهتمام داشته باشیم.

همسر امام در همان اوایل فوت ایشان تصریح کرده بود که در طول زندگی ۶۲ ساله ام با ایشان، یک غیبت از ایشان نشنیدم، تصور این مطلب واقعاً مشکل است؛ اما در مورد ایشان که نسبت به احکام خداوند مقید بود قابل باور است.

حتما می دانید که امام یک آدم منزوی نبود، از همان جوانی - حدود سن ۲۵ - ۳۰ سالگی - هم اهل مجالس دوستانه، هم اهل رفاقت و هم اهل پذیرایی بود؛ اما روی مبنای اسلام و رعایت مقررات آن. من به خاطر علاقه ای که داشتم در مورد رفقای آن دوره ایشان تحقیق کردم که در حال حاضر هم یکی - دو نفر از ایشان حیات دارند و من با آنان ارتباط دارم. از این دوستان بسیار نزدیک ایشان راجع به جلسات جوانی امام راحل پرسیدم، گفتند: امکان نداشت ما بتوانیم در حضور ایشان غیبت کنیم، نه تنها خودش غیبت نمی کرد بلکه تا ما شروع به غیبت می کردیم، می گفت: آقا! حرف خودمان را بزنیم، مزاح کنید، بخندید، چرا غیبت کنیم؟! به جای غیبت یک حرفی می زنیم و همه خوشحال می شویم.

عادل واقعی کسی است که بهترین و نزدیک ترین رفیق او، که محرم اسرار او است، در نماز به او اقتدا کند. گاهی حتی زن انسان هم تمام اسرارش را نمی داند؛ اما رفیقی که محرم اسرار است، همه چیز انسان را می داند. رفقای مرحوم امام با این که از تمام اسرار او - آن هم در دوران جوانی - آگاه بودند؛ همه می گفتند: ما به ایشان

اقتدا می‌کنیم، هم اکنون نیز اقتدا می‌کنیم.
این تعبد به احکام خداوند - که یکی از ویژگیهای مهم امام پیشوای بود - باید برای
من و شما به عنوان یک الگو مطرح باشد.
امیدوارم خداوند به عظمت روح امام بزرگوار - که به یقین احترام زیادی نزد
خداوند دارد - ما را در راه نورانی ایشان موفق و موید بدارد تا نسبت به احکام
نورانی او روز به روز متعبدتر و مقیدتر باشیم و روز به روز سرمایه علمی و تقوایی
ما را فزونی بخشد و ایشان را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام محشور فرماید
- ان شاء الله تعالی - .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس چهل و پنجم^۱ روحانی الگو

اگر بخواهیم یکی از روحانیون شیعه را - که مورد تأیید حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام و بزرگان شیعه است - نام ببریم چه کسی است؟ گذشته از امام بزرگوار که یک مرد استثنایی در تاریخ است در میان روحانیان - فردی که می‌تواند برای ما الگو باشد و مورد نظر و رضایت امام زمان علیه السلام است، شهید بزرگوار استاد مطهری رحمته الله است.

بی‌تردید، این شهید بزرگ از نظر مقام علمی و آشنایی با مسائل مختلف اسلامی^۲ معارف اسلام را به خوبی درک کرده بود؛ و انصاف این است که واژه «اسلام شناس» را، که بسیار والاتر از عنوان «فقیه و متکلم» است، در مورد او به کار ببریم.^۳ «اسلام‌شناس» یک معنای بسیار غنی و پر محتوایی است که همه مسائل و زوایای گوناگون را در بر می‌گیرد و در تاریخ کمتر کسی را می‌توان پیدا کرد که این

۱. سیری کامل در اصول فقه، ج ۴، ص ۵۹۲.

۲. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كَمَالُ الْمُؤْمِنِ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ: تَفَقُّهُ فِي دِينِهِ وَ... (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۱، ص ۱۶۲) کمال مؤمن در سه خصلت است: درک مسائل دینی،....

۳. عن أبي عبد الله عليه السلام جعفر بن محمد عن أبيه: قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا أراد الله بعبد خيراً فقهه في الدين (بحار الأنوار، ج ۱، باب ۶، ص ۲۱۷) هرگاه خدای عزوجل به بنده اراده خیر کند او را دانای در دین گرداند.

عنوان براو منطبق باشد و به او «اسلام‌شناس» گفته شود. ایشان در مقام عمل هم تا آخرین لحظه با بیان و قلمش از اسلام دفاع کرد. خداوند متعال بیش از بیان خوب، به او قلم خوب عنایت کرده بود، به طوری که وقتی انسان نوشته‌های این مرد بزرگ را مطالعه می‌کند، پی می‌برد که ایشان سخت ترین مسائل علمی و فلسفی را با عبارتی قابل فهم و پر معنا برای اقشار مختلف جامعه مطرح کرده است.

به یقین، کسانی که این مرد بزرگ را به شهادت رساندند، عظمت شخصیت او را بهتر از ما درک کرده و فهمیده بودند که اگر چنین انسان اثرگذاری از جامعه گرفته شود چه محرومیت‌هایی را در پی خواهد داشت.

به هر حال، چنین شخصیتی باید بعد از ائمه هدی علیهم‌السلام و امام زمان عجل‌الله‌فرجه برای ما الگو و اسوه باشد. همه ما باید از نظر آشنایی با اسلام و خدمت به آن، یک مطهری باشیم و چنین شخصیتی داشته باشیم.

وقتی سالگرد گرامی داشت چنین شخصیت‌هایی فرا می‌رسد، آنچه بیش از هر چیز دیگر اهمیت دارد، این است که ببینیم آنان چگونه به این موقعیت رسیدند؟

«اخلاص، احساس وظیفه، تحمل مرارت‌های زندگی و داشتن روحیه طلبگی» ما نیز از آنان درس بگیریم و سعی کنیم راه و روش آن بزرگان را در زندگی شخصی‌مان پیاده کنیم.

باید در مورد این شخصیت بزرگوار از تمام جهات (اعتقادی، اخلاقی، عبادی، اخلاص، اسلام‌شناسی، تحمل مرارت‌ها و رنج‌ها و...) به ایشان تأسی کرد و ایشان را به عنوان یک اسوه معرفی کرد.

اگر این بزرگان را الگوی خود قرار داده و مانند آنان عمل کنیم، مطمئن باشیم که مورد رضای امام زمان عجل‌الله‌فرجه خواهیم بود.

زمانی که روحانیت با دانشگاه ارتباطی نداشت و رفتن به دانشگاه برای او بسیار سنگین و دشوار بود، ایشان به خاطر انجام وظیفه سعی کرد به دانشگاه راه پیدا کند، اگرچه در دانشگاه مسئولیت رسمی نداشته باشد.

با این که مدرک لیسانس و دکترا و امثال اینها را نداشت ولی کم کم به خاطر

پشتوانه علمی خوبی که از آن برخوردار بود، مورد توجه و استفاده دانشجویان قرار گرفت و در دانشگاه موقعیت پیدا کرد و همین امر، زمینه‌ای شد تا در مبارزه، دانشگاه با مردم همگام شود.

اگر ایشان به وظیفه خود عمل نمی‌کرد، دانشگاه در مقابل حوزه و روحانیت قرار داشت و کسی به خواب هم نمی‌دید که یک روز میان حوزه و دانشگاه رابطه‌ای برقرار شود، چه رسد به این که بحث اتحاد حوزه و دانشگاه مطرح گردد.

امیدوارم خداوند متعال این شخصیت بزرگوار و امام عزیز را - که این شخصیت بزرگوار در دامان او تربیت شد - با اولیا و ائمه هدی علیهم‌السلام محشور فرماید و به ما هم توفیق عنایت کند که راه و روش ایشان را ادامه دهیم و در همان راهی گام برداریم که آنان گام نهادند و به نتایج مطلوب رسیدند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس چهل و ششم^۱ جامعیت استاد و شاگرد الگویی برای اهل علم

کنگره هزاره شیخ مفید^{رحمته الله}، نشان داد که شخصیت‌های علمی جهان تشیع، اگرچه زندگی‌شان مربوط به هزار سال قبل است ولی نه تنها میان مسلمانان جهان، بلکه میان فرق مختلف مسیحی، بودایی و... شناخته شده‌اند؛ به طوری که این فرقه‌ها مطالعات، مقالات و سخنرانی‌هایی درباره شیخ بزرگوار مفید^{رحمته الله} داشته‌اند. در جلسه اختتامیه این کنگره مطلبی را گفتم که به نظرم رسید آن را برای شما هم بیان کنم. هدف از برگزاری این کنگره‌ها این است که ما شخصیت بزرگان خود را به عنوان اسوه و الگویی مناسب به جامعه معرفی کنیم. شیخ بزرگواری به نام مفید، در عمر هفتاد و پنج یا حداکثر هفتاد و هفت ساله خود چه آثار و برکاتی برای عالم تشیع و اسلام داشته است به طوری که ما امروز به او افتخار می‌کنیم و حقاً هم باید افتخار کرد.

نکته جالبی که مخصوصاً در زندگی ایشان وجود دارد، جامعیت ایشان است، به طوری که در بسیاری از فنون و علوم اسلامی بلکه در تمامی آنها تخصص داشته است. وقتی به فقه و فقهت می‌رسید، فقهی متبحر و به تمام معنا بود، هنگامی که به مسائل کلامی می‌رسید، یک متکلم در بالاترین مرتبه از آشنایی با علم کلام بود،

۱. این درس در جلسه پانصد و نود و دوم درس خارج اصول معظم له ایراد شده است.

همین‌طور در تاریخ، رجال، تفسیر و مسائل و فنون مختلف اسلامی تخصص داشت. ما نباید تصور کنیم که بدون سعی و تلاش و بدون رنج و زحمت می‌توان به این جامعیت دسترسی پیدا کرد. وقتی زندگی شیخ مفید رحمه الله تعالی را - که واقعاً هم خواندنی است - مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم ایشان گرفتار چه مشکلاتی بوده است. از طرف فرقه‌های مختلف گرفتاری‌های بسیاری - مانند چندین مرتبه تبعید - برای ایشان پیش آمد، اما هیچ کدام از این امور نتوانست سد راه تعلیم و تعلم ایشان شود. علت این که شیخ بزرگوار طوسی رحمته الله علیه از بغداد - که وی در آن شهر شاگرد شیخ مفید رحمته الله علیه بوده - به نجف انتقال پیدا کرد، این بود که آن فرقه‌های مخالف، تمام زندگی و خانه و کتابخانه او را آتش زدند و شیخ طوسی رحمته الله علیه مجبور شد - با این که بغداد، مرکز علم و حوزه‌های علمیه بود - به نجف هجرت کند و حوزه علمیه نجف را پایه‌گذاری کند؛ به طوری که پس از هزار سال، هنوز آثار و برکات این حوزه را مشاهده می‌کنیم.

انسان وقتی در زندگی شیخ طوسی رحمته الله علیه دقت می‌کند، پی به جامعیت او می‌برد؛ در علم تفسیر، کتاب تبيان را نوشته که بسیار مفصل، دقیق، ادبی و مشتمل بر تحقیقات بسیاری است؛ در علم فقه تألیفات متعدد، با کیفیت‌های گوناگون دارد؛ در علم رجال، کتاب فهرست و رجال شیخ معروف است؛ در باب کلام، کتاب الشافی سید مرتضی را تلخیص کرده که سه جلد است و هر جلد حدود هشتصد صفحه دارد، و همچنین است در علم اصول و فنون مختلف اسلامی دیگر.

برادران! بحمدالله تعالی تعداد افراد حوزه ما از نظر کمیّت، بسیار خوب است، اما این که در آینده خروجی این حوزه، چیست؟ این به تصمیم، سعی و تلاش من و شما بستگی دارد. حوزه نمی‌تواند مجتهد بسازد، این من و شما هستیم که با سعی و تلاش خودمان، می‌توانیم مجتهد شویم، مجتهد بسازیم و برای آینده اسلام یک افتخار و خدمتگزار باشیم. مبدا به جای این که افتخار روحانیت باشیم، آبروی آن را ببریم! والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس چهل و هفتم^۱ حدیث در تحصیل علم

ما باید عنایت بیشتری به کارهای طلبگی و تحصیل خود داشته باشیم. بحمدالله تعالی به برکت انقلاب اسلامی، اکثر مردم از طریق رسانه‌ها و مطبوعات در جریان همه امور هستند و حتی به این حد اکتفا نمی‌کنند و مسائل را پی‌گیری و اخبار را بررسی می‌کنند که فواید زیادی را در پی دارد؛ البته این که انسان تمام وقتش را یا وقت‌های اساسی خود را صرف بحث‌های سیاسی کند نیز صحیح نیست. در حالات امام بزرگوار علیه السلام نقل می‌کنند که ایشان به دلیل کسالت قلبی مجبور بودند روزی دو - سه نوبت در حیاط منزل پیاده‌روی کنند؛ ایشان زمان پیاده‌روی را در اوقاتی که اخبار مهم رادیو پخش می‌شد قرار داده بودند. ایشان یک رادیویی در دستشان بود و ضمن پیاده‌روی به اخبار نیز گوش می‌کردند و در جریان مسائل روز قرار می‌گرفتند.

درست است که باید با مسائل روز، مرتبط و آشنا بود؛ اما نه به این معنا که بهترین وقت صرف این امور شود. وظیفه یک طلبه و محصل پرداختن به مسائل تحصیلی - اعم از مطالعه، نوشتن، مباحثه، تدریس و تدریس - است، شدت اهتمام یک طلبه باید در رابطه با این امور باشد.

۱. این درس در جلسه درس سیصد و سی و هفتم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

البته، اگر یک وقت - خدای ناکرده - یک قضیه مهمی پیش آید که باید اخبار آن را تعقیب کند، در آن زمان خاص برای مدت محدودی وظیفه چیزی دیگر است؛ اما در شرایط عادی، وظیفه اساسی ما اهتمام به مسائل علمی و مسائلی است که در رشد علمی و آینده ما نقش دارد.

درست است که حوزه های علمیه - به ویژه حوزه علمیه قم - توسعه پیدا کرده است، ولی متأسفانه حوزه علمیه نجف با آن قدمت و سابقه، گرفتار بالای عجیبی شده است که امیدوارم خداوند متعال به حق آن مرد بزرگ الهی که آن حوزه مقدس در جوار مرقد مطهر ایشان است، مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی علیه السلام، کسانی را که آن مسائل را در آنجا به وجود آورده اند هرچه زودتر ریشه کن کند و عذاب دنیا را قبل از عذاب آخرت به آنان بچشاند. مثلاً این مرد^۱ به علت جنون و جاه طلبی، گرفتاریهای عجیبی برای اسلام و مسلمانان چه در ایران، چه در عراق و چه در کشورهای دیگر به وجود آورده است.

با توجه به این که آثار و برکات بسیاری، مانند کتابهای فقهی و اصولی ما مثل کتاب جواهر - که افتخار شیعه است -، کتابهای شیخ انصاری، مرحوم آخوند و بزرگان دیگر، همه از آن حوزه مقدسه است، به همین جهت وظیفه ما به خاطر این مشکل و این ضربه، بزرگی که به حوزه مقدس نجف و اسلام وارد آمده سنگین تر شده است. حال چه باید کرد؟ باید نشست و نگاه کرد؟!

ضمن این که باید از راههای مختلف برای حل این مشکل راهی پیدا کرد؛ راه حل فعلی آن جبران علمی است، و در حال حاضر جبران علمی به دست من و شما است، یعنی بر من و شما لازم است که بیشتر از گذشته درس بخوانیم، زحمت بکشیم و به مسائل علمی بپردازیم تا یک بُعد و جهت آن مصیبت تا حدی جبران شود.

در این شرایط باید اهتمام ما به مسائل علمی بیش از سابق باشد تا بتوانیم خودمان را برای آینده حوزه و مسلمانها و ملت‌هایی که به اسلام توجه پیدا کرده اند آماده کنیم. می‌دانید که در خیلی از کشورها مسجد تأسیس شده است. در آذربایجان شوروی همه مساجد به حالت اول بازگشته و مساجد تازه‌ای در حال احداث است

۱. منظور معظم له همانطور که اشاره کرده‌اند صدام ملعون می‌باشد.

جدیت در تحصیل علم / ۳۰۱

و مردم آنجا به مسائل ایران و روحانیت توجه پیدا کرده‌اند. خلاصه این‌که باید من و شما جوابگوی آنان باشیم و اگر مسامحه کنیم وهابیت آنها را به دام می‌اندازند. وهابیت عقاید منحرف خود را به عنوان اسلام به خورد آنان می‌دهند، پس سعی کنیم خودمان را هرچه بیشتر و بهتر برای خدمت به اسلام و مسلمانان آماده کنیم و با توجه و درک مسئولیت بیشتر، با علاقه و عنایت، به درسها ادامه دهیم - ان شاء الله تعالی - .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

درس چهل و هشتم^۱ حضور و جدیت در درس

حضور و غیاب در درس، مربوط به احساس مسئولیتی است که من طلبه دارم. من گاهی حالم هیچ مساعد نیست؛ ولی در عین حال فکر می‌کنم که با تعطیل شدن یک جلسه، پانصد ساعت - کمتر یا بیشتر - وقت از مجموع طلاب از بین می‌رود. تا ضرورت خیلی مهمی در کار نباشد حاضر به تعطیلی درس نیستم،^۲ البته

۱. این درس در جلسه «بیست و پنجم» و «دویست و نود و هشتم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. در ایام تحصیل، یکی از نزدیکان مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (ره) دار فانی را وداع گفت که معظم له حاضر به تعطیلی درس به اندازه معمول آن هم نشدند و پس از حضور در درس چنین فرمودند: روی موازین عرفیه به جهاتی که بین مردم مرسوم است، ما نباید به این زودی در درس و بحث شرکت کنیم؛ ولی از یک طرف حتی فکر هم نمی‌کنم که ثواب این درسها از این مجالس ترحیم کمتر باشد، بلکه قطعاً بیشتر است. ثواب این درس را از طرف خودم و شما، به روح این علویه اهدا می‌کنیم. این موانع درسی برای ما فراوان است. این که می‌گویند: «لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ وَ لِلْعِلْمِ آفَاتٌ» واقعاً مطابق با واقع است. شما ببینید برای این که انسان بتواند در یک جلسه درس شرکت کند باید صدها شرایط جمع شود. طبعاً چنین جلسه‌ای که بر اجتماع صدها شرط توقف دارد، با توجه به این که خدمتی به اسلام و روحانیت است، باید خیلی ارزش داشته باشد. من تا حدی که برایم امکان داشته باشد سعی می‌کنم درس تعطیل نشود، روی این جهت بود که آمدم خدمت شما و از همه شما برادران هم که لطف و محبت کردید خیلی تشکر می‌کنم. امیدوارم خداوند متعال عاقبت همه را ختم به خیر کند - ان شاء الله تعالی - (جلسه یکصد و هشتاد و دوم درس خارج اصول)

حضور و جدیت در درس / ۳۰۳

حضور در درس هم دلیل بر مساعد بودن حالم نیست، بلکه دلیل بر این است که مشکل به آن حد از ضرورت نرسیده که بتوانم پانصد ساعت وقت را در مقابل آن از دست بدهم. شرکت برادران در درس، هر چند تا این درجه ضروری نیست ولی بالأخره بسیار مهم است.

کسی درس را تعطیل کرد، از او سؤال شد: چرا درس نیامدی؟ گفت: کار داشتم. این کلام به معنای آن است که درس آمدن مخصوص آدمهای بیکار است!! باید به درس اهمیت داد و برای آن حساب باز کرد.

شاید این مطلب را مکرر عرض کرده باشم که در حالات مرحوم آیت الله اصفهانی (ره) - (محقق کمپانی) که جداً محقق کم نظیر بلکه بی نظیری بوده است - از قول خودشان نقل شده است: من سیزده سال در درس مرحوم آخوند خراسانی رحمه الله تعالی شرکت کردم و در این سیزده سال تنها دو مرتبه درس را تعطیل کردم! یک مرتبه به درد چشم بسیار شدید و غیرقابل تحملی مبتلا شده بودم و یک مرتبه هم بارانی سیل آسا می آمد که من یقین کردم درس تعطیل است، لذا درس نرفتم، بعد معلوم شد که درس بوده و یک جلسه درس از دست ما رفته است.

این واقعاً برای ما درس است. چطور می شود کسی سیزده سال در یک درسی شرکت کند و تنها دو جلسه غیبت داشته باشد! علت مهم برای رشد این بزرگان اهمیت به همین امور بوده است؛ البته استعداد هم کاملاً نقش دارد؛ اما این مهم تر است. گاهی انسان به شخصیت های بزرگ که برخورد می کند، تصور می کند که تمام رشد و ترقی آنان به خاطر برخورداری از یک استعداد فوق العاده است، از این رو خودش را با ایشان مقایسه می کند و می بیند آن استعداد در او نیست، طبعاً دیگر خودش را از رسیدن به آن مرتبه مأیوس می بیند؛ در حالی که درست است که استعداد نقش مؤثری دارد، اما بالاتر از استعداد، پشت کار و اهمیت دادن به درس و تحصیل است.

افرادی بودند که از نظر استعداد خیلی قوی بودند؛ ولی این قوت استعداد برای آنان غروری پدید آورده بود و از این رو خیلی رشد نکردند؛ ولی افراد دیگری را دیدیم که از نظر استعداد خیلی قوی نبودند؛ ولی با زحمت و پشتکار و فعالیت

مداوم به مقامات بسیار بالایی رسیدند، معلوم می‌شود که پشتکار بیشتر نقش دارد. خطاب من بیشتر به طلاب جوانی است که تازه درس خارج را شروع کرده‌اند. برادران عزیز! هنگامی که وارد درس خارج می‌شوید، ابتدای فعالیت و جدیت شما است. نباید تصور کنید که مراحل علمی را گذرانده و حالا دیگر می‌توانید با فراغت بال به امور علمی در درس خارج رسیدگی کرد خواه به نتیجه برسید یا نرسید، اهمیت ندارد! خیر، چنین نیست.

بنده نسبت به بعضی از آقایان که نوار می‌گیرند یا مطالب را می‌نویسند که تأمل و دقت در مسائل را به بعد موکول می‌کنند انتقاد دارم، مگر چقدر از عمر ما باقی مانده است؟! این همه مسائل و علوم باقی مانده، این همه گرفتاری و این همه وظیفه و مسئولیت، به ما اجازه نمی‌دهد که بررسی این مطالب را به تأخیر بیندازیم و یا دو - سه دوره اصول بخوانیم.

سفارش من این است که حتی اگر برادران خودشان نظریاتی دارند آن را ثبت کنند. اگر طلبه‌ای هر مطلبی را که به ذهنش می‌آید ثبت کرد، ممکن است این نوشته‌ها در مراجعه بعدی منشأ تکامل بشود؛ ولی اگر آن را ثبت نکنند فراموش می‌شود؛ به طوری که تا آخر عمر هم دیگر به ذهن انسان نمی‌آید. گاهی در بعضی از نوشته‌های من مطالبی وجود دارد که وقتی با آنها برخورد می‌کنم، به خاطر این که مدتی فاصله شده است به نظر من ناآشنا می‌آید یا اصلاً به ذهنم نمی‌آید که این مطلب به ذهن من رسیده است؛ در حالی که مربوط به خودم بوده است.

آنقدر سوال پیش روی ما قرار گرفته است که به ما اجازه نمی‌دهد با فراقت و راحتی با مباحث علمی برخورد کنیم. البته گاهی ضرورت اقتضا می‌کند که همه به جبهه بروند^۱ یا طلبه‌ای یکی از پستهای خالی نظام جمهوری اسلامی را قبول کند.

۱. این چند روز تعطیلی رسمی حوزه موقعیت خوبی است تا آقایان سری به جبهه‌ها بزنند، خصوصاً با شدت نیاز به مبلغ که در جبهه‌های جنوب وجود دارد و موقعیت تبلیغی جبهه هم در حال حاضر به حسب فراغت و تعداد زیاد رزمندگان حائز اهمیت است. امیدوارم خداوند تبارک و تعالی ما را در انجام وظایف و مسئولیتها موفق بدارد - ان شاء الله تعالی - .

(این حاشیه از متن آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه،

حضور و جدیت در درس / ۳۰۵

بحث من در خصوص این ضرورت‌های کلی و فردی نیست. آنها در هر مرتبه و درجه ای که باشد وظیفه شرعی است.

آنچه مقصود من است این است که مکرر دیده می‌شود افراد کوشا و با استعداد به این فکر می‌افتند که خوب است در کنار درس یک اشتغالی هم داشته باشیم، اگرچه شاید آن موارد هم خالی از جنبه‌های علمی نباشد؛ ولی سؤال من این است که شما این وقت را از کجا آورده‌اید؟! مگر شما چقدر فرصت دارید؟! شما می‌دانید بررسی یک دوره اصول فقه حداقل هشت سال وقت لازم دارد! در کنار این اصول چه مقدار باید با فقه آشنا بشویم؟! مگر طلبه می‌تواند با یک سال و دو سال و پنج سال و ده سال با فقه و اصول آشنا شده و خود را مستغنی ببیند؟!

آنچه مقصود اصلی بود این است که اولاً؛ حضور در درس را جدی گرفته و به اندک بهانه‌ای درس را تعطیل نکنیم و ثانیاً؛ تحقیق در این مباحث را به آینده موکول نکنیم؛^۱ چراکه معلوم نیست من و شما در آینده باشیم؛ لذا باید در هر بحثی که وارد می‌شوید کاملاً جمیع جوانب آن را بررسی کرده و به آینده موکول نکنید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكُمْ وَتَسْوِيفَ الْعَمَلِ بَادِرُوا إِذَا أَمْكَنَكُمْ. (خصال، ج ۲، ص ۶۱۰) بهره‌زید از این که کارهایتان را به تأخیر انداخته و امروز و فردا کنید، هر وقت امکان برایتان پیدا شد، آنچه در توانتان است به کار گیرید.

درس چهل و نهم^۱

تأملات

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ فَقَهَهُ فِي الدِّينِ».^۲
حضرت صادق علیه السلام می فرماید: اگر عنایت خاص خداوند متوجه بنده ای شود
او را در دین فقیه می گرداند.

اگر خداوند به بنده ای عنایت خاصی کند^۳ و او را متعلق اراده تکوینی خود قرار
دهد بدون حساب و بی دلیل نیست. خدای متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يُتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ
مَخْرَجًا﴾.^۴ انسان اول باید فضیلت تقوا را در وجود خود پدید آورد، پس از آن:

۱. این درس در جلسه یکصد و یازدهم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. وقتی خداوند خیر بنده ای را بخواهد او را دانشمند در دین می کند. (کافی، ج ۱، باب صفة العلم
و... ص ۳۲)

۳. در این خصوص که «هر گاه خداوند بخواهد خیری به بنده اش برساند» تعبیر زیادی از کلمات ائمه
معصومین علیه السلام وارد شده است که «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ أَنْ يَنْصِبَ فِي قَلْبِهِ نَائِحَةً مِنَ الْحُزْنِ، عَجَّلَ
عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْيَا، طَيَّبَ رُوحَهُ وَجَسَدَهُ، فَفَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ، نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً فَتَرَكَهُ، أَمَرَ
مَلَكًا فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ حَتَّى أَدْخَلَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، أَلْهَاهُ عَنْ مَحَاسِنِهِ، جَعَلَ لَهُ وَأَعْظَمًا مِنْ قَلْبِهِ، جَعَلَ ذُنُوبَهُ
بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُمَثَّلَةً، شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَتَعَابِيرَ دِيگَرِ».

۴. و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند. (طلاق: آیه ۲)
۵. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اتَّقِ اللَّهَ وَكُنْ حَيْثُ شِئْتَ وَ مِنْ أَيِّ قَوْمٍ شِئْتَ فَإِنَّهُ لَأَخْلَافٌ لِأَحَدٍ فِي التَّقْوَى وَ
الْمَتَّقَى مَحْبُوبٌ عِنْدَ كُلِّ فَرِيقٍ وَ فِيهِ جَمَاعٌ كُلُّ خَيْرٍ وَرُشْدٍ وَهُوَ مِيزَانُ كُلِّ عِلْمٍ وَ حِكْمَةٍ وَ أَسَاسُ كُلِّ

طَاعَةَ مَقْبُولَةَ وَالتَّقْوَى مَا يَنْفَجِرُ مِنْ عَيْنِ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ يَخْتَاجُ إِلَيْهِ كُلُّ فَنٍّ مِنَ الْعِلْمِ وَهُوَ لَا يَخْتَاجُ إِلَّا إِلَى تَصْحِيحِ الْمَعْرِفَةِ بِالْخُمُودِ تَحْتَ هَيْبَةِ اللَّهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ مَزِيدِ التَّقْوَى يَكُونُ مِنْ أَصْلِ اِطْلَاعِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى سِرِّ الْعَبْدِ بَلْطَفِهِ فَهَذَا أَصْلُ كُلِّ حَقٍّ وَ أَمَّا الْبَاطِلُ فَهُوَ مَا يَقْطَعُكَ عَنِ اللَّهِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ أَيْضًا عِنْدَ كُلِّ فَرِيقٍ فَاجْتَنِبْ عَنْهُ وَ أَفْرَدِ سِرِّكَ لِلَّهِ تَعَالَى بِلَا عِلَاقَةِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَتْهَا الْعَرَبُ كَلِمَةٌ لَيْبِدُ: أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهُ بَاطِلٌ وَ كُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ فَالزَّمْ مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الصِّفَا وَ التَّقَى مِنْ أَصُولِ الدِّينِ وَ حَقَائِقِ الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمِ وَ لَا تَدْخُلْ فِي اخْتِلَافِ الْخَلْقِ وَ مَقَالَتِهِمْ فَتَصْعَبُ عَلَيْكَ وَ قَدْ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ الْمُخْتَارَةُ بِأَنَّ اللَّهَ وَ أَحَدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ أَنَّهُ عَدَلٌ فِي حُكْمِهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ وَ لَا يُقَالُ لَهُ فِي شَيْءٍ مِنْ صُنْعِهِ لَمْ وَ لَا كَانَ وَ لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا بِمَشِيئَتِهِ وَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ صَادِقٌ فِي وَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ وَ أَنَّ الْقُرْآنَ كَلَامُهُ وَ أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَ الْكَوْنِ وَ الْمَكَانِ وَ الزَّمَانِ وَ أَنَّ إِحْدَاثَ الْكَوْنِ وَ الْفَنَاءَ عِنْدَهُ سَوَاءٌ مَا أَزْدَادَ بِإِحْدَاثِهِ عِلْمًا وَ لَا يَنْقُصُ بِفَنَائِهِ مُلْكُهُ عَزَّ سُلْطَانُهُ وَ جَلَّ سُبْحَانَهُ فَمَنْ أُوْرِدَ عَلَيْكَ مَا يَنْقُصُ هَذَا الْأَصْلَ فَلَا تَقْبَلْهُ وَ جَرِّدْ بَاطِنَكَ لِذَلِكَ تَرَى بَرَكَاتِهِ عَنْ قَرِيبٍ وَ تَفُوزُ مَعَ الْفَائِزِينَ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۵۶، ص ۲۵۷) تقوا و پرهیزگاری داشته باش هر جا که باشی و از هر قبیله و عشیره‌ای که باشی که هیچ کس در ارزش و فضیلت تقوا حرفی ندارد و پرهیزگار در نظر همه محبوب و محترم است و هر خیر و خوبی و رشد و سعادت در تقوا است و ارزش و ارزیابی هر گونه دانش و علمی با تقوا است (اگر دانش با تقوا همراه نباشد نه تنها مفید نیست که زیانبار و ویرانگر است) و قبولی اطاعت و عبادت به تقوا وابسته است و تقوا از سرچشمه بینش و معرفت به خداوند منشعب می‌شود هر علم و دانش و صنعتی نیازمند به تقوا است و در مفید بودن باید از پشتیبانی تقوا برخوردار باشد و تقوا جز با معرفت صحیح و شناسایی کامل خداوند و تسلیم شدن و کوچک دیدن خود در برابر هیبت و عظمت و سلطنت الهی به هیچ چیز نیازی ندارد و یگانه عامل ازدیاد و تقویت تقوا اطلاع کامل و ایمان انسان است به این که خداوند به تمامی اسرار و نیات و خاطرات بنده‌اش آگاهی دارد این چنین تقوایی ریشه و اساس حق و حقیقت است. و اما باطل به طور کلی هر چه انسان را از خداوند دور کرده و ارتباطش را از او قطع کند از نظر تمام طبقات مذموم و مورد نکوهش است. بنابراین، باید از آن اجتناب کرده و باطن و قلب و نهای خود را در انحصار خداوند نهاد. رسول خدا ﷺ فرمود: راست‌ترین جمله و صحیح‌ترین شعری که عرب گفته است شعر لیبید است که گوید: هر آنچه غیر خداوند و غیر ارتباط با خداوند است باطل و پوچ است (خداوند و آنچه برای خداوند است باقی و پایدار است) و هر نعمت و لذتی که در دنیا است سرانجام فانی می‌شود آنچه که اهل تقوا و پاکان بر او اجماع و اتفاق دارند از اصول دین و حقایق و راه و روش یقین و رضا و تسلیم است. این گونه مطالب را بگیر و عمل کن و معتقد باش و در مسائل جنجالی و اقوال مختلف و گوناگون داخل مشو که مشکلات اعتقادی و دینی و سوسه‌های درونی رخ می‌دهد و البته امت اسلامی اتفاق دارند بر این که خداوند یگانه و واحد است، نظیر و ماندنی ندارد و در فرمان و حکمش عادل است، آنچه بخواهد می‌کند و مطابق اراده حکیمانه‌اش حکم می‌کند و بر هر چه اراده کند توانا است و در وعده و وعیدش صادق است و قرآن سخن او

﴿بِرِزْقِهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۱ در بن بست نمی ماند و خداوند متعال رزق و روزی او را از راهی که امیدی به آن ندارد، می رساند و این نشان می دهد که خداوند حکیم بی جهت نسبت به کسی اراده خیر نمی کند. با توجه به این روایت، باید بپذیریم که چون خداوند خیر ما را خواسته است، این توفیق را به ما داده است تا در راه فقاہت دین گام نهمیم. مقصود از «فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ» در این روایت، جهات شخصی و فردی نیست؛ چرا که تفقه در دین، تنها آشنایی با مسائل دینی مربوط به خود انسان و تقلید نیست؛ بلکه منفعت آن فراتر از منافع شخصی است و به عموم مسلمانان برمی گردد. خداوند متعال از فرستادن رسولان و نازل کردن کتابهای آسمانی هدف والایی داشته است. چنان که می فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۲

ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا بدان وسیله، مردم را از تمام تاریکی ها و ظلمت ها خارج و به وادی نور وارد کنی.

به خاطر همین هدف بزرگی که خداوند آن را تعقیب می کند، انسان را مورد عنایت قرار داده و او را به فقاہت در دین - که برای دستیابی به چنین خواسته مهمی است - می رساند. از این رو مرتبه بالای هدایت و بیان معارف دین مربوط به انبیاء علیهم السلام و کتب آسمانی است و مرتبه پایین تر آن مربوط علما و روحانیت است. از این روایت استفاده می شود که فقاہت در دین، امری کوچک و بی ارزش نیست. دلیل آن، روشن است؛ چرا که قدرتهای ضد اسلامی، همواره برای از بین

است و او این سخنان را آفریده و خلق کرده است و پیش از آفرینش و قبل از مکان و زمان بوده و آفریدن و نابود کردن نزد او یکسان است و با آفریدن اشیا چیزی بر علمش افزوده نمی شود و با نابود کردن آنها از قدرت و ملکش کاسته نمی شود. سلطنتش با عزت است و عظمت و تقدس و پاکی او از نواقص امکان، برتر از تصور و خیال است. بنا بر این اگر کسی بخواهد تو را در این عقاید متزلزل ساخته و از این اصول بکاهد نپذیر و باطن و اعماق دل خود را پاک و پاکیزه بدار تا در نتیجه الطاف و برکات زودرس او را احساس کنی و در زمرة رستگاران شوی.

۱. و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد. (طلاق: آیه ۳)

۲. ابراهیم، آیه ۱.

بردن حوزه‌ها نقشه و طرح داشته‌اند.

در گذشته، طاغوت برنامه خود را با فجیع‌ترین و بدترین وضعیت پیاده می‌کرد، امروز هم عده‌ای از روشنفکرهایی که در باطن با اسلام مخالفند و نمی‌توانند مخالفت خود را در ظاهر مطرح کنند، حمله خود را متوجه فقها و روحانیت می‌کنند. این برنامه‌ریزی‌ها و دشمنی‌ها بهترین دلیل برای این است که کار و مقام علمی علما و روحانیت - که فقاہت است - بسیار پر ارزش است.

از طرفی هم متأسفانه برخی اشخاص - که ادعای بعضی از مقامات علمی را هم دارند - یا حتی برخی از طلاب که در اول راه یا نیمه راه بوده و هنوز معنای فقاہت را درک نکرده‌اند و حتی مزه آن را نچشیده‌اند - اگر حمل بر صحت کنیم، به علت جهل و ناآگاهی - به خود اجازه می‌دهند در رابطه با این امر مهم، سخنرانی کرده یا قلم‌فرسایی کنند.

چند سال پیش، در سمیناری که در مدرسه فیضیه برگزار شد و جمعی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران در آن حضور داشتند، صحبت کردم. در آنجا به صورتی که مورد تأیید همه حاضران بود اثبات کردم که مشکل‌ترین علم میان علوم، همین علمی است که ما طلبه‌ها مشغول تحصیل آن هستیم و دلیل آن بسیار روشن و بارز است؛ چقدر وقت لازم است تا یک طلبه خوش استعداد که همواره مشغول درس و بحث باشد به مرحله اجتهاد برسد؟! آیا امکان دارد کسی کمتر از بیست و پنج سال به اجتهاد برسد؟! اگر در تاریخ دیده‌اید فلان شخصیت در سن پانزده سالگی مجتهد شده به این دلیل است که در آن دوران رسیدن به درجه اجتهاد خیلی آسان بوده است، علاوه این که بعضی اشخاص نبوغ خاصی داشته‌اند که در آن سن کم به مرحله اجتهاد رسیده‌اند و گرنه معمولاً کسی در کمتر از بیست و پنج سال نمی‌تواند به مرحله اجتهاد برسد؛ ولی در علوم جدید، شخص پس از دوره دبیرستان بعد از هفت الی هشت سال درس خواندن، به مرحله دکترا می‌رسد. در کدام مقاله، مجله و رسانه شنیده‌اید که مثلاً فلان علم، بیست سال وقت لازم دارد؟!

این علمی که من و شما با آن سر و کار داریم مشکل‌ترین علوم عالم است و این به خاطر ارزش و اهمیت این علم و ارتباطی است که با آخرین قانون الهی دارد. در تفسیر یک قانون اساسی که خود بشر وضع می‌کند، کارشناسان دچار هزار

مشکل می‌شوند و افرادی را به عنوان مبین قانون اساسی انتخاب می‌کنند تا مبهمات آن را برای خود و دیگران روشن کنند؛ اما این قانون، قانون الهی است و از مبدأ اعلی صادر شده است و ریزه کاریهایی در آن وجود دارد که فهم آن برای ما آسان نیست و تبیین و اجتهاد در آن، به مراتب سنگین‌تر و ارزشمندتر است.

چندی پیش تعدادی از دوستان اهل علم به منزل ما آمده بودند و من به مناسبتی، برای آنان راجع به قصاص صحبت می‌کردم، گفتم: این تعبیری که خداوند متعال درباره قصاص آورده: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱ اگر چه یک جمله کوتاه است، ولی تمامی سؤالات و اشکالات در رابطه با قصاص را جواب می‌دهد. واقعاً این یک معجزه است و اگر جن و انس جمع شوند، نمی‌توانند چنین تعبیر رسایی درباره قصاص بیاورند. قرآن به عنوان آخرین کتاب آسمانی نکات بلندی را در این جمله کوتاه مطرح کرده است. قصاص مربوط به قتل و از بین بردن جان انسانها است و بدان وسیله، انسانی جان خود را از دست می‌دهد؛ ولی خداوند متعال می‌فرماید: در قصاص حیات و زندگی است. چگونه در آنچه موجب قتل است حیات وجود دارد؟! در جواب این سوال باید گفت: اگر قصاص نباشد، همین حیات ظاهری جامعه، متزلزل خواهد شد.^۲ کسی که می‌گوید قاتل، بیمار روانی است و باید

۱. و ای صاحبان خرد، برای شما در قصاص، حیات و زندگی است! (بقره: آیه ۱۷۹)

۲. قصاص يك برخورد و انتقام شخصی نیست؛ بلکه تأمین کننده امنیت اجتماعی است. در جامعه‌ای که متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیت از بین می‌رود و گویی آن جامعه حیاتی ندارد و مرده است. چنان که در پزشکی و کشاورزی و دامداری، لازمه حیات و سلامت انسان، گیاه و حیوان، از بین بردن میکروب‌ها و آفات است. اگر بگوییم به بهانه این که قاتل هیجان روانی پیدا کرده، باید او را رها کرد، هیچ ضمانتی نیست که در دیگر جنایات‌ها این بهانه مطرح نشود؛ چون تمام جنایتکاران در حال سلامت و آرامش روحی و فکری دست به جنایت نمی‌زنند. با این حساب تمام خلافکاران باید آزاد باشند و جامعه سالم نیز تبدیل به جنگل شود که هر کس بر اثر هیجان و دگرگونی‌های روحی و روانی، هر کاری را بتواند انجام دهد. گمان نشود که دنیای امروز، دنیای عاطفه و نوع دوستی است و قانون قصاص، قانونی خشن و ناسازگار با فرهنگ حقوق بشر دنیا است. اسلام در کنار حکم قصاص، اجازه عفو و اخذ خون‌بها را داده است تا به مصلحت اقدام شود. توجیهاتی از قبیل این که از مجرمان و قاتلان در زندان با کار اجباری به نفع پیشرفت اقتصادی بهره می‌بریم، قابل قبول نیست؛ چون این برنامه‌ها، تضمین کننده امنیت عمومی نیستند. اصل، مقام انسانیت و جامعه عدالت‌پرور است، نه دنیای پرخطر همراه تولید بیشتر، آن هم به دست جنایتکاران و قاتلان!

معالجه شود و چشم خود را فقط به بیماری قاتل دوخته است، باید پاسخ دهد که بیماری این قاتل بیمار، کی مشخص می‌شود؟ آیا شما قبل از این که او مرتکب قتل شود می‌دانید بیمار است؟ قطعاً نمی‌دانید و روشن است که بعد از قتل، به آن پی می‌برید که شما می‌گویید باید معالجه شود. پس این قتل چه می‌شود؟ این طرز فکر شما به این معنا است که جامعه دیگر امنیتی نخواهد داشت. به قول شما هر قاتلی بعد از قتل معلوم می‌شود که بیمار روانی است. بسم الله، او را معالجه کنیم!

اما آیا می‌توان صدها بیمار روانی از این دست را معالجه کرد؟! فرض کنید صد نفر قاتل و بیمار روانی را معالجه کردیم، آیا رها کردن قاتل، در واقع همراهی و تأیید قاتل نیست؟! آیا جامعه نباید از آن پس امنیت داشته باشد؟ تضمین‌کننده حیات جامعه چیست؟ حیات مردم را چه کسی باید تضمین کند؟ مگر ثمره قصاص فقط در مورد قاتل پیاده می‌شود که شما چشم به قاتل دوخته اید و تنها او را می‌بینید؟ خداوند متعال می‌فرماید: حیات شما در سایه قصاص تضمین می‌شود؛ به شرطی که عقل داشته باشید. اگر دین هم ندارید، خرد داشته باشید. تنها در این صورت می‌فهمید چگونه قصاص تضمین‌کننده حیات جامعه است. قصاص موجب تنبه افراد سرکش دیگر هم هست و به یاغیان دیگر هم هشدار می‌دهد. به عبارت دیگر، قصاص پیشگیری از بیماری هم می‌کند؛ از این رو قصاص به حیات جامعه مربوط است، همین حیات ظاهری. حال، توجه کنید که چقدر ثمره و اثر بر قصاص مترتب می‌شود و خداوند با چه عبارت زیبا و مختصر آن را بیان می‌کند.

فقاہت در دین به معنای فهم و درک همین ظرافتها در آیات قرآن، روایات معصومین و معارف بلند اسلام است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس پنجاه^۱ تخصیصی شدن دروس

ما باید در کنار گرفتاریهای فراوانی که داریم، همه معارف اسلام - نه بخشی از آن را - در اختیار دیگران بگذاریم.

من با کمال صراحت می‌گویم که در حال حاضر، ضرورت اقتضا کرده که امام بزرگوار یا دیگران از بعضی مسائل چشم‌پوشی کنند که مسأله قضاوت مقداری تنزل پیدا کند؛ اما این تنزل نباید دوام داشته باشد، در آینده دیگر معنا ندارد که ما قاضی غیرمجتهد داشته باشیم، زیرا فقه اسلام بر آن است که قاضی باید مجتهد باشد.

در آینده باید هر موضوعی با شرایط خاص خودش تحقق پیدا کند. در این برهه خاص، با چشم‌پوشی از بسیاری شرایط هرکسی توانایی علمی و عملی برای تعلیم معارف دینی داشته باشد در فضاهای مختلف اقدام به تبلیغ معارف دینی می‌کند؛ اما در آینده این چنین نیست. در آینده متخصصان علوم دینی باید این کار مهم و خطیر را به عهده بگیرند همان‌گونه که اساتید دانشگاه، هر کدام در فنی متخصص‌اند و در رشته تخصصی‌شان تدریس می‌کنند، در معارف هم متخصصان علوم دینی این‌گونه باید کار را بر عهده بگیرند؛ وگرنه اثرات منفی زیادی را بر جای خواهد گذاشت. شرایط ما غیر از شرایط علمای گذشته است و همه ما باید این نکته را بدانیم.

۱. این درس در جلسه «بیست و پنجم» و «یکصد و هفتادم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

روحانیت در دوران گذشته مسئولیت چندانی نداشت، حتی جامعه خودمان در زمان سابق هیچ توجهی به روحانیت نداشتند. وضعیت مساجد ما در سابق به این صورت بود که چند نفر پیرمرد و پیر زن از پا افتاده که دلشان در منزل تنگ می‌شد، برای این که کمی بیرون بیایند، از اول غروب به مسجد می‌آمدند و یک نماز جماعتی می‌خواندند و می‌رفتند؛ اما الآن چنین نیست.

کسی نمی‌تواند بگوید ما سه دوره اصول می‌خوانیم، بلکه در این دوران شرایط خاصی حاکم است. در آن زمان اگر کسی می‌گفت؛ من اصلاً تفسیر ندیدم، خیلی مورد انتقاد نبود؛ چراکه اگر تفسیر هم می‌دید نه جامعه از آن استفاده می‌کرد و نه روحانیت. روحانیت استفاده نمی‌کرد برای این که درس تفسیر نبود، جامعه هم استفاده نمی‌کرد؛ چون نیازی به آن نداشت؛ اما در این زمان همه معارف اسلامی باید مد نظر روحانیت باشد.

بنابر این، یک روحانی می‌بایست لااقل یک دوره تفسیر قرآن را ببیند، بحث عقاید، سیاست و بحثهای اجتماعی دیگر هم این چنین است. روحانی امروز باید مجموعه‌ای از معارف اسلام باشد و البته این منافاتی با رشته‌های تخصصی - که ما در فکر ایجادش هستیم - ندارد.

معنای تخصص این نیست که یک روحانی به طور کلی از رشته‌های دیگر بیگانه بوده و هیچ اطلاعی نداشته باشد. بلکه باید در یک رشته متخصص و ممحض بود و در رشته‌های دیگر هم اطلاعات کافی داشت؛ تا بتوان پاسخگوی جامعه بود. دنیا به اسلام توجه پیدا کرده است؛ ولی از نظر آشنایی با اسلام زیر صفر است و اطلاعی از معارف اسلام ندارد. از مکتب تشیع که بیرون برویم، حتی امت اسلام هم با معارف اسلامی آشنایی ندارند. وقتی انسان وضع حجاج را در ایام حج می‌بیند واقعاً متأثر می‌شود، برخی از حجاج کشور خودمان با اینکه روحانیان بسیاری را می‌بینند و حتی برای فراگیری احکام و معارف، روحانی کاروان در اختیار دارند، هفتاد سال از عمرشان می‌گذرد؛ ولی هنوز نمی‌توانند یک قرائت نماز صحیح داشته باشند و برای روحانیان زحمتکش کاروانها - که مسئولیت بزرگی به عهده دارند - اسباب زحمت می‌شود. این خود می‌تواند دلیل بر این باشد که وضعیت دینی و

مذهبی در سایر فرقه‌ها چگونه است، و آنان چقدر با مسائل اسلام آشنایی دارند! در نتیجه با این توجه و گرایشی که به اسلام پیدا شده و با این عدم آشنایی مردم به معارف بلند تشیع، ما با تعهد عملی خود و رشته‌ای که انتخاب کرده‌ایم، موظفیم که اسلام را برای دیگران مطرح کنیم. از این رو، بر من و شما است که هرچه بیشتر خودمان را برای آینده آماده کنیم تا بتوانیم حقایق اسلام را در اختیار مردم - به ویژه نسل جوان - بگذاریم.

با توجه به آینده‌ای که در پیش رو داریم، باید از هم اکنون آماده شویم، حتی یک دقیقه وقت را هم بیهوده صرف نکنیم.

امیدواریم با استمداد از خداوند تبارک و تعالی و با عنایات حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه بتوانیم آنچه را به عنوان وظیفه مهم در این راه داریم انجام دهیم - ان شاء الله تعالی - .
والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

درس پنجاه و یک^۱

پره‌مندی از فرصت‌ها و نعمت‌ها

مدت زیادی از عمر ما باقی نمانده است. زمان کوتاه است و معلوم نیست که آینده ما چگونه خواهد بود. اصلاً حیاتی داریم، توفیقی داریم؟! آیا سلامتی، حتی به صورت نسبی برای ما وجود خواهد داشت یا خیر؟!

برادران عزیز! انسان تا نعمتی در اختیار اوست، واقعیت و ارزش آن را درست درک نمی‌کند؛ ولی وقتی خدای ناکرده آن نعمت از او سلب شد، تازه ارزش و اهمیت آن را درک می‌کند.^۲

هنگامی که نیروی جوانی دارد، نشستن و برخاستن و امثال اینها برایش آسان

۱. این درس در جلسه ششصد و یکم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲.... وَ اسْتَصْلَحَ كُلُّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَ لَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ.... (نهج البلاغه، نامه ۶۹، و من کتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ، ص ۴۵۹)
نعمت‌هایی که خداوند به تو بخشیده نیکو دار و نعمت‌هایی که در اختیار داری تباه مکن و چنان باش که خداوند آثار نعمت‌های خود را در تو آشکارا بنگرد.
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَحْسِنُوا صُحْبَةَ النَّعْمِ قَبْلَ فِرَاقِهَا فَإِنَّهَا تَزُولُ وَ تَشْهَدُ عَلَى صَاحِبِهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا. (علل الشرائع، ج ۲، باب النوادر، ص ۴۶۰) امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: نعمت‌هایی را که دارید پیش از آن که از دست بدهید از آنها نیکو استفاده کنید؛ زیرا آنها از دست خواهند رفت و در قیامت بر صاحبانشان شهادت داده و از بهره‌برداری بد و نادرست آنها شکایت خواهند کرد.

است و با خود می‌گویید: چه معنا دارد که آدم برای نشستن و برخاستن، بگوید: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ»^۱ در حالی که این نکته بسیار حساسی دارد، همین قیام و قعود باید مترتب به حول و قوه الهی باشد؛ اما انسان گاهی قدر نمی‌داند.

من شاید یکی - دو سال پیش در یکی از ملاقاتهایی که با مقام رهبری داشتیم به تناسب به ایشان عرض کردم: خداوند به شما نعمتی داده که شاید خودتان هم به نعمت بودن آن توجه ندارید. ایشان فرمودند: چه نعمتی؟! گفتم: نعمت لاغری، شما لاغر هستید و به راحتی بر می‌خیزید، می‌نشینید و راه می‌روید؛ اما من گاهی اوقات برای استفاده از یک کتاب مورد نیاز که در فاصله دو متری ام قرار گرفته، به علت کسالت و مقداری سنگینی وزن باید مدتی منتظر بمانم تا یک نفر را ببینم و از او بخواهم که آن کتاب را به من بدهد. این مطلب را برای آن عرض می‌کنم که انسان باید به نعمتهای الهی توجه کند.

شما الآن در شرایط خوبی هستید؛ البته درست است که مشکلات فراوان است، من همه این مشکلات را بیشتر از شما می‌دانم و متأثر هم هستم و در این رابطه هم اقداماتی را انجام داده‌ام؛ اما در عین حال، فرصتها به سرعت در گذر است. قدر این موقعیت، این وقت، حتی این درس و بحث‌ها را بدانید. روزی فرا می‌رسد که اینها از دست انسان می‌رود و - خدای ناکرده - برای انسان شرایطی پیش می‌آید که اصلاً نمی‌تواند در قم باشد، آن وقت فکر می‌کند که چه موقعیتهای خوبی!، چه کلاسها و مجالس درس متنوعی! و چه آزادی برایش فراهم بود!، انسان مایل بود در درس زید یا عمرو یا... شرکت کند هیچ مانعی نداشت، هر درسی را که می‌پسندید، آزادانه انتخاب و از آن استفاده می‌کرد؛ و آن وقت دچار حسرت و اندوه می‌گردد که فرصت از دست رفت و بهره‌ای حاصل نشد.

در تمام سال، من به سهم خودم، به خاطر وظیفه‌ای که بر دوش خود احساس می‌کنم - روی علاقه یا تشخیص - برای هیچ کار و مسأله‌ای و برای هیچ مسئولیتی به اندازه این مباحث علمی، درس، بحث و مطالعه، اهمیت قائل نیستم و از خداوند سپاسگزارم که امسال - بحمدالله تعالی - مشکلی برای من پیش نیامد و توانستم به

۱. با نیروی خداوند به هر کاری قیام می‌کنم و با حایل شدن او از کارها باز می‌مانم. (کافی، ج ۳، ص ۳۳۷)

وظیفه و مسئولیت عمل کنم. شما هم باید از این که خداوند این نعمت را به شما عنایت کرده شاکر باشید و از این نعمت حداکثر استفاده را ببرید و همیشه با مسائل علمی سر و کار داشته باشید.

مرحوم آیه الله آقای بروجردی اعلی الله تعالی مقامه الشریف می‌فرمودند: مرحوم آیت‌الله آقای سید حسن مدرس رحمه الله تعالی مرد بسیار ملایمی بوده - اخیراً کتاب‌ها و رساله‌های علمی ایشان چاپ شده، خود من هم فکر نمی‌کردم که ایشان تا این مقدار در مسائل علمی و فقهی مقام داشته و سطح علمی‌اش بالا باشد - مرحوم مدرس با این که در مسائل سیاسی کاملاً وارد بود به من می‌فرمود: اهل علم کسی است که اگر می‌خواهد در یک شهری حتی برای یک روز اقامت کند همان یک روز هم باید یک جلسه درس و بحث را - هر طوری که شده - داشته باشد تا طلبه‌ها از او استفاده کنند و او با طلبه‌ها حشر و نشر داشته باشد؛ لذا خود مرحوم مدرس برنامه‌اش این بود قبل از این که در مجلس شورای آن زمان شرکت کند اول به مدرسه عالی سپهسالار می‌آمد و درسش را می‌گفت، بعد از این که درسش تمام می‌شد می‌رفت و در مجلس شرکت می‌کرد و آن خدمات اجتماعی و سیاسی را انجام می‌داد.

اهل علم همیشه با مسائل علمی رابطه دارد، هیچ گاه نباید رابطه‌اش را قطع کند، امام بزرگوار علیه السلام بر کتاب «وسيلة النجاة»، آیت الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام - که قبل از مرحوم آقای بروجردی علیه السلام مرجعیت داشته‌اند - حواشی داشتند. ایشان در ایام تبعیدشان در ترکیه این حواشی را بر متن «وسيلة النجاة» وارد کردند و مباحثی را به آن اضافه کردند و به صورت یک متن فقهی - که تقریباً یک دوره کامل فقه است - به نام «تحریر الوسيلة» در آوردند.

بزرگان ما این چنین بودند که در تبعیدها و زندانها هم دست از مسائل علمی بر نمی‌داشتند. چه کتابهایی که بزرگان ما در زندان نوشتند و در اختیار جامعه اسلامی گذاشتند تا چه رسد به شرایط عادی؛ سعی کنیم با توجه به نیازی که جهان به روحانیان دانشمند دارد تا حدی بتوانیم این نیازها را برطرف کنیم. - ان شاء الله تعالی - والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

درس پنجاه و دوم^۱ استفاده از جوائی

مرگ ناگهانی^۲ به عناوین مختلف - به ویژه در عصر حاضر - گریبان افراد زیادی را - خصوصاً در سنین جوانی - می‌گیرد به طوری که در فاصله‌ای بسیار کوتاه، می‌بینید بزرگانی را از دست می‌دهیم که فقدان هر کدام از آنان به سهم خود واقعاً مایه تأسف و تأثر است^۳؛ زیرا شرایط به گونه‌ای است که معمولاً فردی مانند ایشان یا بهتر از آنان

-
۱. این درس در جلسه ششصد و بیست و هفتم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
 ۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا ظَهَرَ الزَّنَاءُ كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ. (أمالی الصدوق، المجلس الحادی و الخمسون، ص ۳۰۸) چون زنا پدیدار شود مرگ ناگهانی فراوان گردد.
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ رَاحَةُ الْمُؤْمِنِ وَحَسْرَةُ الْكَافِرِ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۳، ص ۴۴) ای علی! مرگ ناگهانی آسایش مؤمن و پشیمانی کافر است.
أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَوْمًا: مَوْتُ الْفَجَاءَةِ تَخْفِيفٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَأَسْفٌ عَلَى الْكَافِرِ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَحَامِلَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ خَيْرٌ نَاشِدٌ حَمَلَتَهُ أَنْ يُعَجَّلُوا بِهِ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ نَاشِدَهُمْ أَنْ يَقْصُرُوا بِهِ. (الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۸۳)
 ۳. مرگ ناگهانی در حق مؤمن، تخفیف گناه است و در حق کافر تأسف و اندوه می‌باشد و اگر مؤمن خیری نزد خداوند داشته باشد، غسل دهنده و حمل کننده‌اش را می‌شناسد. به حمل کنندگانش می‌گوید: که در مورد او عجله کنند ولی اگر غیر از این باشد، می‌گوید: تأخیر کنند.
قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَفْشُوَ الْفَالِجُ وَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ. (الكافی، ج ۳، باب النوادر، ص ۲۵۰)
- به طور مثال، در فاصله چندسال حضرات آیات: امام، خوئی، مرعشی، گلپایگانی و اراکی و... یا در این مدت اخیر حضرات آیات تبریزی، فاضل لنکرانی، سید حسن قمی، بهجت، منتظری، علی صافی و... به دیار باقی شتافتند. حشرهم الله تعالی مع الابرار و الصالحین.

وجود ندارد که جایگزین ایشان شود.

از طرف دیگر کسالت‌های متنوعی وجود دارد که گریبان‌گیر انسان می‌شود. من وقتی در این باره به خودم می‌اندیشم، به این نکته پی می‌برم که با وجود این مرگ‌های ناگهانی و این کسالت‌ها و مشکلات دیگر، انسان نمی‌تواند در مورد سلامتی و ادامه زندگی به یک لحظه آینده خودش اطمینان داشته باشد.^۱

این عرض من به خاطر آن است که توجه داشته باشید تا وقتی انسان از نعمت سلامتی برخوردار است و فرصت کافی دارد، می‌تواند از مسائل علمی استفاده نموده و رشد علمی داشته باشد. ولی این فرصت‌های مغتنم همیشه در اختیار انسان نیست.^۲

اکثر دوستان ما که اوایل پیروزی انقلاب جوان بودند و هیچ اثری از موی سفید در محاسنشان وجود نداشت، در همین چند ساله انقلاب به علت مشکلات و مسئولیتهایی که بر دوش آنان بوده است، مثل این که مدت زیادی از عمرشان گذشته و موهای سر و صورتشان سفید شده است.

پس باید از این موقعیتها و فرصت‌ها در این شرایط و مشکلات - به ویژه مشکلات

۱. قَدْ تَكْفَلْ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أَمْرْتُمْ بِالْعَمَلِ فَلَا يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ مَعَ أَنَّهُ وَاللَّهِ لَقَدْ اعْتَرَضَ الشُّكُّ وَ دَخَلَ الْيَقِينُ حَتَّىٰ كَأَنَّ الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فَرَضَ عَلَيْكُمْ وَ كَأَنَّ الَّذِي قَدْ فَرَضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وَضَعَ عَنْكُمْ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَىٰ مِنْ رَجْعَةِ الْعُمُرِ مَا يُرْجَىٰ مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رَجِي عَدَا زِيَادَتُهُ وَ مَا فَاتَ أَمْسَ مِنَ الْعُمُرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتَهُ الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي وَالْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. (نهج البلاغه، خ ۱۱۴، ص ۱۷۱) خداوند روزی شما را ضمانت کرده و شما را به کار و تلاش امر فرموده است، پس نباید روزی تضمین شده را بر آنچه واجب شده مقدم دارید، با این که به خدا سوگند! آن چنان نادانی و شک و یقین به هم آمیخته است که گویی روزی تضمین شده بر شما واجب است و آنچه را که واجب کرده‌اند، برداشتند، پس در کاری نیک شتاب کنید و از فرارسیدن مرگ ناگهانی بترسید؛ زیرا آنچه روزی که از دست رفته، امید بازگشت آن وجود دارد؛ اما عمر گذشته را نمی‌شود باز گرداند، آنچه را امروز از بهره دنیا کم شده می‌توان فردا به دست آورد؛ اما آنچه دیروز از عمر گذشته، امید به بازگشت آن نیست، به آینده امیدوار و از گذشته نا امید باشید [از خدا بترسید و جز بر مسلمانی نمیرید]

۲. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُرْنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْحَرَمَانِ وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، باب ۸۱، ص ۳۲۹) ترس با ناامیدی قرین می‌باشد، حیا با محرومیت نزدیک می‌باشد، فرصت‌ها مانند ابرها می‌گذرند پس از فرصت‌ها استفاده کنید.

اقتصادی کمرشکن - بیشتر استفاده کرده و اگر قبلاً به درس مقید بودیم، حالا مقیدتر باشیم. اگر قبلاً به یکی دو درس اکتفا می‌کردیم، تا این فرصت نیروی جوانی و این امکانات به همین مقدار وجود دارد سعی کنیم که خود را بیشتر آماده کنیم.^۱ این نظام و حاکمیت اسلام در کشور ما از نعمتهای الهی است و شکرانه این نعمت، استفاده هر چه بیشتر برای رشد علمی به منظور خدمت به اسلام است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. عن رسول الله ﷺ: يَا أَبَا ذَرٍّ! اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَغَنَّاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَرَاعَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ. (بحار الأنوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۷۷) ای ابأذر! پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار: جوانیت را پیش از پیری، تندرستی‌ات را پیش از بیماری، توانگری‌ات را پیش از نیازمندی، آسودگی‌ات را پیش از سرگرمی، زندگی‌ات را پیش از مردن.

درس پنجاه و سوم^۱

مبارزه فرهنگی و استفاده از فرصت‌ها

بیش از نود درصد از مخالفان و هجمه‌هایی که به اسلام می‌شود، از راه فرهنگ است. دنیا به این نتیجه رسیده است که غیر از راه فرهنگی نمی‌توان با اسلام مبارزه کرد، به همین دلیل مبارزه را به وسیلهٔ سلمان رشدی شروع کرد که خوشبختانه امام بزرگوار با آن آینده‌نگری و تیزبینی که در این گونه امور داشتند تا حد مقبولی این حرکت دشمن را در نطفه خفه کردند و بحمدالله تعالی، مسئولان بعدی هم همان راه را ادامه می‌دهند؛^۲ اما دشمنان اسلام دست بردار نبوده و با انواع نقشه‌ها، دسیسه‌ها

۱. این درس در جلسهٔ پنجم بحث قطع خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.
۲. ما روز به روز بیشتر احساس می‌کنیم که ارزش وجودی امام برای اسلام بسیار با اهمیت است، خصوصاً با این توطئه‌هایی که در جهان استکبار نسبت به اسلام صورت می‌گیرد که یکی از آنها کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی بود و اگر مقابلهٔ امام بزرگوار نبود، چه بسا آنان مطالبی بسیار ننگین و زشت را در مورد اسلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سطح جهان تبلیغ می‌کردند. مشخص است که آنان تصمیم گرفته‌اند اسلام را علاوه بر توطئه‌های دیگر، از نظر فرهنگی مورد هجوم قرار دهند. از این توطئه‌ها خصوصاً مبارزه‌ای که در جهان علیه اسلام در لبنان و افغانستان و سایر جاها مطرح است مشخص می‌شود که آنها خود را برای آینده آماده کرده‌اند. مطمئناً وجود امام بزرگوار است که می‌تواند ما را در این شرایط حساس از این توطئه‌ها نجات دهد. اخیراً قضایایی اتفاق افتاده که مناسب است یکی - دو جمله در این رابطه عرض کنم؛ البته من به تمام ابعاد و مراحل سیر آن وقوف کامل ندارم و اطلاعاتم در آن مورد کامل نیست، شاید مطالبی که

مصمم هستند که شیعه را محکوم و او را به هر طریق ممکن از جامعه مسلمانان خارج کنند؛ چراکه شیعه از چنان گرایش و جاذبه‌ای برخوردار است که در هیچ یک

عرض می‌کنم مقداری بیشتر از آن چیزی باشد که شما از رسانه‌های گروهی و مطالب خارجی شنیدید. مسئله‌ای را که در این رابطه باید تذکر بدهم این است: اولاً نفس این قضیه حتی برای شخص امام بزرگوار مدظله العالی هم یک پیشامد غیر مترقبه و بسیار ثقیل و سنگین بود و ما در خواب هم نمی‌دیدیم که چنین مسأله‌ای تحقق پیدا کند. شاید در طول انقلاب و پس از پیروزی آن، تا به حال چنین مسئله مهمی پیش نیامده باشد، اما در این جریان برای همه ما واضح و روشن است که رهبری امام، تمام ابرقدرتها را به زانو در آورد و مشخص شد که تأکید و تکیه ما بر مسئله ولایت فقیه و خصوصاً رهبری امام کاری بجا و صحیح است. آن واکنشی که جامعه اقتصادی اروپا در ابتدای ماجرای سلمان رشدی نشان داد، شاید حتی مسئولان رده اول کشورمان را هم به تزلزل انداخت؛ به طوری که در آغاز کار فکر نمی‌کردیم در این مورد این مقدار موفقیت کسب کنیم؛ اما تنها کسی که سرسوزنی تزلزل در او راه نیافت و با بینش کامل و اعتقاد به اجرای حکم خدا در این میدان وارد شد، شخص امام بزرگوار بود. نظریه ایشان زمینه را به گونه‌ای مساعد کرد که کشورهای اسلامی - البته شاید بر خلاف میل و رضایت باطنیشان - مجبور شدند نظریه امام را تأیید کنند. شما نباید این مسائل را سطحی ببینید، باید به این نکته توجه داشته باشید که بعد از ده - دوازده قرن، اولین بار است که چنین اتفاقاتی در دنیا می‌افتد. مسأله خیلی روشن است. در طول تاریخ و حتی هم اکنون نیز اصلاً شیعه را به حساب نمی‌آورند. کسانی که در ایام حج به مکه و مدینه مشرف می‌شوند و مطالبی را که از سوی آنان منتشر می‌شود ملاحظه می‌کنند متوجه می‌شوند که آنان می‌خواهند شیعه را از جرگه اسلام خارج کنند؛ مانند آن کتابی که آن مردک نوشت «جاء دور المجوسی» یعنی شیعه مجوسی است و مقصود این کتاب از اول تا آخرش این است که شیعه مسلمان نیست. آن وقت در دنیایی که شیعه را این گونه مورد طعن و انتقاد و تهمت قرار می‌دهند، یک رهبر شیعه توانسته است چنین موقعیت بزرگی را برای شیعه به وجود بیاورد که ابر قدرتها در برابرش زانو بزنند و انگلستانی که قرن‌ها بر کشورهای اسلامی حاکم بوده اعتراف کند که در این بازی سلمان رشدی شکست خورده و به جایی نرسیده است. بحمدالله ما دارای چنین شخصیتی هستیم و واقعاً هم باید برای این نعمت الهی که خداوند به ما عنایت کرده است، سپاسگزار باشیم و برای ایشان بهترین دعاها را به درگاه خداوند داشته باشیم. وقتی دخالت مستقیم رهبری در این جریان و موفقیت او با این کیفیت پیش ما مطرح است، دیگر لازم نیست من و شما حتی پیش خودمان فکر کنیم که فلسفه ولایت فقیه چیست؟ سیر آن چگونه بوده و در این رابطه چه جریانها و حرفهایی مطرح بوده است؟ اصلاً مبنای شیعه در برابر ائمه اطهار علیهم‌السلام و در برابر نوآب ائمه و امام بزرگوار به عنوان نائب الامام، همین است. (این حاشیه از متن آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۲، درس ۱۳۶ و ۱۴۹)

از فرق اسلامی، چنین جاذبه‌ای وجود ندارد، هم جاذبه علمی، هم جاذبه معنوی و هم جاذبه‌های مختلف دیگر که خداوند متعال تمام اینها را از برکات ائمه و اهل بیت علیهم‌السلام به جامعه شیعه عنایت کرده است.

در چنین موقعیت حساس، به همه طلاب علوم دینی - به ویژه برادرانی که از نیروی جوانی بهره‌مندند - بیشتر سفارش می‌کنم. که الآن فرصت خوبی در اختیار شما است. موقعیت را مغتنم شمرده، برای این فرصتها، صدها برابر بیشتر از طلا ارزش قائل شوید. خودتان را به تمام تجهیزات علمی و تبلیغی در برابر توطئه‌هایی که بر ضد عقیده و مملکت ما می‌شود مجهز کنید. روحانی شیعه باید از سرمایه علمی برخوردار باشد؛ البته نه به این مقدار که انسان بتواند منبر برود، سخنرانی کند و جمعیتی را با جاذبه گفتارش مجذوب کند؛ بلکه برای حل سؤالات و شبهات بسیاری که همه روزه مطرح می‌شود، باید کاملاً مجهز باشد.

همان‌گونه که مکرر عرض کرده‌ام، یکی از برنامه‌های لازم برای طلاب و فضلا، مراجعه به حالات علما و بزرگان، وضع زندگی و برنامه دوران تحصیلی آنان، و الگوگیری از ایشان است.

اگر در حالات علمای گذشته - که همگی، اینک بر سر خان علمی آنان نشسته و از آن بهره می‌بریم - مطالعه کنید مبهوت می‌مانید. تمام عمر صاحب جواهر رحمته‌الله، شصت و سه یا چهار سال بوده است. ایشان در این شصت و چهار سال، خدمت بسیار بزرگی به فقه شیعه کرد و افتخاری برای شیعه شد. هیچ یک از فقهای بعدی ما با این که به نود سال و صد سال رسیدند نتوانستند یک دوره فقهی، مانند کتاب فقه صاحب جواهر - با این وسعت - به عالم فقه شیعه عرضه کنند. چنین شخصیتی از عمر خودش در شرایطی که حتی از کمترین امکانات رفاهی برخوردار نبود و مشکلات به تمام معنا وجود داشت، بهترین بهره را برد و چنین اثر خارق العاده‌ای را به عالم اسلام تقدیم کرد.

نمونه دیگر، استاد الفقها و المجتهدین، شیخ انصاری رحمته‌الله است که در سال ۱۲۱۴ قمری متولد و در سال ۱۲۸۱ قمری رحلت می‌کند. در این شصت و هفت سال چه آثار وجودی و چه برکتی از این مرد بزرگ باقی مانده است! این برکت از کجا پیدا شده است!؟

عمده‌ی مطلب این است که این بزرگان برای وقت و نیروی جوانی خود ارزش زیادی قائل بودند و حاضر نبودند حتی نیم ساعت از وقت خود را به بطالت بگذرانند؛ چرا که یک طلبه می‌تواند در این نیم ساعت وقت، دو مطلب علمی را مطالعه یا مباحثه کرد و به عمق آن پی ببرد.

از طرف دیگر این حوزه با برکت، که در عالم تشیع بلکه در جهان اسلام به عنوان مرکز علوم اسلامی شناخته می‌شود، در اختیار شما است. اگر - خدای ناکرده - من و شما در این شرایط مطلوب به جایی نرسیم، همه اشکالات متوجه خودمان است و تنها باید خودمان را مسئول بدانیم.

خلاصه این‌که لازم و ضروری است هرچه بیشتر از این موقعیتها استفاده کنیم. شما باید در آینده به عنوان سرمایه‌های علمی حوزه علمیه، نه تنها برای مجالس عمومی، بلکه برای مجالسی که دویست استاد دانشگاه در آن حضور دارند، مسائل اسلام را به نحوی تحلیل کنید که آنان بپذیرند و شیفته استدلال، منطق و بیان روحانیت گردند و بی‌شک، رسیدن به چنین درجه‌ای، به کار و کوشش و تلاش فراوان نیاز دارد و این همان مسئولیتی است که متوجه ما است؛ البته مشکلاتی هم در این میان وجود دارد، که این اختصاص به زمان ما ندارد بلکه این مشکلات در زمان سابق حتی بیشتر بوده است.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

درس پنجاه و چهارم^۱ آشنایی به زمان

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «لَا بُدَّ لِلْعَاقِلِ مِنْ ثَلَاثٍ: أَنْ يَنْظُرَ فِي شَأْنِهِ وَ يَحْفَظَ لِسَانَهُ وَ يَعْرِفَ زَمَانَهُ».^۲

فرد عاقل و خردمند باید سه خصلت داشته باشد: ۱. باید در شخصیت خود بیندیشد و صلاح و فساد حال خود را دریابد. ۲. زبانش را نگه دارد. ۳. زمانش را بشناسد.

یکی از خصوصیات آنی که در این روایت مطرح شده «يَعْرِفَ زَمَانَهُ» است. اگر معنای این عبارت حضرت را با بیان صد نفر هم بخواهند تبیین کنند باز نمی‌توانند محتوای کامل آن را با تمام ابعادش، ارائه کنند.

اگرچه عبارت «آشنایی به زمان» از نظر لفظ کوتاه است، ولی محتوا و معنای بسیار وسیع و گسترده‌ای در آن نهفته است. خداوند می‌داند که چه آثاری بر این معنا مترتب است! به طوری که در تاریخ می‌بینیم چه شخصیت‌های بزرگی که همه شرایط در آنان وجود داشت، ولی به این دلیل که عارف به زمانشان نبودند به تمام معنا سقوط کردند. کسی که می‌خواهد با چراغ عقل راه را بیپیماید باید عارف به

۱. این درس در جلسات «دویست و هشتاد و نهم» و «دویست و نود و چهارم» خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

۲. تحف العقول، ص ۲۰۰.

زمان خود باشد، و این ضرورت در خصوص روحانی عاقل بیشتر است. سؤال اینجا است که چگونه و به چه کیفیتی باید آشنای به زمان بود؟ یکی از اموری که باید در این زمان با آن آشنا باشیم، راه گسترش، تبلیغ و نفوذ معارف اسلامی در جامعه خود و دیگر جوامع است، و نیز درک این که چگونه می‌توان از این موقعیت بهترین استفاده را برد.

موقعیتی که هم اکنون از آن برخورداریم این است که یک کشور با نظام اسلامی به رهبری روحانیت عظیم الشان و امام بزرگوار اداره می‌شود و روز به روز هم موقعیتش در دنیا مستحکم‌تر و به ثبات نزدیک‌تر می‌شود. هدف ما در برپایی انقلاب و ادامه آن، تنها در دست گرفتن قدرت نبود و نیست، بلکه هدف ما نشر و تبیین معارف اسلام و آشنا کردن جامعه خود و همه جوامع با مسائل اسلامی است. با این موقعیت و این هدف ارزشمند، باید درک کنیم که وظیفه ما چیست و چگونه می‌توان از عهده این مهم برآمد و در درجه اول، چگونه می‌توانیم جامعه خود و سپس دیگر جوامع را روز به روز بیشتر با معارف اسلام، آشنا و پیوند دهیم. اجمالاً می‌توان گفت که - متأسفانه یا خوشبختانه - این انقلاب مسئولیت سنگینی را برای هر کدام از ما به وجود آورده است و روحانیت در نظام اسلامی و حوزه های علمیه - خصوصاً حوزه علمیه قم که در رأس حوزه های جهان تشیع بلکه جهان اسلام قرار دارد - چنین مسئولیت خطیر و سنگینی را بر عهده دارد و باید از عهده‌اش بر آید.

در این حال رو به رو شدن با بی تفاوتی و بی‌اعتنایی، چه در رابطه با تحصیل و چه در رابطه با تبلیغ و ترویج، بسیار تأثر آور است. بسیار جای تأسف است که ما می‌بایست به تعداد سالها و روزهایی که از پیروزی انقلاب می‌گذرد، کاری کرده باشیم تا ارتباط جامعه ما با معارف اسلامی روز به روز، ماه به ماه و سال به سال بیشتر شده و اعتقاداتشان قوی‌تر و اعمالشان تطبیق بیشتری با اسلام پیدا کرده باشد؛ ولی این کار آن‌گونه که وظیفه بوده و انتظار می‌رفته تحقق نیافته است.

اگر وظیفه روحانیت در نظام اسلامی و مسئولیت حوزه های علمیه به وضوح و به معنای واقعی برای همه روشن بود، قطعاً آن هدفی که از اول ذکر کرده و در

انتظارش بودیم تحقق می‌یافت.

نظام اسلامی ما هم اکنون در دنیا نمود جلوه کرده است و از همه جا دست نیاز به سوی ما دراز کرده‌اند. در این اواخر شاهد بودید که آذربایجان شوروی (قفقاز سابق) آزادی پیدا کرده است؛ کشوری که بیش از هشتاد درصد آن شیعه هستند و بقیه اهل تسنن یا پیروان سایر ادیان. هم اکنون شیعیان آن مناطق به شدت محتاج روحانی هستند. یکی از روحانیان آن منطقه نزد من آمده بود - که البته در لباس غیر روحانی بود و دارای مراتب علمی بالایی هم نبود - ولی با این حال مسئولیت خود را در آنجا ایفا می‌کرد. اینها را چه کسی باید اداره کند و اسلام واقعی را در اختیارشان بگذارد؟!

در اینجا لازم است یادی از امام بزرگوار کرد و از ایشان تقدیر کنیم، چراکه به نظر من در میان روحانیت، از آن کسانی بود که عارف به زمان خود بود. او می‌دانست که اگر نامه‌ای به رئیس جمهور شوروی بنویسد چه اثری می‌تواند داشته باشد. در حالی که ما فکر می‌کردیم نامه نوشتن به او مانند نامه نوشتن به دیوار، اثری ندارد؛ اما اثرش را اینک پس از گذشت این سالها می‌بینیم. به خاطر همان نامه بود که ارکان و پایه های کمونیست، نه تنها متزلزل شد بلکه فرو پاشید و کم کم به طور کلی از بین می‌رود. این معنای آشنایی و عارف بودن به زمان است.

هنوز هم تصوّر موقعیت امام برای ما امکان‌پذیر نیست. افرادی از آذربایجان شوروی به قم آمدند - که اتفاقاً حدود پنجاه نفر از آنان اهل اطراف لنکران - محل تولد والد معظم ما بودند - البته اقوام ایشان را نمی‌شناختند، فاصله خیلی زیاد شده است - اولین سؤال ما از آنان این بود که چه چیز سبب شد شما مقداری آزادی پیدا کردید؟ در جواب گفتند: علت آن، امام و انقلاب شما بود وگرنه ما هیچ گاه امید چنین آزادی را نداشتیم و حتی به خواب هم چنین چیزی را نمی‌دیدیم. اما این انقلاب شما و امام بزرگوار بود که با این که رسماً به شوروی و آذر بایجان شوروی کاری نداشت ولی آثار انقلابش در آنجا باعث این آزادی شد.

باید بگوییم که این اول کار است و إن شاء الله تعالی آینده خیلی بهتر از این خواهد بود.

در روایت دیگری چنین وارد شده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»^۱.
کسی که خصوصیات زمان خودش را درک کند و به آن آشنا باشد، چیزهایی که انسان را به اشتباه می‌اندازد و نمی‌گذارد انسان مسیر حقیقت را طی کند و باعث انحراف می‌شود، دیگر به او هجوم نمی‌آورد.

البته این روایت، مفهوم دارد و مفهومش این است که اگر کسی نسبت به موقعیت زمانی خود، آگاهی و اطلاع نداشته باشد، لوابس بر او هجوم می‌آورند. اگر از یک انسان معمولی اشتباهی سر بزند، مثلاً یک بازاری در مورد مسائل اجتماعی اشتباه کند، این اشتباه نمی‌تواند ضربه مهمی به اجتماع بزند؛ اما اگر یک روحانی گرفتار اشتباه شد چطور؟! اگر لوابس، یک روحانی را احاطه کردند، بی‌شک اثر سویی بر اشتباه او مترتب خواهد شد.

خصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، آنقدر وضع ما حساس شده که کوچک‌ترین عمل ما هم مورد تحلیل، دقت و انتقاد دوستان و دشمنان قرار می‌گیرد؛ لذا اگر ما به خاطر عدم آگاهی و آشنایی به زمان دچار اشتباه و لغزش شویم تنها خداوند می‌داند که اشتباهات ما چه اثر سویی بر جامعه خواهد گذاشت!

برای روحانی تشخیص موقعیت زمانی و این که مردم با چه نگرشی به او می‌نگرند و از او چه انتظاری دارند بسیار لازم و ضروری است. انتظارات مردم از روحانیت غیر واقعی نیست؛ اگرچه در بعضی موارد، انتظارات نا صحیحی هم دارند، اما انتظارات واقعی و بجا نیز بسیار وجود دارد و ما باید به این خصوصیات آگاه باشیم. اگر ما موقعیت زمانی خود را خوب تشخیص دهیم احساس خواهیم کرد که یک روحانی چقدر برای اسلام مورد نیاز است! چقدر باید سرمایه علمی داشته باشد؟ چقدر باید به اسلام و سلاح علم و تقوا مجهز باشد؟

به نظر من در این صورت دیگر یک لحظه هم بیکار نخواهیم نشست؛ چون می‌دانیم و می‌بینیم که چه آینده‌ای در انتظار ما است، چه نیازهایی را باید برطرف کنیم و چه مسائلی باید از طریق ما به جامعه برسد؛ به همین دلیل اخیراً تصمیم

۱. کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۰.

آشنایی به زمان / ۳۲۹

گرفتیم در حوزه - البته با کمبود امکانات - رشته‌های تخصصی ایجاد کنیم تا بتوانیم در آینده جوابگوی جامعه باشیم.

به هر حال اقتضای چنین زمانی این است که اگر طلبه‌ای در دوران قبل با بیست سال تحصیل مجتهد می‌شد هم اکنون باید با ده سال تلاش و تحصیل به مقام اجتهاد برسد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس پنجاه و پنجم^۱

انتظار جامعه از روحانیت

انقلاب اسلامی، تعبیری است که در مورد کشور ما به کار می‌رود و این یک واقعیت غیر قابل انکار است که حکومت در مملکت ما به دست روحانیت اداره می‌شود؛ از این رو، مهم این است که ما در سایه این قدرت و حکومت باید مردم را بسازیم. این قدرت به ما این فرصت را داد و این میدان را برای ما باز کرد که ما آنچه بخواهیم و بتوانیم در رابطه با ارائه و تبلیغ اسلام انجام دهیم.

ما در شرایطی هستیم که باید به مراتب، بیشتر از زمان طاغوت با این مردم خوش رفتاری و حسن سلوک داشته باشیم؛ چراکه در زمان طاغوت مردم با دید دیگری به ما نگاه می‌کردند و ما را به عنوان مبین مسائل دین می‌دیدند و بر عدم قدرت ما آگاه بودند؛ از این رو، اگر در برخی اوقات کاری را از مردم می‌خواستیم، آن را می‌پذیرفتند.

وقتی ما مشکلات سابق را در نظر می‌گیریم، می‌بینیم که واقعاً ما در چه شرایط و وضعیت سختی گرفتار بودیم در حدی که الآن باور آن برای خود ما مشکل است. اینک که بحمدالله تعالی آن قدرت خیانتکار را کنار گذاشته و خود، قدرت را به دست آورده‌ایم، مسئولیت ما نسبت به آن زمان زیادتر شده است؛ به گونه‌ای که اگر

۱. این درس در جلسه دویست و ششم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

در آن روز یک جواب سلام را دیر می‌دادیم مشکلی پیش نمی‌آمد؛ اگر امروز جواب سلام را دیر بدهیم طور دیگری تفسیر می‌شود.

امروز اگر اندکی - هر چند به اندازه سر سوزن اشتباه کنیم - همین اشتباه کم یک ضربه مهمی به اعتقادات مردم خواهد بود. آنان نمی‌گویند که روحانیت قیام کرده است تا اسلام را پیاده کند، بلکه می‌گویند: اینان قیام کردند تا به قدرت برسند که جواب سلام ندهند. و تفسیرهای غلط دیگر نیز می‌کنند.

بالآخره ما در شرایطی هستیم که باید مراقب رفتارمان باشیم و به تمام معنا بیشتر از زمان سابق در برابر جامعه تواضع کنیم و با اخلاق خودمان جامعه را به انقلاب و اسلام متمایل کنیم. باید این محدودیتها را که ما را فرا گرفته مراعات کنیم، حق نداریم غیر از این انجام دهیم.

وظیفه روحانیت و حتی روحانیانی که در مشاغل دولتی و نهادها و سازمانهای دیگر مشغول کارند، که افرادی زیر دست آنان کار می‌کنند، یا مردم به آنان مراجعه کرده و گرفتاری‌شان را مطرح می‌کنند، بسیار سنگین است.

یک قاضی اهل علم با یک قاضی کلاهی زمان طاغوت تفاوت دارد. یک قاضی اهل علم سر سوزنی نباید بر خلاف آداب قضا رفتار کند، نباید وقتی متداعی نزد او وارد می‌شود، ببیند این قاضی چون با طرف مقابل آشنا است با او سلامی گرم و نرم دارد، که در دلش به اسلام و روحانیت بدبین شود. هیچ کس از یک قاضی در زمان رژیم طاغوت چنین انتظاری نداشت؛ چرا که عملش بیانگر اسلام نبود. زیرا او به عنوان یک قاضی رژیم برنامه‌هایی را که رژیم از خارج گرفته بود پیاده می‌کرد و هیچ مسأله‌ای در رابطه با اسلام برای او مطرح نبود.

وقتی یک اهل علم روی مسند قضاوت می‌نشیند یعنی اسلام آنجا نشسته است. اگر سر سوزنی بر خلاف عادات قضا رفتار کند چه تغییر و تحولی در روحیه آن طرف مقابل به وجود می‌آید؟ این طبیعی است. اگر خود ما هم به جای او بودیم، همین معنا به ذهنمان خطور می‌کرد.

در این فرصت مناسبی که خداوند به ما عنایت کرده و حکومتی به نام حکومت اسلامی بر مبنای مکتب تشیع بعد از هزار و چند صد سال پایه گذاری شده و

بحمدالله تعالی استحکام پیدا کرده، وظیفه ما سنگین است، خصوصاً در شهر قم که به لطف الهی تعداد روحانیان فراوان است.

اگر در امور مختلف با مردم سر و کار دارید باید رفتار شما با دقت باشد که — خدای ناکرده — رفتاری از شما سر نزنند که مردم آن را طور دیگری توجیه کنند. و به همین جهت باید در زندگی شخصی خودمان هم خیلی مراقب باشیم. نباید کسی از اهل علم فکر کند که مثلاً من قدرت مالی دارم و می‌توانم خانه مثلاً هزار متری تهیه کنم. خیر، بحث تمکن نیست؛ بلکه قضیه این است که مردم چه انتظاری از روحانیان دارند. ممکن است شخصی از ناحیه دارایی پدر یا از طریق دیگر دارای مکنت فراوانی هم باشد؛ ولی چون طلبه است مجاز نیست که پا را از حد طلبگی فراتر بگذارد؛ چراکه مردم از شما چنین انتظاری ندارند.

از خداوند متعال می‌خواهیم که در این رابطه به ما کمک و عنایت فرماید. امیدوارم خداوند این شخصیت بزرگ یعنی امام راحل علیه السلام را که یک عمر برای اسلام دل سوزاند، سوخت و فعالیت کرد با رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله محشور فرماید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

درس پنجاه و ششم^۱ مسئولیت اداره جامعه

مسئولان کشور، که به مقتضای مسئولیتشان بیش از ما از مسائل دنیای روز اطلاع دارند، صریحاً می‌گویند: هم اکنون ما در برهه‌ی خاصی از زمان قرار گرفته‌ایم که دنیا توجه و گرایش خاصی به اسلام پیدا کرده و در هر گوشه‌ای از جهان، فریاد اسلام‌خواهی بلند است و جهان در آینده از هر گوشه دست نیاز به سوی روحانیت دراز می‌کند و فضلا باید پاسخگو باشند.

گرایش به اسلام با این کیفیت، در طول تاریخ سابقه نداشته است؛ البته در زمانهای گذشته نیز امکانات و وسایل به این صورت مهیا نبوده است. ما نباید تصور نکنیم که روحانی‌ زمان شیخ انصاری و صاحب جواهر رحمهما الله تعالی هستیم، حتی فکر نکنیم روحانی‌ زمان طاغوت هستیم.

بلکه ما در چنین عصری، روحانی هستیم. واقعیت اقتضا می‌کند که خودمان را برای آینده بسازیم، نه تنها ایران بلکه دنیایی که به اسلام روی کرده است به ما نیاز دارد. انقلابی که به دست امام بزرگوار در این کشور به وجود آمد برای این نبود که اسلام تنها در محدوده‌ی این کشور متجلی شود، بلکه این جا مبدأ بود برای این که -

۱. این درس در جلسه «دوازدهم» و «دویست و پنجاه و پنجم» خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

به تعبیر خود امام راحل - اسلام ناب گسترش یافته و در سراسر دنیا جلوه‌گر شود. چه بسا در برخی کشورها حتی یک روحانی، برای ارشاد جامعه وجود نداشته باشد! چه کسی باید آنان را تأمین و اداره کند؟ چه کسی می‌تواند چنین کاری را انجام دهد، و مسئولیت این کار با کیست؟!

مسئولیت این کار با حوزه‌های علمیه است که در رأس آن حوزه علمیه قم است؛ از این رو، در این موقعیت بسیار حساس، سعی کنید با مسائل اسلام هر چه بیشتر و بهتر آشنا شوید و ما باید برای استفاده هر چه بیشتر از نیروها، سرمایه گذاری علمی و عملی داشته باشیم؛ چراکه سرمایه عملی روحانیت، نقش مهمی در هدایت افکار جامعه دارد و باید به این نکته توجه زیادی داشته باشیم.

ما در آینده مورد نیاز جوامع هستیم و باید اسلام حقیقی را به مردم معرفی کنیم. آیا اخبار این زمامداران کشورهای به ظاهر و به اصطلاح اسلامی را می‌خوانید که چطور اسلام را بازیچه دست خود قرار داده‌اند و تنها چیزی که به آن اعتقاد ندارند، اسلام است!

هر کدام از ما باید آماده باشد که یک کشور یا لاقبل یک شهر را اداره کند. موقعیتی بهتر از این شرایطی که در آن قرار داریم وجود ندارد؛ از این رو، باید خودمان را خیلی آماده کنیم. کسی با خودش فکر نکند که به تنهایی چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ چرا که همین آحاد است که همه موفقیت‌ها را به وجود می‌آورد. هدایت‌ها، تبلیغ‌ها، راهنمایی‌ها تک تک تحقق می‌یابد.

برخی تصور می‌کردند وقتی انقلاب پیروز و مستقر شد، با خیال راحت و بهتر از سابق به استراحت می‌پردازند؛ ولی مسأله طور دیگری شد و انقلاب برای هر یک از من و شما سر تا پا مسئولیت به وجود آورد. تصور نمی‌شد بعد از انقلاب هر طلبه و روحانی این قدر مسئولیت داشته باشد؛ البته چاره‌ای هم جز این نیست؛ التزام به شیء التزام به لوازم شیء است. روحانی باید به لوازم کارش ملتزم شود و از عهده این مسئولیت‌های خطیر برآید.

نتیجه این که همه باید توجه داشته باشند - مخصوصاً آنهایی که سَنَشان کمتر است - که خود را نه تنها با فقه و اصول بلکه با تمام معارف اسلام آشنا کنند. بحمد الله

مسئولیت اداره جامعه / ۳۳۵

تعالی برخی از درسهای جنبی به اندازه میسور در اختیار قرار گرفته است؛ ولی نباید به همین مقدار اکتفا کرد.

من مکرر عرض کرده‌ام: اگر ما در زمان طاغوت روزانه هشت ساعت درس می‌خواندیم، اینک باید تحقیقاً شانزده ساعت، صرف درس و مطالعه کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

درس پنجاه و هفتم^۱ نیاز جامعه به علوم اسلامی

در روز ولادت باسعادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در مرکزی - که طلبه‌هایی از آذربایجان شوروی در سنین مختلف از سن چهارده ساله تا بیست و پنج ساله، تحت یک برنامه آموزشی و زیر نظر اساتیدی مشغول تحصیل هستند - مراسم جشنی با برنامه‌های حفظ و قرائت قرآن و تواشیح برگزار شد. در خلال جشن، نکته ای ذهن مرا به خود مشغول کرده بود و آن این که انقلاب ما به لطف الهی صادر شده است.

درست است که کشور ما با مشکلاتی - خصوصاً مشکلات اقتصادی و تورم - مواجه است، البته این برهه‌ای از زمان است و چاره‌ای جز تحمل کردن ندارد، ولی انقلاب و اسلام در دنیا مطرح شده است و مورد علاقه و گرایش جمعیت‌های مختلفی در سراسر جهان قرار گرفته است، خصوصاً بعد از فروپاشی کمونیست در کشور وسیع شوروی، به طوری که کشورهای متعددی از آنها مسلمان بوده و هستند، ولی هفتاد سال زیر سلطه الحاد و کمونیست بودند.

بعضی از آن کشورها مانند کشور قفقاز، نه تنها کشور اسلامی است، بلکه شیعی

۱. این درس در جلسه درس «پنجاه و پنجم» و «پانصد و نود و ششم» درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

است آن هم شیعه بسیار متعصب، به طوری که برخی از آنان پیش من می‌آیند و می‌بینیم بعد از گذشت هفتاد سال اگرچه فحشا و منکرات قهراً میان آنان شیوع داده ولی هنوز با آن شدت و حدت، خودشان را حفظ کرده‌اند و عقاید، تعبد و تعهداتشان نسبت به مسائل اسلامی و تشیع، محکم و استوار است.

این مطالب را به این جهت بیان می‌کنم که دنیا در آینده به روحانیتی که در ابعاد مختلف بیانگر اسلام باشد نیاز فراوان دارد. فکر نکنیم ما که اینک در هر شرایطی هستیم در آینده هم به همین صورت و کیفیت خواهد بود، خیر؛ اگر ما کوتاه بیاییم دیگران بر ما سبقت می‌گیرند، همان گونه که پیشی گرفتند. شما به هر نقطه از دنیا بروید، خواهید دید وهابیت - پیش از دیگران - بساطش را در آنجا گسترده است. بهترین مسجد، بهترین مرکز و بهترین کتابخانه را ساخته و بهترین حقوقها و بهترین تبلیغات را تهیه کرده است.

یک وقت، این موضوع را خدمت امام بزرگوار مطرح کردم، امام می‌فرمودند: ما که آن پول و امکانات را نداریم که بتوانیم آن تبلیغات را داشته باشیم، چه کنیم؟! تبلیغات آنان به قدری گسترده و چشمگیر است که انسان تعجب می‌کند. در مدینه منوره چاپخانه‌ای هست که ما آن را از نزدیک دیدیم. مسئول آن می‌گفت: ما سالی شش میلیون قرآن چاپ می‌کنیم، پشت جلدش هم جنبه تبلیغی برای وهابیت دارد و پیدا بود که جنبه تبلیغی آن حاکم بر این مسائل است. آیا در مقابل آنان باید همین طور سکوت کنیم و بر این باور باشیم که ما چندان ارزشی ندارد یا این که باید آماده شویم؟ چاره ای نیست، ما که ادعای شناخت صحیح اسلام و ترویج آن را داریم، باید حداکثر سعی و تلاش خود را در این زمینه داشته باشیم.

شما می‌دانید بررسی یک دوره اصول فقه حداقل هشت سال وقت لازم دارد! در کنار این اصول چه مقدار باید با فقه آشنا شویم؟! مگر طلبه می‌تواند با یک سال و دو سال و پنج سال و ده سال با فقه و اصول آشنا شده و خود را مستغنی ببیند؟! مگر مسائل علمی ما منحصر به فقه و اصول است؟! تفسیر قرآن با این عظمت و دریای بی‌کرانی که در آن وجود دارد نیز باید مورد تحقیق و بررسی دقیق قرار گیرد.

من بسیار متأثر و متأسفم از این که هنوز موفق نشده‌ایم یک برنامه تفسیر دائمی در حوزه ایجاد کنیم، اگرچه - بحمد الله تعالی - قدمهای خوبی در این خصوص برداشته شده است؛ ولی شما برادران باید یکی از برنامه های اصلی خودتان را تفسیر قرآن قرار دهید. شما دیگر در شرایطی هستید که شاید با مطالعه و مباحثه نیازی به استاد تفسیر نداشته باشید. خود را مقید کنید که روزی یکی - دوساعت را صرف مطالعه و مباحثه تفسیر کنید. روزی فرا می‌رسد و می‌بینید حدود شصت سال از عمرتان گذشته و کمتر با تفسیر سر و کار داشته اید و این صحیح نیست. شما هم اکنون در شرایطی هستید که باید با تمام مسائل اسلامی آشنایی داشته باشید.

شایسته نیست که روحانی در عصر ما غیر فقه و اصول با مسائل دیگری آشنا نباشد. نمی‌شود با قرآن کریم، تفسیر، مسائل کلامی، اعتقادی، علمی و تاریخ اسلام آن هم تاریخ تحقیقی اسلام آشنایی نداشته باشد. اینها مسائلی است که باید برای روحانیان ضرورت پیدا کند. حتی امروز مرجعیت هم با سابق فرق دارد. مراجع گذشته صرفاً رساله و مقلدینی داشتند و بعد هم یک سری سؤالات و استفتائاتی؛ اما در حال حاضر چنین نیست.

هم اکنون گروههایی از مسلمانها، شخصیتها و افراد سراغ مراجع می‌آیند و از ایشان سؤالات بسیاری دارند و نظر اسلام را در آن موارد می‌خواهند. حتی یک مرجع تقلید نمی‌تواند به این مقدار اکتفا کند که ما به اندازه کافی در فقه و اصول زحمت کشیده و رساله هم نوشته‌ایم و آمادگی برای پاسخگویی به مسائل فقهی را هم داریم. این کافی نیست؛ زمان تغییر پیدا کرده و او باید برای مردم صحبت کند و مسائل روز را برای آنان تبیین کند، نقاط قوت اسلام را بگوید و اگر سؤالات و شبهاتی دارند، پاسخگو باشد.

ما در برابر علوم اسلامی، مانند یک قطره در مقابل دریا هستیم؛ یعنی هر بخش و هر شعبه از علوم اسلامی یک عمر می‌طلبد و ما هم یک عمر بیشتر نداریم؛ و از سوی دیگر باید از همه این علوم حظّ و بهره‌ای ببریم؛ جمع بین اینها اقتضا می‌کند که از همین نیروی جوانی و نشاطی که برای ما آماده است حداکثر استفاده را ببریم. من جداً معتقدم که یک طلبه - به معنای اعم - نباید یک دقیقه از وقتش را بدون

نیاز جامعه به علوم اسلامی / ۳۳۹

استفاده بگذارد. گرچه به همین مقدار که بیکار بنشیند یا حرفهای بیهوده - که هیچ اثر مثبتی بر آن مترتب نیست - بزند.

روحانیت باید در هر بعدی از ابعاد فضل، جامعیت داشته باشد. نمی‌خواهم - خدای ناکرده - تحقیری از فقه و اصول کرده باشم بلکه می‌گویم همّت و هدف او صرف یک فقه و اصول نباشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

درس پنجاه و هشتم^۱

تبيين فلسفه احكام

جامعه ما - بدون اغراق - به تازگی با احكام اسلام آشنا شده است؛ از این رو در برخورد با احكام یک نوع ثقلت و سنگینی وجود دارد؛ به همین دلیل شاید بتوان گفت: جامعه ما جدید الاسلام است.

بسیاری از احكام اسلام در زمان طاغوت مورد فراموشی قرار گرفته بود. اگر کسی جنایتی مرتکب می شد، مدتی او را محبوس و سپس او را رها می کردند؛ در حقیقت زندان یک کیفر و مجازات برای همه جنایتها بود. گاهی در برخی از موارد قتل، یک اعدام صورت می گرفت.

در نظر مردم، خیلی سنگین می آید که کسی، نیمه شب به خانه ای وارد شود و مثلاً یک قالیچه چند هزار تومانی را به سرقت ببرد؛ ولی به خاطر یک جنایت یک ساعته و یک سرقت مختصر، انگشتهای دست او را قطع کنند و تا آخر عمر او را از این نعمت بی بهره سازند، همچنین نسبت به اصل بحث قصاص.

در اوایل انقلاب یکی از چیزهایی که خصوصاً روشنفکران غیر مسلمان بدان وسیله انقلاب را زیر سؤال برده بودند، همین قصاص بود، با این که فقهای بزرگوار مانند امام راحل، این قصاص را از ادله قطعی و صریح آیات متعدد از قرآن مجید،

۱. این درس در جلسه یکصد و هفتاد و یکم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

استنباط کرده بودند، چه حملاتی به قصاص و انقلاب کردند؛ اما آنان به خاطر طرز فکر خاصی که در برخورد با مسائل داشتند برایشان سنگین بود و چه بسا خیال می کردند که این نقطه ضعفی برای انقلاب است و از این راه می توانند ضربه‌ای به انقلاب بزنند. مقصود من آنها نیستند، بلکه مراد بنده، جامعه خودمان است.

با تبلیغات سویی که دنیا در مورد این مسائل دارد، این وظیفه ما است که اولاً؛ خود ما فلسفه این احکام را با آن ضابطه‌های صحیح، مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم و ثانیاً؛ مردم را، تا حد امکان با فلسفه این احکام آشنا کنیم.

دنیا می‌گوید: کسی که قتلی انجام می‌دهد بیمار است و تنها باید او را تحت درمان قرار داد و مداوا کرد و با این بیان، شبهاتی را به ذهن مردم وارد می‌کنند؛ در صورتی که انسان می‌تواند با مطالعه و مراجعه به علل و فلسفه این احکام که اکثراً بسیار روشن و قابل قبول است، تاحدی این موضوع را با تبیین صحیح برای مردم روشن کند. به عنوان مثال، در یکی از جلسات گذشته^۱ مطالبی را در باب قصاص مطرح کردم و در نهایت مشخص شد که حیات و امنیت نفسی جامعه به قصاص بستگی دارد.

در همین جریانی که چندی پیش در قم به عنوان رجم به وقوع پیوست، در ذهن مردم این سؤال به وجود آمد که مگر چه شده که یک انسان را با بدترین نوع کشتن، به قتل می‌رسانند؟!

باید مردم را از این احکام آگاه کرد که اگر زنی نسبت به شوهرش خیانت کرد و امنیت عرضی را از شوهرش سلب کرد، اگر با او به این صورت برخورد نشود، آیا این شوهر، دیگر می‌تواند امنیت عرضی پیدا کند؟! چگونه می‌تواند با اطمینان خاطر از منزل خارج شود؟ کی می‌تواند با اطمینان با همسایگان و بستگانش رفت و آمد کند؟ این امنیت عرضی باید کاملاً حفظ شود و راهش همین است.

کسی که خیانت می‌کند و این امنیت را به خطر می‌اندازد، تنها حساب شخصی خودش نیست. این فرد امنیت عرضی جامعه را به خطر می‌اندازد و به همین دلیل باید به شدیدترین نوع قتل مبتلا شود تا دیگران عبرت بگیرند و در این وادی

۱. ر.ک: درس ۴۳ و ۴۸ از همین اثر.

خائنانه و غیر مشروع وارد نشوند.

مقصود این است که من و شما باید در درجه اول خودمان تا حدی از فلسفه این احکامی که تازه در جامعه ما پیاده می‌شود و از نظر مردم یک نوع ثقلت و سنگینی دارد، اطلاع پیدا کنیم و سپس مردم را هم نسبت به آنها روشن کنیم تا — ان شاء الله تعالی — با احکام اسلام آشنا شوند.

البته باید در فهم و تبیین فلسفه احکام، کمال دقت و تأمل را همراه با ضوابط و شرایط رعایت کرد تا برای مردم برداشت ناصحیحی از احکام جاودانه و جهانی اسلام به وجود نیاید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

درس پنجاه و نهم^۱

النسبام و وحدت در حوزة علمیه

نقشه‌های شومی در دنیا - مخصوصاً به دست صهیونیستها - برای مقابله و از بین بردن اساس اسلام کشیده می‌شود. در جنایتی که در مسجد الاقصی پیش آمد، صرف این نبود که فقط عده‌ای را در مسجد الاقصی به شهادت برسانند؛ بلکه آن طور که فرمانده سپاه، برای این جانب نقل می‌کرد، در مسجد الاقصی مکانی به نام مقام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام وجود دارد که خصوصیتی را برای آن ذکر می‌کنند، یکی از خصوصیاتش این است که معراج نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن مقام بوده است؛ لذا این مقام، موقعیت خاصی پیش مسلمانان دارد و تا قبل از جریان این کشتار، احدی از یهودیها به خودش اجازه نمی‌داد که در آن مقام پا بگذارد و دیده نشده بود که کسی جرأت هتک حرمت آن مقام را داشته باشد؛ اما در عین حال، گروهی به نام گروه هیکل با لباسهای خاص، شبیه همان کماندوهای زمان طاغوت، ناگهان وارد مسجد الاقصی می‌شوند و به مقام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام حمله می‌کنند.

جمعیتی که آنجا حضور داشتند وقتی می‌بینند چنین قضیه‌ای به طور غیر منتظره در حال اتفاق است، برای این که نگذارند آن گروه وارد مقام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام شوند، به سوی آنان هجوم می‌آورند، آنان نیز در برابر این هجوم، داخل مسجد از اسلحه

^۱. این درس در جلسه دویست و پنجاه و پنجم درس خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

استفاده می‌کنند و بیست و چند نفر - از جمله امام جماعت مسجدالاقصی - را به شهادت می‌رسانند.

وقتی انسان این اتفاق را تحلیل می‌کند، می‌بیند بحث، مسجد الاقصی و مقام ابراهیم علیه السلام نیست، مسأله، مسأله اسلام و از بین بردن مقدسات مسلمانها است. و به قدری در این مسأله هتاک‌های نشان دادند که حتی نپذیرفته‌اند گروه تحقیق سازمان ملل - حالا واقعاً گروه تحقیق بودند یا در ظاهر این چنین بوده است - به آنجا بروند و از وضعیت آن گزارش بدهند.

این‌گونه حوادث یک زنگ خطر بسیار بزرگ در رابطه با کلیت و اساس اسلام و نظام است و مسأله این نیست که در یک گوشه‌ای اتفاق بیفتد و من و شما تصور کنیم «حادثه وقعت ثم مضت».

ناچارم تذکری را خدمت شما برادران عرض کنم: بر ما لازم بلکه از لازم هم بالاتر، الزام و اشد ضرورتاً است که وحدت را در کشور و اتحاد و انسجام را در حوزه حفظ کنیم.

چرا من حوزه را می‌گویم؟! برای این که این حوزه بود که مرحوم امام را به عالم اسلام داد و نظام اسلام را در این کشور برقرار کرد. امام راحل که بنیانگذار انقلاب اسلامی است تربیت شده و مولود این حوزه بوده است که اگر صد سال هم محصول دیگری جز ایشان نداشته باشد این عنوان افتخار برای حوزه کفایت می‌کند. بالاخره این حوزه نقش امام پروری داشته است. این حوزه با وحدت و یکپارچگی خود توانست رژیم منحوس شاه را که بزرگ‌ترین قدرت در خاورمیانه به حساب می‌آمد از بین ببرد و به دست امام بزرگوار و حمایت حوزه از ایشان، نظام اسلام واقعی را جایگزین آن نظام ستم‌شاهی کند.

وحدت این حوزه باید همیشه محفوظ باشد، باید خیلی مراقب باشید که دشمن، اختلاف و تشنج ایجاد می‌کند، مخصوصاً شایعاتی که بازار گرمی در این روزها پیدا کرده است. این حوزه همان‌گونه که حدوثاً رهبری را پرورش داد و بنیانگذار نظامی به نام نظام اسلام شد، در ادامه نیز حمایت از رهبری برای او از واجبات است.^۱

۱. مسأله رهبری ارتباط به شخص ندارد بلکه در رابطه با مقام است، مقام رهبری واجب‌الاطاعه است

برادران! هر کسی دامنه اختلافات را سر سوزنی توسعه دهد، به مقام رهبری - که حافظ انسجام است - و قطعاً به اسلام ضربه زده است. سعی کنید اگر توهمات، برداشتهای سوء و حرفهای خلاف واقعی وجود دارد، بدون این که به اختلافات دامن بزنید، با منطق اسلامی و شیوه‌ای درست با آن برخورد کنید؛ و کسانی را که از مسائل دور هستند یا - خدای ناکرده - هدف و غرض غیر شرعی دارند ارشاد کنید.^۱

به تعبیری که عقیده شخصی خودم است در حال حاضر حمایت از رهبری، از زمان امام هم واجب‌تر است؛ چرا که آن شخصیت والا و جهانی امام، چه بسا نیاز چندانی به این که من طلبه و امثال من از او حمایت کنیم نداشت و این نیاز احساس نمی‌شد، اگرچه آن هم واجب بود و ما حمایت می‌کردیم. او یک شخصیت جهانی بود که اگر محققان می‌خواستند شخصیتی جهانی را بشناسند می‌گفتند: در جهان آن روز آن شخصیت را فقط امام دارد، آن شخصیت واقعی، حقیقی و مرتبط به مذهب و عقیده، مخصوص امام بزرگوار بود، دیگران یک شخصیت‌های اعتباری هستند و لو این که در رأس بزرگ‌ترین قدرتهای جهان قرار گرفته باشند، شخصیت آنان موقت و اعتباری - آن هم غیر مذهبی - است. بالاخره همان گونه که حمایت از امام - نه شخص امام بلکه مقام امام - واجب بود هم اکنون نیز این مقام، واجب الاطاعه است و باید محترم شناخته شود. و این امر بیشتر ضرورت و نیاز دارد. من فکر می‌کردم که چرا در اسلام این قدر به مقام امامت اهمیت داده شده است؟ مگر مقام امامت چقدر اهمیت دارد که این اندازه مورد احترام است؟ در نهایت به این نتیجه رسیدم که علاوه بر آن که رأی امام معصوم رأی خدایی است، مقام امامت هم حافظ وحدت جامعه است. و نکته مهم اجتماعی‌اش این است که آن مقام حافظ وحدت جامعه است؛ یعنی جامعه زیر پرچم امام، حالت انسجام و وحدت پیدا می‌کند. و متأسفانه می‌بینید برادران فلسطینی ما چون رهبر روحانی واحد ندارند، نتوانستند به خوبی در مبارزه خود پیشرفت و موفقیت داشته باشند. رمز موفقیت ما در مبارزه‌مان همین بود که ما یک حافظ وحدت و انسجام به نام امام داشتیم که نقش بسیار مهمی در پیروزی انقلاب ما داشت، همان گونه که این معنا در حدوثش نقش داشت بدانید در تداومش نیز نقش بیشتری دارد. باید مقام رهبری به عنوان این که حافظ انسجام و وحدت است، مورد اطاعت و احترام و تبعیت همه طبقات من الصدر الی الذیل قرار گیرد، وگرنه حفظ انسجام و وحدت امکان‌پذیر نیست. (این حاشیه از متن بیانات آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است)

۱. یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام خدمت ایشان رسید و مسائلی مطرح شد. بعد آن شخص به امام علیه السلام عرض کرد: اگر شما یک انار را دو نصف کنید و بگویید: نصف آن، حلال است و نصف دیگر حرام، من از شما سؤال نمی‌کنم؛ سمعاً و طاعتاً.

اصولاً امامت در شیعه چنین معنایی دارد و نیاز به رهبری روی چنین پایه‌ای است و الا اگر هر مسأله‌ای که پیش آید بنده بگویم: چرا؟ شما پرسید: علت چیست؟ دیگری پرسد: فلسفه چیست؟

پس این ولایت فقیه چه معنایی خواهد داشت؟ آری اگر بنده طلبه، کاری را انجام دهم، شما حق دارید از من بپرسید: چرا این کار را کردی؟ من هم باید به صورت منطقی، شما را قانع کنم؛ اما در برابر امام - آن هم چنین امامی که تاریخ نظیرش را ندیده است - جز مسأله تعبد و سمعاً و طاعتاً نباید تزلزلی در ذهن کسی به وجود بیاید که چرا این طور شد؟ بالاخره ولی فقیه عادل است. معنای این که اسلام اینقدر دم از عدالت می‌زند این است که اگر در کسی روحیه عدالت نباشد، امکان دارد حساب خرده‌ای در کار باشد و او بخواهد آن را تسویه کند؛ اما کسی که عادل و بلکه بالاتر از عدالت است و ما - البته عقیده شخص خودم را در این رابطه عرض می‌کنم - او را تالی تلو عصمت می‌دانیم، دیگر مشکلی ندارد؛ یعنی اطمینان داریم که او صلاح اسلام، نظام اسلام و انقلاب را در این نظر و تصمیم، تشخیص داده است و تشخیص او باید مورد پیروی قرار گیرد. ما مطمئن هستیم که او چیزی غیر از حفظ نظام، انقلاب و مسائل مربوط به آن را مد نظر قرار نمی‌دهد، منتها تشخیص آن با من و شما نیست بلکه تشخیصش با شخص خود امام است. شما تصور نکنید که این مسأله از نظر امام جزئی بوده است. او بیشتر از من و شما به عمق این مسأله و اهمیت آن واقف است. وقتی هدف، اسلام و نظام اسلامی باشد، آن هم با توطئه‌هایی که توسط استکبار جهانی و مانند قضیه سلمان رشدی از راه فرهنگ صورت می‌پذیرد، پیدا است که در مقابل چنین توطئه‌هایی باید قاطع و جدی بود و در مقابل آنها ایستادگی کرد. اگر امام در رابطه با سلمان رشدی اقدام نمی‌کرد، فردا کتاب دیگری با مطالب زننده‌تر چاپ و در سراسر دنیا منتشر می‌شد تصور نکنید که مردم دنیا به خاطر جهالت تحت تأثیر تبلیغات قرار می‌گیرند، بلکه تمام ادیان و مذاهب باطل در جهان پیرو و تابع دارند، زیرا آنان تبلیغ کرده و برای خودشان کم یا زیاد، پیرو درست کرده‌اند.

مطلبی را که می‌خواستم عرض کنم این است: چون تمام ابعاد مسأله ولایت فقیه مورد اعتقاد و اطمینان ما است، اگر خصوصیاتش هم برای من و شما روشن نشود، هیچ اشکالی ندارد و نباید در رابطه با آن هیچ تزلزلی در کسی به وجود آید. معمولاً همه شما که ان شاء الله به مناسبت ماه مبارک رمضان به سفر تبلیغی می‌روید درباره چنین مسأله مهمی از شما سؤال خواهد شد، شاید خودتان راه بهتری برای جواب داشته باشید؛ اما به نظرمی رسد که اگر مسأله را به این صورت با مردم مطرح کنید هم واقعیت را گفته‌اید و هم برای آنان قابل قبول است. اصلاً صحیح نیست که هر عوامی بگوید: علت چه بود؟ چه لزومی دارد که مردم علت را بفهمند؟ آن کسی که این کار را کرده است با توجه به علت، آن را انجام داده است. حالا علت هر چه می‌خواهد باشد؛ در حقیقت این مانند یک سری از احکام شرعیه است که فلسفه آنها تا روز قیامت هم برای ما روشن نمی‌شود. شما اگر تمام عقلائی عالم را جمع کنید و بگویید: آیا اگر من نماز چهار رکعتی را پنج رکعت بخوانم جرم است؟ جز این است که من ده دقیقه بیشتر خدا را عبادت کرده‌ام؟ جز این است که یک رکوع و دو سجده بیشتر انجام دادم؟ جز این است که تسبیحات را تکرار کرده‌ام؟ پس چرا می‌گویید: اگر نماز چهار رکعتی، پنج رکعت خوانده شود باطل است؟ آری، علت بطلان نماز به دلیل ناقص خواندن آن روشن است؛ اما چرا زیاده موجب بطلان آن شود؟ من و شما تا روز قیامت هم نمی‌توانیم هیچ فلسفه‌ای

حوزه علمیه ما باید وحدتش محفوظ بماند و از تمامی ظرفیت آن برای حمایت از مقام معظم رهبری^۱ - که حافظ انسجام و وحدت ملت است - استفاده شود

برای آن پیدا کنیم و علت آن به ذهنمان هم نمی‌آید؛ لذا به نظر می‌آید که مسأله را به همین صورت مطرح کنید تا اگر در مردم مثلاً تزلزلی وجود دارد، با این بیان شما از تزلزل بیرون بیایند. (این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۲، ص ۳۲۳، درس ۱۳۶)

۱. مسأله انتخابات مجلس خبرگان برای نظام ما مسأله‌ای اساسی و حیاتی است. اگر ما قبلاً هم پی به ارزش این مسأله نبرده بودیم در جریان ارتحال حضرت امام (ره) ارزش آن خیلی برای ما روشن شد. اگر خبرگان نمی‌توانست در همان روز اول یک رهبر انتخاب کند، چه مسائلی برای نظام و انقلاب پیش می‌آمد؟ ولی خداوند متعال به این ملت لطف و عنایت کرد و بدون این که چنین مسأله‌ای از قبل در ذهن کسی، نه اعضای مجلس خبرگان و نه خود مقام معظم رهبری بوده باشد چنین تصمیمی گرفته شد. شاید مسأله، بیشتر بر محور شورای رهبری دور می‌زد، به طوری که شورای رهبری سه نفری یا پنج نفری باشد و این که اعضای این شورا چه کسانی باشند؟ و از این گونه مسائل خیلی بحث شد؛ اما خداوند متعال منت نهاد و وحدت رهبری - آن هم یک رهبری شایسته که راه اصلی و حافظ و ضامن بقای انقلاب ما است - انتخاب شد که اگر ما در آن زمان به این مقدار شایستگی ایشان پی نبرده بودیم، ایشان به مرور زمان و در مواقع حساس شایستگی خاصی از خودشان نشان دادند که این معنا را برای ما روشن کرد.

مسأله رهبری، اساس نظام ما است. ما نمی‌دانیم که اگر در یک زمانی، خدای ناکرده، رهبری غیر صحیحی در ایران پیش آید چه بر سر انقلاب و نظام خواهد آمد! امام بزرگوارمان در آن وصیت نامه الهی - سیاسی‌شان، مخصوصاً در مورد مجلس خبرگان تأکید کردند و مقام معظم رهبری هم فرمودند: اصل شرکت در انتخابات یک وظیفه شرعی است. نباید تصور کرد که وظیفه شرعی فقط نماز خواندن و امثال آن است، بلکه این مسائل هم در رابطه با اصل نظام و اسلام بوده و از موارد شرعی بسیار حساس است و جای هیچ تردیدی نیست که شرکت در انتخابات از اهم واجبات و فرایض است. منتها با وجود این که نباید در جمهوری اسلامی ایران جای تهمت، شایعه و سوء برداشت باشد در کنار این مسأله حرفها و شایعاتی - که متأسفانه اکثرش بی اساس است - مطرح می‌شود این است که می‌بینید بحمد الله تعالی دنیا امروز در برابر نظام شما خاضع شده است. آنهایی هم که در زمان جنگ، تمام تجهیزات و امکاناتشان را علیه ما به کار بردند یا خودشان از بین رفتند یا در حال ندامت و پشیمانی به سر می‌برند؛ چرا که خطر در آستانه کشور خودشان قرار گرفته است. با این که رفقای ما چه جامعه مدرسین، چه جامعه روحانیت مبارز و حتی دیگران، همه به من اصرار می‌کردند، من به لحاظ کسالت و مطلب دیگری که عرض می‌کنم، نپذیرفتم در این دوره شرکت کنم. مسأله اول کسالت من است. از نظر طبی همین مقدار کار هم برایم صحیح نیست، منتها من به لحاظ

– ان شاء الله تعالی – .

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

این که درس را بهترین کار متناسب با خودم می‌بینم آن را در درجه اول اهمیت قرار داده‌ام، به همین دلیل، قبل از این که این بحثها پیش آید به رفقا گفتم: آمادگی ندارم. مسأله دیگر این که همان‌گونه که مقام معظم رهبری اشاره کردند، مسئولیتها در جمهوری اسلامی مقام نیست؛ لذا هر کس احساس می‌کند یک پستی را بهتر اداره می‌کند، خودش باید بپذیرد و دیگران هم باید او را به قبول آن وادار کنند؛ اما اگر متوجه شد نقش چندان مهمی در آن مقام ندارد، چه ضرورتی دارد که آن را بپذیرد؟ من به لحاظ گرفتاریهای متعدد درسی و بحثی و حوزه و امثال آن نمی‌توانستم در هیأت رئیسه مجلس خبرگان دخالت و عضویت داشته باشم و در کمیسیونها و برخی از جلسات خبرگان قبلی شرکت کنم، احساس کردم با این گرفتاریها و کسالتی که فعلاً ضمیمه شده، آن طور که باید و شاید، در مجلس خبرگان نقش ندارم، این را به صراحت می‌گویم؛ یعنی نمی‌توانستم از عهده کارهایش برآیم؛ لذا به این دو علت من خودم حاضر نشدم کاندید شوم. در دو – سه ماه قبل هم که اصلاً مسأله‌ای وجود نداشت با رفقایمان مطرح کردیم و بالاخره اکثر ایشان قانع شدند. این مسأله از نظر من با آنان تمام است؛ ولی چون این روزها ضد و نقیضها، شایعات، سوءبرداشتها و مسائل مختلف، فراوان است، لازم دیدم این نکته را عرض کنم که اگر کسی از عدم کاندیداتوری من سوءبرداشتی بکند یا مسأله‌ای را به من نسبت دهد، عند الله مسئول است. اصل شرکت در انتخابات یک مسأله قطعی است. شما حتماً باید در انتخابات شرکت کنید و در رابطه با شرکت خود در انتخابات نه از ناحیه این سوءبرداشت و نه از نواحی دیگر، تزلزلی نداشته باشید، خود من هم ان شاء الله تعالی حتماً شرکت می‌کنم، البته این که می‌خواهید به چه کسی رأی بدهید، تشخیص با خودتان است. من به کاندیدای جامعه مدرسین رأی می‌دهم؛ اما شما را الزام نمی‌کنم و شما آزادید چه در اینجا و چه در غیر اینجا طبق تشخیص خودتان و به هرکسی که میل دارید رأی بدهید. این هم که می‌گویم به کاندیداهای جامعه مدرسین، به این معنا نیست که تمام کاندیداهای جامعه در سراسر ایران، مورد تأیید من هستند؛ اما در این استان که استان تهران است و ما باید به پانزده نفر رأی بدهیم، من به کاندیداهای جامعه رأی می‌دهم. آن چیزی که برای ما الی یوم القیامه ملاک است آن فرمایشاتی است که امام و سپس مقام معظم رهبری فرموده‌اند.

(این حاشیه از متن بیانات آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است. سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۴۹۰، درس ۲۴۲.)

درس شصتم^۱ صبر بر پیروزی

قال الله الحكيم في كتابه الكريم: ﴿وَذَكَرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾.^۲

انسان وقتی ریشه مسائل انقلاب را بررسی کند می‌بیند نظیر این امور در کتاب الله تعالی هم مطرح است، مانند آیه پنجم سوره مبارکه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام که می‌فرماید: یادآوری آیات الله آثار زیادی در پی خواهد داشت.^۳

در این آیه تعلیلی هست که نکات جالبی در آن وجود دارد.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعَلِيلٌ﴾ تعلیل است، این نشانه‌ها برای کیست؟! ﴿لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ این عبارت ما را به این نکته راهنمایی می‌کند که در تحولات و انقلاب‌هایی که از جانب خداوند تبارک و تعالی بوده و به ادیان الهی وابسته است، مقام صبر نقش بسیار مؤثری

۱. سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۴۲۶، درس ۲۳۳.

۲. «آیات الله» را به آنان یاد آر! در این، نشانه‌هایی است برای هر صبر کننده شکرگزار! (ابراهیم: آیه ۵)

۳. حکومت کثیف پهلوی، که پنجاه سال بر ما حکومت کرد، در ظاهر ادعای تشیع می‌کرد، با این حال دیدید که جامعه ایرانی ما به چه انحطاطی کشیده شد و جوانهای ما با چه معضلاتی روبه رو شدند؛ به طوری که دیگر یک اهل علم، خجالت می‌کشید در خیابان ظاهر شود و اصلاً نمی‌توانست به شهرهای مختلف مانند تهران و حتی حدود بازار تهران پا بگذارد. (این حاشیه از متن آیت الله العظمی فاضل استفاده شده است)

دارد، آن هم نه صبر به معنای اصل «الصبر» بلکه به معنای مبالغه صبر، یعنی صبار بودن، و همچنین شکور و سپاسگزار بودن که آن هم معنایی بالاتر از شاکر بودن دارد.

از اینجا استفاده می‌شود که در انقلابهای الهی و ایام الهی که تحقق پیدا کرده، بین صبار و شکور بودن ارتباط کاملی برقرار است. این انقلابهای الهی طبعاً و قهراً با نامالیقات، زجرها، ناراحتی‌ها، محدودیتها و محرومیتها توأم است و طبع انقلاب این معنا را اقتضا می‌کند. اگر انسان نسبت به این نامالیقات و... - خصوصاً مشکلات اقتصادی و تورم - روح مقاومت و صبرایت نداشته باشد، نمی‌تواند خودش را با یک انقلاب، آن هم انقلابی مثل انقلاب ما که ویژگی خاصی دارد، هماهنگ کند.^۱

شاید بتوان گفت که این انقلاب میان تمام انقلابهای جهان و تاریخ بی نظیر بوده است؛ چرا که تمام قدرتهای جهان در مقابل ما ایستاده بودند و هم اکنون هم ایستاده‌اند. مگر این که کسی قدرت نداشته باشد و إلاً آنجا که قدرت هست علیه انقلاب ما است. متأسفانه قدرتهای اسلامی - در چهره زمامداری کشورهای اسلامی - بیشتر با این انقلاب مخالفت می‌کنند و دلیلش هم روشن است؛ آنها انقلاب ما را یک انقلاب قابل قبول و مطابق با فطرت دانسته‌اند و می‌دانند که اگر این انقلاب - همان طور که طبع آن اقتضای سرایت و صدور دارد - به کشورهای دیگر سرایت کند و صادر شود، دیگر جایی برای آنها باقی نخواهد ماند.

دلیل دیگر این که آنها به هیچ وجه به اسلام حقیقی پای بند نیستند و به اسلام خودشان اعتقاد دارند، همان اسلامی که به آنها اجازه داد حدود چهارصد نفر از زائران خانه خدا را کنار مسجدالحرام به خاک و خون بکشند و از بین ببرند. آنان به چنین اسلامی پای بند هستند و آن را می‌خواهند.

والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته

۱. منتها اشکال این است که مردم ما هنوز در مورد مسائل ریشه‌ای، منطقی فکر نمی‌کنند؛ به عنوان مثال، اگر یک کاسب جزء که تازه شروع به کسب و تجارت کرده است بخواهد رشد کند و طی ده سال سرمایه قابل توجهی به دست آورد، مستلزم آن است که در این ده سال مقداری تحمل کند و به زندگی خود توسعه ندهد، بلکه حتی زندگی را بیش از حد متوسط نیز آماده نکند تا آینده بسیار خوبی در انتظار او باشد و الاً اگر مثلاً روزی پانصد تومان استفاده کند، و همان پول را بردارد و خرج کند دیگر آینده‌ای در انتظار او نخواهد بود. باید مردم ما بدانند چنین حالتی برکشور ما حاکم است. (این حاشیه از متن بیانات آیت الله العظمی فاضل لنکرانی استفاده شده است)